سلسلهٔ مطبوعات کتابخانهٔ رضا شماره ۱۱ -

تاریخ اکبری

معروف به

تاریخ قندهاری

تالیف

حاجی محمد عارف قندهاری

بتصحیح و تحشیهٔ

حاجی سید معین الدین ندوی مرحوم و دکتور سید اظهرعلی دهلوی مرحوم

و بنظر ثانی

امتیاز علی عرشی
مدیر کتابخانهٔ رضا، رامپور، هند

هندوستان پرنتنگ ورکس، رامپور
۱۳۸۲ھ/۱۹۶۲ع

طبع اول ١٣٨٢ھ/١٩٦٢ع

صحت نـامه

در سطور آینده اغلاطی را نشان داده شده که قاری را در اشتباه یا غلط می اندازد.

ص/س	غلط	صحیح
۹/۳	هیئت	بیان
۱۳/۵	گردانیده	گردانید
۲۱/۱۳	برسانا دو چشم	برساناد و چشم
۲۲/۱۹	آن در	آن دری
۱۹/۲۲	ی الفور، گرفته	فی الفور گرفته،
۲/۲۳	ه بندد	نه بندد
۱٤/۵۲	و نقد	انقد
۲۱/۵۳	قرارش بر فرار	ورارش ر قرار
۲۳/۵۵	پسر خود ا	پسر خود را
۲/۶۲	واین ماجرا ـــ خواهد این سطر را حذف باید کرد	
۷/،،	انکه خان	انگه خان
۱۷/،،	عریمت دمع	عزیمت (دمع)
۲۰/،،	بجا ی	بجاری
۲/۶۶	یاض	ریاض
۳/۶۷	پشت قوی	پشتی قوی
۷/۶۸	(تا)	تا
۱۱/،،	نمودند	ننمودند
۹/۷۵	قاقثال	قاقشال
۹/۷۹	صحن آن	صحن قلعه
۱۰/،،	د یای ـ ولیك	دریای ـ و لیکن
۱۸/۸	۱۷	۱٤
۲/۸۶	اسماع	استماع
۲۲/۸۷	نهایت مراد	نهایت نقش مراد
۹/۹۶	جونبا	جونبار
۱٤/،،	رقبهٔ اخلاص	ربقهٔ اخلاص
۲۳/۹۷	کشت زرع	کشت در زرع
۲۲/۱۰۰	قباخان	قیاخان
۱۹/۱۱۸	تیر	تیز
۲۱/۱۲۷	و نقد	انقد
۹/۱۳۶	شراب	شر آب

ص/س	غلط	صحیح
۱۱/۱۵۷	عیاد	عباد
۲/۱۷۸	عبدالله و	عبدالله
۹/،،	حالو	جالور
۱۶/۱۸۹	کولا ی	کولابی
۷/۱۹۰	دریای	دریائی
۱٤/۱۹۲	گوجردروازه	گوجر دروازه
۱۰/۲۰٤	کورکات	گورگات
۹/۲۱۰	ما شلیغ	باشلیغ
۲۳/۲۱۲	که جناب	که کومك جناب
۱۵/۲۲۰	نعض	بعضی
۸/۲۲۶	سور	سیور
۱۷/۲۲۷	تفوض	تفویض
۹/۲۳۱	همشیر	همشیره
۱۲/۲۳۳	انکه	انگه
۶/۲۳۸	زیرخان	وزیرخان
۷/۲۳۹	منا	سمنا
۱۸/۲۵۵	لغرش	لغزش
۷/۲۷۶	اگر بجای اکثر	گر بجای کز
۹/۲۲۶	بعد این سطر ایزاد باید کرد: ۱۲۹/ ۱ دعوت کرده این واقعه در مآخذ دیگر مذکور نیست	
۱۷/۲۳۶	تاآخر ۲۳:۱۵٤	تالفظ «صولت او» ۱:۱۵۷
۲۲/۲۳۸	راجپوت زمین زد-	رابر راجپوت را بر زمین زد
۱۸/۲۳۹	«طهماث»	«طهماسپ»
۵/۲۵۱	۱۳:۱۶۷	۱۳:۱۶۸
۱۷/۳۷۵	ادیسمه	ادیسه
٤۰۸/کالم ۲ ۷/۲	بعد این سطر افزوده شود: مراد ۱۲۹، ۳۰	
،، ۱۹/،،	۲۱۵	۲۱۶

فهرست مضامین

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچهٔ مصحح

یکی از مآخذ مهم تاریخی که در عهد جلال الدین ابو المظفر محمد اکبر شاه تیموری گورگانی بادشاه هندوستان تالیف شده، و پارهٔ ازان بما رسیده است، کتابی است نادر و کمیاب که تالیف حاجی محمد عارف قندهاری می باشد، و بار نخستین باسم تاریخ اکبری خدمت علمای تاریخ پیشکش می‌شود۔

عهد این بادشاه بزرگ آغاز نشأة ثانیهٔ هند بشمار میرود۔ چندین علما و حکما و ادبا و شعرا نه تنها از اطراف این مملکت طویل و عریض یك جا شده، بلکه از افغانستان و ایران و توران، حتی از عراق و شام و حجاز هم، بهند آمده و از نور افکار روشن و طبائع مستنیر شان اذهان باشندگان این بلاد جنت نشان را رشك مهر و ماه ساخته اند۔

مورخین این عهد، احوال و وقائع اکبر و خاندان بزرگش را بتفصیل بیان کرده، و درین خصوص چندین کتابهای بزرگ و کوچك تالیف کرده اند۔ اما آنچه ما در دست داریم، از حیث زمان تالیف بقرار ذیل است:

۱ ـ نفائس المآثر میر علاء الدوله قزوینی، سال ۹۸۱:۱۵۷۳ ـ

۲ ـ تاریخ الفی ملا احمد تتوی وغیره، سال ۹۹۷:۹-۱۵۸۸ ـ

۳ ـ تذکرهٔ همایون و اکبر بایزید بیات، سال ۹۹۹:۱۵۹۱ ـ

٤ ـ طبقات اکبری نظام الدین احمد بخشی، سال ۱۰۰۲:٤-۱۵۹۳ ـ

۵ ـ منتخب التواریخ عبدالقادر بدایونی، سال ۱۰۰٤:٦-۱۵۹۵ ـ

٦ ـ اکبر نامهٔ ابو الفضل، همان سال تالیف بدایونی ـ

۷ - تاریخ حقی شاه عبدالحق محدث دهلوی، سال ۱۰۰۵:۷-۱۵۹۶ -
۸ - گلشن ابراهیمی فرشته، سال ۱۰۱۵:۱۶۰۶ -

چون قندهاری در این تالیف از مقطع نفائس المآثر، که مشتمل است بر ذکر واقعات عهد بابر و همایون و اکبر، اخذ و اقتباس کرده است، و بتاریخهای دیگر که ازیشان ذکری رفته، هیچ احاله و اشارتی نکرده، می توان گفت که این تاریخ نادر و کمیاب، باستثنای نفائس، از همه کتب تاریخیهٔ عهد اکبر مقدم، و دومین کتابست که از احوال سلطنت اکبری بحث میکند - و ازین جهت شایستهٔ آن بوده که مورد توجه و مرکز التفات مورخان بعد قرار یابد -

بدبختانه بجز مورخ فرشته و عبدالباقی نهاوندی تاریخ نگاران آینده در مولفات شان ازو نام نبرده - لاریب که مولوی غلام باسط و منشی سروپ‌چند اُو را یاد میکنند، ولی بقول مورخ انگلیسی الیت (H. ELLIOT) (۶:۶۷۲) ایشان هم تاریخ قندهاری را خود ندیده، بلکه بواسطهٔ کتابی دیگر (که بظن این جانب غیر از فرشته نمی توان شد) بعضی از مطالبش را نقل کرده اند -

مخطوطهٔ ازین صحیفهٔ گران ارز در کتابخانهٔ رضا، رامپور، محفوظ بوده - قدامت زمان تالیف و ندرت نسخه اقتضا میکرد که آن را بعد تصحیح شایسته و تحشیهٔ بایسته بچاپ رسانده شود - بحکم بندگان اعلی حضرت نواب رامپور، دام اقبالهم، کار تصحیح و تحشیه به حاجی سید معین الدین ندوی مرحوم که دران زمان بتالیف فهرست خطیات فارسی کتابخانهٔ رضا مشغول بوده، تفویض شد - مشارٌالیه با کمال دقت نظر کار مفوض را بانجام رسانید، و حواشی را بفرمودهٔ جناب سید ابو محمد مرحوم که نگران اعلی کتابخانه بودند، بانگلیسی نوشت -

اما پیش ازانکه کتاب طبع شود، بدریافت رسید که نسخهٔ دیگر ازین تاریخ در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبرج (انگلستان) محفوظ است ـ عکس فوتوگرافیهٔ آن را از مهتمم کتابخانهٔ مذکور خواستار شدیم ـ چون نسخهٔ عکسی بما رسید، دیده شد که دارای تصحیح و تغییر و تبدیل خود مولف است ـ و این وصفی است که نزد محققین بسیار گران بها و جالب توجه میباشد ـ ولی درین اثنا مصحح از رامپور به پتنه (بهار) رفت، و کار مقابله با نسخهٔ کیمبرج به دکتور سید اظهر علی مرحوم، استاد دانشگاه دهلی، و این جانب مفوض شد ـ دکتور مرحوم بعهدهٔ خود گرفتند که حواشی سابق را بفارسی ترجمه کنند، و مطالب و حواله‌جات تازه را بر نوشتهٔ حاجی صاحب مرحوم بیفزایند ـ چون کتاب بصورت نو و شکل جدید مرتب و مهیا شد، هندوستان دچار صدمات سیاسی و اقتصادی جنگ بزرگ دوم بوده، و ازین رو کار طباعت بحیز تاخیر افتاد ـ

بعد آزادی هندوستان که ایالتهای نوابان و راجگان این دیار بحکومت هند انضمام یافت، اعلی حضرت نواب رام‌پور، دام اقبالهم، کتابخانه را وقف فرمودند، و عنان صدرات مجلس منتظمهٔ وقف را بدست خود داشتند ـ نتیجهٔ هیئت پیشین این خزانهٔ کتب رو بتغیر نهاده مائل بترقی گشت ـ بعد چندی از اعلی حضرت صدر مجلس منتظمهٔ وقف باین بندهٔ هیچمدان اشارت رفت که نسخهٔ را که برای طبع مهیا شده، باز با هر دو نسخهٔ خطی مقابله بکنم، و مطالبی را که در کتابهای نو چاپ شده بیابم، بر حواشی سابقه بیفزایم ـ چون مصحح ثانی بعد تقسیم هند بکراچی رفته همان جا فوت شده بود، این جانب تنها بتعمیل امر عالی برخاستم، و بعد سعی بسیار و جهد طویل از عهدهٔ تصحیح متن و تغییر و تبدیل مناسب در حواشی و بحث از احوال مولف و تاریخ

تالیف کتاب و کیفیت نسخهٔ رامپور و کیمبرج تا بحد استطاعت خود برآمدم ـ

امیدوارم که مورخان هند و معارف پروران دیگر دیار خللی که در متن و حواشی بیابند، بر کوشش ناتمام این جانب محمول بفرمایند، و صوابی که به بینند، از مصححین مرحوم بشمارند، و در حق ما همه عفو و درگزر را از بخشایندهٔ بخشایش‌گر خواستار بشوند ـ

در آخر می‌خواهم خدمت بندگان اعلی حضرت نواب رام‌پور، دام اقبالهم، بصمیم قلب هدیهٔ تشکر و امتنان پیشکش بکنم که بدون توجه عالی آن والاتبار بلندآستان نمی توانستم از عهدهٔ این کار بزرگ برآیم ـ و نیز کارکنان هندوستان پرنتنگ ورکس رام‌پور را سپاس گزارم که در صحت و حسن طباعت کتاب هیچ کمک را دریغ نداشتند ـ

کتابخانهٔ رضا ـ رامپور
۱۵ جولائی ۱۹۶۲ع

امتیاز علی عرشی
مدیر کتابخانه

با این که قندهاری تاریخی بزرگ نوشته، و کتابش تا زمان فرشته در دست مورخین هم بوده، تذکره نویسان مابعد در پیٔ تجسس احوالش نشده اند۔ از آنچه خودش در کتاب حاضر نوشته گذاشته است، معلوم میشود که

(۱) نامش محمد عارف (۲) و زادبومش قندهار بوده (۳) و سعادت زیارت حرمین شریفین را هم نائل شده بود۔

بایزید بیات او را باسم حاجی عارف ذکر کرده[۱]۔ و فرشته که چند جا ازو نام برده، هرجا حاجی محمد قندهاری نوشته است[۲]۔ عبدالباقی نهاوندی چهار جا نامش را آورده، و دو جا عارف محمد قندهاری[۳] و در دو جای دیگر محمد عارف قندهاری نگاشته[۴]۔

چون فرشته هیچ جا لفظ «عارف» را جزو اسمش قرار نداده، می توان حدس زد که عارف جزو نامش نبوده، و مستبعد نیست که تخلص بوده باشد۔

از مبلغ علمش چیزی بطور قطع نمی توان گفت۔ اما از عبارات عربیه که در ضمن مطالب و مباحث مختلفه آورده، هویداست که از تفسیر و حدیث و ادب بهرهٔ میداشت۔ و چون اشعار فارسی شعرای پیشین را هم نقل می کند، می توان فهمید که ادبیات فارسی را نیز مطالعه کرده۔

در باب علاقه اش به بیرم خان خودش میگوید که «مولف این تاریخ دران اوقات (یعنی وقتی که بیرم خان در پتن بقتل رسید) در ملازمت و بندگی نواب خان سعید بوده»[۵]۔

این ملازمت چه نوعیت داشت، مولف بصراحتش نپرداخته ۔ اما نهاوندی

---

(۱) تذکرۂ همایون و اکبر ۱۸۶ ۔ (۲) گلشن ابراهیمی ۱/٤، ۲۷، ۱۳۲، ۳۰۰، ۳۰۷ و ۲/۳۰۱، ۳۱۱۔
(۳) مآثر رحیمی ۱/۳۸، ۶۲ ۔ (٤) ایضاً ۲/۱، ۸ ۔ (٥) تاریخ قندهاری ٦٤ ۔

او را «میر سامان خانخانان مرحوم» نوشته است[۱]۔

قندهاری این هم نگفته که سلسلهٔ ملازمتش تا چه مدت دراز گشته ۔ لکن بقول نهاوندی «مدتها در سلك ملازمان آن خانخانان سعید شهید بود»[۲]۔

نسبت به آغاز ملازمتش بجز این نمی توان گفت که زمانی که بیرم خان حاکم قندهار بوده، قندهاری دست بدامن دولتش زده، و تا زمان قتل او باو پیوسته است ۔ وقتی که خانخانان در کمبایت بقتل رسید، و اردویش را بتمام و کمال تاراج کردند، قندهاری «همراه ولد خان مشارٌ الیه باحمدآباد که پای تخت سلاطین گجراتست، توجه نمود ۔ چون همیشه داعیهٔ طوف حرمین شریفین داشت.... لاجرم از کمبایت بکشتی نشسته، احرام قبلهٔ امانی بسته، متوجه جده شد ۔.... پس از چند روزی باد مخالف وزیده، بستهٔ دام ایام و لیالی و خستهٔ سهام چرخ دولابی ساخت ۔.... مدت دو ماه سرگردان و حیران در ورطهٔ هائل و دریای بی ساحل مانده، که ناگاه از فرط نامرادی شرطهٔ طالع موافق آمده... سفینهٔ آرزو را بجانب هرموز انداخته، سبب نجات نامرادان گشت ۔... و سعادتی حقیقی مساعدت کرده، از راه خشکی بشرف حج و زیارت ائمه و مراقد مشائخ عالیه از راه لار و بصره و بغداد و شام بقافلهٔ حاج شامی همراه شده، بآن سعادت عظمی که عبارت از زیارت حرمین الشریفین است، فائز گردید»[۳]۔

مولف ازین سفر سعادت اثر کی مراجعت کرد، و پس از برگشتن بهند اول بسلك ملازمت کدام امیری از امرای اکبرشاهی منسلك شده، و در کدام سال با مظفر خان تربتی پیوست، در هیچ یك از مصادر موجوده محفوظ نیست ۔ اما خود مولف می گوید که «این بیچارهٔ شکسته.... در سلك خادمان آنجناب

(۱) مآثر رحیمی ۶۲/۱ و ۱/۲ ۔ (۲) ایضاً ۷/۲ ۔ (۳) تاریخ قندهاری ۶۴ ۔ ۶۵ ۔

(مظفرخان) از بهار و آن حدود آمده بود»[1]- و مطابق بیان مولف، مظفر خان در سال ۹۸۲ھ (۱۵۷٤ع) در بهار در صدد دفع افغانان بوده - لهذا باید تعلق مولف با او پیش ازین زمان بوده باشد -

باعث بر این علاقه‌مندی خواجه تاش بودن هر دواست؛ چه مظفر خان دیوان بیوتات بیرم خان و قندهاری میرسامان آن امیر باتدبیر بود - و باید هردو دران عهد یك دل و یك زبان بوده باشند -

در جمادی الآخره سنه ۹۸۵ھ (۱۵۷۷ع) که مظفر خان حسب طلب اکبر شاه بآگره آمد، مولف نیز در رکابش بود - سپس ازو «رخصت گرفته، چند روزی محروم از سعادت دیدار شده باز مانده - آنجناب بنده نوازی فرموده، بعنایت نامهٔ نامی سرافراز کرده، اظهار طلب کردند - و این بنده بنابر امر لازم الاتباع قدم از سر ساخته عازم شده، در نواحی حضرت دهلی بشرف ملازمت مشرف شده»[2]-

قندهاری از آگره رخصت گرفته به کجا رفت، از کتاب حاضر بوضوح نمی پیوندد - اما باید برای دیدار اهل و عیالش بوطن خود رفته و زود برگشته باشد - زیرا که ما او را در همین سال همراه مظفرخان در اجودهن می بینیم، و بقول خودش در اوائل محرم سنه ۹۸٦ھ (۱۵۷۸ع) «قبل ازان که بندگان حضرت خاقان اکبر بزیارت مرقد حضرت قطب وحید شیخ فرید قدس سره مشرف شوند، که مولف اوراق که در اردوی ظفر قرین همراه بود، بدولت پای بوس مفتخر و سرافراز شده، بمنصب دیوانی سرکار پنجاب بهمراهی .... مخدوم الملك مولانا عبدالله مقرر فرمودند» - لکن مولف بسببی که اظهارش مناسب نه پنداشته، و آن را «بی سببی» گفته «ازو استعفا جسته، بقناعت قرار داده، و بدرویشی قیام نموده»[3]-

(۱) تاریخ قندهاری ۲۳۳ - (۲) ایضاً ۲۳۳ - (۳) ایضاً ۲۳٤ -

از عبارات بالا مستفاد میشود که مولف در تمشیت امور ملکی نیز چندان رتبتی داشت که بیرمخان او را میرسامان خود، و اکبرشاه به منصب دیوانی سرکار پنجاب سرافراز ساخته بود ـ و پیداست که این هر دو منصب را دران عهد می توان باعث افتخار برهمگنان پنداشت ـ

این امر دانستنی است که پس از مرگ مربی اخیر، بر قندهاری چه رفت، و او بکدام امیری پیوست، و بچه کار اشتغال میداشته است ـ مگر تا وقتی که اجزاء دیگر کتاب در دسترس نباشد، نمی توان پی به حقیقت این امور برد ـ

تاریخ قندهاری

مخطوطهٔ تاریخ قندهاری که میداریم، مشتمل براحوال حکومت اکبر شاه تیموری می باشد، و حسب تصریح دیباچه به «مقطع» موسوم است ـ و از قول مولف :

سخن را ز مطلع به مقطع رساندم   که مقطع ازین نام خوشتر نباشد

میتوان یقین کرد که کتاب به مطلع و مقطع منقسم بود ـ چون تذکرهٔ نفائس المآثر یکی از مآخذ قندهاری است، و آن را مولفش[1] «بر مطلعی و بیست و هشت بیت و مقطعی ترتیب داده» ازین گمان می بریم که قندهاری هم بر اثرش رفته، تاریخش را بر مطلعی و چند بیت و مقطعی مرتب کرده بود ـ

آن مطلع و چند بیت (اگر گمان ما درست است) حاوی بر تاریخ کدام حصص ملك و خانواده های حکمرانش بوده، درین باره اطلاعی درست در دست ما نیست ـ اما از حواله جاتی که در کتاب حاضر و نیز در تاریخ فرشته و مآثر رحیمی دیده می شود، پیداست که کتاب حاضر یك تاریخی

(۱) مولف نفائس المآثر میر علاء الدوله بن میر یحیی بن میر عبداللطیف بن میر قطب الدین حیدر سیفی قزوینی متخلص به کامی است که در سنه ۹۸۲ھ (۵-۱۵۷٤ع) وفات یافته ـ

عام هند بوده -

مقطع که عبارت از بخش حاضر است، بقول مولف بنیادش بر مقدمهٔ و مقصدی و خاتمهٔ نهاده، و مقدمه را برای ذکر احوال اکبرشاه قرار داده شد - بدبختانه هر دو نسخه که در دست داریم، مقصد و خاتمه را ندارد - ازین جهت نمی توان دریافت که مولف دران مقصد و خاتمه چه نوع مطالب را شرح داده بود -

نام کتاب | تاریخ کامل قندهاری چه نام داشت؟ از نسخهٔ کیمبرج برمی‌آید که مولف آن را به «مظفر نامه» موسوم کرده، چنانچه میگوید:

«توقع و التماس آنست که سخن شناسان ایام و منشیان عطارد کتابت معالی فرجام و مطالعان این مظفر نامه، خصوصاً جملة الملك هندوستان و دستور جهانبان سیف الدین مظفرخان که بموجب التفات شریفش این کتاب بتالیف می پیوندد، خلعت انصاف بخشد، عموماً ارکان دولت و ایچکیان خسرو بزم اسفندیار رزم این کلمات صدق پیوند را بحسن تصدیق مقابله نمایند، درین وصافی گواهی دریغ ندارند[۱] -

ازین بیان واضح میگردد که

(۱) مولف تاریخ مذکور را بموجب التفات شریف مظفرخان تالیف کرده، و ازین رو

(۲) نامش را برنام آن وزیر نیکوتدبیر «مظفر نامه» گذاشته[۲] -

غالباً بعد وفات مظفرخان مولف خواست که بدربار اکبری تقرب بجوید، و این تالیف را ذریعهٔ آن تقرب قرار بدهد - ازین جهت بجای «مظفر نامه»

---

(۱) تاریخ قندهاری ۲۵۱ - و نیز رك به ۲۸۹ - (۲) چنانچه در نسخهٔ مذکوره هرجا که برای شاه کلمات دعائیه نوشته، بالاتصال مظفرخان را بالفاظ «وزیر مظفر نشان» شامل دعای خود کرده است - رك به صفحات ۱۹/۲، ۳/۷، ۱۸/۱۱، ۱۳/۴۹، ۱۷/۵۲، ۱٤/٥٠، ۱۰/۵۹، ۱۰/٦٠، ۲۰/٦١، ۲۳/٦٤، ۱۰/۷۱، ۲۰/۷۲، ۲۱/۷٦، ۲/۱۵۹، ۱۳/۲۵۱ و ۱۸/۲۸۹ -

کتابش را به «تاریخ اکبری» موسوم کرد ـ نهاوندی در مقامات مذکورهٔ تحت تاریخ قندهاری را بنام «تاریخ اکبری» یاد کرده[۱]:ـ

(۱) اولاً در ذکر میرزا جهانشاه می‌گوید: «عارف محمد قندهاری در تاریخ اکبری آورده الخ» ـ

(۲) ثانیاً در ذیل احوال سلطان محمود میرزا و پسرانش می نویسد: «و عارف محمد قندهاری.... که مولف تاریخ اکبری است الخ» ـ

(۳) بار سوم در ذکر نسب بیرخان گفته: «محمد عارف قندهاری .... در تاریخ اکبری که بنام نامی خلیفهٔ آلهی نوشته، آورده الخ» ـ

(٤) جای، چهارم در همان ذکر نوشته: «آنچه در تاریخ اکبری که رقزدهٔ کلك محمد عارف قندهاری میرسامان خانخانان مرحوم بود الخ» ـ

ازین می توان قیاس کرد که نسخهٔ که نهاوندی در دست داشت، موسوم به تاریخ اکبری بوده ـ

اگر کسی بگوید که نهاوندی این الفاظ را بطور علم یاد نکرده باین قرینه که در همین کتاب دو جا اکبر نامهٔ ابوالفضل راهم «تاریخ اکبری» گفته، ما می گوئیم که نهاوندی جائی میگوید که «تاریخ اکبری که بنام نامی خلیفهٔ آلهی نوشته» ـ و نظر برین الفاظ می توان گفت که قندهاری کتابش را باسمی موسوم کرده که باسم بادشاه تعلق میداشته، و آن بجز «تاریخ اکبری» دیگر نمی تواند شد ـ

تاریخ تالیف | ممکن نیست که تاریخ آغاز و اتمام کتاب را چنانکه بوده. بیان کرده بشود، زیرا که دیباچه و خاتمهٔ کتاب که عموماً حامل این چنین مطالب می باشد، ضائع گشته ـ اما نظر بواقعاتی که در بخش حاضر

---

(۱) مآثر رحیمی ۳۸/۱ و ٦۲ و ۱/۲ و ۸ ـ

مذکور شده، می توان گفت که

(۱) این تاریخ پس از مراجعت میرزا محمد حکیم بکابل که در ماه صفر سنه ۹۸۸ھ (۱۵۸۰ع) واقع شده، بانجام رسید[1]۔

(۲) و بقرینهٔ تبدیل کردن نام کتاب از «مظفر نامه» به «تاریخ اکبری» مستفاد می شود که مولف آن را بعد فوت مظفرخان تربتی در ربیع الاول سنه ۹۸۸ھ (۱۵۸۰ع) تمام کرد ۔

(۳) و چون درین کتاب، شکست میرزا محمد حکیم بردست شاهزاده شاه مراد که در جمادی الآخره سنه ۹۸۹ھ (۱۵۸۱ع) واقع شده، مذکور است، لهذا باید کتاب بعد ازین تاریخ بانجام رسیده باشد[2]۔

(٤) و چون مولف عبدالرحیم خانخانان را دو جا یاد کرده: اولا در ذکر شهادت پدرش بیرم‌خان[3] بنام «محمد رحیم»، و بار دیگر در ضمن فتح گجرات[4] بلقبش «نواب مرزا خان»، ازین می دانیم که تا آن وقت عبدلرحیم خطاب خانخانان را نائل نشده بود ۔ مطابق نهاوندی[5] عطای خطاب خانخانان بجلدوی خدماتی بوده که در فتح گجرات در محرم سنه ۹۹۲ھ (۱۵۸٤ع) از عبدالرحیم سرزده ۔ لهذا باید این کتاب پیش از سال ۹۹۲ھ (۱۵۸٤ع) باتمام رسیده باشد ۔

ماخذ قندهاری | این هم نتوان گفت که قندهاری در گرد آوردن وقائع بادشاهان و امرای پیشین از کدام کتب مطالب را برچیده ۔ اما چنانکه خودش چند جا در متن کتاب، و محشیان در حواشی خود، باین طرف اشاره کرده، در بخش حاضر از مقطع نفائس المآثر نه تنها اخذ مطالب بلکه اقتباس عبارات هم می کند ۔ در سطور آینده می‌خواهیم که دوسه عبارات قندهاری را مقابل عبارات مقطع نفائس بنویسیم، تا دعوای ما بی دلیل شمرده نشود۔

(۱) تاریخ قندهاری ۲٤۷ ۔ (۲) رك دیباچهٔ مصحح ۲۲۔ (۳) تاریخ قندهاری ٦٤ ۔ (٤) ایضاً ۱۷۸ ۔
(۵) مآثر رحیمی ۱۱۷/۲ و ۲٤۱ ۔

تاریخ قندهاری

(۱) بعد از استماع این فتح بدگان حضرت خاقان اکبر بعزم سیر ایلغار فرموده، بدولت و اقبال بمندو رفتند- وآن ممالک را که بهترین ممالک هندست بفر قدوم رشک فردوس برین ساخته، بعد از اندک اوقاتی العود احمد گویان بجانب دارالخلافة آگره که مستقر سریر سلطنت است، نهضت فرمودند ـ

و در همین سال حضرت خاقان اکبر بی مثال بدولت و اقبال بجانب کره مانکپور برسم شکار حرکت نمودند ـ و علی قلی خان که حاکم ولایت جونپور بود، بعزم بساط بوسی مشرف شده، چند روز در خدمت و بندگی اقدام نموده، او را رخصت بجانب جونپور داده مراجعت نمودند- (ص ٦٧ سطر ۲ تا ٦٨ سطر ٥)

(۲) حضرت خاقان اکبر معدلت گستر مضمون ولکم فی القصاص حیاة را منظور داشته فرمان اعلی نشان نفاذ یافت که ادهم خان را به بالای قصر آورده، از بالای قصر که در دولتخانهٔ قلعهٔ آگره واقع است، بزیر انداخته، جان بداد و ناچیز شد ـ مصراع: فلک خندهٔ زد که آن نیز شد و آتش آن فتنه بآب معدلت فرونشسته ـ بیت

چو بد کردی، مباش ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات

(ص ۷۰ سطر ۱۲ تا ۲۰)

(۳) وقت صبح از انجا توجه فرموده، دران راه بگمان آنکه سپاه ظفر پناه که از پیش رفته، در جالور خواهند بود، با چندی از مخصوصان عنان عزیمت بجانب جالور معطوف فرمودند ـ بقیهٔ سپاه قریب بعصر در بگوانپور نزول کرده بودند که همان ساعت حضرت خاقان اکبر بدولت رسیدند ـ

نفائس المآثر

ــــــ صدور این فتح نامی حضرت اعلی
ـــــــــــــــ
ــــ ملک را ــــ ــــ بفر ــــ
فردوس ساخته ــــ
ــــــ بجانب آگره نهضت فرمودند

ــــ سال بعزم شکار بجانب کره مانکپور حرکت نمودند- علی قلی خان در انجا بعز ملازمت رسید- چند روز در خدمت بود ـ چون حضرت اعلی از انجا مراجعت فرمودند، او را بجانب جونپور رخصت نمودند (ورق ۱۸۹ ب سطر ۱۸ تا ورق ۱۹۰ الف سطر ۳)

حضرت اعلی بادشاه ــــ
ــــ نظر کیمیااثر داشت- فرمودند که بمکافات آن ــــ
ادهم خان را از ــــ
ــــ کشتند و آتش فتنه را بآب معدلت فرونشانیدند ـ بیت

ــــــــ
ــــــــ

(ورق ۱۹۰ الف سطر آخر تا ۱۹۰ ب سطر ۳)

ـــــــــ
ــــ ظفر انتباه ــــ
رفته بودند ــــ
ـــــــــ
ـــــــــ
ـــــــــ
ـــــــــ

(ص ۱۷۸ سطر ۵ تا ۹)	(ورق ۲۰۹ سطر ۵ تا ۷)
(٤) وقت صبح روز چهارشنبه ٤ شهرجمادی‌الاولی	ــــــــــ چهارم ماه
سنهٔ مذکوره بعد از ادای نماز مرزا	مذکور بعد ــــــ - - - ــــــ
غیاث الدین علی آخوند را طلبیده پرسیدند که	ــــــــــ
رجال الغیب امروز درکدام جانب است -	- - - - - - -
و دعای رجال الغیب را از وی تعلیم گرفته،	ــــــــــ - - -
بشرائط تمام بجا آوردند، و او را جیبا	ــــــــــ جیبا عنایت نموده
بدست مبارک خود پوشانیدند - بعد ازان	ــــــ - ــــــ
متوجه درگاه بی نیاز شده دعا خواندند، و	ــ بدرگاه ــ شده روی نیاز برزمین اخلاص نهاده
	دعا فرمودند، وپس ازان
سوار شده چون بدو کروهی احمدآباد رسیدند،	ــــــ - - - ــــــ
خان اعظم را که در احمدآباد بود، اخبار کردند	کس فرستاده خان ــــــــــ
که مکمل شده بیرون آید (ص ۱۷۹ سطر ۱۸	ــــ (ورق ۲۰۹ ب سطر۱۶ تا ۲۱۰ الف سطر ۲۱)
تا ص ۱۸۰ سطر ۱)	

خصائص تاریخ قندهاری

مقطع تاریخ قندهاری اگرچه در پهلوی اکبرنامه و طبقات اکبری وغیرها کوچك بنظر می‌آید، اما دارای خصائص آینده میباشد:

(۱) قندهاری در آخر هر گفتار بعنوان «دعا» یا «دعای حضرت بادشاه» جملهٔ چند می نویسد که در نسخهٔ کیمبرج اولاً مشتمل بر دعای برای بادشاه و مظفرخان هر دو بوده، و باز نام مظفرخان قلمزد شده است -

(۲) در تحت عنوان «گفتار در بیان بعضی از محاسن ذات همایون» الخ سی فقره نوشته، و در هر فقره خصلتی از خصائل بادشاه را یاد کرده، و باز مفتخرانه می گوید که «فقیر بی بضاعت مخترع این فقراتست» (ص ۳٤)-

(۳) واقعات و جزئیاتی ثبت کرده که در مآخذ دیگر یافت نمی شود- مثلاً در ذکر بغاوت علی قلی خان می نویسد که اکبر برای دفع این فتنه بنفس نفیس روز سه شنبه ۲٦ شهر شوال ــ ازآب جون عبور نمودند ــ سه روز دیگر جهت آورون توپخانهٔ شریفه و جمع شدن بعضی از سپاهیان توقف افتاد الخ (ص ۹۸)-

یا در بیان عمارت دارالخلافة آگره می‌گوید که دو هزار استاد سنگ تراش و دو هزار استاد گلکار و چونه‌کار که دران عمارت قلعه کار میکردند، هر روز بپای کار می‌آمدند الخ - (ص ۱٤۵)

یا در سفر گجرات ذکر می‌کند که بر کنار دریای عمان اکبر «شراب غبارفشان در ساغر هلال نشان ریخته، آب عشرت در کشتی و کشتی در آب انداخته الخ - (ص ۱٦۱)

یا در آخر بیان فتح گجرات می‌گوید که «اتفاقا دران روز از جانب فرنگان که به بندر دمن و سواحل دریای عمان متوطنند، ایلچیان فرنگان آمده، چند ارابهٔ شراب پرتگالی آورده بودند الخ - (ص ۱۷۱)

یا در حکایت محاصرهٔ داؤد ذکر می‌کند که بعد چند روزی که قریب بمانکپور رسیدند، پشکال بنوعی شد که ابر سراپردهٔ سیاه در فضای عالم علوی کشید الخ - (ص ۱۹۰)

یا در بارهٔ اکبر می‌نویسد که حضرت خاقان اکبر نماز عید رمضان سنهٔ مذکوره در دهلی کردند - (ص ۲۳۳)

یا در بارهٔ مقامی که آنجا اکبر را الهام شده بود، می‌گوید که «آن منزل را بمکهٔ خرد موسوم گردانیدند» - (ص ۲۳٦)

یا در بیان مراجعت مهد علیا از کابل ذکر می‌کند که صبیهٔ میرزا محمد حکیم را جهت ازدواج نواب شاهزادهٔ عالمیان محمد سلیم میرزا نامزد فرموده الخ - (ص ۲٤۵)

یا ذکر آتشی می‌کند که در ربیع الاول سنه ۹۸۷ه در فراش خانهٔ خاصهٔ دارالخلافة فتحپور افتاد، و تا یك کرور تخمیناً اسباب — بسوخت الخ - (ص ۲٤٦)

معهذا عبارتش چنان فصیح و مربوط نیست که در طبقات وغیره می یابیم-

نیز اکثر اشعاری که بظاهر حال از خود قندهاری است، بسیار ساده و عامیانه بنظر می آید۔

مخطوطهٔ کیمبرج | نسخهٔ کیمبرج که علامتش در حواشی کتاب حاضر «عك» قرار داده شد، دارای عباراتی است که بظن قوی بخط خود مولف است، و ازین جهت خیلی گران ارز بشمار میرود۔ اما نه تنها مقصد و خاتمه را ندارد، بلکه بر گفتار ۴۲ از مقدمه تمام میگردد۔

متن این نسخه بخط نسخ خوش، و عبارات مبدله بقلم نستعلیق عادی که تا عهد اکبر رواج داشته، نوشته شده۔ مرکبش سیاه و عناوین شنگرفی است۔ عدد اوراقش ۵۱ و شمار سطور ۲۵ است ۔ طول و عرض کتاب ۱۸، ۸×۱۰، ۷، و طول و عرض حصهٔ مکتوبی ۱۴×۷ سنتی متر می باشد ۔ ترتیب اوراقش نادرست، و چندین اوراق گم شده است ۔ و قدری کرمخورده و آبرسیده هم بنظر میآید ۔

متن این نسخه غلطهای خطی راداراست که از مثل محمد عارف قندهاری مستبعد می نماید۔ ازین رو میتوان گفت که مولف بتصحیحش کما ینبغی نپرداخته است۔

مخطوطهٔ رامپور | نسخهٔ رامپور که درحواشی به علامت «عر» مذکور شده، اگرچه از نسخهٔ سابق کاملتراست، اما این هم نه فقط مقصد و خاتمه بلکه مقدمهٔ کامل را هم دارا نیست ۔

متن این نسخه هم بهمان خط نستعلیق عادی که بالا مذکور شده، بر کاغذ بادامی رنگ نوشته شده، و دارای جداول طلائی ولاجوردی است۔ مرکبش مثل «عك» سیاه و عناوین شنجرفی است۔ حوضهٔ کتاب جدید و همرنگ کاغذ متن است ۔ ورق اول و ورق هفتادم ضائع گشته، و برجای شان دو ورق ساده منضم است ۔ تعداد اوراقش ۱۱۷ و عدد سطور ۲۱ می باشد۔ طول و

عرض کتاب ۳۲'٤×۱۵'٦ و طول و عرض حصهٔ مکتوبی ۱٤'۷×۸'۷ سنتی‌متر هست - در اکثر صفحات علامت سقوط عبارت موجود است، اما عبارت ساقطه با حاشیهٔ اصل از بین رفته است - کرمخورده و آرسیده هم هست -

چون عبارت این نسخه با عبارت مرمهٔ «عك» مطابقت دارد، می توان گمان کرد که از «عك» منقول شده است - و چون در ورق ۱۰۷ الف عبارتی بوده که بعد بکزلك برداشته شده و حالا ناخواناست، و معلومست که حق این کار بجز مولف دیگری ندارد، لهذا می توان یقین کرد که این هم نسخهٔ مولف است - اما غلطهای املائی فاحش را داراست، ازین رو، با وجودیکه خطش بخط ترمیمات نسخهٔ سابق مانا ست، نمی توان گفت که بخط خود مولف است -

پارهٔ از تاریخ قندهاری | متاسفانه گفته میشود که دو ورق از کتاب حاضر که علاقه بآخر کتاب داشت، و در «عر» بر جا نبوده، از راه سهو از نظر مصححین مانده، و ازین رو نه برمقامات وضاحت طلب آن حواشی نگاشته شده، و نه در طباعت آمده - چون این جانب بعد طبع کتاب بر آن مطلع شد، ناچار آن را در آخر مقدمه جا میدهم - یقین میدارم که در طبع دوم این اوراق در جای معهود خود بچاپ خواهد رسید - ازینجا عبارت قندهاری آغاز میشود :

«و بتاریخ ۲ شهر جمادی الاول سنهٔ مذکوره[۱] میرزا یوسف خان و نورنگ خان و گوجرخان و کور مانسنگ[۲] که هراولی لشکر فیروزی اثر مقرر بود،

(۱) یعنی سنهٔ ۹۸۹ هجری که با ٤ جون سال ۱۵۸۱ع تطابق دارد - (۲) یعنی کنور (و بعد راجه) مان سنگهه بن راجه بگوان (بهگوان) داس بن راجه بهارا مل کچواهه زمیندار آنبیر که از اعاظم امرای اکبرشاهی و جهانگیری بوده، و در دکن بعمر ٦۵ سال در سنه ۱۰۲۳ھ فوت شد - منصبش ۷ هزاری بوده - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ جهانگیرنامه، مآثر جهانگیری، طبقات اکبری، و صبح صادق -

از آب نیلاب بکشتی گذشته[1] متوجه پشاور[2] شدند[3] - بمجرد گذشتن امرای منقلا و قبل از رسیدن چتر ظفرپیکر گماشتگان میرزا محمد حکیم قلعهٔ پشاور بالك کوتلهای و تنگنای و جلال‌آباد[4] را گذاشته گریخته رفتند - حضرت خاقان اکبر به بنای قلعهٔ در کنار آب نیلاب حکم فرمودند، و جهت مصالح و اجور آن از سرکار خزانهٔ عامره مبلغی معین فرمان صادر شد که تحویل نمایند - و صاحب اهتمامی آن قلعه را که اتك بنارس[5] نام شده، بخواجه شمس الدین محمد خوافی[6] که درین ولا از جانب بنگاله و بهار آمده بود و بشرف پابیوسی معزز گردیده، مفوض نمودند - و حکم نیز صادر شد که کروریان سرکار خالصه درخور پرگنات که بعهدهٔ ایشان است، غله و دانه باردوی معلی فرستند

---

(۱) بقول فرشته ۲/۲٦٤ «از سبب طغیان آب چون بستن جسر میسر نه شد، بادشاه مع شاهزاده و لشکر بکشتی از نیلاب گذشت» - (۲) شهری مشهور که حالا شامل مملکت پاکستان مغربی می باشد - (۳) رك به مآثر رحیمی ۱/۸۷۹ - (٤) شهر معروف افغانستان که میان پشاور و کابل بر مسافت ۹۱ میل از پشاور واقع است - (امپیریل گزیتیر آف اندیا/۷/۷٦) - (۵) «اتك بنارس» بقول طبقات ۲/۳۵۹، و به تحقیق نهاوندی در مآثر رحیمی ۳/۸۷۹ و بدایونی ۲/۳۹۲ «در ماه ربیع الثانی سال مذکور کنار آب نیلاب که به سند ساگر مشهور است، قلعهٔ عالی بنا فرموده، به اتك بنارس موسوم ساختند» - و بقول اکبرنامه ۳/۳۵۵ و درج المفاتیس ۲۷۷ الف و معتمد خان در اقبالنامه ۲۹٦ ب «۱۵ خورداد بعد از گذشتن دو پهر و دو گهری بدست مقدس بنیاد نهاده بدان نام اختصاص دادند - چنانچه در اقصای مشرقی ممالك قلعه ایست نام آن کتك بنارس، و بعهدهٔ اهتمام خواجه شمس الدین خافی که درین نزدیکی از بنگاله آمده بود، قرار گرفت» - و فرشته ۲/۲٦٤ می گوید که «چون از نیلاب بگذشت، جهت ضبط آن حدود بساختن قلعهٔ از گچ و سنگ امر فرموده به اتك موسوم گردانید، چرا که در مذهب کفار منع است که از نیلاب عبور کنند - و اتك نیز در لغت هند بمعنی منع است» - (٦) در طبقات ۲/۴۵۳ گفته که «الآن بمنصب دیوانی سرفراز است - بدیانت و شجاعت و کاردانی اشتهار دارد» - و در تاریخ محمدی تحت وفیات سال ۱۰۰۸ه (بحوالهٔ منتخب التواریخ حسن بیگ خاکی و اکبر نامه و اقبالنامهٔ جهانگیری و صبح صادق و تذکرهٔ گناهی تحت سنه ۱۰۰۹) نوشته که «خواجه شمس الدین محمد خوافی از وزرای اکبر پادشاه، در دیوانی لاهور فوت شد در اواخر ذی الحجهٔ این سال یا اوائل محرم سال آینده» -

که خوراك فیلان و قضیم اسپان و سرعلف شتران خاصه شود -

و بندگان حضرت خاقان اکبر و شاهزادهای عالمیان میرزا شیخو و میرزا پهاری بتاریخ یازدهم شهر جمادی الآخر سنهٔ[1] مذکوره از دریای سند بدولت و اقبال عبور فرمودند - و حضرت خاقان اکبر نصرت قرین بتعبیهٔ سپاه جلادت آئین پرداخته، میرزا شاه مراد الملقب پهاری جیو را منقلای لشکر فیروزی اثر ساخته، با امرائی که قبل ازین از آب نیلاب عبور نموده بودند، تعین فرمودند - و محمد قلیچ خان را نیز با جمعی از خوانین و امرا و یکه جوانان فرستادند که در رکاب ظفر انتساب شاهزاده بوده، متوجه کابل شوند[2] - بیت

روان گشت شاهزادهٔ ماه چهر چو خورشید بر اوج چارم سپهر
ملك گفت در موکبش دورباش ز گرد سپاهش فلك عطر پاش

و شاهزادهٔ عالمیان با خوانین و امرای مذکوره بتاریخ ۱٦ شهر مذکوره جلال‌آباد را مخیم سرادقات جلال گردانیدند - و بندگان حضرت خاقان اکبر نیز از عقب کوچ فرموده، بتاریخ شهر مذکور جلال‌آباد را از فر نزول رشك ارم ذات العماد گردانیدند -

رای ممالك آرای خاقان اکبر کشور کشای جهة بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا کرد که قرة العین سلطنت میرزا پهاری جیو با امرای مذکوره از جلال‌آباد متوجه کابل شوند، و قول بوجود میرزا مزین باشد، و قلیج محمد خان نیز در قول جای سازد، و هراول کور مانسنگ و سید یوسف خان برانغار و نورنگ خان جرانغار باشند - و حضرت خاقان اکبر شاهزادهٔ عالمیان میرزا شیخو جیو را گذاشته،[3] و محمد سعید خان و راجه بگونداس نزد آن قرة العین

(۱) «یاز دهم شهر جمادی الآخر» بقول بدایونی ۲۹۱/۲، و نهاوندی ۸۷۹/۲، و طبقات ۳٦۰/۲ «پانزدهم جمادی الثانی» - (۲) رك به طبقات ۳٦۰/۲، و بدایونی ۲۹۳/۲، و مآثر رحیمی ۸۷۹/۱ - (۳) رك به اکبرنامه ۳۵۹/۳ و طبقات ۳٦۱/۲ و فرشته ۲٦٤/۲ و اقبالنامهٔ معتمد خانی ۲۹۷ ب -

سلطنت گذاشته، خود بنفس نفیس نیز متوجه شدند، و بآهستگی و پیوستگی عازم شدند - چون بشترگردن که پانزده کروهی کابل است،[۱] رسیدند، روز دیگر کوچ کرده میخواستند که از شترگردن و از تنگنا بیرون آیند - فریدون جمعی از جوانان مقرری میرزا محمد حکیم را با قریب هفتصد نفرتعیین نمود که در محل برآمدن افواج قاهره از پیچ و خم راه شترگردن خود را باردوی ظفر قرین زنند، و دست‌بردی نمایند - چون افواج قاهره از بعضی تنگنای گذشتند، فرصت غنیمت دانسته، آنجماعت خود را باردوی حضرت شاهزادهٔ عالمیان زده، غنیمت بسیار بدر بردند[۲] - فریدون نزد مرزا محمد حکیم رفته ترغیب آمدن نمود که بقرة العین سلطنت جنگ باید کرد - صبح دویم شهر[۳] رجب سنهٔ مذکوره که آفتاب نورانی طلوع کرد، و جهان را بنور خود منور ساخت، میرزا محمد[۴] حکیم افواج راست کرده از بیرون شترگردن درآمد، و فریدون را منقلای خود ساخته بجنگ پیش آمدند - چون اندك تفرقه و پریشانی ببعضی لشکریان از تاراج و تالان واقع شده بود، صف آرائی نشده، و امرا هنوز بجا و مقام خود نرفته بودند که میرزا محمد حکیم با لشکر خود ظاهر شده - درین اثنا سید حامد بخاری و بعضی از یکهای را پیش رو ساخته کور مانسنگ بمنزلهٔ قول شاهزادهٔ عالمیان ایستاده، نورنگخان و گوجرخان برانغار شده، و مخصوص خان[۵] در

---

(۱) رك به فرشته ۲/۲۶۴ که ازین جا اقتباس کرده است - و «شتر گردن» دره ایست در افغانستان که وادی قرم و وادی لوگر را تقسیم می کند - و جای بسیار اهم است زیرا که راهی که بکابل میرود ازین دره می گزرد - رجوع کنید به امپیریل گزیتیر آف اندیا ۱۲/۲۶، - (۲) اصل «بردید» - و رك به طبقات ۲/۳۶۱ و اکبرنامه ۳/۳۶۳، و بدایونی ۲/۲۹۱، و مآثر رحیمی ۱/۸۸۰، و اقبالنامه ۲۹۸ ب - (۳) «صبح دویم شهر رجب» در اکبرنامه ۳/۳۶٤ و اقبالنامه ۲۹۹ الف «چهارشنبه غرهٔ رجب» - (٤) اضافه از مصحح - (٥) «مخصوص خان» بقول طبقات ۲/٤٤۷ «برادر سعید خان است» و در سلك امرای دو هزار و پانصدی انتظام داره» - و او بقول اکبرنامه ۳/۸۳۲ تا سال ۱۰۱۳ھ بقید حیات بوده - نیز رك به مآثرالامرا ۳/۲۲٤ که می گوید: «در اوائل عهد جنت مکانی زنده بوده» -

جرانغار[۱] جای گرفت، و حضرت شاهزادهٔ عالمیان و قلیچ‌محمدخان و سید یوسف‌خان و جمعی از خوانین هنوز در اردو بودند که جنگ واقع شد - فریدون که منقلای لشکر مخالف بود، پیش آمده با جمعی دست به تیر و کمان و شمشیر بردند - و ازین جانب شاهی بیگ[۲] ولد کوچک علی‌خان بدخشی و خواجه محمد رفیع رستاق[۳] و سرمدی بهارلو[۴] و صجزی عرب[۵] و فتح دولت[۶] ولد حسین قلی افشار با چندی از یکها تاخته - فتح دولت[۶] مذکور دران جنگ با یکی از یکها کشته شد - درین اثنا مرزا محمد حکیم از عقب نشسته برآمده بقول مقارن شد - زنبورکهای که در بالای فیلان کوه پیکر بود، همه را آتش داده صدای مرگ در عالم می‌انداخت، و از سرش (؟) کانون درون بزدلان را سوخته. بوفور دود بفضای سپهر کبود زمین و زمان را تاریك ساخت - زنبورك اول از پیش دست راست میرزا محمد حکیم گذشته، و زنبورك دیگر از دست چپ گذشته، زنبورك سیم بر سینهٔ یکی از جوانان که نزد میرزا محمد حکیم بود خورده که از پشت او برآمده، بر سه کس دیگر رسید، و از پای در افتادند - درین حین کور مانسنگ و نورنگ خان[۷] افواج فیلان را بر صف میرزا محمد حکیم رانده[۸] و خود را رسانده، و دو سه کس را از اسپ فرود آورده بخاك مذلت درانداختند - چون میرزا محمد حکیم این حال را مشاهده کرد، پای قرار متزلزل

---

(۱) اصل «جوانغار» — اگرچه بقول اشتائن گاس این هم درست است، اما چون مصححین سابق هر جا «جوانغار» را به «جرانغار» تبدیل کرده اند، این جانب هم در متن «جرانغار» را اختیار کردم - (۲) در اکبرنامه ۳/۳۶۵ «شاه بیگ کولابی» و او بقول تاریخ محمدی تحت سنه ۹۸۹هـ در همین جنگ کشته شد - (۳) بقول تاریخ محمدی در همین جنگ کشته شد - (۴) باوجود تفحص این نام را در مآخذ دیگر نیافتم - (۵) در اکبرنامه ۳/۳۰۵ و درج الغنائس ۲۰۸ ب «خواجه حضری» - (۶) در اکبر نامه ۳/۳۶۵ و اقبالنامهٔ معتمد خانی ۲۹۹ ب «فتح مبارك» - (۷) در فرشته ۲/۲۶۴ «توزك خان اتکه» - (۸) رك به اکبرنامه ۳/۳۶۵ و اقبالنامه ۲۹۹ ب -

شد، و لشکر کابل روی در وادی پریشانی و هزیمت نهادند، و بیش از یکدم در مقابل لشکر فیروزی اثر نایستادند، و حسن عافیت خود بفرار قرار دادند ـ شعر

هزیمت را بدل اندیشه کرده ز هیجا روی سوی بیشه کرده
چو تاب حملهٔ شیران نیاورد عنان پیچید از میدان نیاورد

تاریخ اکبری



مقطع

در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت پادشاه
سلیمان دستگاه ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر
پادشاه غازی، خَلَّدَ اللهُ مُلْکَهُ اَبَداً!
و بنیاد آن بر مقدمهٔ و مقصدی و خاتمهٔ نهاده شد

مقدمه

و آن منحصراست در ذکر واردات احوال و صادرات افعال حضرت خاقان اکبر معدلت گستر حمیده خصال

ای گشته سریر پادشاهی جایت   در سایهٔ چتر خسروی ماوایت
شد گلشن ملك و روضهٔ ملت هم   آراسته از رای جهان آرایت

بر مرآة ضمائر مهرتنویر ارباب فضلا و اصحاب تاریخ و علما صورت ۱
این معنی عکس پذیر خواهد بود که چون دیباچهٔ مطلع که فاتحهٔ این آراسته مقالاتست، بزیور دعای دوام دولت بی خلل تزئین یافته، عنوان مقطع که خاتمهٔ این پیراسته حالاتست، ایضاً بذکر خاقان اکبر اکمل، خسرو جهانکشای بی بدل که طراز رایت نصرت مآل جلال اکبر او مقدمات بشاراتست، و طلیعهٔ
نور آفتاب ذات بیمثال مظفر منور انور او طالع از ظهور اشاراتست، ۲۰
ترتیب یابد - پس بر مقتضای وَ اجْعَلْ لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ همواره ناظمان بلاغت صحائف ادوار را بمحاسن آثار پادشاه کامگار مزین گردانیده‌اند، و ناثران براعت صفائح ازمان را بانوار ذکر سلاطین

نصرت شعار جلا داده، و دیباچهٔ هر قرنی را بذکر جمیل صاحبقرانی مشرف گردانیده، و عنوان هر دولتمندی را بقید مناقب ذوشوکتی ترتیب و زینت داده، گوش و گردن ایام را بجواهر مآثر خسروان رفیع‌مقدار آراسته‌اند، و اذیال شهور و اعوام را بزواهر مفاخر شهنشاه سعادت‌یار مطرز گردانیده ـ و بهر وقت استادانی که گوی فصاحت در خم چوگان مکنت ایشان بوده، در مضمار مکارم دلائل اعلام نصب کرده‌اند، و بدایات حال سلاطین ذوی الاحتشام را تا نهایات در رشتهٔ انتظام کشیده اند ـ و مقدمات کار ایشان را تا خواتیم جمع کرده، پرتو ذکر باقی مآثر خلفا بمساعی مشکور سرانجام یافته، و مفاخر والیان سلف بر هیئت کامل تمام گشته ـ چنانچه پیشوای سخنوری، و مقتدای سحر نگاران نکته پروری، ابوالقاسم فردوسی طوسی، در گنجینهٔ لآلی بیان و خزینهٔ بدائع نشان که قصهٔ نام آوران گیهان در شاهنامه پرداخته، بعد از گذارش نام اسکندر ذوالقرنین زمام کلام بمدح یمین‌الدوله سلطان محمود سبکتگین انعطاف داده ـ مسود این اوراق را آتش غیرت افروختن و سپند مراد سوختن گرفت که اگر آن گزیده‌کلام بستایش خلف سبکتگین دماغ بلاغت عنبرین داشته، ترا تشئید تمجید پادشاه سلیمان نگین، خسرو روی زمین، پادشاه با داد و دین، فریدون‌فر جمشید آئین، منوچهر چهر سکندر تزئین،

مثنوی

سر سروران، شاه گردن‌کشان فریدون علم، بل سکندر نشان
فلك کوکبه، خسرو مهرچهر چو آتش، ز رشك رخش، چهر مهر

السلطان ابن السلطان ابن السلطان، و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان، صاحبقران ظفرقرین، تخت نشین مملکت و سرافرازی، ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی که در پیشگاه جلالش دو صد سبکتگین پشت خدمت

دو تا کرده، و در جرگهٔ غلامانش صد محمود ایازآسا ایستاده،

بیت

گدای درگه اوصد هزار چون محمود غلام قنبر او صد هزار همچو ایاز

لا جرم کلك بنان بدولت پایدارش تحریر کردن و تاج مباهات برافراختن واجب نمود، چرا که در سیاق اخبار ذکر پادشاهی جمجاهی توان کرد که در جهانگیری و کشورکشائی باسکندر ذوالقرنین همبازو تواند بود - و پادشاه تخت تمکین، سلطان محمود سبکتگین، بسرپنجهٔ حمایت خلفای عباسی و سلاطین سامانی، خراسان و غزنین و بعضی از هند در حیطهٔ تصرف آورده بود، و لیکن طنطنهٔ ایالتش از آن اقطار در نگذشته بود - سزاوار چنان می نماید که شرح شمهٔ از مفاخر پادشاه سپهرآستان و شهنشاه گیتی‌ستان بقلم دو زبان بیان آن کند، زیرا که بیمن معاضدت دو جهانی و فر تائید صمدانی پدر بر پدر پادشاه و والی جهان، و دارای زمین و زمان است -

مثنوی

پدر بر پدر پادشاه .... که از نقد عالم گرفت ....
درخت برومند شاهنشهی برآورده این بار، بار بهی
مگر هست شمشیر او آفتاب که بگرفت خشکی و دریای آب

چون مدت مدید و عهد بعید اقطار اقالیم از روم تا هند، و از خراسان تا سند، و از چین تا ایران، و از فارس تا توران سکه بالقاب عظمت ایاب دودمان عالیشانش با زیب و ساز بود، و تارك منابر باعلاء شان خاندان سلطنت نشانش سرافراز،

بیت

جهت، شش طاق او بردوش دارد فلك، نه حلقه زو در گوش دارد

بِحَمْدِ اللهِ وَ کَمالِ الْطّافِهِ که حضرت پادشاه باتمکین الحال در ممالك هند

مقاومات سحرآفرین و غزوات مجاهدآئین نموده، و در محامد خصائل گوی مردی و مردمی از جمله پادشاهان ربوده، بفکر حکمت‌آمیز صوالح اعمال ابرار ستوده ـ اگر اسکندر ساختن آئینه را آئین اختراعات دوربین گردانیده، دل روشنش آئینهٔ یقین است که اسرار جهانداری دران روشن و هویدا، و ضمیر منیرش مرآة هدایتی که خفاء رموز ملك ستانی دران واضح و پیدا ـ

و حکما گفته اند:

مثنوی

ای بخضر و سکندری مشهور　　مملکت را ز حکم و عدل تو نور
زاهنی گر سکندر آینه ساخت　　خضر اگر سوی آب حیوان تاخت
روشن آئینه است، سینهٔ تو　　آب حیوان در آبگینهٔ تو

و اگر اسکندر از محاسن اثر سد یاجوج یادگار سرادق وقار گردانیده، این پادشاه فرخنده‌آثار دفع اشرار و منع اضرار را بعدل پائدار استوار گردانیده که از شحنهٔ عدالتش ممالك هندوستان چنان غنودهٔ بستر راحت است که بره از شیر شیر پرورش گیرد، و تذرو از شاهین حمایت پذیرد ـ عسس و کوتوال اگر برخانهٔ بیوه زنی گذر کند، از پاس حمایتش افتان و خیزان که مبادا سایه اش بر دیوار افتد ـ

قطعه

چو ماه، رایت او در هوای ملك بتافت
درو نه دود ستم دید کس، نه گرد فتن
ز پاسبانی عدلش شدند مستغنی
ز کوتوالی ارواح قلعهای بدن

شقدار را اگر در ولایت و پرگنه عبور افتد، از خوف لرزد که ناگاه از ممر مرورش غبار وحشتی بر چهرهٔ بیچارهٔ دهقان ننشیند ـ

مثنوی

بدین و بدانش کند کارها کند داد را روزبازارها
ستم را ز خود دور دارد بهش ستمکش نواز و ستمگارکش

و اگر اسکندر بحشم و پیکر گرد آفاق گردید، این پادشاه پنده پرور بصیت محاسن هوشمندی و هنر و طنطنهٔ مناقب بیشمر همه آفاق را بعطر مفاخر جمیل معطر داشته، از قیروان تا قیروان در تمام ممالك جهان (به) تحلی بخلعت پادشاهی و تلبس بمناقب نامتناهی و کمال حلم و وقار و وفور کیاست و ذکا مشهور زمان و مشار الیه همگنانست ـ

بیت

در ثنا اسکندر ثانیش اگر گویم، رواست
زانکه سد مملکت به از سکندر داشته

دعا

حق سبحانه و تعالی آفتاب سلطنت پادشاه عالمیان را از سپهر خلود تابنده داراد، و سایهٔ معدلت وزیر مظفر نشان را بر جهانیان پاینده گرداناد، و دولت منصور موفر و آثار قدرت مظفر بِحُرمَةِ النَّبِیِّ خَیرِالبَشَرِ !

امابعد برضمائر ارباب بصائر و خواطر اصحاب سرائر چون آفتاب عالمتاب روشن خواهد بود که حضرت واهب العطیات از نوع مکرم بنی آدم پیغمبران و سلاطین را موقر و معزز فرموده، و ازین زمرهٔ عالی مقام پیغمبران که خلائق را بدعوت آفریدگار می خوانده‌اند، پایهٔ قدر و منزلت ایشان را از فرق فرقدین گذرانیده، و سلاطین را که باصابت رای ملك آرای که ظلمت ظلم را فرو می نشانده، ماهچهٔ رایت او (؟) را باوج برین رسانیده ـ

مثنوی

ز احسان او آدمی یافت جاه یکی شد پیمبر، یکی پادشاه

شد از حکمتش ملك و دین توامان نباشند ازهم جدا این و آن

بنابرین مقدمه فقیر قلیل البضاعت عدیم الاستطاعت، زائر الحرمین الشریفین، حاجی محمد عارف قندهاری، اَحسنَ‌اللهُ اَحوالَهُ، خواست تا در مقطع این تاریخ ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت پادشاه کشورگیر نماید، و بدعاء دوام دولت روزافزون باتمام رساند ـ

بیت

سخن را ز مطلع بمقطع رساندم که مقطع ازین نام خوشتر نباشد

لاجرم خاطر فاطر بترتیب و تهذیب وقایع اشتغال نمود، و خامهٔ عنبرین‌شمامه در خیال این ارقام در مشام این مرام عطرسای شد که داستان خجسته بیان بواسطهٔ استعاره و سحر حلال و تشبیهات غریب اخفا نماند، و شاید که طوطی شکرخا در هوای انشا پرواز نماید، واحیاناً بلبل طبع سخن آرا داستانها پردازد، و در تحت هر داستانی دعای حضرت پادشاه را ورد سازد ـ

مثنوی

الا ای هنرمند افسانه سنج دلت خازن راز، طبعت چو گنج
دعائی بکن بعد هر داستان پس از هر فسانه دعائی بخوان
مگر آید اندر دلی کارگر همان بس ز باغ معانیت بر

و چون در اثناء مقالات و ذکر واقعات بمشرف گردانیدن خامه از ذکر نام نامی و اسم سامی شریف و تکرار القاب لطیف حضرات، که مخبراز نفحات «هُوَالمِسْكُ مَا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوَّعُ» است، احتیاج می افتد، اگر هر نوبت خامهٔ بیان بالقاب استسعاد یابد، بتطویل و اطناب سرایت کند، مناسب چنان دید که در محل ذکر شهنشاه هفت کشور و پادشاه موید مظفر را «خاقان اکبر» نویسد، و از (؟) اعلی‌حضرت عرفان پناه غفران دستگاه نصیرالدین محمد همایون پادشاه را «جنت آشیانی» و از (؟) اعلی‌حضرت حقایق پناه خسرو آگاه ظهیرالدین محمد بابر

پادشاه را «فردوس مکانی» تحریر نماید، تا ازین امتیاز حجاب ابتهام از پیش خواننده مرتفع شده باشد- چون (در) کال استحقاق سلطنت عظمی و جلال پراستقلال حشمت کبری، علو نسب نامدار و سمو بزرگی اجداد ذوی الاقتدار مدخلی عظیم دارد، و نسب سامی حضرت خاقان اکبر نیکوسیر در وضوح و شهرت از آفتاب جهان تاب روشن تر، و با وجود صحت نسب عالی شان صاحب قران شرف دیگر آنکه از جانب مادر از فرزندان حضرت شیخ الاسلامی زنده پیل احمد الجامی، قُدِّسَ سِرُّهُ السّامی، است

مصراع

قلم از شرح آن بود عاجز

چنانچه طبقات اجداد کرام ذوی الاحترام از پدر تا غایت منتهای انسان که ابوالبشر است، همه پادشاه و پادشاه نشان بوده‌اند-

مثنوی

پدر بر پدر پادشاهی و راست | بجز وی، مسلسل ز شاهان کراست ؟
جز از وی کرا باشد این فرهی؟ | که زیبد بر اورنگ شاهنشهی
بسر بر، ز افسر، کیانی کلاه | بگوهر، پدر بر پدر پادشاه
ازینجا شمر تا بصاحبقران | که بود اصل شاهان و شاهنشهان

نکته

سلسلهٔ نسب عالی شان تا مبدء دولت امیر تیمور صاحب قران هفتم درجهٔ پادشاهانست- ازین جهت حکمت بالغهٔ حکیم مطلق و دانای برحق، عظمت آلاءه، این گنبد مقرنس مطبق لاجوردی، که آسمان اسم آنست، و کواکب سبعه که آنرا سیاره خوانند، هفت آفرید، و این فرش بسیط که زمینش دانند و دریاهای بزرگ را هفت گردانید، و بخش زمین که اقالیم است، و فلزات معدنی یعنی اجساد سبع که نظام ملک بدان منوطست هفت آمد،

و روزها را نیز هفت گردانید، و اعضای انسان همه را هفت هفت از خانهٔ عدم بصحرای وجود آورد، و قرآن مجید بر هفت لغت نزول شده: قریش، همدان طی، حمیر، هذیل، هلوه (؟)، هوازن یمین، و قراءت مشهوره و فاتحة الکتاب که نماز بی آن درست نیست هفت آیت آمده، وسعی کردن در صفا و مروه هفت کرت است، و طواف خانهٔ کعبهٔ معظمه هفت شوط است، و خواب ولید ریان که یوسف علیه السلام آنرا در زندان تعبیر کرده «سَبعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ یَاکُلُهُنَّ سَبعٌ عِجَافٌ و سَبعَ سُنبُلَاتٍ خُضرٍ و اُخَرَ یَابِسَاتٍ» ـ و مانند این عجائب از غرائب امور هم برین سیاق قیاس باید گرفت ـ و فضیلت ذات همایون حضرت خاقان اکبر مظهر لطف نامتناهی است ـ و بالغرض از سیاقت این تقریر بر بارز یقین آنکه مطالعان این تاریخ تامل و تفکر فرمایند که پادشاه هنوز در مطلع بهار لذات جوانی و مربع بهار ناز و کامرانی است که جبلت همایون او بحلیت حلم و وقار پیران جهان‌دیده آراسته، و بشجاعت صفدران سرد و گرم چشیده پیراسته، ونقش عفت و پاك دامنی بر نگین عقیدت شاهانه نگاشته، و رایت عدالت تا بحدی افراشته که عدلش در ذکر کسری کسری آورده ـ

مثنوی

خدایش چو با فر اسکندری نشاند است بر مسند سروری
نباشد عجب کان سکندر شعار مسخر کند چون سکندر دیار
بکشور ستانی سکندر شود کزین ملك او هفت کشور شود
سکندر منش باد و صاحب فتوح! بقایش در آفاق چون عمر نوح!

جهانیان دانند که تا جهانست از هیچ سلاطین کامگار و پادشاهان نامدار و وزرای دوربین صاحب تمکین که شعار دین مبین بمنجوق عیوق افراخته اند، و در گوش فلك جفاکوش ارغنون فنون فطنت نواخته. این نوع اصطناع و اختراع روایت نکرده اند، و تمثال آن بر لوح تخیل صورت‌پذیر نیامده ـ

و سالها باید که تا فلك بے سروپای بدین قطب و محور معلق دوری مکرر زند، مگر بعضی ازین اسباب و مسببات اتفاق افتد، و ازین نوع طالعی از مطلع توفیق طلوع کند ـ و زیبد که بدین مژده جان دولت در تن مملکت چون گل از نسیم ببالد، و بدین موهبت از ابر احسان پادشاه جهان .... بر عالمیان چون ژاله به نیسان ببارد ـ لاشك تالیف این مآثر و تدوین این مفاخر هزار سال زیادت در مدت مملکت پادشاهی در افزاید، و این واقعات موجب خجلت و غیرت گذشتگان و غبطت و حیرت آیندگان آید ـ

بیت

تا بیاموزند شاهان رسم رحمت گستری
تا وزیران بعد ازین دانند نظم مملکت

بر متصدیان دیوان سخن وری که ثقیل از خفیف و کثیف از لطیف و نقد از غش و صاف از خش و نیك از بد و قبول از رد دانند و شناسند، پوشیده نیست که مباشران مناشیر تحریر که تالیفی در آثار و اخبار ذوشوکتی آراسته اند، یا طراز تصنیفی بعنوان مفاخر و مآثر صاحب اقتداری پیراسته، در ادای مقصود مَهمَاأَمکَن داد فصاحت و بلاغت داده اند ـ منجمله صاحب «تاج المآثر» که طرب پیرای عبارتش رقاص روان افاضلست و رشحات نهال قلمش مروی ریاض فضائل؛ و مصنف «تاریخ آل مظفر» که مبانی شعاع بکمال معانی افروخته و جواهر لطائف نکات در دروج فقرات اندوخته، طَیَّبَ اللهُ أَنفَاسَهم ـ و این قلیل البضاعت در لوح خاطر بخامهٔ تخیل نگاشته بود که پیروی و متابعت ایشان کند، و در صنعت انشا و ابداع و تراکیب این کتاب دست بفتراك قوانین و اسالیب ایشان زند ـ اما سبب تقاعد و عدول این بود که «تاج المآثر» بوستانیست درو انواع گل و ریاحین از تشبیهات و استعارات ترتیب داده، و از هر سو درختان خیالات خاص با فواکه نفائس لطائف آرایش کرده ـ

چون جویندگان حکایت و طالبان قصه و روایت از راه مطالعه دران مجال یافتند، بسکه بتماشای بدائع صنائع و پرکاری اشتغال نمودند، هر آئینه سررشتهٔ مقصود از دست میدهند ـ و مصنف «آل مظفر» بنابر اظهار استعداد و کمال خویش چنان باغلاق و اغراق عبارت کوشیده که از مرتع حاصل الفحوای مقالش جز اهل فضل دیگری ممتع و متلذذ نمی تواند بود ـ و انحراف از اقتدا باسلوب تغیر (؟) ایشان آنست که فراخور حالت و بی بضاعتی خود و بنابر اسلوب عبارت که واضح باشد گذارش یابد، تا هرکس از متفرجان اوضاع مبانی واطوار معانی که برسوق کلام اطلاع یابند، از فوائد و منافع آن محظوظ و بهره‌مند شوند ـ وَ هُوَ مُیَسِّرُ کُلِّ عَسِیرٍ وَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ـ لاجرم مناسب و لائق چنان نمود که اول ذکر ولادت انسان اکمل اعنی خاقان اکبر بی بدل و بعد ازان ذکر فتوحات و واقعات و سائر احوال از منقول و مروی و مسموع و مرئی بتفصیل و اجمال بر حسب اقتضای وقت و حال سمت گذارش یابد ـ

بیت

آنچه کردم سماع، بنوشتم   فصل و اجمال و نقل و مروی را

نکته

توقع و التماس آنست که سخن شناسان ایام، و منشیان عطاردکتابت معالی فرجام، و مطالعان این تاریخ، و ارکان دولت، و ایچکیان خسروبزم اسفندیاررزم، این کلمات صدق‌پیوند را بحسن تصدیق مقابله نمایند و درین وصافی گواهی دریغ ندارند ـ

قطعه

با دم باد صبا گر نیستی احسان ابر
کی دمیدی گل ز خار و چون گرفتندی گلاب ؟

گر نه سعی تربیت بودی ز فیض ماه و خور
ژاله کی گشتی دُر و خون چون شدستی مشکناب؟
تربیت باید سخن را، زانکه دست تربیت
خاك را مردم کند. وَ اللهُ اَعلَمُ بالصَّواب

حضرت مولانا شرف الدین علی یزدی چند بیتی در مداحی آورده، لائق نمود که درین اوراق مناسب وقت در تحریر درآورد.

ابیات

کمالات آن شاه دریا نوال / فزونست از هرچه بندی خیال
به بالای قدرش قبای ثنا / چو تنگست وکوته بوقت ادا
مرتب کنم حلهٔ شاهوار / که اخبار شاهش بود پود و تار
ز اول کنم در ولادت شروع / که کی کرد خورشید شاهی طلوع

دعای حضرت پادشاه

حضرت باری، عَزّ اسمُهُ و علا، این پادشاه خورشید منظر، برجیس نظر، سلیمان تخت، فریدون بخت، سکندر مملکت، کسرٰی معدلت، سنجر موهبت را سالهای بیشمار و قرنهای بسیار از سلطنت و جوانی و دولت دو جهانی و خیرات تام و مبرات عام و مملکت آباد و رعیت دلشاد تمتع و برخورداری دهاد!

دعای دولت و جان درازی شاهزادها

فاضلترین موهبتی و کاملترین مکرمتی که مخزن «اَلْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِینَةُ الْحَیَاةِ الدُّنیا» زینت روزگار همایون این پادشاه کامگار عالیمقدار آمده، آنست که از امتزاج ارکان سلطنت و ازدواج عناصر خلافت شاهزادهای جوان بخت سعادتیار که هر یك چون بدر کامل منیر، بلکه چون خورشید عالمتاب جهانگیرند، از نتیجهٔ صلب همایون حضرت پادشاه ربع مسکون طالع شده.

قطعه

شهزادها نجوم سپهر سعادت اند ماه است درمیانهٔ شان شاه کامگار
خلق حمید شان همـــه پیرایهٔ شرف ذات شریف شان همه سرمایهٔ وقار

و چون بعضی از صادرات احوال هر یك از شاهزادهای عاقل فاضل علىحده در محل خود باستقلال ذکر خواهد شد، درین مقـام ع

بر دعـا اختـتـام اولی تر

حضرت اللهی بکمال عواطف نامتنـاهی این دردانهای صدف پادشاهی را از وصمت تباهی و تنـاهی زمان در امان داراد بِالنّبیّ وآله الاَمجَاد! و این پادشاهزادها را در نظر شاه جهان و پادشاه عالمیـان برخوردار عمر گرداناد! و هر یکی را فرمان روای اقـــلیمی و دیاری کناد!

بیت

یکی بمثل سکـندر که او جهان گیرد دگر بسان خضر عمر جاودان یابد

دعـا

مشیر حضرت و وزرای دولت او را که بانی مبـانی علم و عدل و ممهد قواعد فضل و بذلست، در شیوهٔ

بیت

تنسیق امور ملك داری توفیق مزید حق گذاری

کرامت کناد! و خوانین کیوان محل مریخ‌صولت، و سلاطین غضنفرفر رستم هیبت، وامرای منوچهرچهر خسرو معاشرت، و بخشیان عطاردفطنت را بمنتهای عز و اقبال در سایهٔ عظمت و اجلال پادشاه ستوده خصال نیکو افعال ع

برسانا دو چشم بد مرساد!

ذکر ولادت باسعادت حضرت پادشاه عالی جاه مظفر لوا ابوالمظفر جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه غازی خَلّد اللهُ تَعَالَی مُلْکَهُ اَبَداً

اعالی رویتهای ارجمند و مفاخر خوابهای دلبند همین تواند بود که بعد از امتزاج و ازدواج حضرت جنت آشیانی که نقاوهٔ شاهان مسند نشین بود، مایه و مادهٔ سروری و سر بلندی که بدست قدرت «فَتَبَارَكَ اللهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِین» در حکمت سرای «هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ» منعقد و مستعد شده، جهت تنظیم و تنسیق امور ملك و ملت و تفتیح معاقد دین و دولت، نتیجهٔ ستوح ولادت حضرت پادشاه کریم الطرفین نجیب الجانبین است، ظهور نموده، بیشك و شبهه ظهور دولتی است که ز عنایت الهی چهره‌نما ست، و آنچه از جمال و جلال ورود یابد، عطیه ایست که جهت اعتلا و ارتقای این پادشاهزادهٔ جوان بخت اظهار کرد ـ

بیت

مژده، ای دل، که مسیحانفسی می آید زده ام فالی و فریادرسی می آید

داعی برسوق این مقال آنکه در شب چهارم شهر ربیع الآخر سنه سبع و اربعین و تسعمایة که آفتاب از جمال طلعتش اقتباس می‌نمود و ماه شب چهارده نظیر آنرا بخواب ندیده، لیلة لقدری که قدرش بر خورشید افزوده، و انوار کواکبش خواب از چشمها ربوده، حضرت پادشاه ملك دیدار بخت بیدار، وقتی که دل آگاهش از غوغای جهانداری فراغ یافته بود و در بستر استراحت و راحت سر بر بالش ناز نهاده، در آئینهٔ خواب معاینه دید که حضرت ایزد متعال آن حضرت را فرزندی همایون فال کرامت فرمود و بجلال الدین محمد اکبر مسمی ساخته اند ـ بعد از دو سال تعبیر آن واقعه بظهور رسید ـ

مثنوی

بتدبیرش ستاده بخت در کار که شه در خواب بود و بخت بیدار
نه خوابی بلکه معراج یقین بود که مقصود دلش در آستین بود

مبشران دولت و اقبال صبح یکشنبه پنجم شهر رجب المرجب سنه تسع و اربعین و تسعمایة من الهجرة النبویه که صباح استفتاح بود، باصغای پادشاه فرخنده فال رسانیدند که آفتاب از افق فتح و فیروزی طالع گردید، و منادی عنایت مفتح الابواب ندای روح افزای «اِن تستفتحوا فقد جاءکم الفتح» بگوش هوش حضرت همایون شاهی ظل اللهی بموضع عمرکوت که از اعمال ولایت سند است، رسانید که کوکب دولت پایدار تجلی نمود، و سعد اکبر سعادت اثر لامع گشت، و آفتاب وجود مبارك حضرت خلافت پناه از افق ولادت طلوع کرد، و ماه طلعت همایون از مشرق کامرانی و اقبال برآمد۔

قطعه

روز ولادتش چو نظر کرد مشتری
انصاف داد و گفت که او سعد اکبر است
گردون بچار رکن جهان پنج نوبه زد
کین پادشاه شش جهت و هفت کشور است

انوار جهانداری از اسرهٔ روز افزونش لائح، و آثار کامگاری از جبین همایونش واضح؛ دلائل سعادت برفعت شان ارجمند لاحق، مخائل دولت چون آفتاب از مشارق پیشانی مبارکش شارق۔

بیت

طالع شد از سپهر شرف کوکب منیر
خورشید رای و زهره رخ و مشتری ضمیر

ملاء قدس میامن برکات را برسم نثار بر سر مبارکش ریختند، و طائفهٔ علو حاصل طاعات را باسم هدیه تحفهٔ طلعت ماه پیکرش ساختند۔ سپهر پیر از بخت جوانش نشاط جوانی از سر گرفت، و روزگار پریشان بسعود اختر فرخنده فالش بانتظام حال جازم گشت۔ مسبحان طارم اعلی اوراد دعای دولتش پیش

نهاد کردند، و ساکنان صومعهٔ افلاك وظیفهٔ استدامت ایام کامرانی حرز جان ساخته می گفتند:

مثنوی

سر سبزت از سرزنش دور باد! دل روشنت چشمهٔ نو باد!
جوان بخت روزی و فیروز رای توانا و دانا و کشور کشای

و در ساعتی که سعود آسمانی بدان تولا کند، و زمانی که اسباب نجح و فیروزی بدان تشبث نماید، انوار ذات همایون پادشاه ربع مسکون ساحت گیتی را منور کرد، و شعاع فرهٔ ایزدی که از جبین مبارکش لامع است، ظلمات عالم عناصر را روشن گردانید ـ برجیس سپهر سلطنت باوج رسید، و کیوان ایوان پادشاهی پای در خانهٔ شرف نهاد، و بهرام طارم اقبال بحظی کامل از سعادت فائز شد، و آفتاب برج جلال روی بدرجهٔ ارتفاع نهاد ـ ناهید بزم دولت را کارساز آمد ـ ماه فلك اُبهت از محاق رهائی یافت ـ

قطعه

دهان او، فلك، از آفتاب پر زر کرد
بدین بشارت خوش، صبح، چون زبان بکشید
بدانکه تا نرسد چشم زخم از اختر
بخواند فاتحهٔ صبح و بر جهان بدمید

خورشید روشن ضمیر سواد آن شب را چون سرمه در چشم گردون کشید، و نیل کردار عارض دل فروز را بدان بیاراست ـ شب از غالیه‌سائی دامن سنبل را معطر کرد، و سپهر از گوهرافشانی جیب افق را پر در و گوهر گردانید.

بیت

چو قدرش با سپهر افزود، گردونی زیادت شد
چو ذاتش در جهان آمد، جهانی در جهان آمد

فی الحال سفیده دم زر مغربی خورشید را برسم نثار پیش آورد، و گردون خوشهٔ قیمتی پروین را بر طبق عرض نهاد ـ نسیم بهاری بفراشی ایوان سپهر ارتفاع برخاست، و ابر بجوهرافشانی بارگاه جهان‌پناهش آمد ـ حق تعالی که فروزندهٔ آن مصابیح است، بکمال قدرت بیچون سعادات را دران ساعت مولود همایون ظاهر فرمود، و مخاذیل دولت ابدپیوند را دران زمان میمون خوار و ذلیل گردانید ـ ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ـ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ـ

مثنوی

بوقت ولادت نظر کرد شاه — که دانا کند سوی اختر نگاه
سطرلاب سنجان موزون قیاس — باندیشه گشتند ساعت شناس
چو طالع بفیروزی آمد ز غیب — سعادت بر افشاند گوهر ز جیب
شرف نامهٔ آفتاب از حمل — گراینده از علم سوی عمل
چنان طالعی آمد این نور ازو — چگویم، زهی چشم بد دور ازو!

مقصود از نتیجهٔ این ذکر آنکه چون حضرت همایون شاهی را از نواب مهد علیا و ستر عظمی، ساریه رتبت، آسیه منقبت، بلقیس عفت‌دستگاه و خدیجهٔ عظمت‌پناه، مهد گوهرنگار آفتاب‌مدار

بیت

جناح عصمتش از یمن پادشه با نور — جناب رفعتش از فر ایزدی والا

رابعهٔ ثانی، حمیده‌بانو بیگم، زَادَ عِصْمَتُهَا وَ عِفَّتُهَا، که از اولاد و احفاد حضرت شیخ الاسلامی، مرشد طوائف الانامی، احمد الجامی است، قُدِّسَ سِرُّهُ السّامی!

قطعه

ناوك عصمت بدوزد چشم روز — گر کند در سایهٔ چترش نگاه

پیش مهدش چاوشان بیرون کنند آفتاب و سایه را از پیش راه
بر امید آنکه از روی قبول رفعت چتر تو یابد جرم ماه

و بمقضای شریعت غرا در عقد ازدواج آن پادشاه جم‌جاه انتظام داشت، پسری متولد شد که مضمون همایون این آیه «ما هٰذَا بَشَراً۔ اِنْ هٰذَا اِلاَّ مَلَكٌ کَرِیمٌ» جمال یوسف نشانش را لائق نمود۔

مثنوی

تَعَالَی الله، زهی خورشید انور! بنزدش آفتاب از ذره کمتر
چو از اوج خلافت گشت طالع چنان نوری ز رویش بود لامع
که شرق و غرب عالم گشت روشن چو در فصل بهاران صحن گلشن
برآمد آفتابی فائض النور که شد در پرتوش خورشید مستور

و حضرت همایون شاهی را از مکان العین روشنائی دیده پرنور شد، و مایهٔ استظهار ظهور آن صاحبقران روی در ازدیاد آورد، و نهال دولت از جویبار توفیق سرسبز دید، و چمن مراد را از باران اقبال شاداب یافت۔

بیت

چو زاد از مادر ایام آن ماه فلك از مهر گفتش: «زادهُ الله!»

آفتابی بود که چون برآمد، در هر زاویه تحفهٔ نور فرستاد۔ ماهی بود که چون از مطلع نور سر برزد، ظلمت اندوه مرتفع گشت۔ چه گفتم! بارقهٔ لطف ایزدی بود که وجود او غم در هیچ دل نگذاشت۔ لمعهٔ عنایات الٰهی بود که ظهورش سبب فرحت و سرور جمهور شد۔ خسرو گردون شکوه

مثنوی

بفرزانه فرزند شد سربلند که فرخ بود گوهر ارجمند
چو فرزند خود را خردمند یافت شد ایمن که فرزانه فرزند یافت

یکی آنکه از مبادی حال آثار نجابتش صحائف مکارم اخلاق را املا میکرد ـ دیگر از غرهٔ طفلی لطائف محاسن صفاتش دقائق موهوم باظهار میرسانید ـ دیگر از بشرهٔ همایونش نشان میداد که از گهواره پای بر تخت شد، و از سطور انوار جبینش میدرخشید که زبان بفحوای «آتَیناهُ الحُکمَ صَبِیّاً» برکشد ـ روح قدسی «وَ اِنْ یَکَادُ» می‌خواند، تا ذات شریفش از وصمت عین الکمال محروس ماند ـ و مسبحان صوامع خضرا دعوات مخلصانه بادا میرسانیدند، تا پای قدرش بر مدارج نهایات استوار ماند ـ

مثنوی

که سرسبز باد این همایون درخت ! که نامش بلند ست و نیروش بخت
بتاج و به تختش جهان تازه باد ! سر خصم او تاج دروازه باد !

دعای حضرت پادشاه

امیدواری از حضرت حق سبحانه و تعالی آنست که سایهٔ چتر آسمان‌سای این پادشاه‌زادهٔ عالمیان و جان جهانیان سالهای نامحصور سایه‌بان مفارق امم باد، و گلخن سرای عالم فانی بشمال عاطفت شامل و بنشر شمیم معدلت فائض باد بِالنَّبِیِّ وَآلِهِ الاَمْجَادِ !

قطعه

همیشه تا که موالید را عناصر و چرخ
یکی پدر شود و دیگری بود مادر
چو عنصر و فلکش باد خاندان شب و روز
همیشه قبلهٔ اقبال و سجده گاه بشر !

ذکر مقید شدن آن در دریای سلطنت و سروری و فرستادن بکابل آن در برج خلافت را نواب مرزا عسکری

در مذهب برادری و اخلاص و قانون فرزندی و اختصاص رای صواب

آنست که بر منشور یگانگی و طغرای نیکنامی رقم بی‌شفقتی نکشد، و عهد نامهٔ برادری را برقرار دارد، و رنگ تغیر بآئینهٔ مودت راه ندهد، و نیرنگ بی التفاقی بر روی روزگار برادران نزند، و قدم از دائرهٔ وفا بصحرای جفا ننهد، و از جادهٔ وداد و نهج اتحاد یکسو نشود، و جانب «اَلحَزمُ سوءُ الظنّ» را مرعی دارد ـ و اگر این اشارات را از سر غفلت داند، آتش در دودمان قرار و وقار زند، و نباید که چشم زخم رسد، و از باد مخالف و مکر حوادث نهال امل که در زمین حرص نشانده است و بآب آرزو می‌خواهد که نشوونما یابد، ناگاه از آتش فنا آسیب پذیرد، و بعد ازان پشیمانی سود ندهد، و تدارك و تلافی آن در حیز امکان صورت نه بندد ـ

بیت

بهر کار بهتر درنگ از شتاب بمان تا بتابد برو آفتاب

شبیه این نظیر صورت حال مرحومی نواب میرزا عسکری است که با نواب مرحومی میرزا کامران اطاعت میکرد، و بحکومت قندهار مفوض شده بود ـ چون بندگان حضرت جنت آشیانی بحسب تقدیر آسمانی که در شهور سنهٔ خمسین و تسعمایة از سند عزیمت ولایت قندهار نمودند، بشال و پوشنج که سرحد قندهار است رسیدند، نواب میرزا عسکری بجمعیت تمام از قندهار برآمده متوجه شد، و با وجود این جمعیت ترسید که مبادا لشکریان آن حضرت در وقت عبور بران ولایت متعرض گردند ـ ایلچی همعنان برق و باد نزد نواب میرزا کامران بکابل فرستاد، و پیغام داد که حضرت جنت‌آشیانی با مردم بسیار بعزم رزم و پیکار متوجه ولایت قندهار شدند، و هیچ شك نیست که هرگاه ایشانرا تسخیر این ولایت تیسیر پذیرد، هوس فتح دیگر ممالك فرمایند، و باین واسطه اختلال بارکان سلطنت و نقصانی در امور ایالات راه یابد ـ

هرچه آید ازان خلل در کار هست زاول علاج آن ناچار

پس انسب آنست که خدام بارگاه سلطنت رخصت دهند، تا بنده مستظهر شده آن جماعت را نگذارد که باین دیار درآیند، و بقدم مقاتله پیش رفته اشتعال آتش ایشان را تسکین دهد ـ نواب میرزا کامران بنابر استماع امثال این سخنان از جادهٔ صواب منحرف گشته، استمالت نامه در قلم آورده اجازت فرمود ـ نواب میرزا عسکری عزیمت نموده ـ قبل ازانکه تلاقی واقع شود، حضرت جنت‌آشیانی از راه ریگ بگرمسیرات قندهار در آمده، بولایت سیستان و خراسان و عراق متوجه شدند ـ چنانچه شرح این واقعات در محل خود آمد ـ دران اثنا حضرت پادشاهزادهٔ عالمیان، اعنی خاقان اکبر که دو ساله بودند و باوج کمال و کامرانی نرسیده، بدست عم نامهربانی افتادند، و در محنت قید چند گاه ماندند ـ حضرت خاقان اکبر در ایام طفلی بآن نائبهٔ شامله گرفتار شده، فغان از جان معتکفان ملاء اعلی برآمد که آیا بر (؟) آفتابی که عرصهٔ سپهر بوقلمون جولا نگاه یکران همتش خواهد بود، در محبس تنگتر از دائرهٔ نون چگونه تحمل نماید؟ و کامیابی که ماهچهٔ رایتش سایهٔ مرحمت بر مفارق متوطنان ربع مسکون خواهد گسترد، مانند خورشید در عقدهٔ کسوف بچه طریق پاید؟

مثنوی

نشاید در صدف در شب‌افروز نزیبد نور خور مستور در روز
کسی را کو شهنشاهی نصیب است بقید دشمنان قیدش غریب است

و بعضی از سپاهیان و مردم حضرت جنت‌آشیانی (را) که بدست افتاد، تاراج کرده انواع ایذا رسانید، تا وقتی که نواب میرزا کامران آن شاهزاده را در شهور سنهٔ احدی و خمسین و تسعمایهٔ بکابل طلبید ـ و در اثنای این احوال و خلال آن اهوال همای چتر همایون‌فال خاقان ستوده‌خصال ببال اقبال پرواز کرده، و از عراق مراجعت نموده سایهٔ اتصال بولایت قندهار انداخت ـ نواب شاه طهماسپ آنحضرت را امداد و معاونت نموده، یکی از

اولاد خود که شاه‌مراد نام داشت و در گهواره بود، باتالیقی بداغ‌خان و بعضی از خوانین و سلاطین قزلباشیه قریب بده هزار سوار در رکاب ظفر انتساب نصرت‌شعار آن پادشاه عالی‌تبار ارسال داشته، بقندهار نزول اجلال فرمودند، و قلعهٔ قندهار را مرکزوار احاطه کرده۔ مدت شش ماه نواب میرزا عسکری متحصن شد ـ بعد ازان بشرط و ایمان قرار داده صلح کرده بامان بیرون آمده، و بسعادت پابوسی آن پادشاه عالیجاه سرافراز گردید ـ بعضی اوقات برحسب اقتضای وقت مقید می‌بود، تا آنکه خلاص یافته به بلخ رفت، و ازانجا متوجه زیارت حرمین شریفین شده، در وادیی که میان شام و مکهٔ معظمه است، بعالم بقا رحلت نمود ـ تاریخ ولادت اوست این مصرع که ع

عسکری پادشاه دریا دل

و حضرت جنت‌آشیانی را این فتح عظمی مقدمهٔ فتوحات بود ـ و حضرت جنت‌آشیانی قندهار را بوکلاء شاه‌مراد میرزا سپرده، خوانین و سلاطین قزلباشیه را رخصت دادند ـ و خود بدولت و اقبال از قندهار کوچ فرموده، تا سربند ولایت که دو منزل بوده باشد، نزول اجلال فرمودند ـ از غرائب اتفاقات درین حین خبر فوت شاه‌مراد میرزا آمد ـ حضرت جنت‌آشیانی بعضی از دلاوران پرتهور مثل مرحومی الغ‌میرزا و بیرم‌خان و حاجی‌محمدخان کوکی و جمعی از سپاهیان شجاعت‌آئین را نام‌زد کرده بقندهار ارسال داشتند، و آن دلاوران قهراً قسراً قلعهٔ قندهار را فی‌الفور، گرفته بداغ‌خان را بیرون کردند ـ حکومت و دارائی آن ولایت را با وجود پادشاه‌زادها بنواب خان شهید بیرم‌خان عنایت کردند ـ کمال لطف و شفقت نسبت بحال خان مشارٌالیه ظاهر نموده، بفتح و فیروزی کوچ بر کوچ متوجه کابل شدند ـ چون بندگان حضرت جنت آشیانی فتح کابل نمودند، بندگان حضرت ازان قید خلاص شده ـ

هرآئینه آفتاب جهانتاب چون خواهد که عرصهٔ عالم را روشن سازد، بی زحمت کسوف صورت ه بندد، و ماه تابان هرگاه خواهد بدر گردد و درجهٔ کال حاصل کند، بی محنت خسوف میسر نمی شود.

بیت

گل درمیان کوزه بسی درد سر کشید تا بهر دفع درد سر آخر گلاب شد

دعای حضرت پادشاه

باری تعالی حضرت خاقان‌اکبر ملك آرای حمیده‌صفات پسندیده‌افعال را که خورشید سپهر معالی و وسائط قلائد مکارم است، تا منتهای عمر در دوست نوازی و دشمن‌گدازی از کال نصرت و دولت و مزید حشمت و رفعت تمتع و برخورداری دهاد بمحمد و عترته!

گفتار در بیان سپردن حضرت جنت آشیانی کابل را بخاقان اکبر و بالغار در آمدن نواب میرزا کامران بدان کشور

از لمعات نیرات کلمات سابق و رشحات منشآت حکایات متناسق در حالات و واقعات حضرت جنت‌آشیانی خاطر آگاه انتباه یافته و پرتو شعور بران تافته که حضرت جنت‌آشیانی دران زمانی که رایت آفتاب اشراق بصوب مملکت بدخشان برافراشتند، حضرت خاقان‌اکبر سعادت‌اثر را در کابل بجای خود گذاشتند .... میرزا کامران از ولایت سند مراجعت کرده بتاریخ شهور سنهٔ اثنی و خمسین و تسعمایة بکابل آمده کابل را بگرفت ـ حضرت خاقان اکبر را مقید داشت .... حضرت جنت‌آشیانی از استماع این خبر چندان اندوه و اضطراب فرمودند که فی‌الفور مهمات بدخشان را بیك سو نهاده، متوجه کابل گردیدند و شهر کابل را محاصره کردند ـ و میرزا کامران حضرت خاقان اکبر راجهت حصانت خود از ضرب تفنگ و تیر و نیزه و شمشیر سپر خود

ساخت - و از اطراف و جوانب جنگ انداختند - و چند روزی جنگ و جدال و حرب و قتال بود - و مبارزان و دلیران و دلاوران صاحب شمشیر بمقابله و مقاتله بیرون می آمدند - و از طرفین خلقی بسیار مقتول و مجروح شدند - چون در صدمهٔ اول این طامهٔ کبری مشاهدهٔ اهل قلعه گردید، و در وهلهٔ نخستین این جلادت معاینه دیدند، بیم و هراس بیقیاس بر ایشان غالب شد - میرزاکامران چون این حال مشاهده کرده، از قلعه برآمده، روی براه فرار آورده، و تمام احمال و اثقال را گذاشته، نقد حیات را غنیمت انگاشته روی بهزیمت نهاد -

مثنوی

سراسیمگی در منش تاختــه ز رخت خرد خانه پرداختــه
چو خصمان گرفتار خواری شدند بسی درمیان زینهاری شدنــد

جمعی که توانستند، بانواع زحمت همراه میرزا کامران بجانب بدخشان رفتند - و فوجی زنهار خواستند و در سلک‌خدام انتظام یافتند - و حضرت جنت‌آشیانی بشهر کابل در آمده، بمستقر دولت و سریر سلطنت مقام و آرام فرمود (ند) - و بدیدار فرزند ارجمند فرح و نشاط روی داد - و حضرت خاقان‌اکبر را در آغوش مهربانی گرفته از احوال قید پرسش نمودند، و خاطر حضرت را بانواع تسکین و تسلی فرمودند -

بیت

چون مه محاق دید، مشارٌ الیه گشت زر کوفت یافت، روی شناسیش ازان بود

و در شهور سنهٔ ثمان و خمسین و تسعمایة که واقعهٔ شهادت نواب مرحومی میرزا هندال‌محمد دست داد، بعد از آنکه ازان یورش مراجعت فرمودند، و بکابل تشریف قدوم مسرت‌لزوم ارزانی فرمودند، ولایت غزنین که پای‌تخت سلطان محمود غازی و اولاد او بوده، بحضرت خاقان‌اکبر عنایت فرمودند، و نوکران و ملازمان آن پادشاهزادهٔ شهید حمیده‌خصال، میرزاهندال را ضمیمهٔ آن عنایات

کرده بآنحضرت شفقت نمودند ـ چنانچه این واقعات در تحت حالات و واردات حضرت جنت‌آشیانی مشروحاً مسطور است ـ و در درآمدن هندوستان و فتح نمودن حضرت جنت‌آشیانی حضرت خاقان‌اکبر را که اَسَنّ اولاد آن حضرت بود، همراه خود داشتند ـ در حضرت دهلی جناب خان سعید محمدبیرم‌خان را اتالیق ساخته بر سر اسکندرخان افغان فرستادند ـ چون بسکندر رسیدند، خبر واقعهٔ هائلهٔ حضرت جنت‌آشیانی را بسمع آن حضرت رسانیدند ـ بعد از تقدیم مراسم تعزیت در پرگنهٔ کلانور بتاریخ شهر ربیع‌الثانی سنه ۹۶۳ بتخت پادشاهی نشستند ـ و بیرم‌خان «خانخانان» خطاب یافته وکیل مطلق‌العنان شده ـ و شاه ابوالمعالی را که رکن اعظم سلسلهٔ عظیم‌الشان حضرت جنت‌آشیانی بود و سر فتنه داشت، دست بسته و زنجیر کرده بلاهور فرستادند ـ و حضرت خاقان‌اکبر به نغرکوت آمده، اسکندر از وهم و هراس انهزام یافته در کوه دامن لاهور متحصن شد ـ چون پشکال نزدیك رسید، حضرت بدولت و اقبال کوچ فرموده بجالندر نهضت نمودند ـ امید است که این واقعات در ضمن قضایای حضرت خاقان‌اکبر مشروحاً مرقوم گردد ـ

دعای حضرت پادشاه

ریاض سلطنت زاهره و حدائق اُبهت باهره بنسیمات گلزار سعادت جاودانی و نفحات شاخسار نیل آمال و امانی حضرت خاقان اکبر ناضر و نامی باد، و حضرت ذوالجلال این خاقان‌اکبر مظفرنشان را از همه آفات و مخافات حارس و حامی داراد!

گفتار در بیان جلوس حضرت پادشاه رفیع المکان بر سریر سلطنت ممالك هندوستان و ذکر بعضی (از) حالات بظهور آمده بعد ازان

مقتضای حکمت الهی که نظام عقد مخلوقات و قوام عنصر موجودات است،

آنکه چون صبح اقبال صاحب‌دولتی ناپدید شود، آفتاب سعادت یکی از اولاد او طالع و شارق گردد، و چون کوکب رفعت صاحب‌سعادتی بسرحد غروب نزدیك آید، پایهٔ دولت یکی از اقارب او لامع شود ـ نتائج بقای دولت آنکه چون ملك از وجود اسلاف سعادت‌یاری محروم ماند، اخلاف شایسته بدان تکیه زنند، و چون مسند سلطنت از مکانت آبا و اجداد کامگاری خالی گردد، اولاد رشید بدان تمکین یابند ـ

مثنوی

جهان را نباشد ز خسرو گزیر … خدیوی سزاوار تاج و سریر
جهان بی جهانبان نگیرد قرار … شود باغ بی باغبان خارزار
درخت برومند چون شد بلند … گر آید ز گردون گردان گزند
چو از جایگه بگسلد پای خویش … بشاخ نوآئین دهد جای خویش
مر او را سپارد گل و برگ باغ … بهاری نمودار روشن چراغ

دلیل اقبال بود که از گل گلاب آید، و ابر مطیر دُرّ خوش آب ذخیره گذارد ـ و از هر فرزندی سعادتمندی که رای مشکل‌کشایش مفتاح اقبال تواند بود و بظهور آید، ابواب حیات بروی پدر نه‌بندد ـ و از هر قرةالعین دولتمندی که باصرهٔ ملك ازو روشنائی یابد و چهرهٔ کشاید، دیدهٔ زندگانی او بسته نماند ـ هرچند گلستان را آفت بادی رسد، چون گل شگفته باشد، غمی نیست ـ و اگرچه بستان در معرض حوادث اُفتد، چون سرو تازه ماند، چندان المی نه ـ

مثنوی

بهر مدتی گردش روزگار … بطرزی دگر خواهد آموزگار
سری را کند در زمین پای‌بند … سری را رساند بچرخ بلند

شاهد بدین مقدمات آنکه چون بندگان حضرت همایون شاهی اَنَارَاللهُ بُرْهَانَهُ !

بیت

روانش روشن و فرخنده بادا! اگرچه مرد، نامش زنده بادا!

پیشگاه سلطنت را از وجود شریف خالی گذاشت، و ایوان سروری را از زینت ذات لطیف محروم گردانید، و از درجات علیا در بسیط غبرا جای گرفت، نهال دولت ابدپیوند اعلی‌حضرت خلافت‌پناه، سلیمان دستگاه، چابك‌سوار مضمارعدل گستری، شهباز بلندپرواز جهان‌پروری، خاتم نگین دولت صاحبقرانی، نگین خاتم سلطنت و جهانبانی، مدار مرکز ملك‌داری، نقطهٔ دائرهٔ شهریاری، خسرو بارگاه رحمت‌اللهی، سلطان سراپردهٔ نامتناهی، آفتاب جهانتاب اهبت و أُبهت، ماه عالم‌پناه عظمت و حشمت

قطعه

پادشاهی که در ایوان جلالش هر صبح تاج زر خسرو افلاك نهادی بزمین
خاتم ملکت او هست نشان نصر عزیز رایت دولت او هست علم فتح مبین

أعظم سلاطین المشرقین، و أکبر خواقین الخافقین، ضامن بلاد الله، حافظ عباد الله، هو السلطان ظل الله فی الأرض، سلطان الممالك ذی الطول و العرض، المستنصر من عون عنایة الله، ابو المظفر جلال الدین محمداکبر پادشاه غازی لازالت رایات جلاله و نصرته (........) در جویبار سعادت بالا کشیده‌بود، و گلبن اقبال پائدارش غنچهٔ امید گردیده، حدیقهٔ برومند حکومت چون شکوفه برتخت میوهٔ مراد ظاهر گشته بود، و درخت سلطنت چون از باد حادثه از پای در آمد، شاخ تازه سربرزده بود، و از کوه جمالش لعل سلطنت چون آفتاب از ورای حجاب می درخشید، و از دریای عطایش گوهر خسروی چون روز روشن می تابید- خورشید اوج معالی بود که از اول حال روشنائی میکرد، و صبح

دویم بود که از عنفوان صدق دعوی خود صادق داشت ـ سنان‌کشور دولت بود که تا آب خورد، از هیچکس باز نخورد ـ از چهار رکن عالم شنیده می شد که پنج نوبت ملك را بر در ایوان جلالش خواهند زد، و از شش جهت آواز می‌آمد که هفت کشور بفرمان او خواهد شد ـ

بیت

گردون بچار رکن جهان پنج نوبه زد کین بادشاه ششجهت و هفت کشور است

سایهٔ همای سعادت بر سر او دلیل بود که چتر سلطنت در سایهٔ آفتاب اهتمام او آید، و شعار خورشید فیروزی دلیلی روشن که جهان در ظل عاطفتش قرار گیرد ـ اما چون دُر درصدف شهریاری یگانه بود، و (مانند) آفتاب خاوری تنها، از هر جانب افغانان حساد در کمین‌گاه بقصدکین نشسته، و اضداد در مکان اضرار تمکن داشتند ـ دشمنان دست در ذروهٔ معاد زدند، و کوته نظران صورت نفاق در لوح ضمیر می‌نگاشتند ـ

بیت

کسی را که یزدان نگهبان بود چه باك، ار جهان دشمن جان بود

لاجرم در تاریخ روز جمعه دویم شهر ربیع‌الاخر سنه ثلث و ستین و تسعمایة ....نواب خان عالی‌شان محمدبیرم‌خان الملقب بخان‌خانان که دران وقت منصب اتالیقی که یکی از معظات مناصب سلطنت است، بدو مفوض بود، و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت همایون‌شاهی اتفاق نموده، حضرت خاقان اکبر معدلت گستر را که فرزند ارشد امجد حضرت همایون شاهی است، و سن شریفش مانند ماه تمام چهارده منزل از منازل زندگانی و کامرانی طی نموده، چون آفتاب جهانتاب در چهاربالش تخت سلطنت و پادشاهی در پرگنهٔ کلانور که از اعمال سرکار دارالسلطنة لاهور است، قدم عزت و جلال را تاج تارك سریر گردانید، و تخت سامی‌بخت بتقبیل اقدام آن شاه دریانوال شرف افتخار یافت ـ

ندانستم که ماه شب چهاردهم بود که از اُفق ملك بر جهانیـان تابنده شد، یا پادشاه چهارده‌ساله که بر اورنـگ سروری پای نهاد - و بر غواصان دریای دقائق و نکته شناسان کتاب حقائق هویدا ست که چهـارده چل است و عدل چل را مرتبه آنست که درو کافهٔ کمالات از قوت بفعل می‌آید -

بیت

سریر ملك عطـا داد کردگار او را	بجای خویش بود هرچه کردگار دهد

ازین سبب خصائص محمودهٔ آنحضرت با خصائل حضرت محمدی بر سبیل انعکاس بر مرتبهٔ چهارده سالـگی کرامت انطباق یافته - وَصَلَ الحَـقُّ اِلَی مَرْکَزِهٖ - و رایات رفعت‌آیات بر قمّـهٔ عیّوق برافراشتـند، و آیات نصرت‌منـاب بر صحـائف ادوار نگاشتند - و این ترانه که مناسب حال است، چنگ در پردهٔ نوا زده، و ناهید اقبال بر حسب حال آهنـگ برکشیده -

رباعی

جدّت ورق زمانه از ظلم بشست	عدل پدرت شکستها کرد درست
ای بر تو قبـای سلطنت آمده چست	نیکوئی کن که نوبت دولت تست

و آن پادشاه جم‌جاه، سلیمان‌دستگاه معاهد پادشاهی را بمیامن دولت نامتناهی استحکام داد، و اسباب سروری را بمعاقد اقبـال محـکم گردانید - سریر از مکان آن حضرت با ارائك گردون همسری می‌کند، و منبر اسلام از فر القاب همایونش با مناکب کواکب برابری می نماید -

بیت

بر سرش حق نهـاد افسر ملك	ز انکه داند که کیست درخور ملك

و نقود ممـالك از اسم شریفش افروختـه تر از آفتـاب می درخشید - بدین اشارت اگر بر جای گوهر شاهوار عقود سعود سیاره نثار کند، درخور

است، و اگر بدین بشارت عوارف و خلائق دعای دولت قاهره در اقالیم سبعه بعد از صلوات خمس ورد زبان گردانند، هنوز (در) ادای حق آن مقصر خواهند بود -

ابیات

سزد،گر جبرئیل آید بدین فیروزه‌گون منظر   کند آفاق را خطبه بنام شاه دین پرور
بیاساید کنون خاتم، بیفزاید کنون سکه   بیارامد کنون فتنه، بیاراید کنون منبر

لامحاله پادشاهی که دیدهٔ افلاك در مدت سیاحت چنان آفتابی در سپهر سلطنت ندیده، و چشم زمانه در میدان خسروی در هیچ وقتی مانند او چابك سواری مشاهده نکرد - و در معرکهٔ دلاوری سوزنده مریخی آتش آهنگی، و در اوج کامکاری درخشنده خورشید بافرهنگی -

بیت

به بزم آفتابیست افروخته   برزم اژدهائی جهان سوخته

مستخرج دقائق نکات هندی و ترکی و عجم، و گاه سرعت عزم ماه سیاره حشم - آتش تیغ تیززبانش رشتهٔ جان اعادی را چون زبانهٔ شمع سوخته، و نهیب سطوت قهرش در دل دشمنان چون آتش در دل سنگ قرار گرفته -

بیت

چو شمشیرش آهنگ خون آورد   ز سنگ آب و آتش برون آورد

برق تیغش چون تیغ برق زننده آتشبار، و غمام انعامش چون انعام غمام بیشمار -

بیت

آفتاب دین و دولت، آسمان تخت و بخت   پادشاه ربع مسکون، خسرو صاحبقران

و سلطان جوان بخت محاسن سیرت را با حسن صورتی جمع کرده، و کمالات خلقی را بامکارم خلقی انتظام داده -

مثنوی

طناب عمـــر او بادا سلامت ! بهم پیوسته تا روز قیـامت !

و هر روز از مکامن تائید لمعهٔ دولتی تازه شعلــه می زند، و هر زمان از اُفق توفیق کوکب اقبـال روی می‌نمـاید ـ و بحمـــد الله تعالیٰ که همت بلند حضرت بهرغرضی که روی می‌آورد، مقصود بشرط استقبال پیش می‌آید، و رای منیرش هر مقصدی که مطرح انوار نهمت می سازد، سعادت بوظیفهٔ استعجال ترقی می‌نمـاید ـ

بیت

در طالع تو نگاه کردیم و بدید اقطاع تو صدهزار جان خواهد بود

چون حضرت پادشاه ستاره‌لشکر، خورشیدتاج، گردون بارگاه که پایهٔ سریر دولت و عزش چون پنـاه عرش استوار باد ! مرکز دل را از شواغل بپرداخت، و گلشن ایوان سلطنت بانوار مسرت روشن ساخت، گلزار شهنشاهی پادشـاه جوان‌بخت که در انواع کمـال هزار دستان داشت، از خار افتخار اضداد پیراسته شد، و بوستان دولتش که بلب غنچهٔ انتظـار بوس ستان عارض ازهـار بساتین نضرت بود، چهره‌افروز ارغوان بهجت و قامت‌افراز سرو همت و دیده کشای نرگس بخت و طره‌پیرای سنبل سعـادت آمـــد ـ

بیت

تـا بـــدانی که دادهٔ ایزد کس نخواهد بکوشش از تو ربود

عجلت در توجه بصوب سدهٔ سلطنت و مرکز قوائم سریر جلالت مصلحت نمود، چـــه هاتف تقدیر استعجال را ندای

بیت

تخت جمشید و تاج افریدون آرزومنـــد پای و تارک تست

در میـــداد، بطـالع سعد از مطـالع سرکار دارالسلطنة لاهور

قطعه

هدایت قلاوز، ظفر یورتچی　　سعادت شکرچی و اقبال یار
فلك بنده‌فرمان، ملك مدح‌خوان　　قضا کارساز و قدر پیشکار
ز تائید لشکر، ز نصرت سلاح　　ز رفعت کلاه و ز حشمت دثار

آفتاب کردار برسمند گردون حرکت عنان جهانداری بجنبانید، و در خدمت رکاب ظفر مآل، لَازَالَ مُرْتَبِطَ الْاِقْبَالِ وَ مُتَعَلِّقَ الْعِزِّ وَ الْجَلَالِ، نواب خانخانان محمد بیرم‌خان و بعضی از خوانین عظام روان شدند. از هر سو بشارت «یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوْءٌ» برخاست. منزل بمنزل امرا و سلاطین مستقبل رایت دولت می شدند، و خاك سم یکران هلال‌نعل گردون خرام را توتیای دیده و افسر سر همت می‌ساختند، تا آنکه لشکر مظفر و رایت منصور که عدد آن بقلم عنایت صمدی مکتوب بود، بخطهٔ جالندر نزول مبارك فرمود. چون بساط دین‌پروری بدین آئین تزئین گرفت، در تدبیر امور دولت و تقدیر نظام مملکت شروع رفت. نیابت و حکومت مطلق در ممالك هندوستان و امور وکالت بخانخانان محمد بیرم‌خان تفویض فرمودند، تا چنانکه مقتضای رای زین اوست، در نصب و عزل و اخذ و رد و تغیر و انفاق و حبس و اطلاق حکم فرماید. پس برضمیر آفتاب‌تاثیر عکس پذیر گشت که بعضی از تجار و آینده و رونده که از تکلیفات تمغا و سرانه و کل جهات و مطالبات ایام گذشته مضطر شده بود، و در حینی که حضرت جنت‌آشیانی عازم هندوستان بودند، نیز شرط و عهد کرده بودند که رسم محدثات و بدعت را بالکل براندازند، بناءً علی هذا چون صباح که خسرو جهانگیر خاوری بر فراز سریر گردون برآمد، و ساحت گیتی را بضیای تاج وهاج خود منور گردانید، حضرت خاقانا کبر، معدلت‌گستر، آفتاب مثال براوج مسند آسمان

جلال بار داده، جناب خان سعید خانخانان حاضر شده، بر زبان معجزبیان راند (ند) که انوار توفیقات ربانی بر پیشگاه ضمیر منیر ما تافته، و همگی نیت و جملگی امنیت برین قرار یافته که کافهٔ رعایا که ودائع حضرت واهب‌العطایا اند، در مهاد آسایش و آرامش مرفه‌الحال باشند، و تجار در آمدن مبالغه و سعی نمایند، و بسبب حوالات و مقاسمات عوارضات زحمتی بکس نرسد، و همگنان در ظل ظلیل عاطفت و حصن حصین رحمت و رافت ما فارغبال باشند و روزگار گذرانند - و حکم فرمودیم که در بلده و پرگنات و قصبات و ولایات تمغا و جهات و راهداری و سلامانه و پیشکش و سرانه نطلبند، و اصلا بدین جهات حوالتی ننمایند و تعرض نرسانند - و سکنه و متوطنه و آینده و روندهٔ جمیع بلاد هندوستان از استماع این خبر مسرت‌اثر غلغلهٔ شادمانی و زمزمهٔ دعای دولت حضرت خلافت مکانی بذروهٔ آسمان و قبهٔ کیوان رسانیدند - و از اظهار این اطوار پسندیده معالم دولت و معاقد ملك و ملت که از حلیهٔ نظام و سرانجام عاری و عاطل بود، انتظام یافت، و مجاری امور و مناظم مصالح جمهور رونق و رواج تمام گرفت، و شرائع دین احمدی و شعار ملت محمدی، صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ، تمشیت و تقویت لا کلام یافت -

قطعه

محتاج بود ملك به پیرایهٔ چنین　　آخر مراد ملك روا کرد روزگار
هر شادیی که فتنه ز ما فوت کرده‌بود　　آنرا بیك لطیفه قضا کرد روزگار

دعای حضرت پادشاه

خداوندا، فرق مبارك حضرت خاقان اکبر پادشاه روی زمین، خسرو بادادودین را بتاج بقا اِلٰی یَومِ فَنَاءِ الدُّنْیَا آراسته دار، (و) تا دامن قیامت دست دولت از دامن این درگاه جدا مگردان!

بیت

یارب، که بشادمانی و کام برتخت شهنشهی بپائی!

گفتار در بیان بعضی از محاسن ذات همایون و شرح شمهٔ از افعال و اختراع و اقوال پادشاه ربع مسکون بر مقر مملکت و سریر سلطنت بعنایت ایزد بیچون

چون در ذکر جلوس مبارك شمهٔ از مکارم اخلاق و افعال بر سبیل اجمال تقریر کرده‌شد، سزاوار چنان نمود که فقرهٔ چندی از شرح احوال که روز بروز از ذات حمیده‌خصال صادر می‌شود، از بسیار اندکی شروعی رود، و در تقریر صفات پسندیده و افعال خیر که ازان حضرت ظاهر میگردد، از دریا قطرهٔ برآورده‌شود، تا جهانیان را معلوم و محقق گردد که تقریر آن از سمت تکلف مبرا ست ـ

بیت

صنع مشاطه چه باشد که رخش آراید حسن او خود مگرش جلوه‌گری فرماید

فقیر بی‌بضاعت مخترع این فقراتست ـ زیرا که در کتب تواریخ بنظر این احقر نرسیده که اخلاق و افعال ممدوح را فقرات کرده باشند ـ لاجرم بعد از پدر سلطنت را اساسی نهاده و بنای ملك داری را بنیادی ـ

بیت

همه گفتند، «آفرین بادا! کوکب طالعت قرین بادا!»

فقرهٔ اولی

پادشاهیست حلیم و کریم، قادر و قاهر ـ در مجلس انس و خلوت طریق لطف و تواضع چنان نماید که از فرط بنده‌نوازی تفاوت میان مالك و مملوك ظاهر نگردد، و باوجود اسباب مکنت و قدرت آثار نخوت بر جبین مبارك او پیدا نشود ـ و روز بار بر سریر خسروی چنان تمکن گیرد که

اگر قیصر روم و فغفور چین درآیند، از مهابت و سیاست در صف بندگان دست در کمر کرده بخدمت بایستند.

بیت

بزم گمانی نبرد بهتر ازو کامران رزم نشانی نداد بهتر ازو کامگار

فقرهٔ اخری

دولت‌مندیست که یک‌نفس تنها با قلت عدد بپادشاهی نشست، و از اقصی سند تا دریای عمان که ولایت اُدیسه بود، گرفت. چندین راجه و افغان که هر یک در عهد خود بی‌مثل بودند، مقهور و مسخر گردانید.

قطعه

لطفت ار مایهٔ وجود شود جسم را صورت روان باشد
باست ار بانگ بر زمانه زند گرگ را سیرت شبان باشد

فقرهٔ اخری

بنده‌نوازیست که سروران سر بر خط عبودیت این درگاه نهاده‌اند، و گردن‌کشان روی بخدمت این بارگاه آورده. خاک درگاه اشرف سجده‌گاه صنادید و اشراف روی زمین شده، و بساط بارگاه همایون بوسه‌جای رایان هند و خسروان چین گشته.

قطعه

لب ملوک بود هر کجا که داری دست سر ملوک بود هر کجا که داری پای
بترک چاکر ایوان تست خانهٔ خان بهند بندهٔ منجوق تست رایت رای

فقرهٔ اخری

جهانبانیست که مقالید حل و عقد و امر و نهی ممالک هندوستان از کابل تا سواحل دریای عمان و از دیگر جوانب از سند تا سرحد بنگاله در قبضهٔ اقتدار خواص بندگان و تصرف فرمان‌برداران آمده.

بیت

جز ترا نیست بر بسیط زمین ملك آراسته بدولت و دین

فقرهٔ اخری

شهنشاهیست نامدار و جم‌جاهیست کامگار که اکثر از سلاطین روزگار حلقهٔ انتباه او در گوش جان کشیده، و اغلب خواقین جهان‌دار غاشیهٔ امتثال او بر دوش دل گرفته۔

بیت

همیشه نصرت و تائید پیش رو باشد بهر طرف که رود رایت مظفر تو

فقرهٔ اخری

نامداریست روشن روان، و شهریاریست با رای پیر و بخت جوان که دیدهٔ گردون تیزگرد در مدت سیاحت مانند او آفتابی بر سپهر سلطنت ندیده، و گوش روزگار مردآزمای بصفت او جهان داری در عرصهٔ زمانه نشنیده۔

بیت

جهان را بداد و دهش کرده رام زمانه مطیع و سپهرش بکام

فقرهٔ اخری

همایون فریست که در رعایت قانون عدالت جشیدوار جام جهان نمای عقل را آئینهٔ روزگار ساخته، و بملاحظهٔ قاعدهٔ ایالت سکندرصفت چشمهٔ آب حیوان نصفت را طالب گشته۔

بیت

از معدلت شامل او رفته ستم صد منزل ازان سوی بیابان عدم

فقرهٔ اخری

چابك‌سواریست که در میدان هنر و آداب چوگان گوی از سروران جهان

و پهلوانان زمان ربوده -

بیت

سالها لعب نماید فلك چوگان قدر تا چو تو شاهسواری سوی میدان آرد

فقرهٔ اخری

هوس‌ناکیست که در وقت نشاط در صحرا و صید چیته و آهوان و پرانیدن جانوران بصید دلها (ی) مشتاقان رغبتی تمام دارد -

بیت

چو یکران تازی برون تاختی ز آهو یکی دشت پرداختی

فقرهٔ اخری

صفدریست که در روز رزم و بزم و هنگام بار و پیکار برهان قدرت و امکان عاطفت بملوك گیتی و سلاطین عالم نموده -

قطعه

باشد او را جان معنی مضمر اندر چار چیز وقت رای و روز بار و گاه جود و وقت کین
شمس انور در ضمیر و سعد اکبر در لقا موت احمر در حسام و بحر اخضر در یمین

فقرهٔ اخری

عادلیست که جمیع ممالك هند را از رجس خرابات و فسق و فجورات پاك گردانیده، با آنکه هر روز مبلغ کلی از شرابخانه و بوزه خانه و بیت اللتف و قمارخانه حاصل بوده، و نفع آنرا نا بوده انگاشت، و رقم عدم بر تنکه و لك و کرور آن نگاشت - زیرا که شراب انعام او طرب روح و راحتست و خمار او قهر و سیاست -

بیت

کار ملاهی چو تباهی گرفت ملت حق رونق شاهی گرفت

فقــرهٔ اخری

دریادلیست که آسمان نزد همت او خاك بود و خورشید با رای منیر او تیره، و آفتـاب بزرگ‌عطیت نسبت با جود یمین و نور جبین او خردتر از ذره، و سحـاب دریاافاضت در جنب بخشش بی ملال او کمتر از قطره ـ زیرا که تاجران بیابان گرد را از موهبت بی دریغ (و) انعام بی محابا بهره‌ور داشت، و از عوائد فوائد بخشش، و بخشایش برکمـال در سایهٔ آفتـاب بر و احسـان پرورش داد ـ و مسافران و تشنگان دریانورد راکه همیشه همنشین و قرین حرمان بودند و بسان سایه در پی آفتاب مکرمت روان، از مشرب عذب عطا و مورد خوشگوار سخا سیراب گردانیده، تمغا و باج و راهداری و پیش کش و سرانه و سلامانهٔ ممالك محروسه را بتمام و کمـال بخشیده معاف و مرفوع القلم گردانید، که بهیچ اسم و رسم یك دینـار و یك من بار از آینده و رونده نگیرد ـ

قطعـه

من نگویم که ابر مانندی　　　که نکو ناید از خردمندی
او همی‌گرید و همی‌بخشد　　　تو همی‌بخشی و همی‌خنــدی

فقــرهٔ اخری

غریب‌نوازیست که در زمان دولت او تجار هر دیار بممـالك هندوستان آمده، بخـاطرخواه بیع و شرا می‌نمایند و از مخـافت طریق ایمــن سالمـاً غانماً باوطان مالوف خود معاودت می نمایند ـ

قطعـه

نماند در همه عالم زمین کسی که نکرد　　　ز خاك درگـه او توتیای دیدهٔ خویش
شدست کعبهٔ حاجات درگهش، زانرو　　　نهاده اند بران رو تونـگر و درویش

و پیوسته تجار در بلاد و امصـار بشرح خصائل و بسط شمائل و ذکر

انواع تفقدات و شکر اضعاف تلطفات آن پادشاه عالی‌شان رطب‌اللسان می باشند، و در مجالس اکابر و اشراف و اعاظم و اعراف در اطراف و اکناف بشرح محامد و اوصاف و نشر عوارف و الطاف آن حضرت قیام می‌نمایند ـ

بیت

بکسب نام نکو کوش، نی بکسب درم   که نام نیك به از صد هزار گنج روان

فقــرهٔ اخری

ذوی الاقتدار سعادت‌یاریست که در عهد دولت (او) بساط امن و امان چنان مبسوط است که سیماب مضطرب را ثبات و وقار کوه حاصل است، و در ایام سلطنت او بنای رفاهیت در ممالك هندوستان چنان استحکام یافته که باد صرصر در افروختن چراغ مرده و افسرده آثار اعجاز مسیح بظهور می آورد ـ

بیت

همه کس در زمان دولت او   هست در زیر بار منت او
خصم، عنقا صفت شده موهوم   گشته دشمن چو کیمیا معدوم

فقرهٔ اخری

عالم مطیعیست که در ایام پادشاهی او حکم جهان‌مطاع بران اصدار یافت که بعد الیوم در ممالك هندوستان که مرکز رایات سلطنت است، مرد و زن و خرد و بزرگ (را) در قید اسار درنیاورند، و سراری و غلام از نژاد هندی چون جان بی‌بها نخرند و نفروشند، و احرار مسلمات و نسوان کفره اگر در شوارع با بیگانه یا در مجلسی متهم بمخالطت غیر کنند و انگشت نمای فضائح شوند، کوتوال در گرد همه شهرش چون زهرهٔ خیاگر بر خر نشاند و بگرداند ـ ای بسا عاشق و معشوق که صورت «اَلْخَبِیْثَاتُ لِلْخَبِیْثِیْنَ» داشتند،

بر قضیهٔ «اَحَلَّ اللّهُ النِّکاحَ و حَرَّمَ الفَسادَ» التقای عقد «تَنَاکَحُوا تَکَثَّرُوا» که موجب مباهات حضرت خواجهٔ کائنات، عَلَیهِ اَفضَلُ الصَّلوات و اَکمَلُ التَّحیّات، بود دربستند، و آیهٔ «اَلطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِینَ» برخواندند، و طوائف مسلمانان از مظاهرت بفسق و فجور و مجاهرت در لغو و سرور اجتناب نمایند، و در سائر بلاد ندای «تُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوبَةً نَصُوحاً» را لبیك ارادت زنند۔

بیت

اگر ترك کردی تو افعال بد   ازو بهره یابی بهر دوسرا

فقرهٔ اخری

سرافرازیست که در عهد دولت خود تارك مبارك را موی نهاده چیره بست، و جوانان ترکی و هندی چون چیره بستی، هر پیچ ایشان کندی بود و هر شکنی و تابی ازان برجان عاشقان پای‌بندی۔

بیت

گردلم سرگشته شد در تاب و پیچ چیره‌اش   گوی را سرگشتگی از ضربت چوگان بود

فقرهٔ اخری

فضائل‌پناهیست که بعد از فراغ از قضایای کلی و مهمات ملکی شب‌های جمعه را در عبادت‌خانه احیا داشته و مجلس انس مرتب ساخته، در چهار صفه که (از) صفای باطن فرخنده‌میامنش حکایت کردی، می نشست۔ بسادات و اشراف و فضلای اطراف و علما و صلحای اکناف پرداختی، و هر یك را بانعام از نقود و اجناس محظوظ و بهره‌ور گردانیدی، و القای عقاید شرعیه و قواعد عقلیه فرمودی، و در دقائق آن تصرف بصواب فرموده اکثر مسائل مشهور را مستحضر بوده، نقود روایات و اخبار و رقوم حکایات و آثار

بر لوح خاطر خطیر می‌نگارد، و با اهل علم و حکمت بغایت مستانس بوده، حکما را بغایت معظم و مکرم میدارد ـ

قطعــه

زمانی بحث علم و درس تنزیل   که باشد شخص را دفع ملالی
زمانی خوردنی بر خوان احسان   که باشد نفس انسان را کمالی
خــدایست آن که ذات بیمثالش   نگردد هرگز از حالی بحالی

و حریفان بزم روحانی را بر خوان حقائق اغذیهٔ موافق اشربهٔ دقائق مهیا بودی و عطریات روح افزا ـ

رباعی

ای گشته ترا مسند اقبال مقام   رای تو امور ملك را داده نظام
خواهی که شوی در دو جهان نیکونام   در تربیت اهل هنر کوش مدام

فقــرهٔ اخری

کامگاریست که در استقلال رسوم جهانداری و ارتقای مدارج شهریاری محتاج قوم و قبائل و اقارب و عشائر و مدد و عدد و خیل و حشم و عبید و خدم و دینار و درم نگشت ـ

مصراع

راست چون خورشید گوئی، ملك را تنها گرفت

فقـرهٔ اخری

جهانگیریست که قلاع و حصونی که حضیض خندقش بمرکز زمین می رسد، و ذروهٔ کنگره‌اش تیر دعوی از برج دوپیکر می‌گذراند، و هر یك بمتانت بنیان چون بنای هرمان در جهان مسخر گشته و تدبیر تسخیر آن در خیال ملوك گذشته نگذشته، و هوای استخلاص در ضمیر سلاطین رفته نیامده، و آفتاب همم اهل عالم در اندیشهٔ برآمدن آن فرو شده، بتیغ قهر یلان

صف‌آرای و گرز گران گردان عدوبند قلعه‌کشای کشاده، و بپای فیلان کوه‌پیکر عفریت‌منظر گرد عدم برآورده بباد فنا برداده، و مجموع قلاع معمورهٔ هندوستان مسخر و مسلم گردانید ـ قومی امان طلبیده بزنهار آمدند، و گروهی آوازهٔ لشکر منصور شنیده باز گذاشتند ـ

بیت

بهر قلعهٔ کرد پیغام خویش کلید در قلعه بردند پیش

فقرهٔ اخری

بانی مبانی است که از طراز کسوت مفاخر و عنوان نامهٔ مآثر بقاع خیر در اجمیر و عمارات عالی در فتح‌آباد سیکری و قلعهٔ از سنگ سرخ در غایت متانت در دارالخلافهٔ آگره و شهر لاهور را تمام از خشت پخته و در اکثر بلاد هندوستان عمارات ساخت ـ و قاعدهٔ آن بناهای عجیب باشکال غریب و نقوش بدیع و دقائق صفت چنانکه ناظر دیده در اقالیم سبعه نظیر آنها ندیده، و مانند اساس دولت رسوخ پذیرفت، و بسان سد اسکندر استحکام یافت ـ و چنان با یك دیگر ترکیب دادند که تا انقراض عالم از تعاقب شهور و اعوام نقوش آن از اختلال و انصرام و بنای آن از اندراس و انهدام مصون و محروس است، و نمودار «اِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ» معاینه گشت ـ

بیت

ازان ذات العماد آمد عبارت وزان مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَار اشارت

فقرهٔ اخری

نشاط‌افزائیست که آهوی نر را با بز بربری که از ولایت دکهن می آورند (و) آهو مانند است، جفت ساخته ـ ازینها آهوان غیر مکرر حاصل می شود ـ

چنانکه بعضی سیاه و ابلق و بعضی سرخ تتاج آن شده۔

بیت

ز هر جنس کس را نباشد شگفت ز هر جنس دارد درین طاق جفت

فقـرهٔ اخری

عالی‌مقام ذوی الاحترامیست که هرگاه عزم کوچ میکند، بر پانصد فیل و صد قطار اشتر و صد قطار شتر پیش‌خانـهٔ دولت آن حضرت را بار می کنند۔ و موازی هژده خانه است که از تختهٔ چوب ساخته‌اند مع بالاخانه و ایوانها، در محل خوب و مکان مرغوب برپا می‌کنند، و وقت کوچ هر تخته را جدا کرده بار می‌کنند، و هنگام فرود آمدن تختها را بحلقهای آهنین مستحکم می سازند، و اندرون خانها را بغلافهای زربفت فرنگی و مخمل فرنگی می پوشند، و بیرون آن خانها بسقرلاط پوشش یافته۔

بیت

از خیمه و خرگاه تو گوئی که سپهریست پر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان

فقـرهٔ اخری

مستخبریست که چهار هزار نفـر پیاده دارد که بزبان هندی میوره میگویند، لیلاً و نهاراً ملازم درگا هنـد که متصل از اطراف عالم روز بروز خبر می‌آورند۔ و این جماعت بغایت سریع‌السیر اند، چنانچه (در) ده روز از بنگاله که هفتصد کروه از آگره دور واقع شده، خبر می‌آورند۔ و آنچه در تمام ممالك محروسه از خیر و شر و نفع و ضرر واقع می‌شود، آن حضرت مطلع میگردند۔

بیت

ای کارساز عالم آثار لطف عامت رونق گرفته عالم از حسن اهتمامت

فقــرهٔ اخری

مدبر فاضلیست که بسواری دیاری میگیرد، و بحکایتی ولایتی می‌کشاید، و بتهدیدی لشکر جراری را منهزم می‌سازد، و بوعیدی سپاهی بیشمار را بر می اندازد ـ

بیت

ای به تیغ تو شده کارجهان راست چو تیر ز عَلَم عدل تو چون صبح دوم عالمگیر

فقــرهٔ اخری

گوهربــار جوهرنثـاریست که از عقــود جواهر و در یتیم و اوانی زر و سیم و لعلهـای آبدار و زبرجد و زمرد و یاقوت نامدار و امتعه و اقمشه آن مقدار در خزانه معموره جمع آمده که نطاق عقــد بنان و عقــد بیان همــه محاسبان بدان محیط نگردد ـ

مثنوی

از جنس زر و جواهر و در چندانکه شود خزانه‌هـا پر
جمع آمده در خزانهٔ خـاص از نیت نیك و حسن اخلاص

بیت

ای بهمت برتر از شاهان عالم آمده ای بگوهر برسر از اولاد آدم آمده

فقــرهٔ اخری

مُنهی مویدیست که جهت چوکیداران خاصه که بمصلحت مهمات جهانبانی بسرعت آمدشد می‌نمایند، در شوارع در هر پنج کروه دو اسپ راهوار تیزرفتار فربه نگاه دارند ـ و هر ایلچی که فرمان عالی‌شان سر بمهر داشته باشد ازان اسپان سوار شوند ـ چون ضرورت بود که خوانین و امرای سرحد باعلام احوال ملك و مال کس و عرضه داشت سر بمهر بدرگاه عالم‌پناه فرستند، نیز همـان قاعده را منظور دارند ـ و اگر خبری باشد که در وصول تعجیل

بیشتر باید کرد، آن میوره که دران چوکی بوده باشد، سواره شده بچوکیدار دیگر رساند - و چون این حکم بآگره (در) هفت روز می رسد، از بنگاله بتجربه معلوم شد که در شبانروزی صد و پنجاه کروه می روند - چنانچه از پای تخت گجرات بدارالخلافهٔ آگره (در) پنج روز میرسد، و از تانده که پای‌تخت بنگاله است - و در چوکی دو میوره صد کروه راه میرود -

بیت

ای زرایت چشمهٔ خورشید را روشن ضمیر   فتنه‌ها از ترس تدبیر تو گردد گوشه‌گیر

فقرهٔ اخری

دقائق‌شعاریست که در هند اقمشهٔ ابریشمی و زربفت وقالی و زیلوچهٔ ابریشمی و زربفت را اختراع نمود - و استادان نادر را بآن شغل تعلیم داد که کارهای هند الحال بسیار بهتر از کارهای عراق و فرنگستان شده - و طراحی بنوعی کرده‌اند که اگر مانی بودی، دران طراحی و رنگ‌ریزی انگشت حیرت بدندان گرفتی -

بیت

زهی بیان تو در لطف کافهٔ جمهور   نمونهٔ ز تو در کارها بود دستور

فقرهٔ اخری

بدائع نگاریست که قصهٔ امیر حمزه را که سیصد و شصت داستانست، هر یك داستان او را معه مجالس حکم شده که تصویر فرمایند - و تا صد نفر مصور و مذهب و نقاش و مجلد بی‌بدل دران کتاب کار می‌کنند - و قطع آن کتاب یك گز و نیم شرعی، و کاغذ او الوان تمام وصالی کرده، و حاشیه جل‌کاری، و درمیان دو کاغذ پارچهٔ چوتار در آورده که بغایت مستحکم باشد، و تمام صفحات تصویر و مذهب است - و فرمان صادر شده که منشیان نادر البیان چون طوطی شیرین‌زبان در هر داستان آن قصه را دستان سرائی نموده تمام

قصه را موزون و مسجع سازند، و خوشنویسان زرین قلم، عطارد رقم در قید کتاب آورند - با وجود این در هردو سالی یك جلد طیار می شود - و هر جلدی تخمیناً تا ده لك تنکهٔ سیاه صرف مایحتاج آن می‌شود -

بیت

ای در ابداع سخن چهره‌کشای اسرار　　قصه‌ات برسر دیوان شرف حکم‌گذار

فقرهٔ اخری

دلیل و ره‌نمائیست که منارها و منازل از دارالخلافهٔ آگره تا خطهٔ اجمیر که صد و چهل کروه اکبریست، در هر ده کروه عمارت عالی خیال کرده و پرداخته‌اند، و در هر کروهی منارهٔ و در آنجا شاخهای آهوی که حضرت پادشاه شیرگیر صید و شکار کرده‌اند، تعبیه فرموده‌اند - و در هر مناره سیصد و چهارصد شاخ آهو باشد که از اطراف منارها سر بر آورده - و سبب آنکه در هر وقتی از اوقات که دران راه می‌رفته‌باشند، راه گم نشود - و چون بزیارت حضرت قطب الاولیا و الواصلین خواجه معین‌الدین چشتی متوجه شوند، احتیاج بخیمه و خرگاه و بارگاه و سراپرده نباشد - و در اجمیر نیز عمارات بی‌نظیر ساخته‌اند که اگر شرح دهد، طولی پیدا می‌کند - در تاریخ مناره و میل‌شاخی تاریخ گفته‌اند -

قطعه

ز اجمیر تا اگره در هر کروه　　مناره بنا کرد شاه جهان
که تا هرکه زان ره‌گذر بگذرد　　بود آگه از هر کروهی ازان
ز شاخ شکاری چو ترتیب یافت　　بگو: «میل شاخ» است تاریخ آن

فقرهٔ اخری

فیل‌افگنیست که چون میل بسواری فیل و بهل می‌فرمایند، بر جای فیل‌بان می نشینند، و در چوکندی نشستن نادر اتفاق افتاده باشد - و عنان

فیل و بهل را بر دست خود نگاه میدارند ـ و این صفت موافق اقوال بزرگانست که «پادشاه باید که عنان خود را بدست دیگری ندهد» ـ یعنی بالکلیه مهمات خود را بدیگری وا نگذارد ـ اکنون آن حضرت لفظاً و معنیً همین طریقه را منظور داشته‌اند ـ

بیت

چو الوند و جُودی بوقت قرار چو گردون گردان بگاه دوار

و الحال پنج هزار فیل خاصه در سرکار فیل‌خانه موجود است که در روی زمین هیچ پادشاهی نداشته و ندیده ـ و گاهی بجنگ فیل متوجه می‌شوند و فیلان مست را که هیچ کس نزدیك آن نمی‌تواند گشت، بران سوار می‌شوند و او را عاجز می‌سازند و مطیع و منقاد میگردانند ـ و تصرفات که در گرفتن فیل اختراع کرده‌اند، در سوابق ایام نبوده و هیچ کس نشنیده ـ

مثنوی

بهیکل قوی، راست چون کوه قاف چو شیر عرین چابك اندر مصاف
بـالای فیلان شده فیل‌بان زحل‌وار بر هفتمی آسمان

فقرهٔ اخری

عاقل کاملیست که اکثر راجهای هند را تربیت کرد که در ازمنهٔ ماضیه قلاع مستحکم در تصرف ایشان بود ـ و قریب بدویست و سی صد راجه زمین‌دار است ـ اگر در پی گرفتن و دفع و قلع و قمع آن شوند، بغایت متعذر است ـ چرا که قلعهای محکم دارند ـ اگر برقلعهٔ شش ماه و یك سال مقید شوند، اقل مرتبه دو یست و سیصد سال می‌باید که خاطر ازان جمع شود ـ و آنکه پادشاهان هند تمام هند را متصرف نشدند، سبب این بود ـ ازین سبب راجها را بتدبیر نگاه داشته ـ آن طائفه نیز کمر اخلاص و دولت خواهی بسته، در خدمتگاری قیام می‌نمایند ـ و باعث بران شده که راهها امن

باشد، و راه‌زنان راه نیابند - و حدیث واقع شده که اول کفار را باطاعت طلبند - اگر مطیع نشوند، بجدال و قتال پیش آیند -

بیت

چو کاری برآید بلطف و خوشی چه حاجت به تندی و گردن کشی

بیت

کارها راست کند عاقل کامل بسخن که بصد لشکر جرار میسر نشود

فقرهٔ اخری

شیردلیست که گاهی از غایت توجه که بصید و شکار یوز معرکه افروز تیزچنگال دارند که آنرا بزبان هندی چیته می‌گویند، بدست مبارك همایون‌فال بی امداد احدی از چاه سآمت بساحل سلامت کشیده بقید تعلیم در آوردی، و هریك را بقلادهٔ زرین و چشم‌پوش پرتزئین و جلهای مخمل و زربفت فرنگی برتخت نیك‌بخت گردون جای داده - جمعی کثیری مربی و نگهبان اند - چیتهای آنحضرت که درین وقت موجود است، پانصد و پنجاه قلاده است - و شکاری که چیتها کرده‌اند، از آهو قریب بیك لك که صد هزار باشد، می‌شود - چنانچه مناسب حال باین مقال ترنم توان کرد -

بیت

اگر بصید روی، وحشی از تو نگریزد که در کمند تو راحت بود گرفتاری

فقرهٔ اخری

سلیمان‌دستگاهیست که هر یوم خرج بیوتاتش قریب به پنجاه لك می‌شود از فیل‌خانه و اصطبل وغیره -

نکته

هرچند محیط بلاد هندوستان که مرکز فلك دولت‌مدار مرتع و مربع اقبال پائدار حضرت خاقان‌اکبر معدلت‌گستر (است) شش ماهه راهست، فاما ذکر

مآثر و عدل و انصاف و فطنت و کیاست و صواب‌اندیشی و ملك‌آرائی آن حضرت بر مشاهیر تجار و معارف و مختار و اعوان و انصار باطراف عالم اشتهار یافته، تا حدی که سطری ازان مفاخر و شطری ازان مناقب ماحی آثار قیاصرهٔ روم و اکاسرهٔ عجم و خوانین چین و اقیال عرب و تبابعهٔ یمن و رایان هند و ملوك سامان و آل بویه و سلاطین سلجوق تواند بود - شرح آن مؤدی بتطویل و موجب استغراق این اوراق می‌گردد - و اما بحکم «اِنَّ القَلِیلَ عَلَی الکَثِیرِ دَلِیلٌ» بعضی ازان صادرات افعال و واردات احوال را که فقرات کرده شده داب و خصائل ذات ملك صفات حضرت پادشاه بود، مجملاً ایراد کرد، تا از آنجا کمال بجدت و وفور کامگاری استدلال گیرند -

دعای حضرت پادشاه

اشعهٔ انوار عتبهٔ اعلی و انوار لمعهٔ سدهٔ معلی درمیان طوائف عالمیان و اعاظم آدمیان تا انقراض زمان ممتد و مخلد باد، و ظل رافت و سایهٔ عاطفتش بر فرق انسان مدی القرون و الادوار ممدود و موید باد!

ذکر جنگ کردن هیموی کافر لعین و کشته شدن هیمو به تیغ قهر و کین و مقتول شدن بعضی از خوانین بی وقار و تمکین دران حین

چون غرض از سلسلهٔ سلطنت این دودمان خلافت نشان واحداً بعد واحد استیلای این ذات همایون بود، واجب بی علت او را بدایهٔ احسان و امتنان خویش سپرده، اختصاص پرورشی خاص میداد - چون نوبت سلطنت این گوهر گران مایه رسید، و در محل رفیع و منزلی منیع بر سریر سرفرازی متمکن گردانید، و سپاه ادعیهٔ گوشه‌نشینان از هر سو بحراست او از چشم زخم زمانه مراقب و مواظب ساختند، و هلال قابلیتش یوماً فیوماً نشو و نما پذیرفت -

مثنوی

فروغ طلعتش نور تجلی است غلط گفتم، کزان صد بار اعلی است
ز بحر حسن اگر ابری ببارد همه روی زمین خورشید بارد(؟)

قبل ازین در داستان جلوس شریف مرقوم شده که لشکر منصور در جالندر جمع شد، و در ذی‌حجه سنهٔ ثلث و ستین و تسعمایة خبر رسید که هیموی هندو که از جانب اندلی افغان سردار بود و جهت سرانجام مهام او تردد می‌نمود، لشکر بیحد و مر بهمو فساد استعداد داده که در هرجا تفرقه روی نماید، بدفع آن اشتغال نماید، تا آنکه خبر واقعهٔ هائلهٔ حضرت جنت‌آشیانی را شنیده بی توقف متوجه دهلی گردید - مقارن آن حضرت پادشاه مرحمت گستر دین پرور سایهٔ شفقت بر ساکنان سرهند انداخت، و خوانین و سلاطین که در دهلی بودند مثل تردی‌بیگ‌خان و اسکندر ازبك، از غلبگی و استیلای آن ملاعین رخنه در جمعیت ایشان اُفتاده - بمجرد مقابله و مقاتله هیموی لعین غالب شده - مسلمانان انهزام یافته فرار نمودند، و این سرداران با معدودی در بیست سی کروهی بسپاه شکسته رسیدند - وقوع این صورت سبب زیادتی غرور هیمو شده، بدهلی در آمد، و متعاقب کوچ کرده بال عزیمت کشاد - چون بنواحی پانی‌پت رسید، معلوم او گشت که حضرت پادشاه خردمند در سرهند تشریف قدوم ارزانی فرموده‌اند - و این سبب حیرت آن لعین شده، در همانجا توقف نمود - و اُمرا که از دهلی فرار نموده بودند، بشرف پای‌بوس مشرف شدند و حیات تازه یافتند - و علی‌قلی‌خان نیز از جانب سنبل از برابر شادی‌خان برخاسته بسرهند رسید - و لشکر نصرت‌اثر را که سردار آن خضرخواجه‌خان باشد، برابر اسکندر افغان تعیین نمودند - و تردی‌بیگ‌خان که سردار خوانین دهلی بود، بعلت آنکه در جنگ سستی نموده، بعد از پرسش و مشاورت بخانقی پیرمحمدخان شیروانی در ماه ذی‌حجه سنهٔ مذکور بقتل رسید و چندی (را) که دران امر

باو موافقت کرده بودند، نیز به تیغ بی‌دریغ گذرانیدند ـ و دران منزل اکثر از خوانین و سلاطین (را) بطریق هراول بر سر هیموی لعین تعیین فرمودند، و خود بنفس نفیس از عقب روان شدند ـ چون خبر بهیمو رسید، او نیز لشکر آراسته متوجه جنگ شد ـ در ظاهر قصبهٔ پانی‌پت تلاقی عسکرین واقع شد ـ

نظم

در آمـد موج لشکر فوج در فوج چو دریائی که از باران زند موج
بسان صور، نـای آمـد بآواز قیامت در جهان، گوئی، شد آغاز
بغریدن در آمـد کوس روئـین روان شد هر طرف رایات رنگین
علم از باد گرچـه سرگران بود ز بس نخوت سری بر چرخ می‌سود
ز بس گرد و غباری در جهان خاست غبارآلوده شد خورشید و مه کاست

از جانبین صفها آراست ـ و هیموی لعین افیـال سپهرتمثـال را در محل خویش داشت ـ و از هر سو تیغ و سنان کشیده مرگ همدیگر معاینه دیده، یك دفعه حمله بر لشکر مخالف دین کردند، چنانکه از رستخیز صولت سپاه اکبرشاهی و طوفان سطوت قهرمان الٰهی خصم را مجـال اقامت نمـاند ـ و دران حین علی قلی‌خان که مقدمهٔ لشکر بود، با جمعی از سلاطین پای ثبات فشرده، در میدان کارزار جنگهای دلیرانه نمود ـ و در اثنای داروگیر تیری بر چشم هیموی لعین آمـده، بر دست شاه‌قلی‌خان محرم گرفتار آمـده، کفار هند یکبار انهزام یافتـه، مانند روز و شب از یکدگر جدا شدند، و لشکرش تمام پایمـال و متلاشی شد ـ و فیلانش که بسنین و شهور از اطراف و از جا (ها) جمع کرده بود، بتمامه ضمیمهٔ فیلان خاص شد ـ چون هیمو را بدر بارگاه آوردند، خانخانان التماس نمود که حضرت خاقان‌اکبر اول شمشیر باو زنند ـ چون شمشیر باو رسانیدند، ملقب بغازی شدند ـ و اندك رمقی که مانده بود، خانخـانان اعنی بیرم‌خـان نیز شمشیری زده او را بدارالبوار فرستاد ـ

نظم

چو هیمو روان شد بدارالبوار   برآورد چرخ از سپاهش دمار
ز میدان دران روز کس جان نبرد   وگر برد بالفرض، آسان نبرد
بدل گشت روز مخالف بشب   شب دوستان شد چو روز طرب

و این واقعه در روز دویم محرم سنهٔ اربع و ستین و تسعمایة بوده - میر عبدالحی صدر در تاریخ این فتح قطعه گفته -

قطعــه

زروی مکر و تزویر و دغا کز حضرت دهلی   بدست افتاد ناگاه از قضا هیموی هندو را
جلال‌الدین محمدا کبرآن شاه فلك رفعت   بعون و لطف حق بگرفت هندوی سیه‌رو را
دبیر صنع بر لوح بقا با خامهٔ قدرت   رقم زد بهر سال فوت او: «بگرفت هیمو را»

و از پانی‌پت بجانب حضرت دهلی حرکت فرمودند، و در دهلی بفراغ بال و بدولت و اقبال ولایات و پرگنات را بخوانین و سلاطین و امرا و لشکریان قسمت کردند، و خطهٔ سنبل و آن نواحی را بعلی‌قلی‌خان دادند، و جایگیرهای و نقد بسیار بدست هر کس اُفتاد -

دعای حضرت پادشاه

سدهٔ سپهررفعت رتبت حضرت خاقان اکبر همواره محط رحال امانی و آمال باد، و عتبهٔ سدره‌مرتبتش مطرح اشعهٔ الطاف حضرت ملك متعال باد!

تعیین نمودن خضرخواجه‌خان را بدفع اسکندر و هزیمت خوردن خان مذکور ازان سور بدسیر و آمدن خاقان اکبر (و) گرفتن قلعهٔ مانکوت را از اسکندر مکدر

از حکایات پیشین معلوم اهل تحقیق شده باشد که چون اسکندر از بد کرداری و بی هنجاری خود همواره (با) جمعی از افغانان سرگردان که از اطراف و اکناف برو جمع شده بود، سقای شیمت شومش ساحت راحت بریت

را از قرابهٔ ایذا آب زحمت می‌پاشید، و دست کاتب جور و بیدادش بمقطعهٔ فساد و شرور نقش بهجت و سرور از صحائف قلوب رعایا می‌تراشید، قرارگاهش جز منزل فرار نبود، و در غیر مامن هزیمت و گریز بمقامی دیگر نمی‌آسود، بنابرین حضرت پادشاه خضرخواجه‌خان را که از عظمای خوانین مغول است، بدفع شر اسکندر تعیین نموده، او را فرستاده شد۔ وقتی که فریقین از طرفین بجوش و خروش در آمده، در مصاف جانبازی کشش و کوششی بتقدیم رسانیدند که مغاک خاك را از پشتهٔ پشتهای کشته تا سپهر برابر ساختند۔

مثنوی

برآمد خروش ده و دار و گیر   چو باران بارید ژوپین و تیر
بسی سروران را سر انداختند   بس آهن دلانرا که بگداختند

پس خضرخواجه‌خان شکست خورده بقلعهٔ لاهور متحصن شده، و سکندر در گرد کلانور آمده منزل ساخت۔ چون خبر شکست به بندگان حضرت خاقان اکبر ذره‌پرور رسید، بعد از استماع این حکایت و اطلاع بر نهج این روایت متوجه بدفع شر اسکندر بدسیر شده، روی بدان طرف نهاد۔ و از بقاع و رباع مملکت و اقطاع و اصقاع ولایت پی در پی فوج در فوج لشکر دریاموج برکاب منصور ملحق می‌شدند۔

مثنوی

چو شد منتشر قصهٔ عزم شاه   بجنبش در آمد ز هر سو سپاه
بیامد ز هر جانبی لشکری   روان کرد جیشی ز هر کشوری

و سکندر که از وهم و هراس و اندیشه و وسواس نه هوش مانده و نه قرار، از شنیدن این خبر اقبالش بادبار و قرارش بر فرار اختیار افتاد، و بجانب قلاع مانکوت که سلیم‌شاه افغان او را ساخته بود و باستحکام و متانت مشهور بود، توجه نموده متحصن شد۔

مثنوی

کجا روباه تاب شیر دارد　　ز ناخن گرچه ده شمشیر دارد
جهان از روی خور چون نور گیرد　　چراغی را چه یارا کان نمیرد

و سکندر آن قدر که توانست در مضائق قلاع درآمد و خود را از سطوت تیغ سلطانی مستخلص ساخته. و مدت هشت ماه حضرت پادشاه جم‌جاه سلیمان دستگاه آن قلعه را محاصره نمودند. و جناب پیرمحمدخان شیروانی درباب قلعه گیری اهتمام نموده. در خلال این احوال خبر رسید که پنجاه هزار کس از افغانان پسر کودك حسن خان پنجکوتی و جلال‌خان سور را برداشته، بطمع خام قصد ولایات کرده در آمده‌اند. و علی قلی‌خان در نواحی لکنو با افغانان محاربه نموده، مردانگیها بتقدیم رسانیده غالب شده، و بسیاری از ولایات را بحیطهٔ تسخیر درآورد و ضمیمهٔ ولایات گرداند.

بیت

دولت همه از خدای بیچون آید　　تا در حق هر بنده نظر چون آید

القصه چون اساس کاخ این روایت مبنی بر تسخیر قلاع مانکوت است، مستحسن آن بود که بقلم تنقیح و تصویر صورت آن درین تالیف تحریر پذیرد، تا بهر چه در اثنای حکایت نشان داده شود، زود تر در حیز تعقل آید، چرا که آن کوهیست سر بعیوق کشیده. اگر حکیم فلسفی آنرا بدیدی، نگفتی که ورای فلك الافلاك نه خلا ونه ملاست. و اگر سپهر معلی سمت قلعهٔ آن نگاهی کند، از کمال شوق گوید «سُبْحَانَ رَبِّیَ الْاَعْلیٰ».

بیت

ز بالاش گوئی که در ژرف چاه　　فلك چشمه و چشم ماهیست ماه

و پیرامن آن کوهی دیگر است بطریق محیط. چنانچه کوه اول را بادویم

حکم مرکز باشد- و چند کوه بطرز برجهای چرخ بآن متصل‌است- و میان دره ایست وهمناك که غول بیابانی اگرچه عفریت وار از هراس او «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» خواند و بر خود بدمد، مجال مداخلت ندارد، و دیو سفید باآن همه ستم که برستم سرپنجه می‌زند، اگر آنجا رسد «لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ» گویان بهزار حیله می‌گذرد- و هر قلعه بنامی اختصاص یافته- دران وقت کوه نشینان آن دیار را از صیت کوکبهٔ همایون هر یك را جگر خون گشته، و چهره از هراس زعفران گون شده، و از هول سطوت سپاه نصرت پناه دران قلاع و درهٔ تنگ و تاریك خزیده، و سکندر تصور کرده که از مخالب شهباز بلا نجات یافته بمامن سلامت وصول یافته- و بیچاره غافل‌است که او را ازان محال بیرون خواهند آورد- و خان سامی‌بنیان پیرمحمدخان که چهرهٔ حال قربتش بوکالت خانخانان آرایش یافته بود، توجه نمود، و مورچلها تعین فرمود، و زر بسیار خرج کرد، تا کار با سکندر سور افغان تنگ شد، و از راه عجز و انکسار و افتقار پیش آمده، کسان برسم شفاعت بدرگاه معلی فرستاده و بلسان عجز چنین پیغام‌داد-

بیت

اگرچه جرم ما کوه گرانست ترا دریای رحمت بیکرانست

چون خاقان اکبر را دریای بخشندگی بی پایانست، قلم عفو بر صحائف جرائم اوکشید-

مثنوی

نگردد عفوش از در راه حائل فلك را بگسلد از هم مفاصل
گنه‌گاران بی تدبیر جاوید نشسته بر در عفوش بامید

پس او را رخصت کردند که از ممالك محروسه بدر رود، و پسر خود ا

بغازی‌خان تنور سپرده ملازم درگاه ساخت، و از کوه دامن لاهور بجانب جونپور رفت ـ بعد از چندگاه جان بقابض ارواح داد ـ و لهذا بعد ازین فتح نامدار بعز و اقبال و فر و جلال عنان بجانب لاهور معطوف گردانید(ند) و از لاهور عازم دهلی شدند ـ پس از مدتی در شهور سنه ست و ستین و تسعمایة بجانب دارالخلافة آگره که مستقرجلال بود، باستقلال معاودت فرمودند ـ و درین حین پیرمحمد(خان) را که رکن اعظم شده بود، خانخانان بنابر توهمی او را از امر وکالت معزول کرده اخراج نمود ـ و او بجانب گجرات رفته چندگاه توقف کرد، تا آنکه خانخانان را نیز همین حال پیش‌آمد ـ پیرمحمدخان احرام ملازمت بندگان حضرت خاقان‌اکبر بسته، بعز بساط‌بوسی مشرف گشت، و بلقب خانی و علم و نقاره سرافراز شد ـ امید است که بعضی از حالات و واقعات خانخانان و پیرمحمدخان در ضمن قضایای آینده مسطور گردد ـ

دعای حضرت پادشاه

مصالح ملك و ملت و مناهج دین و دولت بر رای عالم‌آرای و تدبیر عقده کشای حضرت خاقان‌اکبر مفوض باد، و میامن انعام فائض البرکات بجمیع خلائق موصول باد!

ذکر توجه رایات ظفرتمثال بدارالملك حضرت دهلی بر سمند استعجال و تغیر یافتن مزاج اشرف از بیرم‌خان بدینسان و بدین‌حال و ارتفاع دولت بزوال بامداد مالك الملك متعال

سلاطین که کشور کشائی کنند — بتوفیق حق پادشائی کنند
چو تائید یابند از لطف حق — شود حال ایشان بدیگر نسق
نباشد چو دیگر کسان کار شان — بود بوالعجب جمله کردار شان
چو سازند اعلام همت بلند — به بندند خلقی بخم کمند
اگر فکر تسخیر کشور کنند — بیك حمله ملکی مسخر کنند

بهر سو که تازند بهر ستیز　　برآرند از عالمی رستخیز

موید این معنی و مصداق این دعوی آن که دران ایام که بندگان حضرت خاقان اکبر در دارالخلافهٔ آگره تشریف قدوم مسرت لزوم ارزانی فرمودند، و خان‌سعید باوجود اتالیقی بامر وکالت نیز قیام می‌نمودند، بعضی حرکات و سکنات از موافقان ظاهرنمای خان مشارالیه که مخالفان دولت بودند، از باطن ایشان ظهور می‌انجامید ـ و این معنی برضمیر منیر خسرو جهانگیر بغایت گران می‌آمد که باوجود این حقوق تربیت و عنایت ازین خاندان عالیشان که چهل سال در ذمهٔ او ثابتست، ومن المهد الی‌العهد پرورش یافته، بالکلیه فراموش کرده، گوش بسخن جماعت مفسد مفتن داشته ـ می‌خواهند که او را در جریدهٔ اهل بغی در آرند و طریق کفران نعمت مسلوك داشته عصیان ورزند ـ

مثنوی

هرکه در زیر چرخ زنگاری　　بهر کاری بتو کند یاری
از تو چون کار او رسد بنظام　　دشمن جان تو شود ناکام

در اثنای این حالات از آن جماعت بعضی امور دیگر بوقوع انجامید که ضمیمهٔ رنجش خاطر انور بندگان حضرت خاقان‌اکبر گردید ـ بواسطهٔ آن رای عالم آرای که جز بطریق سداد و منهج رشاد نرود، استقرار یافت و آیهٔ «فِرَاقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ» خوانده، که از اهل نفاق دوری نماید، و اشارت با بشارت ملهم صواب‌نمای چنان اقتضا کرد که ازان طائفهٔ غدار حق‌ناشناس مفارقت جوید ـ بنا بران حضرت خاقان‌اکبر بنده پرور فرصت غنیمت شمرده، در شهر جمادی‌الاولی سنه سبع و ستین و تسعمایة با چندی از خاصان از دارالخلافهٔ آگره بطریق شکار سوار گشته متوجه حضرت دهلی شدند و روز دیگر خان‌سعید از هجران حضرت خاقان‌اکبر اطلاع یافته آغاز اضطراب نمود، و رسل و رسائل ارسال

داشته استدعا کرد که نوبت دیگر در طریق نیکوبندگی سلوک فرماید، تا بتدارک تقصیر خدمت پردازد، و بدین جهت مقرب السلطان خواجه‌جهان و جناب حاجی‌محمدخان که نسبت وکالت خانی داشت، و ترسون‌محمدخان که مهردار خان مشارٌالیه بود، بعتبه‌بوسی بندگان حضرت ارسال فرمود - اما التماس اصلاً و قطعاً مقبول نیفتاد، و این جماعت که برسالت رفته بود، بار دیگر نیامد -

بیت

میندیش در حق مردم بدی   که آری بلا بر سر خویشتن

سرداران و لشکریان شب و روز جوق جوق از دارالخلافهٔ آگره برآمده التجا بدرگاه عالم‌پناه خسرو آگاه می‌آوردند، تا بوقت که جمعیت تمام در ظل اعلام نصرت‌غلام بوقوع پیوست، درین حین حضرت خاقان‌اکبر عنایت‌نامه باسم خان سعید باین مضمون نوشته‌اند که

«خان‌بابام سلام عطوفت فرجام و پیام شفقت‌انتظام بخواند و بداند که قبل ازین بحسب بعضی امور و احوال بدارالملک دهلی نزول اجلال فرمودیم - چون می‌شنیدیم که شما متوجه ملازمت می‌شوید، ترسون بیگ را روان کردیم که چون ما را از شما فی الجمله رنجش و آزار شده که بخاطر اشرف قرار نمی یابد که شما درین وقت بملازمت توانید آمد، بحال خود باشید و مهماتی که باشد انتظام دهید - و اگر ضرورت باشد، ما بدولت و اقبال در آگره نزول اجلال فرمائیم - شما پیشتر رفته، گوالیار و آنحدود متوجه شوید، که هرگاه شما را طلبیم، بملازمت آئید - و جهت تسلی خاطر شما نوشته بودیم که هرچند میان پدر و فرزند آزار شود، اما بیزاری ممکن نیست - و چون شما خان‌بابای مائید، همین نسبت مرعی است، و باجود این رنجش و آزار و امور نامناسب ناهموار هنوز خاطر شما را عزیز می‌دانیم، و بشما عنایت و شفقت داریم، و شما را بهمان دستور خان‌بابا می‌خوانیم، میدانیم، و مناسب

چنان می‌بینیم که چون حالا ملاقات ما و شما در عقدهٔ تاخیر و توقیف است، بنوعی که عرضه‌داشت فرستاده التماس رخصت طواف حرمین الشریفین نموده بودید، بدین نیت عازم و جازم گشته متوجه شوید، و کس فرستید که وجوه نذری که نموده بودید (و) نقد ساخته در سرهند و لاهور گذاشته اید، بار کرده بایشان رسانند ـ تحریراً.....» ـ تم ـ

خان‌سعید این مضمون را دانسته مضطرب شده، بتاریخ ۹ رجب‌المرجب همین سال از دارالخلافهٔ آگره برآمده، پیش از آنکه عالی جناب نقابت‌پناه امیر نجیب‌الدین حبیب‌الله ملاقات کند، بیرون آمده بجانب بیانه چون دیوانه متوجه شد ـ و چون دست همت پرخاش‌جویش بر شاخ آرزو نرسید، چون شکوفهٔ شاخ انگشت حسرت بدندان می‌گزید، و با آنکه خار ادبار در پای بخت شکسته دید، و در شاه‌راه نجات خسك آفات ریخته، بزودی راه رفتن برداشت، و لشکر او متفرق شد ـ در تصاریف این احوال خوانین و سلاطین که بمحاصرهٔ سرکار مندو و رنتنبهور تعین شده بودند، این اخبار را استماع نموده مراجعت کرده، در بیانه ملاقات فرموده، به تمام و کمال روی توجه بدرگاه جهان‌پناه آوردند ـ و شاه ابوالمعالی که در قلعهٔ بیانه در بند بود، خان مشارالیه او را از بند خلاص کرده رخصت درگاه عالم‌پناه داد ـ و خان سعید از بیانه کوچ کرده متوجه خطهٔ الور شد ـ دران شب که کوچ واقع شد، بقیه که از خوانین و سلاطین همراه مانده بود، ایشان نیز روی توجه بآستان عالی‌شان آوردند ـ خان‌سعید در الور نزول کرد، و از آنجا کوچ کرده بقصبهٔ حاجی‌پور که از جملهٔ پرگنات الور است، نزول نموده ـ و چشم خان‌سعید مانند غمزدگان اشك فراوان می‌بارید ـ و دران شب بسبب بازماندگان اشك باران از دیدهٔ غمام روان گردید، و چشم زمانه مانند آن مردم سیل سرشك از فوارهٔ سحاب باران گردانید، و منادی حال این ندا بگوش جانش می‌رسانید ـ

رباعی

بختت ز دو دیده خون بیارید و برفت   بر دولت و خانیت بزارید و برفت
چون دید که نیست چرخ را روی وفا   اقبال تو هم قفا بخارید و برفت

ثبت و قرار مغلوب (و) خوف و هراس غالب شد - آخرکار بعجز و خضوع راغب آمد - عنان اختیار از دست رفته بود، و تیر اقتدار از شصت - لاجرم ازان موضع کوچ کرده عزیمت ناگور کرد - و در ازان روز اکثر از خوانین و سلاطین و نوکران قدیم او که مانده بودند، جدا گشته روی بسایهٔ سریر دولت حضرت خاقان‌اکبر نهادند - و آنچه در اردوی خان مشارالیه از قطارات استر و اشتر یافتند، معه بار و اسباب بتاراج بردند - و از اقربای او حسین قلی‌خان و پدر و برادران او (و) شیخ گدائی و مظفرخان که دران اوان دیوان خان مشارالیه بوده، همراهی نمودند - بندگان حضرت پادشاه جم‌جاه نیز بفتح و فیروزی از حضرت دهلی عازم شده، در پرگنهٔ ججر نزول اجلال فرمودند -

نظم

جو پیدا شود صولت شیر نر   ز خیل شغالان نماند اثر
اگر خیل انجم بود بیحساب   نماند بیك حملهٔ آفتاب
اگر ریگ صحرا بود خیل خیل   کجا پائداری کند پیش سیل

درین اثنا عمدة الخوانین فی الزمان پیرمحمدخان که سابقاً بموجب حکم اخراج شده بجانب گجرات رفته بود، در اردوی ظفر قرین بمقام ججر بپای بوسی بندگان حضرت سرافراز شد، و در همان روز علم و نقاره داده، بالقاب خانی مشرف گشته، او را و بعضی از خوانین را از عقب فرستاده‌شد - و قرارداد چنان بود که عمدةالملك حسین قلی‌خان را با علم و نقاره‌خانه و فیلان که همراه داشت بفرستند، تا غبار نقار که بین‌الجانبین است بآب صلح و صفا تسکین یابد - و خوانین عنان نصیحت آمیز و کلمات مصالحه انگیز بسمع خان

سعید رسانیده، سعی نمودند که از مقام مناقشه در گذرد، و ناگور را باز گذاشته بولایت بکانیر رود، و مبادا خیال عناد و افساد در خاطر گذراند، و یقین داند که اگر از روی جهل و کوته‌اندیشی از راه رود، و باد نخوت و پندار دماغ او را پریشان سازد، بدولت و اقبال با عساکر فیروزی‌مآل بعزیمت رفع و دفع او متوجه شده، بعنایت بی غایت الٰهی دمار از روزگار او بیرون خواهیم آورد ـ و درین مقام بعد (؟) صبر و تسلیم و رضاجوئی فائده ندارد ـ

بیت

سر نیاز بباید نهاد و گردن طوع که هرچه حاکم عادل کند همه داد است

ضرورةً خان‌سعید این معنی را قبول نمود، و جناب حسین‌قلی‌خان را با علم و نقاره و فیلان که همراه داشت، بآستان بوسی ارسال داشته، و خود از ناگور برآمده متوجه بکانیر شد ـ

بیت

بعد ازان طاقت قرار نماند چارهٔ کار جز فرار نماند

چندگاه دران ولایت بسر برده، آن سخنان را نسیاً منسیاً انگاشته، و داعیهٔ مراجعت ازان حدود بجانب پرگنهٔ فیروزپور و تهاره که از اعمال سرکار پنجاب است، توجه نموده، و بعضی اسباب و پرتال و کوچ و متعلقان که همراه داشتند، به دوستی شیرمحمد که پروردهٔ نعمت او بود، اعتماد کرده، در قلعهٔ تبرنده که بجایگیر او بود، گذاشتند ـ و آن حق‌ناشناس دست اندازی به اسباب و پرتال آن جماعت کرده، انواع ایذا و ناخوشی کرده، و بالاخر بمکافات آن جزا دید ـ القصه در اثنای راه خان‌سعید مصلحت دیده، مظفرخان را که همراه بود، بجانب درویش ازبك که یکی ملازمان قدیم او بود و حاکم دیبالپور بود، فرستاده استدعا(ی) حضور کرد ـ هر چند که این استدعا صورت نمی بست، فاما خان سعید خیال محال در خاطر گذرانیده مظفرخان رعایت حقوق

کرده، بجانب درویش بداندیش ضرورةً توجه نمود، و آن بداندیش مشارالیه را بجماعتی سپرده، بدرگاه عالم‌پناه فرستاد ـ و این ماجرا در شرح احوال وزیر مظفر نشان بتفصیل مذکور خواهد شد ـ خان سعید مایوس شده و ازان نواحی منازل طی کرده، بجانب جالندر روان شدند ـ چون بسمع بندگان حضرت رسید که خان مشارالیه معاودت کرده، بسرکار پنجاب در آمد، خود را بدامن کوه لاهور کشیده‌اند ـ آتش التهاب شعله زدن گرفت، و غضب پادشاهی در حرکت آمده ـ عمدة الخوانین المعظم شمس‌الدین محمدانکه‌خان اعظم و بعضی از خوانین را برای دفع فتنه و فساد خان مشارالیه ارسال فرمودند ـ چون تلاقی فتین واقع شد، از جانبین دست‌بردهای مردانه نموده ـ آخرالامر هزیمت بخان‌سعید افتاد ـ یارای توقف نماند ـ سر خود گرفته انگیز گریز کرد، و روی فرار بجانب کوهسار لاهور آورد ـ و اکثر از مخالفان برگشته‌سر، مثل ولی‌بیگ ذوالقدر و یعقوب همدانی نادان و مراد بی‌مراد که باعث این فتنه و فساد بودند، و بسیاری از سروران او اسیر و دستگیر شده و بقتل رسیده پائمال شدند ـ و غنیمت بسیار بدست عساکر منصوره افتاد ـ چون کیفیت شکست خان مشارالیه و التجا نمودن براجهائی که در کوه دامن لاهور ساکنند، بمسامع جلال رسید، مکرراً آتش حمیت شهنشاهی اشتعال پذیرفته، از حضرت دهلی بتعجیل هرچه تمام تر عزیمت دفع آن فتنه کردند ـ و چون اردوی ظفرقرین مظفر و منصور بکوه دامن لاهور در آمده، خان‌سعید ازین حرکات نادم و پشیمان شده، جمال‌خان (را) که یکی از غلامان معتمد مشارالیه بود، بدرگاه عالم پناه فرستاد، مشعر بوصول و حصول ندامت از (ما) مضی و کیفیت بجای بقضا التماس مصالحه نمود ـ

مصراع

که هرچه حکم تو، گردن نهاده ام او را

ایجاباً لملتمسه و استدعاءً لحضوره عالی جناب مجمع الفضائل و الکمالات

شیخ‌الاسلامی مولانا عبدالله مخدوم‌الملك را بندگان حضرت نزد خان مشارٌالیه فرستاد - و عالی جناب مومی‌الیه با خان‌سعید ملاقات نموده، بدلائل معقوله خاطر نشانش کرد که صلاح جانبین در تشئید قواعد موافقت و رفع اسباب مخالفت است - لاجرم خاطر او مطمئن شده، مهم بر آن قرار یافت که خان‌سعید بپابوسی بندگان حضرت مشرف شود، و لوازم عهد و پیمان درمیان آورده در ملازمت باشد - آنگاه اگر خاطر خان‌سعید خواهد، رخصت گیرد - و حضرت پادشاه جمیع اُمراء و خوانین را باستقبال فرستاده، باعزاز تمام بشرف ملازمت آوردند - و خان‌سعید در شهر ربیع‌الثانی سنه ثمان و ستین و تسعمایة با چندی که همراه داشت، بپابوسی بندگان حضرت معزز گردید، و زبان اخلاص و نیاز بعذر جسارتی که تا غایت ازو صدور یافته بود، بکشاد، و دست امید در ذیل عاطفت حضرت پادشاه زده، چون سایه در پای آن حضرت اُفتاد - و حضرت پادشاه بحکایات لطف‌آمیز و کلمات شفقت‌انگیز او را بنواخت، و جرائم خان مشارٌالیه را بتمام بخشیده، بخلعت خاص و پنجاه هزار روپیه نقد بطریق مدد خرچ سرافراز شد -

بیت

ز ابتدای عهد آدم تا بدور پادشاه   از بزرگان عفو بودست، از فرودستان گناه

و در همان روز حضرت خاقان اکبر مرحمت‌گستر عزیمت شکار نموده، بدارالسلطنة لاهور تشریف ارزانی فرمودند، و از بلدهٔ لاهور که تا بخطهٔ حصار فیروزه دویست کروه راهست، بفتح و فیروزی پای در رکاب فلك‌سای ادهم زمین (پیما) آورد، و عنان تائید بدان شبرنگ شهاب‌رفتار داد - و چون باد صبا و نکبا دشت و بیابان می‌نوردید، و بسان آهو و نخچیر جنگل و صحرا می سپرد - و تا سه منزل بقوائم مراکب آسمان‌رفتار قطع کرده، بحصار فیروزه به فیروزی رسید، و از انجا شکار کرده بحضرت دهلی نزول اجلال واقع شد -

و چند روز دران حدود بوده، عازم دارالخلافهٔ آگره گردید - و اعلام ظفر پیکر بمرکز سلطنت قرار گرفت - و همای عاطفت ظلال مرحمت بر سر ساکنان آن ولایت انداخت - و نواب منعم‌خان که دران ولا از جانب کابل حسب‌الفرمان عدالت نشان بسعادت پای بوسی مشرف شده بود، و بالقاب خانخانان سرافراز گشته، اُردوی ظفرقرین را از دامن کوه از راه ماچیواره بخطهٔ سرهند آورده بدهلی متوجه شده بپابوسی مشرف گشت - و نواب خان سعید رخصت حج یافته متوجه مکهٔ معظمهٔ شد - و از متکای سلطنت بمقام کربت و غربت افتاده چهرهٔ سطوت را بناخن تغابن می خراشید، و از کردهٔ خود بر خود می پیچید، و از راه ناگور وجودپور بولایت گجرات توجه نمود، و در پتن که یکی از شهرهای گجرات است، بعضی ار افغانان مخالف که از هند جلای وطن شده و فرار نموده بودند و آنجا ساکن شده، فرصت را غنیمت دانسته، در کولاب که قریب بشهر پتن واقع شده، بکشتی نشسته، در چهار دهم شهر جمادی الاولی سنه ٩٦٨ بزخم خنجر جان گد از یکی ازان افغانان بی نماز آن خان درویش نواز را بسعادت شهادت فائز گردانید، و بوقتی که قصر وجود آن خان سعید را از میزبان روح پرداختند و ملاح تقدیر بر سفینهٔ عمر مقدر بساحل ممات رسانیده، اردوی مشارالیه را بتمام و کمال تاراج کرده - جناب محمد رحیم میرزا ولد خان مشارالیه که طفل بود و متعلقان او که همراه بودند بصد هزار تشویش ازان غرقاب خود را بساحل نجات رسانیدند - و باین رباعی تاریخ شهادت بیرم خان را ادا کرده -

رباعی

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام　　در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش　　گفتا که شهید شد محمد بیرام

و مولف این تاریخ که دران اوقات در ملازمت و بندگی نواب

خان سعید بوده، نیز ازان ورطهٔ برکران افتاده، جان بسلامت برده، همراه ولد خان مشارٌالیه باحمدآباد که پای‌تخت سلاطین گجرات است، توجه نمود - چون همیشه داعیهٔ طوف حرمین شریفین داشت، و پیرامن کعبهٔ مقصود طواف میکرد و می‌خواست که روی بقبلهٔ اقبال آورد، لاجرم از کمبایت بکشتی نشسته احرام قبلهٔ امانی بسته، متوجه جده شده- پس ملاحان لنجر که مسمار اقامت جهاز است، از قعر دریا چون بیخ شکیبائی از ساحت سینهٔ مهجوران منقلع گردانیدند، و دول را چون رایت دول برافراشتند، و بادبان برکشیدند - قائد هدایت از پیش روان و توفیق آسمانی رفیق - بعد از چند روزی باد مخالف وزیده، بستهٔ دام ایام و لیالی و خستهٔ سهام چرخ دولابی ساخت، و کار از دست رفته - مدت دو ماه سرگردان و حیران در ورطهٔ هائل و دریای بی ساحل مانده، که ناگاه از فرط نامرادی شرطهٔ طالع موافق آمده - بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمد، و حریف اقبال استقبال کرده - ملاح نشاط در دریای وصال بهبوب شرطهٔ مراد سفینهٔ آرزو را بلب و کناری رسانیده، بجانب هرموز انداخته، سبب نجات نامرادان گشت. و زبان باین ابیات مترنم شد که

نظم

شب یلدای مرا شد اثر صبح پدید — یافت قفل غم از فاتحهٔ صبح کلید
کشتی عمر که در بحر فنا می شد غرق — شرطه آن بود که نزدیك کناری برسید
دل اگر خار جفا دید، خدا را منت — که گلستان امل هم گل یك کام بچید
ور فلك کرد بعمدا دوسه روزی تقصیر — بختم امروز قضا کرد و ازو کینه کشید

و سعادتی حقیقی مساعدت کرده از راه خشکی بشرف حج و زیارات ائمه و مراقد مشائخ عالیه از راه لار و بصره و بغداد و شام بقافلهٔ حاج شامی همراه شده بآن سعادت عظمی که عبارت از زیارت حرمین الشریفین است، فائز گردید -

دعای حضرت پادشاه

امیدواری چنانست که یاض سلطنت و حدائق دولت پادشاه جم‌جاه، سلیمان دستگاه از جوئبار اعطاف یزدانی و چشمه سار الطاف سبحانی یوماً فیوماً نضارت تازه و طراوت بی اندازه یابد. و نهال اقبال و شجرهٔ جاه و جلال این خاقان اکبر سعادت‌پناه از ترشح اتصال خداوند ذوالجلال در نهایت اعتدال و غایت کمال برومند و بارور گردد!

ذکر فرستادن ادهم خان و پیرمحمد خان را بسرکار مالوه و مندو، و فرار نمودن بازبهادر دران روارو، (و) استیلا (ی) بازبهادر بعد از بسیار تگ و دو

چون خاطر اشرف بندگان حضرت خاقان اکبر از کاروبار خان سعید شهید خانخانان فارغ شد، رای منیر آیات قائد انصاف بهر ناحیه روان گردانید، تا هر کجا رایتی از تعدی انتصاب یافته، آبادان سازند، و شحنهٔ عدالت را بهر جانب نصب فرمود، تا هر کجا بنای ظلمی که ارتفاع پذیرفته، معمور گردانند ـ چون این فکر بامضا رسید، باز بهادر که مدتی در زمان سلیم‌شاه افغان متصدی حکومت سرکار مندو و مالوه بود، و کیف ما اتفق او را سلطنت آن ولایت دست داده بود، و خری در خلاب میراند، اسم سلطنت برو نهاده، غیرت شهنشاهی اقتضای آن نمود که در شهور سنه ثمان و ستین و تسعمایهٔ ادهم‌خان و پیرمحمدخان با پنج شش هزار سوار جرار بآن ولایت رفته مستخلص گردانند ـ ایشان با سپاهی که همه دل شیر و نخوت پلنگ و همت عقاب وزهرهٔ نهنگ (داشتند)، متوجه مندو و مالوه شدند ـ فتح و نصرت بر طلیعهٔ سپاه، و کام دولت درهمه منزل همراه ـ

مصراع

فتح و نصرت هم قران و کام و دولت هم قرین

چون بحوالی سارنگپور رسیدند، اصلا اندیشهٔ آنکه جمعی از مخالفان در شهر اند، بخاطر راه ندادند، و نائره قتـال اشتعال یافته، و آتش جدال بالا گرفت ـ نیزه هرچند پشت قوی نداشت، دست تطاول دراز کرد ـ و تیغ هرچند تنگ روی و رفیق القلب بود، تیززبـانی آغاز نهاد ـ و سپر آهن‌روی از سرزنش گرز گران پشت بداد ـ کمند از کشایش هرکس بارها برخود پیچید زره از کشتن پردلان بهزار دیده خون گریست، و کمان از فراق ناله‌هـای زار آغـاز نهـاد ـ

مثنوی

ز گرز گران سنگ و شمشیر تیز میانجی همی جست جان از گریز
ز منقار پولاد پران خـدنگ گره بسته خون در دل خاره سنگ

چون خوانین نصرت قرین کمان گوشه‌نشین و خجر فتنه‌آئین بدست گرفته، روی بیـازبهـادر افغان آوردند، و تلاقی فئتین بحصول پیوست، و تقارب طائفتین بظهور انجامید، در حال دماغها از شراب پیشینه مالامال بیك جرعه در خروش آمد، و دیگ فتنه از آتش دیرینه تافته باندك شعله جوش گرفته ـ تیر از ابروی کمان و غمزهٔ پیکان دلیری آغاز نهاد، و نیزه از زلف پریشان وقامت جوانان دست بغارت جانهـا دراز کرد ـ بیك زمان دلیران صف دشمن در قیـد هلاك افتادند، و بقیة السیف روی بگریز نهادند ـ باز بهادر چون دانست که حال پریشان را انتظامی نخواهد بود، و روزگار برگشته را استقامتی پیدا نه، بادیدهٔ پر خون و خاطر محزون بطرف دکهن گریخت ـ رایات ظفرپیکر که همواره نسیم فیروزی ناصرا و باد! در زمان فتح و نصرت و کنف سعادت و دولت بسارنگپور در آمدند، و تـا اجین و منـدو گرفتند ـ بعد از استماع این فتح بنـدگان حضرت خاقان اکبر بعزم سیر ایلغار فرموده، بدولت و اقبـال بمندو رفتند و آن مملکت را که بهترین ممالك هند است، بعز قدوم رشك فردوس برین ساخته، بعد از اندك اوقاتی «الـعود احمد» گویان بجانب دارالخلافة آگره که مستقر سریر

سلطنت است، نهضت نمودند ـ

و در همین سال حضرت خاقان اکبر بی مثال بدولت و اقبال بجانب کره و مانکپور برسم شکار حرکت نمودند ـ و علی قلی خان که حاکم ولایت جونپور بود، بعزم بساط بوسی مشرف شده، چند روز در خدمت و بندگی اقدام نموده، او را رخصت بجانب جونپور داده مراجعت نمودند۔

و در سنه تسع و ستین و تسعمایة ادهم‌خان را از مندو طلب داشته۔ پیر محمدخان تمام مندو را از مخالفان پاك ساخته، از آب نربده گذشته، و (تا) بولایت آسیر و برهانپور رفته، انواع قتل و تاراج دران ولایت نمود۔ بازبهادر افغان که سرگردان و بی خانمان شده، بحکام آسیر و برهانپور و آن نواحی اتفاق کرده، لشکری جمع آورده، متوجه پیرمحمدخان شد ـ چون لشکر از تجبر و سوء خلق پیرمحمدخان به تنگ آمده بودند، در جنگ کوشش نمودند، و راه بیوفائی سپردن گرفتند، و از طریق حق گذاری انحراف نمودند ـ پیرمحمدخان منهزم گشته، در هنگام که از آب نربده عبور میکرد، قطار استری باردار در آب خود را باو زده، پای اسپش لغزیده، از پشت اسپ بآب افتاده حیاتش بسرآمد ـ

مصراع

آن همه شوکت او آب ببرد

باز بهادر این معنی را فوز عظیم دانسته، از عقب درآمده، آن ولایت را بار دیگر بتصرف خود آورد، و استیلای تمام یافت ـ چون امرا بدرگاه آمدند، اکثر را بجهت تقصیر که در جنگ ازیشان واقع شده بود، ایذا واهانت رسانیده مقید کردند ـ بنابرین عبدالله‌خان ازبك را که حاکم کالپی بود، مجدداً بگرفتن مالوه و مندو و استقبال باز بهادر مقرر فرمودند۔ خواجه معین را خطاب خانی داده، دیوان آنجا کرده، بهمراهی عبدالله‌خان فرستادند ـ و باز بهادر چون آوازهٔ وصول رایات ظفر قرین را شنیده، تاب

مقاومت و مجادلت نیاورده، ازان ولایت بیرون رفته، و آن ولایت بتمام و کمال بحیز تسخیر در آمد، و دست تصدی باز بهادر ازان ولایت کوتاه شده - چون غنچهٔ امید از گلستان دولت شکفیدن گرفت، از خندهٔ تیغ جهان‌کشای پادشاه خورشیدرای چهرهٔ ظفر ضاحك و مستبشر شد، و باز بهادر سرگردان در کوهها و جنگلها می‌گشت - بعد ازانکه در جعبهٔ تدبیر هیچ تیر نداشت، و در کمان مخالفت محل نزاعی نمی یافت،سپر مقاومت بینداخت، و تیغ و کفن گرفته بیرون آمد-

باز بهادر در شهور سنه ثمان و سبعین و تسعمایه بدرگاه معلی آمده، در سلك بندگان حضرت اندراج یافته، در سایهٔ چتر جهان‌کشای بمرحمت سرافراز گشت - هر روز بترادف امداد عاطفت امتیازی زیادت می یافت، و هر زمان از تعاقب اسباب مرحمت پایهٔ جاهش زیاده می‌شد، تا آنکه در غلامی و بندگی آستان عالی شان بندگان حضرت خاقان اکبر عمر گرانمایه‌اش باختتام پیوست -

دعای حضرت پادشاه

امداد ارتقا و ارتفاع بی شائبهٔ انصرام و انقطاع و امداد اجلال بی دغدغهٔ زوال و انتقال بروز معالی آثار حضرت خاقان اکبر متوالی و متواتر باد، و دست تصرف حوادث و تسلط صوارف از اذیال جاه این پادشاه مظفر نشان قاصرباد !

کشته شدن خان اعظم اتگه خان و مکافات یافتن ادهم‌خان همان زمان

در عرض این ایام جمعی از خوانین و امرا بواسطهٔ آنکه آفتاب عنایت حضرت خاقان اکبر مقارن جناب خان اعظم اتگه خان مشاهده میکردند، بخدمت ادهم خان که یکی از کوکه‌های نامی حضرت بود، رفع این قضیه کرده، او را بران داشتند که دفع اتگه خان مذکور از جملهٔ و اجباتست - ادهم خان نیز بسخنان حاسدان فریفته شده تهتك آغاز نهاد - افاعی غرض آمیز خلاف که در شعاب

مدارات بود، زبان دراز کشید ـ سیل فساد که از قطرات غمام معادات جمع شده بود، روان گشت. و نهال فتنه که از جوئبار مضار آب خورده بود، بالا کشید ـ امواج آشوب که ازمدتی باز ساکن بود، در اضطراب آمد، تا آنکه در روز شنبه دوازدهم شهر رمضان المبارك سنه تسع و ستین و تسعمایة ادهم خان ولد ماهم انکه باغوای حاسدان بر سر دیوان آمده، و اکثر از خوانین و ملازمان جمع شده، یکی از نوکران خود بفرمود که به تیغ کین و بیداد بنای حیات اتکه خان را برباد داد ـ هر چند روزگار میدانست که ستیزه را عاقبت جز وخیم نخواهدبود، و بیداد و کینه را جز سوء خاتمت نتیجه ندهد ـ خرد بهزار زبان می گفت:

بیت

به بینی که یك لحظه آزار او کسادی در آرد ببازار او

حضرت خاقان اکبر معدلت گستر مضمون «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» را منظور داشته، فرمان اعلی نشان نفاذ یافت که ادهم‌خان را به بالای قصر آورده، از بالای قصر که در دولتخانهٔ قلعهٔ آگره واقع است، بزیر انداخته،جان بداد و ناچیز شد ـ

مصراع

فلك خندهٔ زد که آن نیز شد

و آتش آن فتنه بآب معدلت فرو نشسته ـ

بیت

چو بد کردی، مباش ایمن ز آفات، که واجب شد طبیعت را مکافات

یکی از شعرا تاریخ فوت ادهم خان را نظم کرده ـ

ابیات

آن تازه گل بسوی جنان آرمیده رفت
شاخ گل چو سرو سهی قد کشیده رفت
ادهم گلی نچید ز گلزار خرمی
از بوستان دهر گل نارسیده رفت
تاریخ او ز پیر خرد کردم التماس
در گریه گشت و گفت که نور دو دیده رفت

دعای حضرت پادشاه

قواعد سلطنت و جهان‌بانی و مبانی جلالت و کامرانی بمیامن معدلت ممدود و مضبوط باد، و ظلال عاطفت بر فرق آدمیان ممتد و مبسوط باد!

فرستادن میرمحمد خان و برادر ن (او) باستیصال آدم خان ککر و کشته شدن آدم خان ککر و فرزندان بداختر

در سنه سبعین و تسعمایه بمسامع جلال حضرت خاقان اکبر رسید که آدم‌خان ککر و توابع و فرزندان طریق سداد و صواب را گذاشته، راه عناد و بغی و طغیان سپرده اند - جهت تنبیه آن جماعت مخذول العاقبت میرمحمدخان و امراء اتکه را بقلع و قمع و استیصال ککران موسوم گردانید (ند) - میرمحمدخان با برادران روان شد، و جمعی سیاره حشر بر نشست - هادی اقبال بر مقدمه ندای بشارت فتح داد - چون ساحت ولایت ککران مخیم سپاه ظفر پناه شد، ارجاء و انحاء آن طرف که مبادی فتنه بود، مراکز اعلام اسلام گشت. و اطراف و جوانب آن زمین که مظاهر شر و فساد بود، مرابط حیول جهاد گشت - مخاذیل چون مرغ نیم بسمل در اضطراب آمدند و چون ماهی در دام طپیدن گرفتند - پیکان جان گداز تیر قائم مقام سفیر شد، و زبان حسام گذارندهٔ پیغام گشت -

غریو کوس صخره را صداے شوکت در گوش انداخت، و آوازهٔ کرهنای کوه سنگین دل را از جای برآورد ـ بیك حمله چندان د ه و کوه و تنگنای که نسیم در مضائق آن افتان و خیزان می رفت، در قبضهٔ تسخیر آورد ـ نفائس اموال از انعام و دواب واسیر و تاراج بدست لشکریان بندگان حضرت خاقان اکبر آمد ـ و صدف ذخائر که در انجا جمع کرده بودند، بتصرف خوانین قرار گرفت ـ آدم خان ککر که روی رزمهٔ آن گروه و عقد واسطهٔ آن جمع باشکوه بود، از بارهٔ کوه پیکر بخاك مذلت افتاد، و از تاب حملهٔ جهان‌سوز چون ذره بباد رفت ـ و پسرانش نیز کشته شدند ـ مقارن این حال همای نصرت مآل در سایهٔ رایات ظفر پیکر استظلال جست، و شهباز نصرت بر دست دولت پائدار نشست آنچه از بقیة السیف که در اطراف مانده بود، روی بهزیمت آورد و عرصه داشت به پایهٔ سریر اعلی ار سال نمودند. و کیفیت حال تصویر رای حضرت پادشاه فرمودند ـ ازان درگاه تشریفات خسروانه و انعامات پادشاهانه ارزانی داشته، امثله مشتمل بر تقریر حکومت و دارائی آن ولایت به کمال‌خان ککر اصدار فرمودند و آن ولایت ضمیمهٔ ولایات سرکار پنجاب و لاهور شد ـ و خوانین بفتح (و) فیروزی مراجعت نموده هریك بجایگیر و ولایات خود رفتند ـ

دعای حضرت پادشاه

لوامع مجدو کرامت و طلائع رایات ظفر آیت در بسیط بساط کام‌گاری و نشر مناشیر سعادتیاری از مطلع بختیاری حضرت خاقان اکبر طالع باد، و مشارق سلطنت و پادشاهی لامع باد!

گفتار در بیان مراجعت شاه ابوالمعالی از مدینهٔ مکرمه و بیت‌الله الحرام و ذکر آمدن بگجرات و هند و رفتن بکابل و حکومت کردن او و بعضی حوادث و وقائع که روی نموده دران ایام

چون قاضی محکمهٔ ازل بحکم لم‌یزل تقدیر کرده بود که باندك مدتی بساط حکومت عاریتی شاه ابوالمعالی را در نوردد، هم در تضاعیف آن حال که در بیانه محبوس بود، خان سعید شهید که از درگاه خلائق پناه روی‌گردان شده بود و به بیانه رسید، او را خلاص کرده بپایهٔ سریر اعلی فرستاد - از ناهمواری که داشت باز در دارالملك حضرت دهلی که حضرت خاقان اکبر تشریف قدوم مسرت لزوم ارزانی فرموده بودند، بشرف بساط بوسی مشرف شده، او را ماخوذ کردند - چندگاهی در حبس بود - دانست که این نوبت خلاص متعذراست هرچند پیش امرا و خوانین ضراعت نموده، فائده نکرد - تا آنکه بعرض حضرت خاقان اکبر رسید، و بزبان قلم این بیت را تکراری کرد که

بیت

بود، جانان، غم هجران تو هر باری سخت
رحم کن برمن بیچاره که کار این بار است

مراحم پادشاهانه در حرکت آمده، او را رخصت راه مکهٔ معظمه، زَادَهَا اللهُ شَرَفاً وَ تَکْرِیماً، دادند و مشارٌالیه متوجه قبلهٔ اقبال گشته بسعادت حج فائز گردید - و در تاریخ شهور سنهٔ احدی و سبعین و تسعمایة ازان مکان شریف معاودت کرده، بگجرات آمد - درین اثنا میرزا شرف الدین حسین بجهت غلبهٔ توهمی که از بدگویان داشت، بی سببی فرار نموده، ازین درگاه روی گردان و حیران شده، بجانب گجرات توجه نمود - در راه ملاقی شده، خواستند که باتفاق متوجه ناگور شوند - و میرزای مذکور نوکران خود را همراه شاه ابوالمعالی کرده پیش فرستاد - ملازمان بخت برگشتهٔ او مصاحب شاه ابوالمعالی شده. بناگور آمدند، و دست فتنه کشادند. و در پرگنهٔ دندوانه که گماشتهٔ جناب حسین قلی‌خان الملقب بخان جهان که حاکم آن ولایت بود، او را برآورده بقتل رسانید - و از انجا کوچ کرده

در راه با احمد سلطان ذوالقدر که عم جناب حسین‌قلی‌خان مذکور است، دوچار کرده، تلاقی فئتین واقع شده، او را نیز بقتل رسانید - و به نارنول آمده گیسوخان که شقدار آن سرکار بود، اموال و اشیاء او را تاراج کرده، غنیمت بسیار گرفته، متوجه سرکار لاهور شد، و گیسوخان را رخصت مراجعت داد - و چون برق خاطف از میان ولایت گذر و عبور کرده - با وجود آنکه تاتارخان و چند سردار از خوانین و سلاطین را تعین کرده تعاقب کردند، بگرد او نرسیدند - و او خود را بکابل رسانیده، داد مردی و مردانگی داد - و دران حین چون نواب محمدحکیم‌مرزا در منزل صبی بود، و مادرش که ماه جوجوك بیگم، حرم محرم حضرت جنت آشیانی بود، زنی رای‌زن با فطنت و فن بود، بنظم ملك و مصالح مملکت قیام می نمود، و رعیت را در کنف راحت و رفاهیت می داشت - چون سیادت مآب شاه ابوالمعالی بکابل رسید، اظهار صدق اخلاص در اوامر و نواهی کرده، و عرضه داشت نمود که ارادهٔ خدمت مصمم است، و مصدر باین بیت ساخته:

بیت

ما بدین در نه پیء حشمت و جاه آمده ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

و شاه ابوالمعالی در مردانگی و فرزانگی همال نه داشت، و مدتها در خدمت و ملازمت حضرت جنت آشیانی بود، و مردانگیها نموده بود - لاجرم والدهٔ مرزا همشیرهٔ مرزا را باو عقد بسته، در حبالهٔ نکاح او درآورد - چون بر سریر حکومت تمکن یافت، اهالی کابل بسلطنت او، هرچند بیش مدتی نیافت، مستبشر شدند - در مبدا حکومت جمعی از امرا را که خار گلستان مملکت می دانست، از میانه برداشت، و بسخن بیگم التفاتی نمی فرمود - چون تجاویف دماغ او از تاثیر نخوت جاه ممتلی شد، بعقاب بعضی از امرا اشارت

راندی - ناگاه شاه ابوالمعالی را خیال کشتن بیگم در سرافتاد، و اندیشهٔ ملالت گریبان جان را تاب داد بی تحاشی در حرم سلطنت درآمده، سر او را که سررشتهٔ عصمت و آشوب جهان و سرشتهٔ طینت احتیال بود، به تیغ بی دریغ جدا کرد- و این حال در سیزدهم شعبان سنهٔ مذکوره بود- شاه ابوالمعالی چنانکه رسم بی دولتان باشد، در مبادی مداخل عواقب مخارج تصور نکرد- روزی دیگر که قضیهٔ نامرضیه فاش و فاتحهٔ ابواب استیحاش شد، امرا بدین حرکت انکار کردند - جمیع امرا را طلبید- حیدرقاسم‌خان و برادرش را با جمعی دیگر که از ایشان مظنهٔ جلادت و مردانگی داشت، بقتل رسانیده، و باقی مردم را بمواثیق و عهد و پیمان مطمئن ساخته، بامور مملکت پرداخت - بعضی امرا مثل باقی قاقشال و تردی‌محمد و حسن‌خان و بنده علی میدانی جمعیت نموده، بعد از دو سه روز بر سر او می‌آیند، و جنگ عظیم روی میدهد - از جانبین مردم بسیار کشته گشته - شاه ابوالمعالی پای ثبات افشرده، آن جماعت را از قلعه بیرون می کنند- و حاجی‌محمدقاسم‌خان برادر حیدر قاسم‌خان را بطریق استمداد به بدخشان نزد نواب شاه سلیمان میرزا که سلطنت بدخشان باوست، فرستادند، و مجاهدهٔ خلاف که از شاه ابوالمعالی مشاهده کرده بودند، عرضه داشتند، و آتش فتنهٔ شاه ابوالمعالی را که موقد باد نخوت و عجب نفس بود، بآب تیغ (که) سکون بخش نائره شر جز آن نیست، فرونشانیدند - نواب سلیمان میرزا بی توقف از بدخشان عازم کابل شده، با لشکر انبوه که اجزای کوه از شکوه ایشان در زلزال افتد، در حرکت آمده، از آوازهٔ وصول بدخشانیان شاه ابوالمعالی با جمعی حاضر بیرون رفت - اگرچه دانست که چشمهٔ خورشید را بگل تمویه اندودن مقتضای خرد نباشد، و بناخن شوامخ جبال را کندن کار خردمند نیست، هر کرا آئینهٔ بخت تیره و دیدهٔ امید خیره شده‌باشد، هر آئینه بمقناطیس جهل تیغ بلا را بخود کشد چون لشکر بدخشان فراز رسیدند، در بیرون شهر کابل ملاقات

افتاد - بعد از ترتیب مواقف جدال چون مجلس رزم از طرفین هنگامه گرم شد، روی از غمام قتام بسته یافتند، و راه گیرودار کشاده - شاه ابوالمعالی در میدان دلاوری و شجاعت و نیزه‌گذاری دستی نمود که روان رستم دران کارزار آفرین کرد - پس لشکر بدخشان چون موج بحار زخار در جوش آمده، دفعةً واحده حمله آورد - شاه ابوالمعالی روز دولت چون برگشته دید، (و) شب محنت مانند طلایهٔ نکبت معاینه، لحظهٔ با چند تن تنگ و پوی کرد - مرکب شاه ابوالمعالی چون اندیشهٔ او خطا کرد - او را دستگیر کرده آوردند، و آفتاب عمرش را بزوال رسانیدند -

بیت

چو بدکردی، مباش ایمن ز آفات   که واجب شد طبیعت را مکافات

و چند ماه تنگ و دو کرد - و طائفهٔ که ترائب وجود شان از پیرایهٔ فطانت و رزانت عاطلست، و قیاسات عقل و تجربت نزدیك ایشان علی التحقیق باطل، بی تانی و رویت در مهمات ملك و ملت شروع کنند، و از غائلهٔ استعجال نیندیشند، و بر آستانهٔ «اَلتَّاَنِّی بَابُ السَّلَامَة» رخت اقامت فرونگسترند - عاقبة الامر چون امواج بلا در حرکت آید، و آن غریق بحر غفلت بساحل انتباه پیوندد، سفائن امانی را درهم شکسته یابد، و بضاعت عمر که بهترین سرمایه است، مانند خضاب در شباب و تشنه نزدیك سراب ضائع - أُولٰئِكَ الَّذِيْنَ طَبَعَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُوْنَ -

دعای حضرت پادشاه

اسباب عظمت و جهانداری و آثار ابهت و کامگاری حضرت خاقان اکبر لَحْظَةً فَلَحْظَةً در توالی و تزاید باد، و کوکب اقبال جاودانی این پادشاه سَاعَةً فَسَاعَةً در ترقی و تصاعد باد!

بیان زخم خوردن بندگان حضرت خاقان اکبر، و صحت یافتن خسرو دادگر بعد از چند روز دیگر، و رفتن حضرت خاقان اکبر بجانب مندو مرتبهٔ دیگر

چون خبر آمدن شاه ابوالمعالی را که از حجاز مراجعت کرده، حضرت خاقان اکبر شنیدند، از دارالخلافة آگره بیرون آمده، متوجه حضرت دهلی گردیدند۔ و لشکرها و سرداران چنانچه ذکر یافت، تعین نموده از عقب او فرستاده۔

و چون چند روز در دهلی توقف واقع شد، زمانه خواست که عین الکمال برجمال حال فرخنده‌مآل آن حضرت کشد۔ برسمند بادرفتار سوار گشته، روزی بر سبیل شکار بیرون رفته، از شکار مراجعت واقع شد۔ ناگاه درمیان چهارسوی دهلی در اثنای راه بجانب قلعه شخصی سواره تیر از ترکش برآورده، بجانب آنحضرت انداخته، بر پشت مبارك آن حضرت که عالمی در پناه آن بود، رسید۔ و چون در جمیع احوال حفظ و حمایت ملك متعال و دعای گوشه نشینان و اصحاب حال پناه و حصار ذات بی مثالش بود، و از وجود همایون امن و آسایش عالمیان و جهانیان است، یمن دعای ایشان که

مصراع

دعای گوشه نشینان بلا بگرداند

آن تیر کارگر نیامد، اگرچه زخم قوی شد۔ و آن حرام‌زاده را و چندی را که همراه او بودند، پاره پاره کرده در سرهمان چار سوق سوختند۔

بیت

بر تو هر دشمن که تیر و نیزه و خنجر کشید
باز گشت آن تیر و هم در سینهٔ او جای کرد

یکبار فریاد از نهاد خلق برآمد، و فغان بآسمان رسید، و غلغله درمیان خلائق افتاد که آیاچه حال پیش آمد ـ و مردم بیامها دویدند ـ و حضرت خاقان اکبر همان نوع سوار بقلعه درآمده، بار عام داد ـ واطبا و جراحان بمعالجـه مشغول شدند، تا آن زخم التیام یافت ـ و بعد از چهار روز دیگر آنحضرت و نزدیکان در کشتی نشسته، متوجه دارالخلافة آگره شدند ـ و این قضیهٔ هائله در اوائل شهر رجب المرجب سنه احدی و سبعین و تسعمایة بود ـ و حضرت خاقان اکبر سعادت‌اثر بعد از چند روزی که اطبا و جراحان بشرائط علاج قیام نمودند، صحت تمام یافت، و قوت جوانی گرد تغیر از دامن مزاج همایون افشاند، و دعا گویان و گوشه نشینان باخلاص تمام مضمون کلام ملك علام ورد زبان داشتند: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ اِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَکُورٌ ـ و بصدق و نیاز دعا کرده می‌گفتند:

قطعه

تنت بناز طبیبان نیازمند مباد　　وجود نازکت آزردهٔ گزند مباد

سلامت همه آفاق درسلامت تست　　بهیچ عارضه شخص تو دردمند مباد

و در تاریخ بیست و یکم شهر ذی قعدة الحرام سنه احدی و سبعین و و تسعمایة ذات خورشیدمثال را داعیهٔ شکار فیل شده، بجانب ولایت زور تشریف بردند ـ و شکار فیل که در زمان حضرت خاقان اکبر رواج و رونق یافت، و تصرفات که د گرفتن فیل اختراع کرده‌اند، در سوابق ایام نبوده و هیچکس ندیده و نشنیده ـ صیدکنان مائل بجانب ولایت مالوه و مندو شدند ـ چون بقصبهٔ سرونج رسیدند، ایلغار فرموده متوجه شدند ـ اول پشکال بود، و آن راه را در پشکال رسم نبوده که سلاطین باکثرت لشکر عبور نمایند ـ ازین سبب تعب بسیار و مشقت بیشمار درین سفر بهر کس رسید ـ لیکن چون مندو مخیم سرادقات جلال گشت، از غایت لطافت هوا و نزاهت بلاغایت تمام

آن محنتها براحت مبدل شد - بی شائبهٔ تکلف که در تمام هندوستان چنان امکنه نیست، و عمارت دارد که از غرابت وضع آن معمار اندیشه شگفت مانده - و کوشکی بر مثال صرح قواریر آبروی خورنق و سدیر بباد داده، و بر نمودار او قصر مشید نهاد و آسمانی پای رفعت بر مبانی بروج مشیّد نهاده - پیکر زیبایش سر سوی دوپیکر کشیده، وخشت بامش با خشت ماه و آفتاب پهلوی مبارات زده- زمانه نظیر آن جز درمیان آب و آئینه مثالش نمیدهد، و سپهر نمونهٔ آن جز بدیدهٔ احول نمی بیند -

قطعه

یکی برکهٔ ژرف در صحن آن　　چو جان خردمند و طبع سخن ور
نهادش چو دیای کوثر، و لیك　　بزرگی چو دریا، بپاکی چو کوثر
روان اندرو ماهی سیم‌سیما　　چو ماه نو اندر سپهر منور

و قلعه ایست که از استحکام با بنای هرمان پهلوی مساوات میزند - خندقش از گاو و ماهی بمقدار راه یافته - در یك طرف قلعهٔ مندو کوهی که اندیشهٔ بلند همتان بحضیض آن نمیرسد، و وهم دوربینان از ادراك پایهٔ آن قاصر ماند - فرودبارهٔ رفیعش مخیم غمام جهان پیمای، و دامن سور تیغش ملمع برق آتش بار -

قطعه

بتوان درو مشاهده کردن بچشم سر　　کیفیت کواکب و اشکال آسمان
احساس اختّران شود و ناظر فلك　　در سطح او بمدت نزدیك دیده‌بان

چون عبدالله‌خان ازبك که یکی از ملازمان دودمان سلطنت بود، و بسلطنت و حکومت ولایت مالوه و مندو مقرر بود، و از سلوك جادهٔ بیداد ملول شده، نقشی بر آب زد و خیال فاسد بخود راه داد - ملهم صواب‌نمای بر خاطر اشرف چنان نمود که رفع آن بدفعل از واجبانست - بنابرین عزیمت مبارك باستیصال

او مصمم فرمود (ند)، و روی رایت ظفرپیکر بطرف اجین معطوف گشت - بامدادی که سلطان نیم روز بر دیار لشکر روز تاختن آورد، و آفتاب نیزه‌گذار در پی حشم سیاره تیغ انتقام کشید، حضرت خاقان اکبر با معدودی چند از خواص عساکر منصور بطریق ایلغار براند(ند) - عبدالله‌خان موکب همایون را بطالع سعد دید، و از شعاع صحن گیتی‌ستان دیدهٔ اندیشه را حیران یافت - گفت این شیر از کدام بیشه بقصد شکار خرامید؟ و این همای از کدام آشیان پرواز نموده ؟ عبدالله ازبك چون بندگان حضرت خاقان اکبر را مشخص ساخت، و ذات بی‌همال را معین کرد، دانست که جز فرار رشته بدست نیاید، و جز هزیمت بطریق ماص هدایت نتوان کرد، و پشه با پیل پهلو نتواند زد، و کاه با کوه قوت مقاومت نیارد نمود، بطرف گجرات ملتجی شد- حضرت از عقب او روان شده، در نواحی گجرات تمام اهل و عیال او را و فیلان او را گرفته معاودت فرمودند - اما درین راه بجماعت کراسی که دران ولایت ساکن اند، محاربات واقع شده - همه را مقهور کردند - و رایات ظفرپیکر را چون آن مهم کفایت شد، سالماً غانماً مراجعت فرموده، بدار الخلافه آگره که مستقر سریر عظمت است، نزول اجلال فرمودند - دران اوقات بمسامع عز و جلال رسید که علی قلی و بهادر و اسکندرخان ازبك طریق سداد را گذاشته، راه عناد و بغی سپرده‌اند - بنابرین از دارالخلافه آگره در شوال سنه اثنی و سبعین و تسعمایة عنان عزیمت بجانب جونپور مصروف ساخته، روز جمعه ۱۷ شهر ذی حجه سنهٔ مذکوره بجونپور رسیدند -

دعای حضرت پادشاه

ساحت عتبهٔ فلك‌فرسای و سدهٔ معلای سپهرآسای بمیامن الطاف ربانی و مواهب اعطاف سبحانی ابداً محفوظ باد، و آفت عین الکمال از کمال جاه و جلال حضرت خاقان اکبر بعون ملك متعال مصروف باد!

ذکر خروج و طغیان جماعت بد سیر، اعنی علی قلی دنی و بهادر بی تهور مکدر، و توجه نمودن رایات نصرت آیات ظفر پیکر، بجانب آن جماعت مفسد مفتن بداختر

چون در اوائل سنهٔ اثنی و سبعین و تسعمایة عبدالله گمراه فرار نمود، و فتح سرکار مندو دست داد، سال دیگر مخالفان دنی علی قلی و بهادر بی تهور ندای دعوت دردادند، و اعادی از هر جانب کند تزویر بر یکدیگر انداختند۔ علی قلی که اژدهای فیئهٔ باغیه، بوفور شهامت مستثنی و از اعیان اقبال‌برگشتها بفرط صرامت ممتاز بود، خواست تا مبانی دولت ویران شده، عبدالله گمراه را وسیله ساخته، بدعائم تدبیر ناصواب استوار گرداند، و قواعد کاروبار نافرجام را بمعماری سعی نامشکور مستحکم گرداند۔ هیهات! شعلهٔ روح غریزی چون فرومیرد، اطراف بدن را بگرمی آتش چه شود؟ و اکناف چمن چون لگدکوب صرصر دی گشت، بمهربانی نسیم ناتوان چه رونق پذیرد؟

بیت

بحسد کی شود ضعیف قوی بورم کی شود نزار سمین

بنابر استحواذ شیطان بدرع ملابس عصیان می نمود، و بر حسب استتباع ابلیس بترتیب مقدمات متابعت مکر و تلبیس مشغول گشت۔ و باتفاق سکندر مکدر لشکری از هر جنس بسان حشر برای جنگ بنواحی آب گنگ جمع کرد۔ پنداشت که آفتاب اوج دولت بگرد فتنه‌انگیزی تاریك گردد، و نیر آسمان اقبال بتعرض ابر پرآشوب گردد۔

بیت

سحر فرعون به نیرنگ خیالی چه کند چون کلیم از پیٔ اعجاز زبان برگیرد

ازین غافل بود که پادشاهی را بازوی کامگار باید، نه مکرو خداع؛ و ملك را شمشیر الماس‌گون سزد، نه فریب و افسون۔

بیت

این مملکت گرفتن و این ملك داشتن بر جوهر شریف نهادست روزگار

هر چند عقل رهنمای بزبان حال گفت که مقابله بـا کیخسرو زمان بمعاونت این وآن نتوان کرد ـ خنجر برق باید که تا از تیغ کوه گذار کند ـ و سپر ابر تواند که شمسهٔ آفتـاب پوشاند ـ

بیت

ترا پنجهٔ شیر درنده کو؟ که ران گوزنت کند آرزو

اما غشاوهٔ قضای نـازل بیصر بصیرت او فردو آمده، جادهٔ صواب نمی یافت ـ همچنین هوس در خاطر آن جمع پریشان افتاده بود. تا آنکه بعرض بندگان حضرت خاقان اکبر رسید که آن روزبرگشته باستظهار لشکری بعضی از هندوستانی و افغـان و گروهی از عوان ازبك و ترکان و مکـندر مکدر که در ولایت اود است، بترتیب مقدمـات جدال متغول اند، و آغـاز فتـنه و آشوب در سر دارند ـ

بیت

پراگـندهٔ چـند را جمع کرد که از آب دریا برآرند گـرد

و در اثنـای آن احوال بندگان حضرت پادشاه جم‌جاه جنـاب نقـابت پناه شرافت‌دستگاه حمیده‌خصال اشرف‌خان میرمال را بدان طرف نـامزد فرمود، و تشریف خلعت خاص و کمر شمشیر مرصع گرانمایه و دیگر مطالب ملـکی ارزانی داشت که بدلالت ارشاد طریق سداد را پیش نهـاد آن جماعت گرداند ـ شهریـار عادل نهاد مواجب نصح و موعظت اقامت کرد، و وظیفه استمالت و صلاح‌جوئی تبقدیم رسانید ـ

بیت

بلا برسر خود فـرود آورد که بر یاد مستان سرود آورد

صواب آنست که رسوم عصیان بدست نیکوخدمتی مضمحل گردد، و مواد تمرد باشارت طاعت متلاشی شود - هر آئینه کفالت سلامتی نفس و مال بو فور نیك عهدی ما مخصوص باشد، و ضمان امانی بر ذمت همت ما لازم بود -

بیت

همان رسم دیرینه را کار بند مکن سرکشی تا نیابی گزند

چون نقابت‌پناه مومٰی الیه بآن حدود رسید، هرچند بحسب ظاهر آنچه از لوازم تعظیم و اجلال باشد نسبت با بندگان حضرت خاقان اکبر بجای می آورد، و احکام و اشارات را باذعان و انقیاد تلقی میکرد، اما هرچند مساعی جمیله تقدیم افتاد، مخدرهٔ مراد چهره کشائی نکرد - و هرچند اجتهادات بلیغ دست داد، بحقیقت مطلوب فائز نگشت -

بیت

تیــغ بباید زدنش برجگر آنکه زبانش دگر و دل دگر

وبا این همــه آن نقابت‌پناه را نگاه داشته رخصت مراجعت نداد - چون رای اعلی بر مضمون این حال اطلاع یافت، زمان شدت تموز و هنگام غلوی گرمای تابستان بود - باد را سایه بآفتاب نمی گذاشت، و آب از آفتاب بسایه نمی رسید - آهن در دل سنگ چون آب روان می‌شد، و سنگ از میانهٔ آب چون سنگ آتش شرار می‌ریخت -

بیت

گهر بکان بدخشان بقــوت خورشید
گداز گیرد و بیرون تراود از دل سنگ

باوجود آن که نشان اجتماع ایشان بجانب پورب میدادند که در فصل زمستان در انجا حرارت هوا (ے) صیف بود، و هنگام شتا دران ناحیه چون تابستان گدزد، آتش حمیت پادشاهانه شعلــه زد، و نهیب

صولت خسروانه در التهاب آمد ـ حدود عزیمت همایون جازم گشت، و بر تصمیم نهضت مبارك عازم شد ـ و ارکان دولت بضراعت و ابتهال می خواستند تا چند روزی عزیمت مبارك را در توقف دارند، و تا زمانی که سورت حرارت تموز نکشند، انتهاض رایات نصرت آیات موقت گردانند ـ اصلاً و قطعاً بتلقی رای شریف اقتران نیافت، و ملتمس ایشان باجابت اسعاف نه پیوست ـ و باوجود آنکه عساکر منصوره تهیهٔ اسباب نکرده بودند، و ارکان دولت ابد پیوند بتمهید مقامات کما ینبغی قیام ننموده، در روز عنان بارهٔ جهان نورد را چون عزم آتش آهنگ سبك سیر گردانند، و رکاب سمند خوش خرام چون قاعدهٔ حلم پای بر جای گران از شهر بیرون فرمود ـ توجه این قضیه روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر شوال سنهٔ اثنی و سبعین و تسعمایة بود ـ و چند روز در ظاهر شهر نزول کرده، هر کس از عساکر منصوره باستنجاح مهام لشکر پرداختند، و بعد ازان باستصواب تائید ربانی و ارشاد مواجب کامرانی نهضت فرمود ـ مخاذیل چون از توجه عسکر همایون آگاه شدند، دانستند که کار از دست و دست از کار رفت ـ اما بنابر رعایت ظاهر تجلدی می نمودند، و علی الرسم اظهار شوکت و تشجع میکردند ـ القصه چون رایات ظفرپیکر ازان صوب طلوع کرد، و از انوار ماهچهٔ آسمان سای آن دیار روشنائی یافت، دشمنان دانستند که دراج بچنگل شاهین بلندپرواز گرفتار می شود، و مور در دست و پای فیل دمان سرگردان می ماند ـ از سمت جادهٔ تدبیر و جلادت بجانب مکر و خدیعت تحول می نمودند، و از جانب تهور و اقدام براه توقف و احجام باصلاح حال تحصن می جستند ـ چون رایات منصور ار آب گنگ عبور نمود، و بجانب جونپور توجه فرمود، دران اثنا اسکندر مکدر و ابراهیم لئیم بجانب لکهنؤ و آن حدود آمده، عمدة الاعیان شاه‌بداغ‌خان را که در قلعهٔ نیمه کاره بود، محاصره کردند ـ از جانبین چند مرتبه آتش جدال

شعله زد ـ چون مخالفان جمعیت کرده آمده بوده اند، تاب مقاومت نیاورده، شب دویم قلعه را گذاشته، خود را بدولت پای بوس حضرت خاقان اکبر مشرف گردانید ـ حضرت خاقان اکبر جمعی از خوانین و سلاطین را بجانب اود که سابقاً از دیوان اعلی جایگیر اسکندر مقرر بود، ار سال فرمودند، و سردار عساکر ظفرپناه نقابت‌دستگاه امیر معزالملك و زبدة الخوانین بین الاقران لشکرخان میربخشی را تعیین فرمودند ـ و چون خوانین متوجه آن حدود شدند، بمحمد یار بدکردار که از اقربای اسکندر مکدر بود، ملاقی شده اند ـ در حال نائره قتال اشتعال یافت، و لهب جدال افروخته شد ـ خفوق رایات ظفر پیکر بندگان حضرت پادشاه دادگر با ورود آیات فتح و ظفر مقارن افتاده ـ محمدیار نابرخوردار را بدار البوار فرستادند ـ

بیت

در پیش حملهٔ تو کجا ایستد عدو
روباه را چه طاقت زور غضنفر است

و در اثنای گیرودار از جانب یسار بهادر بی‌تهور پرشرار پیدا شده ـ لشکریان را آفت عین الکمال رسیده ـ از تاثیر چشم زخم که لازم اعجابست، چنان لشکری هزیمت یافت ـ و علی‌قلی دنی مانکپور را محاصره کرده‌بود ـ چون بطلوع رایات روزافزون واقف شد، و بقدوم موکب همایون اطلاع یافت، دانست که پشه با فیل پهلوے مبارات نیارد زد، و کاه با کوه قوت مقاومت نتواند نمود ـ بطرف جونپور ملتجی شد ـ بنابرین عزیمت مبارك بدان صوب مصمم شده، و روی رایت ظفر منصور بجانب جونپور آورده ـ طائفهٔ اعادی چون توجه رایات را معلوم کردند، دانستند که جز فرار سر رشتهٔ خلاص بدست نیاید، و جز هزیمت بطریق مناص هدایت نتواند کرد ـ قلعهٔ جونپور را بوالدهٔ خود و نقابت‌پناه اشرف‌خان که سابقاً بجهت نصائح فرستاده شده

بود، سپرده بقصبهٔ سیدپور متوجه شد ـ و رعایای آن جا توجه آن مخاذیل موذی را استماع نموده، بهر جانب پریشان شده رفته اند ـ چون حضرت خاقان اکبر بنده‌نواز بجناح عز و ناز بتاریخ روز جمعه چهاردهم ذی‌حجه سنهٔ مذکوره بشهر جونپور خرامید، و بمساعدت بخت کامران متمکن گشت ـ رعایای ضعیف بمواعید اصناف مستظهر گشتند، و مخالب ظلم از اهداب تعرض خلائق کوتاه مانده ـ

بیت

ز دریا دلی شاه دریا شکوه   نوازش بسی کرد با آن گروه

چون مخالفان از نزول رایت منصور بخطهٔ جونپور اطلاع یافتند، کوچ و اغرق خود را برداشته، بغازی‌پور رفتند، و ازانجا از آب سروال گذشته به کندنه که از پرگنات افغانست، فرستاده اند ـ شهر یار ترکان که یکی از معتمدان او بود، او را بمحافظت گذرهای آب سپرده فرستاد که در قلعهٔ کوپا که معروف بحیت است، آن جماعت متحصن شدند ـ و آصف‌خان درین حین بولایت رانی رفت ـ و چون پشکال گذشت و آبها کم گشت، عمدة الامراء فی الدوران مجنون‌خان که همراه نواب خان‌خانان در بکسر بود، نواب مشارالیه او را سردار لشکر کرده، بدفع شهریار بدکردار فرستاد ـ و دران حین عل قلی دنی عاشورا (ےے) محرم سنهٔ ثلث و سبعین و تسعمایة را گذرانیده، از آب سروال عبور نموده، در موضع تیرمهانی آمد ـ و مجنون‌خان شهریار نابکار را هزیمت داده، تاراج و تالان نموده ـ آن نابکار بصد هزار زحمت خود را بکنار آب تیرمهانی رسانید ـ چون کشتیها را علی‌قلی بجانب خود برده بود، شهریار خود را در کشتی انداخته، جان بساحل نجات رساند ـ ودران اوقات که نواب خان‌خانان در موضع بکسر بود، علی‌قلی زبان بتضرع برکشاد، و از موضع تیرمهانی بکنار آب گنگ که قریب بموضع بکسراست و آبی درمیانه است، آمد ـ بعد ازان خان

خانان را که در محکمهٔ عدل پناهش نزاع از میان آب و آتش مرتفع شدی، و منافات از میان ضدان باشارات او رفع گشتی، ذرائع استشفاع بحضرت اعلی متعاقب گردانید، و وسائل استعانت بساحت سدهٔ جهان‌پناه مترادف - و استدعا کرد که ازان طرف آب در کشتی نشته آید، و ازین طرف آب نواب خان‌خانان در کشتی نشسته ملاقات نماید؛ تا بوسیلهٔ خان مشارالیه ابواب شفاعت مفتوح گردد، و رسائل ضراعت مقبول افتد - اصناف عوائد که در ضمن اشارت «اَلصُّلْحُ خَیْرٌ» مندرجست، تصور رای مبارك بندگان حضرت خاقان اکبر گردد و انواع فوائد که «اِنْ یُرِیْدَا اِصْلَاحًا یُوَفِّقِ اللّٰهُ بَیْنَهُمَا» بیان آن می کند، بصحیفهٔ عرض بار یافتگان جاه و جلال نگاشت -

بیت

شه از پاسخ خان نیکو خصال گرفت آن سخن را مبارك بفال

چون مصالح ملك باسعاف آن ملتمس مقرون بود، و حسن عافیت بانجاح آرزو مقارن، بنابر وفق انعام کریم هریك از معاندان را بخلعتهای فاخر و کمر شمشیرهای مرصع و اسپان خوب سرافراز کردند - و با این همه بسط و بساط مکرمت و نوال و نشر امداد و اشفاق و افضال بحکم «اَلْخَائِنُ خَائِفٌ» انواع خوف بخود راه می‌داد، و صنوف نهیب نهال وجود ایشان را می لرزانید - لب از نیل مراد خندان و دل از بیم انتقام گریان بود- باوجود این خطهٔ جونپور را بوالدهٔ او و میرزا عرب که یکی از معتمدان او بود، گذاشته بدولت و اقبال بقلعهٔ چنار نزول اجلال فرمودند - چون در باطن ایشان بجز از آثار لوم و طغیان هیچ ظاهر نمی شد، و بغیر از دلائل عصیان چیزی واضح نه، دامن جاوید رها کردند و او امید از ظهور عاطفت بی نهایهٔ مراد بوده، آغاز دغل باری نمودند-

بیت

من دانستم که عهد و پیمان مرا　　　برهم شکنی، ولی بدین زودی نه

دران اثنا قرار یافت که والدهٔ او را نقابت پناه اشرف‌خان گرفته محافظت نماید - و بندگان حضرت از چنار به بنارس آمده، از آن جا ایلغار نموده، بغازی‌پور تشریف قدوم مسرت لزوم ارزانی فرمودند، که علی‌قلی را بدست آورند - علی‌قلی در همان شب خبردار گشته فرار نمود - بندگان حضرت تعاقب نموده تا بکنار آب نرهند راندند - و آن مخذول بی‌عاقبت از آب گذشته متوجه کوهستان بهرائچ شد - و دران ولا بهادر بی‌تهور و سکندر مکدر و ابراهیم لئیم در حدود اود و سروال بودند - چون شنیدند که والدهٔ علی‌قلی را محافظت می نمایند، ایشان فرصت غنیمت شمرده، از آن جا ایلغار کرده، بحدود جونپور آمده، در همازوز نردبانها نهاده، از اطراف وجوانب هجوم کرده، در قلعهٔ جونپور درآمدند - بهادر بی‌تهور مادر خود را برآورده، و اشرف خان را همراه خود برده، متوجه بنارس شد - دران حین بندگان حضرت خاقان اکبر بدولت و اقبال مراجعت فرموده، بخطهٔ جونپور نزول اجلال فرمودند، و از جونپور کوچ کرده، بکره تشریف قدوم ارزانی فرمودند - و آن ولایت را بایشان گذاشتند - عنان عزیمت بپایهٔ سریر خلافت معطوف فرمودند، و در روز دوشنبه هژدهم شعبان سنهٔ ثلث و سبعین و تسعمایهٔ در کره آمدند - کوته نظران تصور کردند که ازین رجوع منقصتی بجانب حشمت عائد گردد - غافل از آن که آسمان را از باز گشتن ماه و مشتری چه منقصت؟ دریا را از مد و جزر چه اندیشه؟ «اَلعَودُ اَحمَد» خواهد خواند - و مهر سپهر خسروی را اگر انتقال افتاد، چه افتاد؟ میامن برکات «اِنَّ لَهُ عِندَنا لَزُلفی وَ حُسنَ مَآب» شامل حال او خواهد بود -

بیت

هر آن کاری که آغازش بود سخت   سرانجامش به نیکی آورد بخت

گفتار در بیان عزیمت فرمودن حضرت خاقان اکبر واجب التعظیم، جهت دفع فتنه و فساد مرزا محمد حکیم، و مراجعت نمودن او بجانب کابل، و انتظام دادن سرکار لاهور بعنایت خداوند جزء و کل

بعد ازانکه چند نوبت شیر سوار مضمار افلاك بسیر متوالی میدان ایام و لیالی را قطع کرده‌بود، و سپهر پیاده‌رو چند مرتبه گرد کرهٔ خاك برآمده ـ

بیت

مگر مرکب شاه بود آسمان   که ناسوده بر جای خود یکزمان

خبر رسید که مرزا محمد حکیم با معدودی چند از کابل متوجه لاهور شده، و جمعی بلوچان که در ساحل دریای سند متوطن اند، بدو پیوسته اند، و باستظهار ابهت این طائفه در ظاهر دارالسلطنة لاهور آمده نزول کرده‌اند، و بخیال باطل و اندیشهٔ محال بلعل و عسلی جمعیتی کرده ـ چون این خبر بمسامع جلال پیوست، آتش غضب شاهانه شعله زدن گرفت، و سورت حمیت خسروانه اشتعال یافته ـ در مستقر سریر سلطنت نواب خان‌خانان و جملة الملکی خواجه جهان و عمدة الوزراء فی الزمان مظفرخان را جهت محافظت و حراست نامزد فرمودند، و بعزم استیصال آن برادر سرکش بتاریخ روز شنبه ۳ شهر جمادی‌الاولی سنهٔ اربع و سبعین و تسعمایة نهضت فرموده ـ مشارٌالیه از ورود موکب همایون و از رسیدن هجوم لشکر منصوره اطلاع یافته، از پرگنات پنجاب بدر رفته، چون برق خاطف از نیلاب عبور نموده،

مصراع

هریکی جان برکران انداخته

بکابل رفت ـ آفتاب رای منیر بتاریخ ٦ شهر رجب المرجب سنهٔ اربع و

سبعین و تسعمایهٔ سایهٔ دولت بر ساحت ولایت سرکار پنجاب گسترد، و غبار موکب همایون سرمهٔ دیدهٔ ساکنان و متوطنان دارالسلطنهٔ لاهور گشت - و کواکب رفعت و عظمت از افق جلال لامع شد از حمایت شحنهٔ انصافش رعایا که در مهاد امن و سلامت غنوده‌بودند، بیدار نگشتند، و از سیاست حامی عدالتش خلائق از بساط استقامت بهیچ نوع انزعاج نیافتند - اهالی آن خطه در غرائب فطرت مبارکش حیران شده که چنین لشکری برانگیخته شده که کوه از صدمهٔ ایشان چو کاه بباد رود، و زمین از نهیب گذار شان چون آب در اضطراب آید، و صبح از کثرت غبار ضیق النفس برآورد - باین نوع بلده عبور کند که ده دانهٔ گندم و جو چون خوشهٔ سنبله در معرض تلف نیاید - اناری چون سیب زنخدان جوانان منظور نظر صاحب‌دلی نگردد - باوجود این بلفظ دُربار گوهرنثار که ترجمان قضاست، میراند :

مثنوی

گر آسیبی رود در مرغزاری   و گر غصبی رود بر میوه‌داری
سیاست را ز من گردد سزاوار   بدین سوگندها میخورد بسیار

صلحاء و درویشان آن خطه ازین تعجب میکردند که دران مکان که پای مبارك می نهاد، چرا منبع آبحیات نمی شد، و در بیابان که بارهٔ جهان‌نوردش بدان گام می زد، از چه روی گل و سنبل نمی روئید، و در چمن زبان سوسن بچه تاویل مدح‌سرای نمی گشت، و نرگس بیدار چرا طبقهای زر نثار نمی کرد -

قطعه

خدا یگانا، در انتظار دولت تو   زمین خزانهٔ خود را نهاده بود نهان
کنون بجای شکوفه ز شاخ خیزد زر   بجای سبزه و لاله زمرد و مرجان

چون خاطر اشرف همیشه متوجه صید و شکار است، بر مقتضای «وإذا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا»، صید که از جملهٔ مرغوبات نفسانیست، برطائفهٔ مسلمانان مباح

کرده. و شکار که از زمرۂ لذات دنیویست، برفرقۂ مومنان رخصت شده، تا از طیبات قلب بجانب تزکیۂ نفس و نفی خواطر متوجه توانندشد۔ بنابر متابعت این سنت سنیه چون خاطر از استیصال بعضی از مخالفان پرداخته شد، هوس شکار قرغه دست در دامن همت خسروانه زد، و لذت صید جرگه دواعی نهمت پادشاهانه را تحریك داد۔ سبب آنکه صحرائی دید که از نزاهت چون جان خردمندان خرم، بیشۂ که از خضرت غیرت‌نمای مرغزار ارم، چون ساحت جود کریمان طول و عرض آن ناهنجار، و چون خاطر دوراندیشان فسحت و دلکشی آن بسیار۔

بیت

به پیرامن بیشه‌هایش خدنگ   بهم بر زده شاخ‌ها تنگ تنگ

حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر شد که خوانین و سلاطین و وضیع و شریف و رعایا از قوی و ضعیف اهتمام تمام نموده، شکار قرغه وصید جرگه انداخته، از سی کروهی وحوش و بهائم را رانده، بشکارگاه که در پنج کروهی دارالسلطنة لاهور قرار یافته، آورند۔ بموجب فرمان قضا جریان عمل نموده۔ آفتاب سپهر پادشاهی درین چند روز عنان همت بشکار آهوان و گاهی هوس با قلاده چیته که نیش طمع بر آهوان سبزه‌زار سپهر فرو می‌برد، و چنگ آرزو بر گلوی جدی و حمل می آویخت، از سایه که بدیشان پیشی می گرفت، می‌رنجید، و از نظر که پیش ازیشان بقراولی و شکار می رسید، غضب میگرفت، مشغولی می فرمودند۔ بندگان حضرت خاقان اکبر بر بارۂ جهان نورد کوه پیکر سوار شده۔ تکاوری که در بلندی چون ابر که از روی هوا برخیزد، و در پستی چون آب که از ابر فرو ریزد۔

بیت

برآمد بطیاره آن تهمتن   فرس پیل بالا و شه فیل تن

از غبـار موکب همایونش آهو و نخچیر مشك افشانی پیش گرفتند، و از گرد جهان نوردش نافهٔ آهو غالیه‌سای گشت ـ از گام بارهٔ خوش‌خرامش گیاه نخچیرگاه تاتار مشکبـار شد، و از سعادت پـای‌بوس خنگ تیزگامش خار صحرا آئین نخوت بر گـل خودروی کشید ـ وحشیان از خرد دورند، واگرنه بر سر تیرش بـازدحام آمدندی ـ و آهوان از عقل بی بهره، واگرنه جانهـا فدای پیکان شیرشکارش کردندی ـ آهوان از رغبت همایونش التفـات یـافتـه، و الا از چشم بیمـار او چشم استحسان از چه وجه توان داشت ؟

مثنوی

برآن صیدگـه چون نظر کرد شاه　　　معنبر شـد از گرد او صیـدگاه
هر آهو که از بـاغ او زاده‌بود　　　ز نافش بسی نـافـه افتاده‌بود

و درین روزهـا بدست مبـارك، که از چشم‌زخم روزگار مصئون و از اصابت عین الـکمـال محروس بادا! موازی هزار آهو و نخچیر و بعضی از وحوش بینداخت ـ روان بهرام گور بران تـاختن و صیـد انداختن آفرین میکرد ـ

بیت

شه اکبر که هر سو راند مرکب　　　زمین از گور و آهو کرد خالی

بعده حکم اعلی صادر شـد که سائر حواشی و خـدم و تمـام خیل و حشم و چـابك سواران لشکر منصوره بحلقه درآیند ـ و کسی نمـاند از قوی و ضعیف و برنـا و پیر که تیر امیدش بصید مقصود نرسید، و دست آرزوش بگردن مراد حلقه نشد ـ و بسیاری از انجمله بود که بی زحمت و مشقت بدست میگرفتند ـ

بیت

برکشادند دست را بشکار　　　بر شکاری زمـانه گشت حصار

و از بس که نخچیر و آهو افگنده بودند، سپاه از حمل آن عاجز آمده، بسیاری ازان بگذاشتند ـ

بیت

ز هر جنس چندان گرفتار شد   که گیرنده را دست بیکار شد

چنانچه مدتی سباع و وحوش و طیور ازان محظوظ و بهره‌مند بودند ـ

بیت

مدتی وحش و طیر را پس ازان   فلک از کشته میزبانی کرد

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آنست که مظفرخان را که در تمهید اساس سلطنت و مهمات کارخانهٔ دولت شبیه و نظیر ندارد، باعلی مراتب سرافراز گرداند، قبل از آن که هوس شکار بخاطر اشرف آید، حکم اعلی بنفاذ انجامیده جریان یافت که تا وزیر سعادت‌نشان از دارالخلافهٔ آگره نیاید، بهیچ اسم و رسم از بیوتات خاصهٔ شریفه و خزانهٔ عامره و پرگنات خالصه و جائگیرداران عظمای دولت جهانبانی و عاملان امور دیوانی یك دینار و یك من بار حواله و مطالبتی نکنند و مطلق دادوستد ننمایند ـ و فرمان ذوی الاحترام بطلب آن وزیر نیکوسرانجام کفایت فرجام قلمی نموده ـ مضمون آن که بزودی متوجه رکاب بوسی گردد ـ و مدت محرومی از سعادت پای‌بوس چهل روز شده بود که درین مدت باوجود اخراجات سرکار باعظمت اصلاً و قطعاً بهیچ امری از امور ملکی و مالی فرمان و سندی نگذشت ـ چون آن جملة الملکی از دارالخلافهٔ آگره متوجه لاهور شد، در شکارگاه بسعادت پای بوس سرافراز گشت، و بالطاف و عنایات بی غایت پادشاهی مشرف شد ـ باندك روزی مهمات سرکار پنجاب را فیصل داد ـ و حضرت خاقان اکبر خوانین و سلاطین اتکه را که اکثر پرگنات سرکار مذکور بجائگیر ایشان مقرر بود، بابر احسان سیراب گردانیده، هریك را برفع شان و بزیادتی جائگیر

و مکان و بخلعتهای فاخره و کمر شمشیرهای مرصع و دیگر مطالب سرافراز فرمودند ـ و فرقهٔ از خوانین، مثل مسند عالی کمال‌خان ککر و سعادت پناه سید خان بارهه و امارت مآبی خرم‌خان، را جهت حراست و محافظت سرکار پنجاب مقرر داشتند که ممد و معاون خوانین اتکه باشند ـ و حکومت و دارائی لاهور را بعمدة الملك پرتهور مبارزالدین میرمحمدخان بهادر مفوض فرمود ـ و در روز جمعه هژدهم شعبان مذکوره که آخرین روز شکار بود، امر غریب روی نمود که چون حضرت خاقان اکبر از شکارگاه برگشته، متوجه شهر لاهور شدند، سواره بر دریای آب لاهور زده می گذشتند، خوش‌خبرخان که در سلك حجاب بود و نورمحمد ولد شیرمحمد قوردار و جمعی دیگر خود را برآب زده، آب ایشان را ربوده هلاك شدند، و خاقان اکبر که حضرت حق سبحانه و تعالی همیشه حافظ و ناصر اوست، نهنگ آسا چون باد بر آب سلامت گذشتند ـ و درین اثنا عرائض بعضی از دولت‌خواهان نیك‌اندیش آمد که علی قلی و بهادر بی‌تهور و سکندر مکدر و ابراهیم لئیم از غایت ضلالت مکرراً سر از طاعت فرمان‌برداری پیچیده، بعضی ولایات و پرگنات را تاراج و تالان نموده اند ـ بنابرین نهمت همایون بر دفع این معضله بتاریخ ۱۲ شهر رمضان المبارك سنهٔ اربع و سبعین و تسعمایة نهضت فرمود ـ عقاب رایات با همای سعادت به پرواز آمد، و خروش موکبش باقتدار دولت هم آواز ـ عزم تیزگامش نعل را با بادپایان در آتش عجلت نهاد، و همت همایونش طی منازل را به بارهٔ جهان نورد سپرد ـ هر روز آفتاب‌کردار جهانی قطع کردی، و هر شب مانند ماه عالمی پیمودی، تا آنکه بطالع سعد و مبارکی دولت و اقبال در دهم شهر شوال، ختم بالخیر والاقبال، سنهٔ مذکوره رایات در ظلال فیروزی و اقبال تختگاه دارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمود ـ اهالی و رعایا از بادیهٔ احزان بمنازل سرور انتقال کردند، و از مخاوف شدت

بیامن فرحت رجوع نمودند، و زبان حال همگنان باین مترنم :

بیت

همه مرده بودیم و برگشته روز ‏ ‏ بتو زنده گشتیم و گیتی فروز

تصریح این اشارات و تشخیص این رموزات صورت باغی شدن علی‌قلی دنی و بهادر بی نهور است، وکشته شدن آن دو بداختر، و فرار نمودن اسکندر مکدر

هر چند اکثر احوال طائفهٔ باغیهٔ باغیه اعنی علی‌قلی دنی و بهادر بی تهور و سکندر مکدر از خلال فصول مقدم معلوم می‌شود، و کیفیت حال ایشان در ضمن هر داستانی بوقوف می‌پیوندد، اما چون این نوبت روی اطاعت از درگاه همایون برتافته اند، و شعار عصیان سلطان کامران ظاهر گردانیده، درین سیاق شمهٔ از مبادی کار آن گروه ظاهر گردانیدن و اوائل حال این فرقهٔ دون دنی بیان کردن از قبیل واجبات می نماید، تا از سوابغ قدمت خدمت بر ازدیاد خبث سیرت و کفران نعمت و قباحت شمهٔ از عصیان دلیل واضح گردد ـ صورت حال آنکه حضرت جنت آشیانی از لواحظ عاطفت پادشاهانه بهر وقت نظر التفات بجانب ایشان می انداخت، تا آنکه از آفتاب رای حضرت خلافت پناهی پایهٔ سریر سلطنت روشنائی یافت ـ این مخذولان بشرف بساط‌بوسی مشرف گشتند، و غبار آستان سلطنت و اقبال ابر عاطفت بی نهایت بساحت حال هریك از ایشان باران شد، و فیض انعام و اکرام بر وضیع و شریف روان گشت، و بترفع شان این طائفه چندان مبالغت رفت که بالقاب خانی و خطابات زمانی و ولایات خوب و پرگنات مرغوب مثل سرکار جونپور و اود و سروال و تمام پوربه که هریك ازین ولایات را سلاطین هند پای تخت خود کرده متمکن بوده اند، بایشان مخصوص فرموده بود ـ و ایشان بهر وقت آفتاب دولت خویش را بابر عصیان می پوشیدند، و

چشمهٔ خوش گوار شادمانی را بخاك طغیـان می‌انباشتند۔

بیت

خوی بد در طبیعتی که نشست   نرود تا بوقت مرگ از دست

و در تاریخ ٦ رجب المرجب سنهٔ اربع و سبعین و تسعمایة که از آفتاب رای حضرت خاقان اکبر ولایات سرکار پنجاب روشنائی یافت، و پایهٔ سریر سلطنت بمکان و مکانت آن حضرت مستعلی شد، دران اثنا بمسامع جلال پیوست که مکرراً مخذولان بی عاقبت تهتك آغاز نهاده، جمرات عناد که در مهادنهٔ ایشان خمود یافته‌بود، اشتعال پذیرفت، و سموم افاعی خلاف که از قطرات غمام معادات جمع شده بود، روان گشت، و نهال فتنه که از جوئبار مضادات آب خورده‌بود، بالا کشید۔ موج آشوب که چند روز ساکن بود، در اضطراب آمد۔ و اسکندر مکدر که در ولایت اود بود، بکمند دعوت او را بجانب خود کشیدند، و بدام احتیال و مکیدت و دانهٔ فریب رقبهٔ او را در رقبهٔ اخلاص و محبت خود در آوردند۔ و باوجود این حرکات و سکنات بهر وقت صحائف عرض حاجات به پایهٔ سریر اعلی مرفوع میگردانیدند، و اوطار و آمال را بعرض می‌رسانیدند، حضرت خاقان اکبر مرحمت گستر بر وفق احسان و کرم عمیم

بیت

گه بزم گوهر، گه رزم تیغ   ز جوینده هرگز ندارد دریغ

غمام انعام و افضال برساحت آمال ایشان می بارید، و بزلال احسان بیکران غلیل آمال ایشان را تسکین میداد، بتصور آنکه نظام عهود برقرار ماند، و جادهٔ خدمتگاری را از دست ندهند۔

مصراع

نه هر کس سزاوار نیکی بود

آب حیات اگر بدهن افعی چکانند، زهراب شود؛ و تیغ هندی هرچند بزلال سیراب گردانند، بخود تشنه‌تر باشد - امداد انعام ابا و استکبار فائده داد - دلجوئی و خوشی نخوت و سرکشی بار آورد - و همواره آن مخاذیل دران می کوشیدند که ممالك محروسه را بقبضهٔ تسخیر درآورند، و رایت استقلال برافرازند - از آشفتگی بخت پریشان این معنی در ضمیر ایشان جاگیر شده - این مقدار نمی دانستند که آفتاب اگرچه بطلاء احمر ماند، زر مغربی نتواند زد - و اگرچه افراد کواکب بدر شاهوار ماند، در سمط انتظام نتوان آورد - خرد که ناصح خورده‌بین و مستشار امین است، نقض این عزیمت را بهزار زبان بیان کرد، و ابطال این اندیشه را بهرگونه زواجر پند میداد، یعنی با ولی‌نعمت که جسم و جان پروردهٔ اوست، جز بطریق نیکوبندگی نباید سپرد، و با منعمی که گوهر حیات که یکی از احسان او بود، جز جادهٔ مطاوعت و انقیاد پیش نتوان گرفت -

بیت

چه فرخ وجودی که از همتش بمیرد بپای ولی‌نعمتش

اما ابواب اصغا بمسامیر خذلان مسدود بود، و حدیث اقبال نمی شنودند؛ و اطناب مخالفت باوتاد عصیان مشدود، و تفویض آن رخصت نمیدید - آن بی‌عاقبتان بواسطهٔ ملازمت جمعی از مغولان و افغانان مغرور شدند، و باندك جمعیتی که مشاهده میکردند، فتنه گشته روی بجانب شیرگر آوردند - و مرزا یوسف خان را که حاکم آن جا بود، محاصره کرده‌اند، و از فرط تهتك بترتیب مقدمات نزاع و اسباب فراغ اشتغال نموده، با لشکری پریشان بلب آب گنگ آمدند - چون طرق ضلالت از حیز ضبط تجاوز نمود، در هر منزلی که فرود آمد، از قابلیت حرث و نسل بینداخت - و در هر مقام که خیمه زد، کشت زرع نماند - و هر جا که فرود آمد، امن ازانجا رخت بربست -

و در هر مقام که حشر جمع کرد، پریشانی راه یافت ـ و در هر دیار که گذر کرد، دیار نماند ـ و در هر خطه که بگذشت، خط ویرانی کشید ـ هرچند روزگار میدانست که ظلم و ستیزه را عاقبت جز وخیم نخواهد بود. و بیداد و کینه جز سوء خاتمت نتیجه ندهد ـ خرد بهزار زبان می گفت :

بیت

نه بینی که روزی هم آزار او کسادی در آرد ببازار او

هر کرا از عقل دوراندیش خبری بود، میداند که مراد ستمگاره چون روشنائی برقست که دوام و ثباتی ندارد، و شادی غم‌آرنده چون خضراء الدمن که زیاده برنپاید ـ

بیت

آزرده خاطر اند ضعیفان ز حاسدت
و این ریش اندرون بکند هم سرایتی

چون رای مبارك که فی الحقیقة جام جهان‌نمائیست، ازین حال اطلاع یافت، عساکر منصوره را حکم فرموده که در روز سه‌شنبه ۲٦ شهر شوال، ختم بالخیر والاقبال، از آب جون عبور نمودند ـ چهار روز بدولت و سعادت دران منزل مقام فرمودند، و روز شنبه سلخ شهر مذکور ازانجا کوچ کردند ـ و چون نواحی سکیت مضرب خیام سعادت فرجام گشت، سه روز دیگر جهت آوردن توپخانهٔ خاصهٔ شریفه و جمع شدن بعضی از سپاهیان توقف افتاد ـ کوچ بر کوچ سپاه دریاموج از هر طائفه فوج فوج بجانب قنوج روان شدند ـ و چون مخالفان دران طرف آب گنگ جمع شده بودند، بعضی از مردم آن طائفهٔ باغیه باین جانب آب آمده بودند، و باعث پریشانی عجزه و مساکین شده ـ چون توجه رایات ظفر آیات .... رسانیدند، و این روی آب از خبث وجود ایشان پاك شد ـ روز دو شنبه

١٦ شهر ذی قعده سنه نهصد و هفتاد و چهار حضرت پادشاه ذوی الاقتدار بلب آب گنگ نزول اجلال فرمودند۔ و در همان روز فرمان قضاجریان شرف اصدار یافت که بخشیان عظام گروهی از لشکر فیروزی‌اثر جدا کنند که چون کوه سرسبزی از تیرباران کان دانند، و چون فولاد سرخ روئی از آتش جدال تصور کنند، و بر فیلان کوه پیکر که هریك در شکوه مانند کوه و در تندی رفتار چون باد صرصر سبکبار و چون سد سکندر در مقابلهٔ دشمنان بداختر اند، سوار شده در گذشتن آب گنگ بی اهمال و درنگ عبور نمایند۔

و همدرین آوان آفتاب اوج دلبری و کوکب افق صلاحیت و سروری ابوالقاسم مرزا ولد مرحومی مرزا کامران را که در قلعهٔ گوالیار در بند بود، ولد راجه بهارمل او را بقتل رسانیده، بسعادت شهادت فائز گردید۔ وحشتی شاعر در تاریخ قتلش چند بیت گفته ۔

ابیات

نهال بوستان کامرانی — فتاد از صرصر غم ناگهانی
ابوالقاسم که گشت از کشتن او — بسان غنچه چون جان جهانی
رقم زد وحشتی تاریخ قتلش: — نماند از کامران نام و نشانی

دیگری نیز گفته که

ابیات

خسرو گل رخان ابوالقاسم — آنکه ماه از رخش منور شد
رفت و از رفتنش دل خلقان — پاره پاره چو ورد احمر شد
سال تاریخش از خرد جستم — خردم سوی باغ رهبر شد
بلبلی ناگهان بافغان گفت: — آه کان شه شهید اکبر شد

و حضرت خاقان اکبر بنفس نفیس بر تخت فیل اژدهاپیکر تیزرو ظفر

اثر سوار شده، پیشتر از بهادران از دریای گنگ عبور فرموده ـ عقل این تهور را چون آب فرو می‌خواند ـ

مصراع

من بحر ندیدم که بر آبی بگذشت

کمال شجاعت و تهور ازان پادشاه سلیمان دستگاه ظاهر شد که در متخیلهٔ خیال هیچ شجاعی و رستمی و اسفندیاری خطور نکرده ـ چون آفتاب رایت ظفرپیکر آن روی آب گنگ را منور گردانید، آن جمع پریشان غرق دریای حیرت شدند، و از غایت اضطراب و اضطرار فرار بر قرار اختیار کردند ـ و علی‌قلی دنی بجانب بهادر بی‌تهور که در نواحی کره و مانکپور بود و مجنون خان را در قلعهٔ مانکپور محاصره داشت، روان شد که باتفاق برادر بداختر خود از گذر چوسی و پایاب گذشته، بجانب کالپی و آن حدود رود ـ و آصف خان از ایشان روگردان شده، با بهادرخان جنگ کرده، و زخم خورده پناه باولیای دولت قاهره آورد ـ

بیت

با تو عهد فلک آنست که هر کس که کشد
از تو سر، زود نهد پیش تو، بر خاک جبین

و اسکندر مکدر و ابراهیم لئیم بجانب اود عود نموده، راه فرار گرفته رو بگریز نهادند ـ چون عساکر ظفر مآثر از آب عبور نمودند، خبر گریختن آن جماعت بوضوح پیوست ـ روز دیگر بنگر ماؤ محل نزول اجلال شد، و از آنجا بمنزل موهان رفته، فرمان واجب الاذعان پادشاه سلیمان مکان بنفاذ انجامید که جمعی از خوانین و سلاطین سیما عمدة الملك محمدقلی خان برلاس واعقل عقلای صائب رای وزیر سعادت نشان مظفرخان و شجاع‌الدین قباخان و نظام الدین حاجی محمدخان سیستانی با لشکر بیشمار از عقب اسکندر مکدر

بطریق ایلغـار توجه نمایند و در گرفتن آن فریق لئام سعی نمایند ـ

مثنوی

همـــه رزم جویان نیزه گـذار — همـــه جنگجو از در کارزار
همـه با دل شاد و با ساز جنگ — همـه گیتی افروز با نام و ننگ

از کمال تهور و مردانـگی چنان کـنـنـد که از وجود بی جود آن فجرهٔ بدسیر اثر نمـاند ـ و در همان منزل عسکر منصورهٔ مذکور را بتمام رخصت ارزانی فرمودند، و خود بدولت و اقتدار

مصراع

با سپاه برون ز حد شمـار

بجانب علی‌قلی دنی و بهادر بی‌تهور بخت‌برگشته عزیمت فرمودند ـ

مثنوی

بـا سپاه برون ز حیز حصر — در شجاعت همـــه یگانهٔ عصر
تند شیران عـــرصهٔ پیکار — صفدر و تیزچنگ و تیغ گـذار

و چون صاحب‌قران انجم‌حشم نصرت شیم پرگـنهٔ رای‌بریلی را رشك بستان ارم گردانید، عرائض خوانین مـانکپور و کره خصوصاً اشجع شجعان نظام‌الدین مجنون خان بپایهٔ سریر خلافت‌مصیر رسید که مخالفـان غدار ضلالت‌آثار ار گـذر مانکپور عبور نموده، می خواهند که از چوسی و پایـاك گـذشته بجانب بدر روند ـ اگر حضرت پادشاه عالم‌پناه در روز توجه نمایند، و دیدهٔ ساکـنان این ناحیه را بلمعات اعلام ظفـــرفرجام منور سازند، امید که بلطف ملك منان از ظلمت شامت مدعیـان ظلمت‌نشان بزود خلاص یابند، و آن جمـاعت مخذول‌العاقبت بـاغی طاغی همه در پای فیلان جنـگی بر خاك هلاك جان سپارند، و جمع مسلمانان و دولت‌خواهان از ظلم و تعدی آن بی دولتـان نجات یافته، عالم از اعمـال و افعـال ندامت مآل آن فئة باغیهٔ بی باك پاك گردد ـ

بیت

شود ایمن از شر غدر این دیـار یمن جهـان‌دار چرخ اقتـــدار

بـاوجود آنکه خوانین رفیع مقدار جلادت شعار بایلغار و سرعت رفتار عساکر ظفرآثار راضی نبودند، حضرت خاقان اکبر بالهـام ربانی و تائید سبحانی چون پـاس از شب گـذشت، عازم مانکپور شدند، و تا وقتی که خسرو ملك باختر را تیغ زر اندودهٔ انوار از نیام افق شرق طالع ولامع گشته، باغیان سیه روزگار ظلمت نشان را که بخـاك تیره یکسان کرده میل بسوی مغرب نمود، قریب بوقت عصر سواد مـانکپور از طلوع کوکبهٔ دولت و اقبـال حضرت پادشاه فرخ‌فال ظفراثر روشن و منور گردید ـ و در همان زمان آصف‌خان و مجنون‌خان و سائر خوانین شجاعت آثار و سلاطین باوقار خطهٔ مانکپور و کره بدولت خدمت و سعادت ملازمت حضرت اکبر مفتخر و سرافراز گشته، در همان زمان مامور بعبور گـذر مانکپور شدند ـ و اغرق را در مانکپور گـذاشته، حکم فرمودند که مقرب حضرت السلطان خواجهٔ جهان و زبدهٔ خوانین رفیع منزلت طاهرمحمدخان میر فراغت در قلعهٔ مذکور باشند ـ و چون اکثر و اغلب سپاه نصرت پناه بواسطهٔ بعد راه و کـثرت حرارت آفتـاب و قلت آب در راه مانده بودند، و بعضی که باهتمام تمام خود را بخدمت شهریار فلك انتظام رسانیدند، بجهت عدم کشتی معطل گشته دران روز دولت بنـــدگی و خدمت خادمان درگاه کیوان نشان ایشانرا میسر نشد ـ و حضرت پادشاه عالم گیر بعنایت الملك الـکبیر توکل بر خـالق جزء و کل نموده، بمعاونت جنود و تائیدات ربانی و معاضدت سبحانی بر فیل لشکرشکن ظفرقرین بادرفتار سوار گـشته، و تیغ المـاس‌وار نصرت‌آثار برمیـان دولت پائدار بسته ـ

بیت

فتح و نصرت همعنان، اقبال و دولت راهبر

فیل رفعت زیر ران، چتر سعادت بر زبر

از آب گنگ که چون قریحهٔ صافی لطیف‌طبعان عمق آن پیدا نبود، و چون عرصهٔ جود کریمان مسحت طول و عرض آن مقدر نه، پیل در دست و پای آن آب چون پشه در چنگال باد حیران می بود، و رعد در اوج هوا از نهیب خروش آن پنبهٔ ابر در گوش می‌نهاد۔

بیت

چو باد از شتاب و چو آتش ز جوش
چو مار از شکنج (و) چو شیر از خروش

بامدادی که خسرو سیارگان بر عزم رزم عنان تاب شد، و سلطان نیم روز دست التهاب بر موکب کواکب نهاد:

بیت

سحرگه که طاؤس مشرق خرام   برون زد سر از طاق فیروزه‌فام

از اطراف و جوانب درآمدند۔ و فرمان اعلی شرف اصدار یافت که خوانین کره و مانکپور هراول سپاه ظفر پناه باشند۔ پیکر ظفر بصد هزار زبان صحائف ادعیهٔ «نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَ فَتْحٌ قَرِيْبٌ» آموخته می گفت۔

نظم

درخشنده تیغت عدوسوز باد!   سنان درفش از تو فیروز باد!
چنان باد کاختر بکامت شود!   همه دخل عالم بنامت شود!
نگین فلك زیر نام تو باد!   همه کار دولت بکام تو باد!

و خود بدولت و اقبال عزیمت فرمودند۔ چون گردش قضا و قدر گوش آن جمع پریشان را کر کرده بود، باوجود رسیدن عسکر فیروزی‌اثر به پنج کروهی آن گروه بیخبر از آوازهٔ جنود پادشاه مظفر غافل بوده‌اند، و هیبت و سیاست پادشاهی بر ایشان مستولی شده، در جنگل و صحرا سرگردان شده‌اند، تا آنکه شعشعهٔ اعلام ظفرانجام خوانین کره و مانکپور که هراول سپاه

نصرت پناه بودند، بنظر آن فرقهٔ باغیه درآمد ـ بدان اعتقاد که بعد ازین جماعت دیگری نیست، و آمدن حضرت خاقان اکبر در گمان ایشان نبوده، از روی غرور آن جماعت ظلمهٔ خون گرفته در برابر سپاه ظفر پناه آمده تلاقی فئتین واقع شد ـ و اسباب قرب مسافت نزدیك گشته. چون سنان و سهام بزبان‌آوری حسام مبدل شد، و تیغ هندی چون غواص در دریای زره گوهر حیات طلبیدن گرفت:

بیت

با کبك تو دانی چه کند مخلب شاهین؟ با گردن آهو چه کند پنجهٔ شیران؟

و چون عیاران برهنه‌روی در طلب قلب و روان وجوه شعب در خزانهٔ سینه‌ها زد ـ

بیت

نفیر دلیران در آمد باوج ز هر گوشه میرفت چون موج فوج

در صولت اول غنچهٔ دولت بنسیم ظفر شگفتن گرفت، و نهال سعادت از رشحات نصرت بالا کشید ـ هبوب ریاح اقبال گرد ادبار بر چهرهٔ دشمنان خاکسار افشاند ـ و صبیب غمام پیروزی سیل نکبت بجانب اضداد انداخت ـ هزیمت را غنیمت دانستند، و فرار را قرار داده گریز را مامن حیات ساختند ـ حضرت خاقان اکبر از پی جمع بداختر روان شد، و باندك مسافتی بعضی از عظمای مخالفان در قید گرفتار شدند ـ و بهادر بی‌تهور را یکی از غلامان درگاه دستگیر کرده، بپای تخت آورده، و به تیغ سیاست سر او را جدا کرد ـ

بیت

سیفی و برکشیده حق از همه خلق مر ترا
تا نکنند سرکشی، گردن دشمنان بزن

دران اثنا بعضی ار عساکر منصوره بعلیقلی رسیده ـ چنانچه خواست

تـا اسپ بتازد، قوائم بادپـایش بشکال اجل موعود بسته ماند، و جادهٔ خلاصش بشامت کفران مسدود گشته. بشمشیر تیز بالای پُرستیز او را منقطع کرده، سرش را پـای سمند جهان‌نورد انداختند.

مثنوی

که آتش ز دشمن برانگیختم   باقبـال شه خون او ریختم
بیك زخـم کردیم کارش تباه   سپردیم جـانش بفـتراك شاه

سرهـای پُرسودای ایشان را عبرةً للنظار بهر دیـار فرستاده‌شد، و از کلهٔ بی مغز او که هوس تاجداری داشت، تاج دار ساخته شد.

ابیـات

بکفران نعمت دلیری که کرد   که اسپ مرادش سکندر نخورد
بهـادر که بدُ رستم روزگار   ز کفران نعمت چنین گشت زار

ویکی از شعرا تاریخ قتل آن دو بداختر را نظم کرده:

قطعه

چو شد خان زمان بـاغی یـاغی   بشه اکبر که مثلش نیست دیگر
تفك خورد و ز عالم رفت و گردید   بهـادر کشته از کعب برادر
برای فتـح شـه تـاریخ جستم   خرد گفتا: «مبـارك فتح اکـبر»

نیز قاسم ارسلان مصراع یافته: ۹۷۴

مصراع

قتل دو نمك حرام بی دین   ۹۷۵

حضرت خاقان اکبر بعد از تقدیم مواجب شکر و سپاس الهی واقامت محـامد نامتنـاهی رایات نصرت آیـات را در ضمـان فتح و کامرانی و کنف سعادت و نیل امانی بجـانب بنـارس و آن نواحی تصمیم فرمودند. و قبل از ظهور موکب همایون مردم قلعه دروازه را محکم کرده بودند. عمدة الاعیان

حسن علی‌خان حاکم قلعهٔ چنار و جمعی کثیری آن قلعه را احاطه نموده، از جانبین داعیهٔ قتال و جدال داشتند که رایات ظفرآیات ظاهر گشته ـ مردم قلعه از روی عجز و انکسار از قلعه بیرون آمده. بعز بساطبوسی حضرت مشرف گشتند، و سرداران آن قلعه را سپردند ـ امارت مآبی محمدقلی‌خان و علی دوست خان ایشک‌آقا و جمعی دیگر از جوانان رستم‌نشان را در عقب سلیمان سلطان و متعلقان علی‌قلی و بهادر تعیین فرمودند ـ و اقرب مقربان نظام‌الدین لشکرخان تواجی بیگی خان عرض را باجمعی کثیری بعقیدهٔ آنکه مبادا ازان جماعتی که فرار نموده‌اند، از راه دیگری بدر روند، جهت گرفتن آن فرقهٔ سرگردان روان کردند ـ و دولت خواهان بآن جماعت رسیده، ایشانرا اسیر و دستگیر کرده، بدرگاه خلائق پناه آوردند ـ و موکب منور از بنارس بجانب جونپور، حُمِیَتْ عَنْ آفَاتِ الْاَعْوَامِ وَ الشُّهُورِ، عزیمت فرمود ـ مشارب مملکت از کدورات عوارض صافی، و ملابس سلطنت از نوازع اغیار خالی ـ فتنه از بخت بیدار آن حضرت در خواب شد، و امن و رفاهیت از رقدات غفلت بیدار ـ

بیت

جهان بکام و فلک بنده و ملک داعی   امید تازه و دولت قوی وبخت جوان

چون بمیامن همم عالیه بدارالملک جونپور نزول اجلال واقع شد، از لمعات آفتاب انصاف ابراعتساف ازان دیار دور گردانید، و انوار معدلت و راستی ظلمات ظلم ازان قوم آواره کرد ـ

بیت

هر ولایت که چون تو شه دارد   ایزد از هر بدش نگهدارد!

کاروبار قوی که چون چشم بتان روی بخرابی نهاده‌بود، چون چهرهٔ خوبان دلفریب آمد ـ احوال پریشان ساکنانی که مانند طرهٔ دلربای جانان پریشان و درهم بود، چون رشتهٔ دندان نازنینان منتظم شد ـ غصهٔ نوائب بجرعهٔ نیل

مطالب مبدل شد، و کاس مالامال اندوه بشربت خوش گوار شادی عوض گشت. و نقابت پناه شهاب‌الدین احمدخان و جمعی از خوانین را در خطهٔ جونپور گذاشتند که تا آمدن خان‌خانان که این ولایت بنواب مشارٌالیه نامزد شده، آنجا باشند، و خود بدولت و اقبال ازانجا بجانب کره و مانکپور توجه فرمودند. چون آن ولایت از یمن مقدم شریف حضرت خاقان اکبر رشك فردوس برین شد، قرار بدان یافت که مدت پانزده روز توقف فرمایند. و جماعتی که در قید بودند، و اعداد جرائم و اصناف خسارت ایشان را تحقیق فرموده، بعضی را بقتل قرار دادند، و جمعی را که در نفاق چندان دخل نداشته‌اند، قلم عفو بر اعمال ایشان کشیده امان دادند. و بعد از چهار روز دیگر نواب خان‌خانان بخطهٔ کره بشرف ملازمت حضرت مشرف گردید، و مبارکبادی این فتح عظمی نمود. و سرکار جونپور و بنارس و غازی‌پور که تعلق بعلی‌قلی و بهادر و ابراهیم داشت، مع شئ زوائد بجایگیر مشارٌالیه مفوض داشتند. و دران باب فرمان عالی شان شرف اصدار یافت. منشیان بلاغت‌نشان قلمی نموده، بتوقیعات مزین و محلی گردید. و بعضی از خوانین و سلاطین که دران طرف آب گنگ جایگیر داشتند، حکم فرمودند که تابع و ممد و معاون نواب مشارٌالیه باشند. درین اثنا عرائض خوانین و سلاطین که بر سر سکندر مکدر و ابراهیم لئیم فرستاده بودند، در خطهٔ کره بپایهٔ سریر اعلی رسید که سکندر و ابراهیم از بیم عساکر منصوره کوچ خود را از آب سروال گذرانیده حصار ساخته، و خود با جمعی مسلح و مکمل در قلعهٔ اود تحصن جسته، چون یکدروازهٔ اود متصل بدریاست و احاطه میسر نمی‌شود، قریب پنجاه کشتی همیشه در لب دریا مردم ایشان نگاه می دارند. عساکر منصوره دانستند که آب تیغ جهان‌کشای دشمنان را تا گردن رسید، و چشمهٔ حیات اعادی از جدول عروق بیرون افتاد. و چون (اسکندر) باستظهار آن آب غبار فتنه می‌انگیخت، خرد دوراندیش فغان برآورده بود:

مصراع

چو گوش هوش نباشد، چه سود حسن مقال؟

تا آخر الامر آب از سر گذشت، و کار از تدبیر بیرون رفت - صورت ناامیدی بر آب زد، و هر آرزوئی که بر آب تصور کرده بود، و رقم خیال که برصحیفهٔ ضمیر نقش کرده، بآب تیغ جهان کشای شسته گشت - مبارزان کوششهای مردانه بجای آوردند - و از سرداران ایشان صدراحمدخان و جمعی دیگر از سپاهیان معتبر از قلعه بیرون آمده، کمر بندگی بر میان جان بستند - چون مهمات اسکندر رو بویرانی نهاد، و هرآئینه بنائی که بر گذر سیل نهند، پائدار نماند، قاعدهٔ که بر آب مستحکم کنند، چون عمارت دریا خشتی بدریا انداخته بُود - القصه حاجی اُغلان را نزد خوانین نصرت آئین فرستاد که هرگاه او را به بندگی حضرت سرافراز ساخته مطمئن سازند، من نیز بغلامی آیم - بنابرین آن روز جنگ تخفیف یافت - روز دیگر اسکندر از آب گذشته، قلعه را خالی کرده، رهمان مختان که فرستاده‌بود و گفته بود، مکرراً اظهار بندگی و دولت خواهی نموده، اراده کرد که بعضی حکایات را به دولت خواهان اخلاص آیات ظاهر سازد، و بجواب آن مخاطب گشته، موجب اطمینان خاطر گردد - و ازان جانب ابراهیم و اسکندر و جمعی دیگر در کشتی نشسته - ازین جانب جمعی از سرداران عسکر نصرت‌اثر درکشتی (آمده)، قرار یافته که اول حاجی اُغلان بغلامی سرافراز گردد، بعد ازان خود بشرف آستان‌بوسی معزز گردد - چون بمنازل خود مراجعت نموده‌اند، خبر قتل علی‌قلی و بهادر را شنیده، خوف تمام بخاطر آن فرقهٔ ضلالت‌فرجام راه یافته، و مضطرب گشته راه فرار جسته، و طریق هزیمت پیش نهاده، بجانب قلعهٔ گورکپور روان شدند - و فرمان گیتی‌ستان صادر گردید که در عقب آن فرقهٔ شریر روند، و تا ایشانرا نگیرند یا از قلمرو پادشاهی بیرون نکنند، برنگردند - و خوانین بعد از اطلاع بر مضمون فرمان

واجب الامتثال از دریای سروال بعنایت الملك المتعال مردانه وار گذشتند، و تعاقب کردند، و ایشان را از قلمرو پادشاهی بیرون کردند ـ بعد از چند گاهی خوانین مراجعت نموده، بسعادت پای‌بوس مشرف شدند ـ و بندگان حضرت خاقان اکبر بفتح و ظفر خاطر انور فیض اثر ازان ولایت جمع فرموده، روز پنجشنبه ۲۰ شهر ذی حجة الحرام سنهٔ اربع و سبعین و تسعمایة بدولت و اقبال روی به مستقر سریر سلطنت‌پناه آوردند ـ از انوار مقدم همایونش ملك سلیمانی روشنائی یافت ـ

بیت

هر کجا موکب تو روی آورد　　نصرت و فتح هم‌عنان باشد

و روز شنبه یازدهم شهر محرم الحرام سنهٔ خمس و سبعین و تسعمایة در دارالخلافهٔ آگره نزول اجلال واقع شد ـ

دعای حضرت پادشاه

حق سبحانه و تعالی این پادشاه جم‌جاه گیتی ستان را در حفظ و امان خود محفوظ داراد، و از شر زرق و قربت چنین قوم نگاه داراد، بِحَقِّ حَقِّهِ و بِحَقِّ مَنْ لا نَبِیَ بَعْدَهُ!

ذکر در آمدن قلعهٔ چتور بحیز تسخیر، و فتح نمودن آن قلعه از ضرب تیغ و تفنگ و تیر، و قتل کردن آن کافران لعین را حضرت خاقان اکبر جهانگیر، بعنایت ملك قدیر

چون استخلاص خاطر خطیر از انتظام امور زمان فارغ گردانید، و رای منیر سلطنت از مآرب جمهور پرداخت، رایت انصاف بهر ناحیه روانه ساخت، تا هر کجا از تعدی انتصاب یافته، مطموس گردد، و شحنهٔ عدالت را بهر جانب نصب فرمود، تا هر کجا بنای ظلمی ارتفاع پذیرفته، متزلزل شود ـ از جمله بخاطر اشرف بندگان خاقان اکبر رسید که چتور قلعه ایست از

بلندی ایوان او سر بفلك کشیده، و در تواریخ ملوك ذکر آن باقی مانده ـ و بارهٔ سیمین هلال در پای باره‌اش چون خلخال نماید، و گوشوارهٔ زهره در گوش برجش چون دانهٔ درخشنده ـ تیغ کوهش با تیغ بهرام زبان آوری کند، و از آستان بلندش پای کیوان بسنگ در آید ـ قرص آفتاب چون زر مغربی که بر محك زنند، چهره بران سنگ می ساید ـ ملوك جهان از کشودن آن چون صید عنقا مایوس گشته، و صنادید هندوستان از استخلاص آن چون تسخیر قلعهٔ سپهر نا امید مانده ـ

نظم

یلان نعره‌زن برسر آن حصار کزان تا فلك بود یك نعره وار
سپهر مقش پلنگی درو چو البرز هر پاره سنگی درو
مثل گر کسی را درو ره بدی اجل را ازو دست کوته بدی

جیمل که یکی از کفار پرحیل بود، از قدوم تهور و معارج رفعت آن قلعه و بواسطهٔ قرابت رانا اوده که یکی از راجهای نامی آن ولایتست، بحکومت آن ولایت اختصاص یافته بود ـ و چون قلعهٔ منیع و حصن رفیع بود، داعیهٔ استقلال آغاز نهاد ـ چون ظلال عاطفت و مرحمت سایه‌گستر حضرت خاقان اکبر شامل حال آن کشور گشت، و همای سپهر آستان اقبال اجنحهٔ اهتمام بدان دیار گسترد، آن لعین بی دین بهمان نوع آغاز فتنه و جنگ درمیان نهاده، از سر وسواس تسویلات شیطانی چنگ در دامن تمرد زد، و از متابعت کفر و هواء نفسانی مقدمات عصیان پیش نهاد ـ و طائر سودا خیالات باطل کفریت او را در پرواز آورد، و نقش‌بند اباطیل در خاطر پلید رقم تصاویر زور انداخت ـ اگرچه پیش ازین کلاغ بر کلوخی نشسته بود، درین ولا عقاب مانند بر سر آن کوه سرکشی پیشه کرد، تا آنکه بر صحائف ضمیر منیر کیمیا تاثیر مضمون این حال مرقوم گشت ـ رای جهان کشای را بتسخیر آن قلعه تصمیم

فرمود، و خاطر شریف را باستفتاح آن حصن بر جادهٔ نهضت مستقیم داشت۔

قطعه

یا کشاید، یا به بندد، یا ستاند، یا دهد
تا جهان را کار باشد، شاه را این یادگار
آنچه بستاند ولایت، و انچه بدهد خواسته
و انچه بندد پای دشمن، و انچه بکشاید حصار

لاجرم در شهر ربیع الثانی سنهٔ خمس و سبعین و تسعمایة با لشکری فیروزی‌اثر در ظاهر قلعهٔ چتور نزول اجلال واقع شد، و قبهٔ بارگاه عالم پناه و ماهچهٔ اعلام ظفردستگاه از اوج منازل مهر و ماه در گذشت۔ و خوانین عظام و سلاطین مریخ انتقام قلعه را مرکزوار درمیان گرفته، هریك بمورچل و مقام خود چنانکه بخشیان عظام قرار داده بودند فرود آمدند۔ و مدت محاصره و مقاتله هفت ماه امتداد یافت۔ و دران ایام از صبح تا شام نیران قتال اشتعال داشت، و مرغ تیر تیزپرواز از آشیان کمان قدراندازان بسان دعوات مستجابه چون باران نیسان پیوسته صاعد و هابط بود، و سنگ منجنق حقیقت «اَلْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ» بیان می نمود۔ غرش کمان رعد صدای مرگ بگوش هوش پردلان می‌رسانید۔ قارورهٔ نفط آتش غیرت در جان پهلوانان افکنده، تنور حرب را گرم می‌ساخت، و آواز تفك آوازهٔ صور اسرافیل بحیز ظهور آورده، غوغای رستخیز در جهان می‌انداخت۔

مثنوی

ز باریدن تیر همچون تگرگ — بهر گوشه برخاست طوفان مرگ
ز غریدن کوس خالی دماغ — نهان گشت از دیده روی فراغ

حفاران و نقبچیان محلی پیدا کردند که نقب زنند و سورنگ اندازند۔ چون آن محل را خالی کردند و مجوف ساختند و داروی بسیار پرکردند و آتش

زدند، درین اثنا بهادران خواستند که دست‌برد نمایند، آتش بر ایشان افتاده، غلبه از مردم سپاهی و بعضی از جوانان بهادر را آتش رسیده باد برد، و بعضی در زیر خاك هلاك شدند ـ و جیمل پُرحیل بقدرت و قوت خود فریفته و هندویان سلاح‌دار و کافران زناردار شیفته شده ـ لاجرم در شهر رمضان سنهٔ مذکوره حضرت خاقان اکبر فرمود: «اَللّٰهمّ انصُر جیوشَ المسلمین و سرایا هم» بگویند، و از اطراف و جوانب قلعه مسلمانان جمله حمله کنند ـ فوجی از بهادران مانند کبك دری بخاك ریز برآمدند ـ و پُردلان که در پایان و محاذی دروازهٔ قلعه ایستاده‌بودند، جمعی از مخالفان را که بر زیر فصیل قلعه مدافعه می نمودند، بزخم تیر مردافگن منهزم گردانیدند ـ و بپای مردی شجاعت و دستیاری جلادت ببالای بارو برآمده، آثار کمال تسلط و اقتدار اظهار کردند ـ و سائر لشکریان از اطراف و جوانب بالا رفتند، و در قلعه ریختند، تا تنور حرب تفسیده گشت ـ

بیت

وان وعده که اقبال همی داد، وفا شد
وان کام که ایام همی خواست، برآمد

و از هر دو طرف کمان و تیر معزول شد ـ و دلیران نامدار بکارد و شمشیر و خنجر مسلول آواز تکبیر از لشکر خاقان اکبر دین پرور کشور گیر و غریو مزمار و صفیر از برنا و پیر آن شیاطین برآمد ـ غمام حسام انگیخته شد، و بروق سیوف آمیخته ـ

بیت

خروش کوس و بانگ نای برخاست   زمین چون آسمان از جای برخاست

حضرت خاقان اکبر معدلت گستر دران کارزار بنفس نفیس مبادرت نموده، تفك بدست مبارك گرفته بینداخت، و بهمان تفك اول جیمل پُرحیل را بدوزخ

فرستاد، و چندان کوشش فرمود که امثال آن جز نتیجهٔ تائیدات الهی تواند بود۔ سپاه نصرت‌پناهش نیز نزد آن حضرت مردی و مردانگی نمودند که تصور نتوان کرد۔

مثنوی

خسرو دین‌پرور صاحبقران   چون بغزا بست کمر درمیان
دست زد و تیغ ظفر برکشید   غلغل تکبیر بگردون رسید

حضرت پادشاه دین دار صاحب رایات شده، و کافران زناردار نشانهٔ آیهٔ گشته۔ نسیم لطف ربانی (در) وزیدن آمد، و مرغ دل مخالفان در طپیدن۔ تا وقت نماز جمله آواز برکشیدند، و بران شیاطین حمله کردند۔ بیکبار آن قوم بدسرانجام دل از دست داده، زن و فرزند خود را بدست خود قتل کردند و آتش زدند و تمامی سوختند۔

بیت

ز بس کاتش گرفته از چپ و راست   قیامت، گوئیا، آن لحظه برخاست

و باوجود این یکی از لشکر منصور و هزار از دشمن مقهور:

بیت

تیری بُد و زان هزار آهو   بازی بُد و زان هزار تیهو

و اکثر ازان فرقهٔ ضلال در زیر شمشیر ناچیز شدند۔ و کمیت مقتولان تا سی هزار نفر بوده باشد۔

مثنوی

بسی کافران را به تیغ غزا   بکشت آن سپاه مظفر لوا
غنیمت نه چندان که شاید شمرد   سپاهی بسی بُرده زانجا ببرد

و بدین فتح و ظفر اکثر لشکر توانگر گشت، و بدین دولت صاحب نعمت شدند۔ هرکس را بحسب هوا مرادی و مقصودی حاصل شد، و هر قومی

را فراخور تمنی معشوقهٔ در کنار آمد - و طائفهٔ ارباب ملاهی بماه پیکران تمتع گرفتند، و منتظران آمال باحراز مال بجمع احمال و اثقال نفع یافتند- و در هر نفسی ازین بشارت انسی و در هر روحی ازین فتح روحی بود - از امام ضیاءالدین فارسی قصیده ایست که چند بیت ثبت می شود -

غزل

رویت، بحسن، عالم جان را کمال داد
عشقت، بلطف، حجرهٔ دل را جمال داد
که طلعت تو شعلهٔ ماه تمام شد
که طرهٔ تو نفحهٔ باد شمال داد
بنگر بدین طلسم که شب را بمشك ناب
آمیختند و زلف ترا مشك خال داد
خاقان جلال دینی اکبر که ذوالجلال
از خلق برگزیدش و جاه و جلال داد
شاه عجم، سکندر ثانی که رای او
بر فتح ملك هند حشم را مثال داد
از کفر اگرچه بود عفونت هوای دهر
تیغت بنفحهٔ ظفرش اعتدال داد

القصه هیبت و شوکت حضرت خاقان اکبر در دلها از یکی هزار شد، و ملوك از اطراف رسل و هدایا متواتر کردند -

بیت

بنا شد چنین کارها سرسری — که یزدان دهد نصرت و برتری

اگر بمجاری احوال و اوضاع و غرائب اطوار و آثار آن حضرت از سر خبرت و وقوف تامل کرده شود، بیقین پیوندد که ظاهر و باطن حضرت

خاقان اکبر گردون‌اقتدار مطرح انوار تائیدات الهی بود - چه آن روز بحسب ظاهر از اعضاء و جوارح صوری آن حضرت چنان اثری بظهور پیوست که تعقل نمی‌توان کرد - و نفس قدسی‌سرشت متوجه باطن شده - از صفای ضمیر منیر در خواب صورت روضهٔ فائض الانوار حضرت قطب الاقطابی خواجه معین الدین چشتی قدس سره بطریق رویای صالحه که یکی از چهل و شش جزو نبوتست، مشاهده نمود، و بادب تمام روی توجه بدان روضهٔ بهشت‌آئین آورد - و روز یکشنبه ۲۶ رمضان سنهٔ مذکوره بزیارت رسیدند، و ده روزی در آنجا بوده متوجه آگره شدند - و در آگره بعد از ده ماه تسخیر قلعهٔ رنتهبور فرمودند - و در باب طلب فرزند سعادت‌مند که ظاهرا مقصود اصلی ازان خواب این بوده، استمداد همت طلبید - چون از خواب در آمد، واضح و ظاهر آن مظهر احسان گشت که آن طلب بر وفق دلخواه خواهد بود - تا آن که بطالع سعد روز چهارشنبه هفدهم شهر ربیع‌الاول سنهٔ سبع و سبعین و تسعمایهٔ حضرت شاهزادهٔ عالمیان و نور دیدهٔ جهانیان محمدسلیم‌مرزا در موضع فتحپور سیکری تولد نمود - طَوَّلَ اللهُ عُمْرَهُ! چنانچه بعد ازین تاریخ مولود و بعضی از حالات آن شاهزادهٔ عالمیان در این اجزا در محل خود به تحریر پیوندد -

ذکر توجه رایات منصور بجانب قلعهٔ رنتهبور و فتح نمودن قلعهٔ مذکور بدولت و اقبال بتاریخ دهم شوال و مراجعت نمودن خاقان اکبر جهانگیر، بنفس نفیس از راه اجمیر

بر ضمائر شجعان معرکهٔ علم و اجتهاد و بهادران عرصهٔ غزو و جهاد پوشیده و پنهان نخواهد بود که برطبق کلمهٔ کریمه «وَاللهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشَاءُ» هبوب نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم ارباب دولت و اقبال مخصوص بعنایت پادشاه لایزالست، و سپاه بسیار جرار درمیان افسانه؛ و تبسم غنچهٔ فیروزی

اثر برگشتن امید اصحاب شوکت و استقلال منسوب به تنسیم ریاح الطاف فتاح ذوالجلال، و افزونی اسباب حرب و پیکار بهانه ـ «تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِیَدِكَ الْخَیْرُ إِنَّكَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ» ـ نظیر این تقریر و شبیه این تحریر آنست که چون بمسامع جلال پیوست که راجه سورجن باعلان کلمهٔ کفر و عصیان مبادرت نموده، آتش بغی و طغیان مشتعل گردانیده‌است، و شعلهٔ نائرهٔ کفر و عدوان بایوان کیوان رسانیده، بر ذمهٔ همت پادشاهانه لازم نمود که بآب حسام زمردفام عساکر ظفرفرجام نیران بیداد او را فرونشانند، و برشحات سحاب سنان جنود نصرت‌انجام التهاب آتش فتنه و فساد او را منطفی گردانند ـ بنابرین بتاریخ غرهٔ شهر رجب المرجب سنهٔ ست و سبعین و تسعمایهٔ پای مبارك در رکاب ظفرانتساب آورده، متوجه تسخیر قلعهٔ رنتهبور گشت ـ

بیت

فلك همعنان و ملك در رکاب ز بخت جوان خوش دل و کامیاب

و چون اردوی گیهان پوی بتاریخ ۲۴ شهر مذکور پرتو وصول بر حدود آن قلعه انداخت، و موضع خلجی‌پور مضرب خیام عساکر نصرت‌فرجام گشت، و قبهٔ بارگاه عالم‌پناه و ماهچهٔ اعلام ظفردستگاه از اوج منازل مهر و ماه در گذشت، خوانین عظام و شجعان مریخ انتقام قلعهٔ باین عظمت و زبردستی را که دور آن سه کروه متجاوز است، مرکزوار احاطه کردند ـ

بیت

از خیمه و خرگاه تو گوئی که سپهریست
بر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان

و روز دیگر بنفس نفیس بحوالی قلعه تشریف برده، اطراف و جوانب قلعه را بنظر فراست مشاهده و ملاحظه نموده‌شد ـ و با آن که سلاطین سابقه که

در ازمنهٔ ماضیه بعزم تسخیر آن قلعه رفته‌بوده‌اند، بواسطهٔ استحکام دره‌ها و تنگیهای کوهها که بر دور آن قلعه واقع شده، احاطهٔ اطراف و جوانب بر ایشان دشوار می‌نموده - در پای قلعه مرجل تعین کرده شد، و عمدة الملك محمد قاسم‌خان میربروبحر و میرآتش را بساختن ساباط تعیین فرموده - و توپخانه را بر بالای آن که سرکوب واقع شده، بردند - فوجی از توپ‌اندازان و کوه شگافان نادره‌کار که بقادراندازی منسوب بودند، و بفرط نجدت موسوم، ضرب‌زنها و توپها و دیگها را بالای سرکوب نهاده، بتوپ اندازی مشغول گشتند - بسیاری از برج و بارهٔ آن درهم شکسته، و راه خروج و گریز بران گروه انبوه مسدود گشته، چهرهٔ مرگ خود را از مشاهدهٔ آن حال در آئینهٔ خیال زمان زمان معاینه می‌دیدند - چندی از مردم اعتباری الامان الامان گویان خود را از قلعه انداخته، بوسیلهٔ منتسبان درگاه معلی طلب عفو نمودند - و اهالی آن قلعه را از مهابت و باس خسروی در صف کارزار کار زار گشت، و هنگام کار دست از نبرد و پیکار بیکار ماند - و چنان حصن حصین و قلعهٔ رفیع که بارهٔ آن چون کوه شامخ ثابت و راسخ داشت، و خندق چون بحر محیط عریض و عمیق - نه شاهین تیزپر بپرواز گذشته، و نه شعاع بصر از حضیض بشرفات آن رسیده -

قطعه

پیش رسیده بماهی، سرش رسیده بماه
فتاده مردم ازو در ضلالت از بن و سر
قیاس خندق و پستیش در گذشته ز حد
شمار برج و بلندیش در گذشته ز مر

القصه کوشش مخالفان ملك باوجود این نوع قلعه با بندگان دولت که همیشه از حد تیغ ایشان حد فتح و ظفر مورد داشت، نافع و مفید نیامد، و

حصار آهنین پیش سنان کوه گذار مجاهدان دین دافع و حائل نگشت - و اگرچه استخلاص چنین قلعه پیش خواطر اوهام بدیع و غریب نمود، و از غایت متانت و کمال حصانت کشادن آن نزدیك عقل گره‌کشای متعذر بود، بتائید آسمانی و بتوفیق رسانی همای ظفر و فیروزی سایه بر بندگان دولت افگند، و آفتاب سعادت و بهروزی از جبین انصار حق که «اِنَّهُم لَهُم المنصورون» روی نمود -

قطعه

تیغ باس تو تا کشیده شده خنجر حادثه است حبس نیام
که بود دهر کت نبوسد خاك ؟ چه کند چرخ کت نباشد رام ؟
خاضع آن کلاه گوشهٔ عرش گوشهٔ بالش ترا بسلام

راجه سرجن که رایت کفر و ضلال افراخته بود و باستواری قلعه مغرور گشته، چون صولت و سطوت لشکر اسلام مشاهده کرد، در بحر تفکر غرق شد، و در مضیق تحیر عاجز ماند، و روی امید و روز بخت او تیره و سیاه شد -

بیت

ز بیم تو چو دل سنگ خاره خون گردد
زمانه نام نهد گوهر بدخشانش

و بهر جانب که نظر انداخت و از قید بلا خلاصی جست، از مخایل شمشیر تیر و اطفاء سنان خون‌ریز راه مفر بسته و دست آویز و پای گریز شکسته یافت -

بیت

کجا گریزد دشمن، اگرچه مرغ شود
عقاب هیبت سهم تو چون گرفت هوا

و گنـاه را جز عفو شامل و کرم کامل شاه دستگیر نیافت ـ بضرورت ال از اوج استبداد و اضرار بحضیض عجز و انکسار آمد، و حلقهٔ طاعت ری و فرمـان برداری در گوش کرد، و شرائط مراسم بندگی بتقدیم رسانید۔ چنـانکه از محاسن عادات و سیر حضرت خاقـان اکبر رحمت معتاد است، ف عفو و کرامت امان ارزانی داشت ـ چون عون عنایت الهی که مقوی لت پـادشاهی است، این نوع قـلعه که فتح آن بتمادی روزگار متصور لی اَلْاَیْدِیْ وَالْاَبْصَار بود، در مدت سی و شش روز مفتوح گشته، و الحق

بیت

شم فـلك ندید و نه بیند بهیچ بـاب

این فتحهـا که دولت شـه را میسراست

جهت تاریخ (فتح) قلعه میر فارغی قطعه گفته ـ یك بیت ازان نوشته شد ـ

بیت

.ون گـل نصرت شگفت در چمن فتح شاه

منهی تـاریخ گفت: «قـلعه گرفتـند زود»

و در حصار رنتهبور معتمد خـاص مهترخان را که از غلامان حضرت نت آشیانی بوده، بکوتوالی مقرر ساختند ـ و بیوتـات و توپخـانه را همراه انین عظام و وزرای ذوی‌الاحترام کرده، خود بدولت و اقبال ازانجا رایات ایون و اعلام تائید و نصرت در جنبش آورده، بجانب اجمیر توجه فرمود، و یمت زیارت مزار فـائض الانوار قطب الواصلین خواجه معین‌الدین قدس ہ روی آورد ـ و بوقت وصول سواد آن خطه مخیم دولت و اقبـال گشت، انه از گفتهٔ فردوسی طوسی می سرائید :

مثنوی

مبـادا جز از بخت همراه تو   شـده تیره دیدار بدخواه تو

به نیك اختر و تندرستی شدن به فیروزی و شاد باز آمدن

و در تاریخ ۲۴ شهر ذی‌قعدة الحرام سنهٔ ست و سبعین و تسعمایه بدارالخلافهٔ آگره که مستقر سریر سلطنت است، نزول اجلال ارزانی فرمودند - درین مدت که بندگان حضرت خاقان اکبر سایه‌گستر بر عزم تسخیر قلعهٔ رنتهبور رایت اقبال افراخته بود، و بواسطهٔ قلع مواد طغیان کفره پرتو وصول بران ناحیه انداخته‌بود، عمدةالملك مجنون‌خان قاقشال و بعضی از خوانین عظام محاصرهٔ قلعهٔ کالنجر برای متین ایشان مفوض بود - و الحق از امهات قلاع هندوستان بل از معظمات بقاع جهانست - برمثال خلد برین عمارات روح افزای و بر رشك باغ ارم غرفه‌های دلکشای بر قلهٔ کوهی که فراز کنگرهٔ آن از قمهٔ ثریا برتر بود، و نشیب خندق آن از قعر ثری فروتر - باد پایان ابر را از ساحت آن قدم عروج متزلزل می‌شد، و گیتی نورد برق بحضیض آن نعل می انداخت -

قطعه

سوار خوش‌رو این سبز خنگ، یعنی چرخ
که ماهتابش زینست و کهکشانش تنگ
بوقت آن که بجنبد رکاب دورانش
عنان ز تندی این کوه باز گیرد تنگ

چون بندگان حضرت خاقان اکبر را این فتح رنتهبور دست داد، راجهٔ که کوتوال و حاکم قلعهٔ کالنجر بود، دانست که با قضای مبرم پنجهٔ مکاوحت نتوان انداخت، و باسباب تقدیر صواب‌تدبیر مفید نیاید، زبان استغفار و تضرع برکشاد، و بقدم ندامت سلوك جادهٔ اعتذار سپردن گرفت - خان مشارٌالیه صحائف آمال او را برقم اسعاف مرقوم گردانید، و ذرائع امیدش بروایع انجاح مقرون داشته، کیفیت حال بعرض همایون حضرت خاقان اکبر رسانید - و از

آنجا صنائع الطاف و ذره‌پروری مشحون بکرائم استمالت ارزانی افتاد ـ راجه قلعهٔ کالنجر را تسلیم گماشتگان شهریار اسلام‌پناه کرد ـ مکارم اخلاق پادشاهانه مواجب مرحمت و لوازم عاطفت ارزانی داشت، و ملکات ملکی‌نهاد خسروانه جرائم او را بقلم نسیان کشید، و از معالی همت بلندآشیان و مکارم جود بیکران خزائن و دفائن او که دران قلعه بود اصلا بنظر التفات نیاورد، و از ذخائر اموال و نفائس قطعاً باز نه پرسید ـ

بیت

به نزد همت او حاصل جبال و بحور   به نیم چیتل و یك ذره بر نمی‌آید

لاجرم بیامن این خصال پسندیده هر بند که روزگار از کشودن آن عاجز میگردد، بمقالید رای مشکل‌کشای او آسانست، و هر عقده که ایام از تدبیر آن بستوه می‌آید، بالتفات خاطر همایون او مرتفع می‌شود ـ

مثنوی

بهر قلعه کو کرد پیغام خویش   کلید در قلعه بردند پیش
نگین فلك زیر نام تو بادا!   همه کار دولت بکام تو بادا!

ذکر ولادت شاهزادهٔ سلطان محمد سلیم میرزا الملقب به مرزا شیخو

همدرین سال از فیض سحاب عنایت وهاب متعال در چمن دولت و اقبال گلی نو شگفت، و عقد سلیم پادشاه ستوده خصال از دُری گران‌بها صفت زیب و زینت پذیرفت ـ و در روز چهارشنبه هفدهم شهر ربیع‌الاول سنهٔ سبع و سبعین و تسعمایهٔ حضرت خاقان اکبر را فرزند ارجمند سعادت‌مند در مقام فتح‌پور سیکری کرامت فرمود و بمیرزا سلطان محمد سلیم، سلمه الله بفضله العظیم، موسوم گردانید ـ و دیدهٔ انتظاردیدهٔ پادشاه گردون‌غلام بدیدار فرزند سلیم القلب سلامت‌خوی عاقبت‌اندیش روشن شد ـ

نظم

به فیض کردگاری لایزالی — دری افزود در عقد معالی
پدید آمد عجب فرخنده فالی — جمالش آفتابی بی زوالی
وجودش نوربخش چشم امید — ظهورش موجب اقبال جاوید

نشاط و انبساط آن حضرت از دیدار آن قرةالعین سلطنت درجهٔ کمال یافت - و هر طائفه مناسب حرفه تعبیهٔ بدیع ترتیب کرده، نقد هنر خویش بر طبق عرض نهادند - و همه مهندسان بقوت ذهن و دقت طبع امور عجیبه ظاهر می نمودند - و مجلس عیش و عشرت آراسته گشت - و نواهای روح‌افزای مطربان نغمه‌ساز پردهٔ اندوه از روی دل خاص و عام برکشادند - و یك هفته دران جشن همایون بعیش و نشاط (و) عشرت و انبساط بسر بردند -

بیت

بساط سبزه لکدکوب شد بپای نشاط
ز بس که عامی و عارف برقص برجستند

و بکاولان عتبهٔ علیهٔ همایون اطعمهٔ گوناگون از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون هر روز چندین نوبت ترتیب می‌نمودند - بادشاه و گدا و پیر و برنا در عیش و نشاط بودند - انشاءالله تعالی که مولود مسعودطالع عاقبت محمود تا حشر موجب ثبات فراغت نوع انسان باشد، بالنبی و آله و عترته و اصحابه اجمعین! و شاعری دران باب تاریخ تولد آن حضرت را گفته -

قطعه

چو از برج شرف شد ماه طالع — جهان را باعث شوق و شغف شد
ازان تاریخ سال مولد او — «طلوع کوکب اوج شرف» شد

مصراع دیگر تاریخ می شود: ع

در شهوار لجهٔ اکبر ۹۷۷ھ

ذکر توجه حضرت خاقان اکبر گردون سریر، بطریق پیاده رفتن بخطۀ اجمیر، قصد زیارت روضۀ مقدسۀ فیض کثیر، حضرت خواجه معین الدین چشتی از صغیر و کبیر

علو همت حضرت خاقان اکبر درویش‌پرور برطبق کلام معجز نظام حضرت خیرالانام، علیه التحیة والسلام، «علو الهمةِ من الایمان» همواره مقتضی آنست که اوقات خجسته‌ساعات را بباری مصروف سازد که موجب کفارت آثام گردد ـ لاجرم آن شهریار شیرشکار از بارۀ جهان‌نورد پیاده شده، بمعارج اعلی ترقی نمود و بمقاصدت آن ذروۀ عالی مستعلی شده، دست در ذیل «ألتوفیقُ شیءٌ عزیزٌ» زده، در روز پنجشنبه هژدهم شهر شعبان المعظم سنۀ سبع و سبعین و تسعمایة عزم زیارت مزار فائض‌الانوار حضرت خواجه معین الدین، قُدسَ سِره، جزم کرده، از دارالخلافۀ آگره بجانب اجمیر نهضت فرمود ـ

بیت

بهر گامت خدا صد کام بخشد صلاح کار در فرجام بخشد

از آگره تا اجمیر که یکصد و چهل کروه است، پیاده رفتند ـ درین وقت بدزوۀ عرض رسید که مشائخ آنجا که دعوی فرزندی حضرت خواجه می کنند، خلاف واقع است ـ بنابرین ایشان را معزول ساخته، رتق و فتق آن آستانه را بسیادت‌مآب شیخ محمد بخاری رجوع فرمودند ـ بلاغت دثاری مولانا طریقی چند بیت مناسب وقت گفته ـ

غزل

ز راه صدق و صفا پادشاه روی زمین
پیاده رفت ز بهر طواف خواجه معین
کدام خواجه؟ مکان مکارم اخلاق
کدام خواجه؟ محیط کمال و بحر یقین

دلیـــل و راه‌نما، مقتدای خـــلق خـــدا
مراد شاه و گدا، مـــدعای دولت و دین

ولی پادشهان، قطب عهد، اکبر شاه
که با تمکن او عقـــل گشته بی تمکین

ز هر قـــدم که درین ره نهاد از سر صـــدق
کشاده گشت برویش دری ز خـــلد برین

براه او کف پایش که کرد آبله ها
بود بچشم خـــرد رشك خوشـــهٔ پروین

چکیده از گل رویش چو قطـــره‌هـای عرق
نمـــوده در نظـــر عقـــل به ز دُر ثمین

شـــدند مردم روی زمین همـــه زنده
بهـــر زمین که فروریختش عـــرق ز جبین

پی مراد دعائی که بر زبـان رانده
فـــرشتـــه دست بر آورده از پیء آمین

خـــدا نهاد مراد دو عالمش بکنار
ز بس که هست بمـــردان دین بصدق و یقین

شهنشهست و ریاضت کشد چو درویشان
عطـــیه کرده خـــدایش بلطف دنیی و دین

هـــزار سال بماند بـــه تخت پادشهی !
تمام روی زمین باشـــدش بزیر نگین !

بکام دل برســـد شاهـــزادهٔ عالم !
شود بسایهٔ او ملك گـــیر و تخت نشین !

بقای پادشـــه و عمـــر شاهزاده بود
همیشه تا که بود گردش شهور و سنین !

بحق حضرت خواجه، که از طریق کرم
نظر دریغ مدار از طریقی مسکین!

چون صورت واقعه که هرگز هیچ صاحب تمکین را این سعادت دست نداده بود، آن حضرت را دران سفر فیض‌اثر روی نمود که هر روز تا هفت هشت کروه بنفس نفیس خود پیاده طی می‌فرمودند. و قریب بیك ماه آن سفر مبارك‌اثر از مکان معهود بمنزل مقصود رسید.

بیت

در صد هزار سال سپهر پیاده‌رو ... نارد چنین پیاده بمیدان روزگار

هر آئینه رحمت بی غایت الهی بران عزیمت که مقصود ازان ادراك مثوبت بود، ترتب یافت و انوار مغفرت نامتناهی از مطلع «انّ اللهَ یغفِرُ الذنوبَ جمیعاً» طلوع نموده. بر وجنات احوال آن حضرت تافت.

بیت

از خیّر محض جز نکوئی ناید ... خوش باش که عاقبت نکو خواهدبود

کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه حضرت خاقان اکبر ظفرپیکر فرزند سعادت مند فیروزی‌اثر سلطان محمد سلیم میرزا، طوّلَ اللهُ عُمرهُ، را و بعضی از حرمهای بلقیس‌مکانی را همراه برده، بشرف زیارت آن روضهٔ برین مستسعد گردیدند، و بطاعت و عبادت مشغول شدند، و ساکنان آن بقعهٔ شریفه را بنذورات و صدقات محظوظ ساخته، بعد از چند روزی دیگر شکارکنان مراجعت فرموده، متوجه دارالملك حضرت دهلی شدند. در اثنای راه چون بقصبهٔ پالم که یکی از پرگنات دارالملك مذکور است، نزول اجلال فرمودند، یکی از سفیهان بدخواه رو سیاه که نام او شفیع شنیع بود، نسبت بوزیر مظفرنشان رایت تقریر برافراخت، و آتش شرارت و جدال برافروخت. دشمنیی که در پردهٔ اخفا می‌داشت، باظهار رسانید، و ضدیتی که تا غایت بحجاب می‌ورزید، باعلاء آن جرات نمود. خرد

خرده‌دان بصد زبان چنان تقریر می‌کرد که مبادا آن سفیه شنیع را بر سریر منصب نشانند، که هرگاه که افسر منصب بفرق کل نامیمون او رسد، بی شبهه سپهر ستیزکار سنگ ادبار بران خواهدزد، و هر وقت که پایهٔ تخت منصبی بپای نامبارك او گردد، کرهٔ اثیر از روی غضب آتش نکبت بران خواهد ریخت -

بیت

معتمد نیستند مردم دهر　　　که عیان شکرند وپنهان زهر

حکما گفته اند که برغدار بدسیرت اعتماد نشاید کردن، و کار شفیع شنیع غدرپیشهٔ نفاق‌اندیشه که معائب او بی غایت و قبائح آن بی نهایت است، همین حال دارد - باوجود آنکه برآوردهٔ این دولت و پروردهٔ این حضرت بود، از یمن نظر جناب جملة الملکی بدیوانی بیوتات خاصهٔ شریفه رسید، شرارت و حسد باعث و محرض آمده، بدان آمد که دم استبداد و استکبار زند، و خیال کرد که وزارت باستقلال کند - و عقیدهٔ او آنکه این کار سرسری است - تا آنکه در همان اثنا حجاب حیا از پیش برداشته و حقوق نعمت را فراموش کرده، در مقام بیحیائی درآمد، و وحشتی انگیخت که در روزگار بصد هزار قرن آن را دفع نتوان کرد، و آتش فتنهٔ برافروخت که بآب محیط شعلهٔ آن را فرو نتوان‌نشاند - بزبان شوم خود راند که پنجاه کرور تقریر دارم - چون بندگان حضرت خاقان اکبر بنده‌پرور فلك‌همت آفتاب بخشش ابرپاشش دریا عطاء کان نوال استماع کلمات آن سفیه شنیع بیهوده گوی فرمودند، و بلفظ دربار گوهرنثار ادا نمودند که «این مبلغ بچه وجه و از کدام تقنیح سیاقت تحقیق کردهٔ؟ اگر حسابی مشروح بر کیت حاصلات ممالك محروسه داری، بنمای، والا ژاژ مخای» - پس از روی عنایت و شفقت که در بارهٔ جناب جملة الملکی داشتند، و از واسطهٔ انصاف و عدالت که نسبت بعامهٔ خلائق دارند، فرمان واجب الاتباع در همان مجلس صادر شد که ولد راجه بهارمل او را مقید و محبوس

دارد که عبرت شریران و حاسدان گردد - ثمرۀ غــدر و مکیدت نصیب روزگار خود دید - از دستی که در دامن نزاع زده‌بود، بند بر پـای خود دید، و از پائی که برجادۀ بیوفائی سپرده‌بود، جز باد بدست خود نیـافت -

مثنوی

شرانگیز هم در سر شر شود چو کژدم که با خانه کمتر شو

بیت

چو بدکردی مباش ایمن ز آفـات که واجب شد طبیعت را مکافـات

و بعضی از مقرران مخـالف که موافق او شده بودند، چون این صورت مشاهده نمودند، خاموش شدند، و کشَف‌وار سر در جیب انفعـال فروبردند، و ازان کار ناصواب ابا کردند - و چون در عواقب این حدیث و نتـائج این تقریر اندیشه کردند، مضمون «مَنْ صَمَتَ نَجَا» را کار بستند، و معاینه دیدند که هرکس که روی از اخلاص جنـاب مظفرنشان برتـافت، دیگر روی نجاح ندید، و تا باضمار نفاق دلیری کرد، از احاسن اتفاق محروم ماند، و هر که با او درافتاد، برافتـاد، و آنکه به کینه برخاست، دیگر بخوشی ننشست -

بیت

از بـار سر کنند سبکبـار گردنش هر سرسبك که پای درین آستان کند

دیدیم چنــد بـار، نیـامد بسی نکو فرجـام آنکه قصد بدین خاندان کند

القصه آن سفیه پریشان روزگار در گوشۀ ادبـار متحیر و متاسف مانده، از گفتۀ ناصواب عظیم نادم و پشیمان شده، در اندیشۀ دوردراز افتـاده، وبا خود می‌گوید که «عجب کاری نااندیشه پیش گرفتم - بلا برسرکل پرکل‌کل آوردم - مرا باین کلپتره‌گوئی بـاوجود دیوانی بیوتـات و جایـگیر و نقد چه کار بود که بدین بی ادبی اقــدام نمودم و زبـان درازی کردم» -

بیت

شنیده‌ام که در افواه بخردان رفتست زبان سرخ سر سبز را بباد دهد

حکما زبان‌بستگان را از بیهوده گویان نیکوتر می دانند -

بیت

بهائم خموشند و گویا بشر زبان بسته بهتر که گویا بشر؟

مجمل تقریر آنکه شفیع سفیه در بند و زنجیر می طپید، و چشم او از غصه خون می بارید، و بر جسارتے که باظهار عصیان بندگان مظفرنشان نموده‌بود، انگشت ندامت می خائید - تا آنکه بندگان حضرت خاقان اکبر عدل‌گستر بتاریخ ۲۰ ذی قعدة الحرام سنهٔ سبع و سبعین و تسعمایة ازان سفر مبارك با رایات ظفرپیکر به بستان‌سرای بهجت‌اثر خرامید، و ماه آسمان سلطنت با نور تمام رو بدارالخلافهٔ آگره نهاد، و از سریع السیری قرار و آرام گرفت - بعد از چند روزی جایگیر و منصب ازو محو گردید و نام و نشان ازو کس ندید، و بجزای عمل خود رسید، و دید آنچه دید، و مدت شش ماه بلکه زیاده در بند و زندان می نالید - با صاحب اقبال پنجهٔ جدال در پنجه افگندن دلیل نکبت است، و باخداوند بخت روزافزون لاف ستیزه زدن نشانهٔ شقاوت -

بیت

ستیزندگی با خداوند بخت ستیزنده را سر برد چون درخت

تا آنکه بخاطر اشرف بندگان حضرت خاقان اکبر رسید که آن شفیع سفیه را از بند برآورده، بند از بند او جدا کنند - چون الطاف و اشفاق بندگان حضرت نسبت بحال وزیر مظفرنشان فوق الحد و الغایت است، رعایت جانب حال آن سعادت نشان کرده حکم جهان‌مطاع عالم‌مطیع بنفاذ انجامید که آن شفیع سفیه را دست و گردن بسته، نزد جملة‌الملکی برند که بهرچه رای او تقاضا کند، آن شفیع را سیاست نماید که تنبیه مقرران گردد - و چون آن

سفیه را دست و گردن بسته آوردند، در پیش خدمت بایستاد و گفت: «تو خداوند حقی، و بجرمی که کرده‌ام حکم تو بر جان من نافذ است، و اراقت خون من بر تو لازم - اما عفو بتقوی نزدیکتراست، و خدای تعالی ترا بر جمله عفو کنندگان فائق گردانیده، چنانکه مرا بر جمله گناه‌گاران - اگر بدین گناه مواخذت کنی، عدل باشد؛ و اگر عفو نمائی، فضل -

قطعه

اگر سزای عقابم، بدین گنه‌گاری　　بعفو وحلم تو هم از کرم سزاواری
اگر عذاب کنی، عدل باشد و انصاف　　و گر ببخشی، بخشنده و نکوکاری

جناب وزیر مظفرنشان ازین سخنان رقت کرده، قلم عفو بر جریدهٔ اعمال نافرجام او کشید، و جمله را نابوده و ناکرده پنداشت - و در شهر ربیع‌الاول سنه ۹۸۰ آن شفیع بی‌سرانجام فوت کرد -

ذکر ولادت با سعادت و طلوع اختر طلعت مرزا شاه مراد، و بیان وقائع که درین سال سابقا اتفاق افتاد

ولادت شاهزادهٔ عالمیان و نور دیدهٔ جهانیان مرزا شاه مراد الملقب به مرزاپهاری در خطهٔ فتح‌آباد سیکری در شب پنجشنبه سوم محرم سنهٔ ثمان و سبعین و تسعمایة اتفاق افتاد - و حضرت خاقان اکبر نیك‌اختر را از دیدن آن قرة‌العین سلطنت مسرت روی نمود - و ابواب جشن و سور برگشاد - و اختر فلك کامگاری از برج تائید تابنده شد - و گوهر صدف بختیاری از درج معالی رخشنده گشت - و طائر یمن و اقبال باستقبال عزیمت مبارك در پرواز آمد - و مبشر بخت و مراد بر آمد مقاصد بزرگ نوید داد -

ابیات

ز بحر موج کرم گوهری پدید آمد　　ز بخت اوج شرف اختری پدید آمد
بباغ مجد و معالی گل مراد شگفت　　نهال دولت و دین را بری پدید آمد

و کوکب مراد از افق عنایت الهی طلوع کرد، و نجوم کامرانی از مطلع تائید ربانی برآمد ـ مولانا قاسم ارسلان برای هر دو شاهزاده تاریخ ولادت گفته ـ از مصراع اول تاریخ ولادت شاهزاده سلیم، و از مصراع ثانی تاریخ ولادت شاهزاده مراد بیرون می آید ـ

مثنوی

ز نور پاك چو سلطان سلیم شد نازل
لوای شاه مراد بن اکبر عادل

بیت

بالطاف الهی صبح امید دمید از مطلع اقبال جاوید

و تاریخ ولادت حضرت شاهزاده را گفته‌اند :

قطعه

شه آفاق را فرزند ثانی بوضع و شکل همچون شاه بابر
چو سال مولدش از عقل جستم بگفتا : «ثانی بابر بهادر»

دعا

امید بفیض الهی و مراد بکرم نامتناهی پادشاهی آنکه چون صورت دلخواه در آئینهٔ مراد روی نمود، هر آئینه باعلی معارج ارتفاع یابد ـ

ذکر نهضت حضرت خاقان اکبر جهانگیر بجانب خطهٔ اجمیر مرتبهٔ رابع، و بیان بعضی از حوادث و وقائع

چون جمشید خورشیدنشان از طول مکث در تابستان از برج سنبله و میزان ملول شده، متوجه خانهٔ قوس گردید، و از انهزام لشکر گرما نسیم هوا اعتدال پذیرفت، حضرت خاقان اکبر سایه گستر بتاریخ ۲۰ شهر ربیع الاول سنهٔ ثمان و سبعین و تسعمایة از دارالخلافهٔ آگره در حرکت آمده، بموضع فتح‌آباد سیکری دوازده روز توقف نمود ـ و ازان موضع بتاریخ

۷ جمادی الاول ع: بطالعی که قضا زو بود بفتح ....، بآهستگی و پیوستگی طی مسافت فرموده، خطهٔ اجمیر را از یمن مقدم خجسته‌اثر نضارت ریاض جنان گردانید۔ و دران مقام فردوس‌نشان که روضهٔ منورهٔ حضرت قطب الواصلین خواجه معین‌الدین قدس سره است، زیارت بجای آورده، از عاکفان آن آستان عالی نشان استدعاء فاتحهٔ فاتحه نمود۔ و ساکنان آن روضه را بصلات و صدقات محظوظ و بهره‌مند ساخته، روزی چند دران روضهٔ دلکشای مقام فرمود۔ وهم دران ایام که روز چهارم جمادی‌الآخر سنهٔ مذکوره بود، خاقان اکبر فلك احتشام عنان عزیمت بصوب ناگور تافته۔ در شهر شعبان سنهٔ مذکوره ناگور از پرتو ماهچهٔ رایت خاقانی زینت بروج آسمانی یافت۔

بیت

بهر جا که روی .... چشم دولت   بمژگان بروبد همه خاك راهت

چون در گول ناگور آب کمی کرد، حکم عالم مطیع صادر شد که عساکر منصوره حفر آن حوض نمایند۔ و بخشیان قسمت نموده، لشکریان آن را مغاك کردند۔ عنایت بی غایت شامل حال فارس مضمار تهور، مبارز الدین میر محمدخان بهادر که واسطهٔ عقد فرزانگی و رابطهٔ سلك مردانگی و نگین فرجام مروت و لعل کان فتوت بود، فرموده، زمام حکومت و دارائی تمام ولایت ناگور و اجمیر و جودپور و سرحد گجرات را بقبضهٔ اختیار او نهاده، که در استمالت و استعطاف جوانب حد بلیغ بجای آورد، و ملائم حال و فراخور اندازهٔ هر یك لطف کرامت و حسن رعایت لازم شمرد۔ چون خاطر اشرف از ترتیب مهمات و نظم امور ولایات فارغ آمد، و احوال ممالك باصلاح مقرون شد، کمال اخلاص و صفای عقیدت حضرت باعث اقامت رسم زیارت روضهٔ حضرت قطب الاقطابی اساس اهل یقین، شیخ فریدالدین شکرگنج، قدس سره، بجانب پتن توجه فرموده۔ میر علاءالدوله فرموده‌اند :

رباعی

آن گنج شکر که از جهان وارسته   چون گنج دری بروی خود بربسته
وارسته ز غیر حق، بحق پیوسته   در قرب جلال کبریا بنشسته

و شرف زیارت آن روضهٔ برین دست داده، استمداد همت طلبید، و زبان الهام‌بیان باین قطعهٔ جناب مولانا غزالی ملك الشعرا مترنم بود :

قطعه

کامل واصل فریدالدین شکرگنج کو
شمع ذات بارقات عشق را پروانه بود
در پتن کردیم آن گنج الهی را طواف
راست می‌گفتند مردم، گنج در ویرانه بود

و بدست نیاز گنج رحمت الهی و ذخائر فتوحات نامتناهی اندوخت، و از حضرت حیّ لا یموت نصرت و تائید خواست ـ مجاوران و سائر مستحقان را بافاضت صدقات و عطیات نوازش نمود ـ

مثنوی

خدای جهان را ستایش نمود   بدرگاه او دست حاجت کشود
بهر کار ازو خواستی یاوری   کزو دید فیروزی و برتری

و ازان مقام بهشت‌آئین روی رایت خورشیدپیکر برسمت لاهور که از امهات بلاد دیار هند است، گردانید ـ در اثنای راه به پرگنهٔ دیپالپور که از پرگنات پنجاب است و بجائگیر جناب فرزند عزیز مرزا کوکه الملقب بخان اعظم متعلق، بتاریخ دوشنبه بیستم ذی قعده سنهٔ مذکوره نزول اجلال واقع شد ـ و جناب مرزای که از انصار دولت و اعضاد مملکت بمزید باس و نجدت ممتاز بود، و از وفور درایت بکمال رفعت مستثنی، و ذکر مساعی مکارم او در اطراف هند و سند منتشر، و صیت اخلاق او در اقصی بحر و بر سائر :

بیت

وزان چون باد صیت او ز شهری تا بآن دیگر

روان چون آب ذکر او ازین کشور بآن کشور

دران موضع طوی داده پیشکشهای لائق کشید، و بسی تحفه های گرامی از جواهر نامدار ولآلی شاهوار و تغوزهای گرانمایه از نفائس اقمشهٔ فاخره و رخوت و انواع اجناس ثمین و ظروف در غایت تکلف و تزئین از طلا و نقره ساخته، و خوانها از اشرفی و روپیه بعرض رسانید ـ نیکو بندگی فرزند عزیز محل قبول یافت، و از جلالت قدر و عزیزی زبان حالش از پردهٔ انفعال این ترانه می‌سرود:

بیت

کامروز هر نثار که کمتر ز جان بود

نی درخور جلالت این آستان بود

و شیخ محمد غزنوی (در) تاریخ این مهمانی مصراع یافته ع:

«میهمانان عزیزند شه و شهزاده» ـ

بعد از آن که ماهچهٔ چتر آسمان‌سای آفتاب ارتفاعش بتاریخ ۲۲ ذی حجه سنهٔ مذکوره پرتو سعادت بنواحی لاهور انداخت، امارت‌دستگاهی حسین‌قلی‌خان که حضرت خاقان اکبر مرحمت‌گستر او را «فهم لیغ» خطاب داده اند، و حاکم سرکار پنجاب است، بعز عتبه‌بوسی سرافراز گشت، و در پیش بارگاه همایون رخساره بران مالید ـ و در شهر ذی حجة الحرام سنهٔ ثمان و سبعین و تسعمائة اردوی رایت منصور در موضع ملك‌پور که پنج کروهی دارالسلطنة لاهور است، نزول فرمود ـ و بندگان حضرت بنفس نفیس بقلعهٔ لاهور در آمده، خان مشارٌالیه برسم پای‌انداز و پیشکش از اجناس و رخوت و اقمشهٔ نفیسه مثل زربفت رنگارنگ و کمخاب و اطلس و مخمل

فرنگ فرش بساط انبساط گسترد ۔

مثنوی

بلب خاك را عنبرآلود کرد   زمین را بچهره زراندود کرد
بسی پیشکشهای لائق کشید   دعا گفت، شه را ثنا گسترید

و در منزل مشارٌالیه قدوم مسرت‌لزوم ارزانی فرمودند - و خان مشارٌالیه تمام حوالی و نواحی آن منزل را زیب و آرایش داده، کران تا کران آن محل دلکشای قالیهای الوان انداخته، خوان شادمانی و شیرهٔ کامرانی نهاد ۔

مثنوی

بهر شیره زان گونه گونه خورش   که جان یافت ازان ذوق و تن پرورش
ز هرچه آن بود آرزو را هوس   بحدی که حدش ندانست کس

و در تاریخ ۲۳ شهر مذکور از نواحی لاهور کوچ فرموده، از راه بتاله و جالندر شکارکنان منازل طی می‌فرمودند ۔ در اثنای راه دران نواحی بتقریب شکار حضرت پادشاه ذوی الاقتدار را این غزل از خاطر فیض آثار سر برزد ۔

غزل

چیتهٔ پادشاه کاله گرفت   خون او دشت را چو لاله گرفت
باش هشیار، ای حریف، که باز   ساقی تندخو پیاله گرفت
بهر خونریزی گل و لاله   ابر دامان ز سنگ ژاله گرفت
بود شه را پری‌وشان بسیار   دلبر دیگر از بتاله گرفت
شاه اکبر، به بین، ز لطف آله   هند را با خط و قباله گرفت

القصه در غرهٔ شهر صفر، ختم بالخیر و الظفر، سنهٔ تسع و سبعین و تسعمایه حوالی حصارفیروزه مخیم سرادقات جلال گشت ۔ تا آن که در تاریخ ۱۱ شهر

مذکور لشکرخان که تواجی‌بیگی و میربخشی و میرعرض درگاه فلك اشتباه بود، و باوجود مناصب علیه بسعادت تقرب پادشاه نیز سرافراز، از ارتکاب شراب فجور که فی‌الحقیقة شراب جاه و غروراست، مست و بیهوش گشته ـ دران مستی بخاطرش نیامد که فلك منتقم و غدار است، و خالق فلك حاکم عدل شعار بااقتدار ـ جاهش را بقائی نیست، و قربش را وفائی نه ـ دران حالت مستی بکورنش آمده ـ شهبازخان میربخشی که یکی از حاجبان سراپردهٔ خاص بود، از بیهوشی او واقف شده، بعرض رسانید که لشکرخان شراب خورده ـ غضب پادشاهی در حرکت آمده ـ او را بند فرمودند، و منصب میربخشی‌گری را هم بهمان شهبازخان عنایت فرمودند ـ حقیقت آن که اصل جبلت مبارك حضرت خاقان اکبر مخالف جمیع مناهی است، و وجهٔ همت عالی‌نهمت او موافق شرع شریف ـ چنانچه مدتها شده که دواعی توفیق حلقهٔ انابت بر در خلوتخانهٔ دل بی‌غل زده، و دلیل هدایت‌قوافل استنباه بر پیشگاه خاطر اشرف آن حضرت فرود آورده، و هر لحظه الهام الهی بر تقبیح ارتکاب مناهی ظاهر می شد، و هر زمان وارد سبحانی بر تنفیر شراب ارغوانی می نمود ـ

بیت

تا علم عشق بجائی رسید　　　کز طرفی بوی وفائی شنید

و داعی رحمت الهی که نداء «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ» میداد، به لبیك اجابت مقرون گشت ـ بسیار باشد که در مستی صورتی وجود گیرد، و خللی چند وقوع یابد که در هشیاری تدارك و تلافی آن نتوان کرد ـ

قطعه

مست بودن نیست داب و پیشهٔ ارباب ملك

شاه را در سلطنت آئین هشیاری خوشست

شاه باشد پاسبان ملك . مستی خواب خوش
پاسبان را خواب لائق نیست، بیداری خوشست

دران موسم نشاطانگیز که دیدهٔ ساغر چون چشم عشاق دمبدم خون ریز بود، مانند لالهٔ سیراب جام شراب ارغوانی را برسنگ زد - و دران زمان عشرت‌افزا که گل از رشك عارض خوبان پیراهن قبا می‌کرد، چون مردمك دیدهٔ مهجوران جامهٔ وجود را بآب طهارت برآورد -

بیت

شاهی که او بحکم الهی شراب ریخت
تعظیم شرع کرد و ز روی شراب ریخت

و های هوی مستان به تکبیر خدای‌پرستان مبدل شد - و گلبانگ میخواران بدعای دینداران عوض یافت - و هر که دست در محرمات میزد، آبروی حرمتش میریخت - و آنکه پای در حد مکرات می نهاد، ادب بیحد می‌یافت -

بیت

رسم می خوردن چنان برداشت نهیش کاختران
نیم شب بر روی گردون سرنگون دارند کاس

القصهٔ رایات ظفرپیکر فیروزی‌اثر از نواحی حصارفیروزه بفیروزی و طالع سعد کوچ کرده، مضمون «ألعَودُ أحمَدُ» را منظور داشته، باجمیر توجه فرمود -

بیت

تمسك به «ألعَودُ أحمَدُ» نمود
برفتن شب و روز برهم فزود

و بتاریخ غرهٔ ربیع الاول سنهٔ تسع و سبعین و تسعمایة بمقام متبرکه وسدهٔ سنیهٔ حضرت قطب الواصلین خواجه معین الدین، قَدَّسَ اللهُ تَعالی سِرَّهُ، رسیده، بشرف زیارت مکرراً مشرف شد - و از ساکنان آن آستانهٔ علیه استمداد همت طلبیده، ظفر و نصرت خواست، و ازان مکان شریف بسعادت و اقبال

پای در رکاب دولت نهاده، متوجه مرکز سلطنت گشت. و در روز دوشنبه ۲۱ شهر حال در ضمان عنایت ایزد متعال مانند روح که بکالبد در آید، نفس آگره را بوجود شریف مشرف گردانید. و چند روز در غایت فرح و سرور و نهایت بهجت و حضور تمهید مجلس بزم و عشرت پرداخت (؟). و بعد از چند روزی بقصبهٔ فتح‌آباد توجه نموده، در روز پنجشنبه هفدهم شهر مذکور نزول فرمودند. همت عالی نهمت بر تعمیر و آبادانی آن قصبهٔ مذکور مصرف داشتند. چنانچه بعد ازین بتفصیل مذکور خواهد شد. و بتاریخ ۱۰ شهر جمادی الاول سنهٔ مذکوره لشکرخان را بند برداشته، جرمانه غیر آن اشیاء و نقد که در محل بندوگیر آمدن بخزانهٔ عامره واصل شده بود، مبلغ پنجاه هزار روپیه دیگر قرار یافت که بخزانهٔ عامره رساند.

گفتار در بیان مهمانی آصف‌جاه، و نضارت یافتن منزل فردوس اشتباه، از پرتو ماهچهٔ حضرت خاقان اکبر سلیمان‌دستگاه، و انبساط یافتن بساط نشاط بر وجه دلخواه

رغبت خاطر حمیده مآثر پیوسته رقم بساط نشاط را بر صفحهٔ خاطر اشرف تحریر میگرداند، و همیشه صورت بزم عیش و انبساط را بر لوح ضمیر همایون نقش می‌نماید. ناگاه صورت مطلوب در نظر انور چهرهٔ مقصود کشاده، خاطر عاطر پادشاه بزم‌آرا متوجه آن شد که منزل جناب مظفرنشان را بیمن مقدم شریف رشك بهارستان چین سازد، و پرتو عنایت و التفات دربارهٔ وزیر مظفرنشان ظاهر سازد. بناءً علی هذا از مقام فتح آباد سیکری توجه فرموده، بمستقر سریر سلطنت نزول اجلال فرمود.

مصراع.

باز درآمد بشهر کوکبهٔ شهریار

و روز هفدهم شهر شعبان سنهٔ تسع و سبعین و تسعمایهٔ دران منزل

شریف غایت نشاط و کمال انبساط ظاهر فرمود۔ و آن وزیر بی‌نظیر نیز بزم پادشاهانه و جشن خسروانه مهیا ساخته، مجلس عیش و خورمی و بزم نشاط و یغمی بهشت برین و نگارخانهٔ چین آراسته کرد۔ و اسباب عشرت ساخته و آماده و ابواب مسرت و بهجت کشاده گشت۔ و اقشهٔ زربفت و دیبای چین و مخمل فرنگ و اطلس و کمخا یزدی برسم پای‌انداز از در دولت خانهٔ حضرت تا بمنزل شریف که موازی دو هزار گز بوده باشد، در راه انداخت۔

بیت

ز پا انداختن ره یافت تزئین بسان سقف صورت خانهٔ چین

چون ممر عبور از بازار بود، تمام بازار و دکاکین را نیز آئین بستند۔

بیت

بهر سو دوکانی شد آراسته مهیا دران هرچه دل خواسته

و از هر طرف چندان زر و گوهر نثار کرد که دست روزگار از شمار آن باز مانده۔

بیت

شد عطارد عاجز از تعداد زرهای نثار
زهره هم نتواند آن زرها بمیزان برکشد

و ازاطراف و جوانب آن منزل شامیانهای زربفت و مخمل (با) طناب ابریشمین و ستونهای رنگین با قفیزهای زرین فراشان بر پای کردند۔

بیت

سپهری بصنعت برافراخته جهان در جهان سایه انداخته

و خرگاه که ظاهرش از سقرلاط و درونش از زربفت و مخمل ملون نقش دوزی کرده:

بیت

نه خرگه، خانهٔ چون بیت معمور نه خرگه، حجلهٔ چون قبهٔ نور

و فرشهای زربفت و مخمل و ابریشمین از قالیهای خراساقی و عراقی در غایت لطافت و تزئین انداخته۔

بیت

مزین بدیبای روم و فرنگ ز اجناس زردوزی هفت رنگ

و اندرون .... خانها بطلاء و لاجورد منقش و مصور گشته، و اطراف آن محل دلکشای و دیوارهای آن مقام جانفزا را بگچ و ساروج سفید کرده، مثال آئینهٔ بلور که درو رو نماید، زیب و زینت داده که غیرت نگارخانهٔ چین و رشک‌افزای بروج چرخ برین شد۔ و مجلس انس بسان بهشت برین آرایش یافت۔ و مغنیان خوش‌الحان و رامشگران زهره‌طبع بدیع‌البیان بسان ناهید آواز سرود و رود را بچرخ چنبری رسانید (ند)۔ چنانچه از سماع نوای روح‌افزای ایشان زهره بر بام آسمان در چرخ آمد، و از غایت حیرت نظارهٔ آن مجلس زمین‌کردار پای بر جای ماند، و بنوای باربدی رخ نشاط و چهرهٔ انبساط می‌افروختند، و براه خسروانی که رهبر شادمانیست، رایت عشرت می افراختند، و بطریقهٔ خراسان وقاعدهٔ هندستان صدای الحان از اوج آسمان می گذرانیدند۔

مصراع

مطربان چون بلبلان صد داستان می ساختند

و شعراء فصیح اللسان و ندماء ملیح البیان درهای نظم آبدار بدائع و نثر غریب در مجلس انس نثار میکردند۔ و بحلاوت لطائف طرب انگیز و نظارت ظرائف رنگ‌آمیز رونق و طراوت مجلس یکی هزار میشد۔ و بغرائب بیان چون سحر حلال و بدائع سخنان چون آب زلال گره غم و اندوه از

دلهای تنگ می کشادند، و زبان بدعای دوام دولت کامرانی و آفتاب آسمان کشورستانی گویا بود :

نظم

که ای شاه عطابخش جوان بخت مقامت باد دائم ذروهٔ تخت!
شبستان جلالت باد انور! ز شمع عارضت هر ماه پیکر
ز اقبال تو بادا چشم بد دور! فضای ملك از عدل تو معمور!

و نرگس (زردار) در مجمرهای زرین وسیمین عود هندی و عنبر تر سوخته ـ و بخار بخور عبیر و عنبر و بوی عود قماری و مشك اذفر حلهٔ حیات جاوید در تن جان برباددادگان اسیران خاك می پوشیدند ـ

بیت

هوا ابر بست از بخور عبیر بخندید جام و بنالید زیر

و آنچه از اسباب بهجت و سرور و فرح و حضور تواندبود، ترتیب داده مهمانی و مجلس شادمانی زیب و آرایش یافته‌بود ـ

مصراع

بزم عشرت چو روی خوبان بود

و دران ایام بهجت‌انجام میران بکاول خاصه و استادان باورچی آستان فلك‌احتشام مائدهٔ طعام بعدد کواکب چرخ فیروزه‌فام معد و مهیا ساختند، و از وفور اطعمهٔ نفیسه و کثرت اشربهٔ لطیفه رسم جوع از عرصهٔ عالم برانداختند ـ

مثنوی

به بزم خسروی هر دم مکرر شدی خوانهای نعمت روح‌پرور
بهر خوانی ز نعمتهای شاهی مهیا بود هرچندانکه خواهی

و از میوه‌ها و تنقلات نایاب وفواکه حلاوت‌آثار نضافت‌مآب دران

مهمانی آن مقدار جمع گشت که باغبان ریاض جنان انگشت حیرت بدندان گرفت - و بعد از ترتیب سائر ارباب جشن و سور و تمهید واجبات طرب و حضور دران روز عشرت‌افروز حضرت پادشاه بنده‌نواز نسبت بخان لازم الاعزاز کمال التفات و شفقت ظاهر نموده، قبای خاصهٔ شریفهٔ نفیسهٔ خارا که در برداشتند، عنایت فرموده سرافراز ساختند، و پایهٔ قدر و منزلتش را باوج سپهر برین برافراختند - چون میامن سعادات روی نمود، پادشاه عالم پناه از بساط نشاط همایونی بصحن سرای شادمانی خرامیده، در ایوان کیوان رفعت برتخت بخت کامرانی نشسته، و پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه از کمر شمشیر و کمر خنجر طلاء مرصع و اتاقه و کلگی پانیك (؟) طلائی مرصع و مجمر و عودسوز طلاء شبکه‌دار و پیاله‌ها و رکابیهای پرخوش‌بوی از عنبر سارا و مشك اذفر در خوانهای طلا و نقره بترتیب نهاده بنظر اشرف درآوردند - چنانچه نسیم عنبرشمیم جان روحانیان افلاك را معطر گردانید -

بیت

هزار نافه بهر گوشهٔ کشاده صبا　　　هزار عقد بهر جانبی گسسته بخار

و از آلات طلا کت طلا و نقره متعدد و شمعدان و پیه‌سوز طلا و نقره و طشت و آفتابهٔ طلا و ظروف زرین و انواع اجناسن سیمین بعرض رسانید -

بیت

ز جنس زر و گوهر شاهوار　　　فزون از حساب و برون از شمار

وا قمشهٔ نفیسه از زربفت رومی و مخمل فرنگی و کمخای یزدی و اطلس خطائی و خارای بخارائی و چیره و دوپتهٔ زر (و) حقهٔ دکنی و زرکشهای گجراتی و ... و ململشاهی سنارگامی:

بیت

ز دیبای روم و قماش فرنگ　　　ز کمخای یزد و ختا تنگ تنگ

و بیست و پنج زنجیر فیل ابرپیکر که هر یك درمیدان چون باد و آتش می شتافت، و آینهای فیلان بسان برق چشمها خیره میکرد، و بهر ساعت از غایت خشم و کین خرطوم کمندآسا بشکل چوگان گوئی که در میدان سپهر گوی فلك را خواهد ربود، و.... بردار اژدهای پیچان گویا که عرصهٔ گردون را بدم در خواهند کشید.

قطعه

چو کوه طور بهیکل مهیب، و از صورت
چو شیر گرسنه غرنده، و ز می سکران
همه ز اوج فلك بر گذاشته خرطوم
همه ز چنبر گردون گذاشته دندان

و فیلبانان ژنده فیلان کوه‌بنیاد ابرنهاد سپهرپیکر شهاب‌مخبر صاعقه هیبت برق‌صولت را برگستوان مخمل و زربفت فرنگی افکندند.

بیت

ببرگستوان جمله پوشیده تن   بود چنگك انداز آتش فکن

و فیل خاصه را که دندان های طلائی مرصع کرده و چنگك طلائی مرصع بردست گرفته و چوکندی طلائی مرصع کندن کاری بجواهر و یواقیت نامدار در قبه‌های آن لعلهای آبدار مشلشل آن خوشه‌های مروارید و درهای شاهوار علاقهٔ آن شده، ببالای فیل نهاده بیاراستند.

قطعه

هران زمان که بچوکندیش بیارایند   شگفت کوهی بر کوهسار لاله ستان
مگر بگرد عماریش منطقه جوزا   مه عماری مانند مهر در سرطان
زمین بلرزد از آسیب او، چو آرندش   بنوبتی سوی درگاه شهریار جهان

و اسپان عربی برق‌کردار و عراقیان و ترکی راهوار خوش رفتار که

ابرمانند باگردون گردان همسایه می‌شدند ـ و هلال نعلش بانجم میخ آراسته، روی زمین پر از زهره و پروین می‌گشت ـ و بلطف رفتار چون سایه بر روی دیوار آهسته میرفت، و از غایت سرعت بر سایهٔ خود سبقت می‌گرفت ـ

بیت

ز اسپان رهوار گردون خرام   همه زین طلاء مرصع لجام

و قطارهای استر بردعی و قطارهای شتر .... باربردار کوه‌کوهان باد رفتار:

نظم

قطار استران باربردار   مکمل با جُل و پالان و افسار
شترها کرد، جمله پرتجمل   بیابانها بریده بے توکل
تمامی را جهاز و جُل مذهب   فسار و تنگ ز ابریشم مرتب

و از برای شاه‌زادهای جوان‌بخت که شایستهٔ تاج و تخت اند، دران مهمانی عالی:

مثنوی

ز غلمان پری‌دیدار روسی   ز هندی‌زادهای آبنوسی
بیاوردند بیحد چون شب وروز   همه پوشیده خلعتهای زردوز

و چوگان هلال آسا وگوی زراندود آفتاب‌وش که مکلل بجواهر قیمتی از لعل و یاقوت و فیروزه بود ـ آن گوی چون مهره در کف حقه‌باز بتعجیل حرکت میکرد، و بادکردار سر بسر ساحت میدان بسر می‌رفت، و سجده‌کنان رخسار خاك بلب می‌بوسید، و در خم چوگان هلال‌آسا بر یمین و یسار می غلطید، و از مرکز خاك بدائرهٔ افلاك ترقی میکرد ـ

قطعه

ملك خواند ثنای او، چو گیرد صولجان زر
فلك سوزد سپند او، چو بازد گوی در میدان

گهی از مشتری سازد بدولت گوی چوگان را
گهی از ماه نو سازد بهمت گوی را چوگان

در نظر شاهزادهای عالمگیر درآورده، مستحسن افتاد - دست عنایت خان مشارٌالیه بعضی از نزدیکان و خادمان سدهٔ سدره‌مرتبت را خلع نفیسه پوشانیده، و اسپان راهوار بادرفتار شفقت فرمود -

دعای حضرت پادشاه

بحمد الله تعالی که امروز این منزل مبارك بقدم خجسته‌شیم حضرت پادشاه کامگار و شهنشاه نامدار چون ایوان نوشیروان مزین است، و جهان از سایهٔ عدالت او روشن، و بقاع و رباع اقالیم عالم گلشن حق تعالی او را در مزید عدل و نفاذ .... لها بی‌منتها عمر دهاد، و دین حق را بواسطهٔ این وزیر مظفرنشان قوی‌دست گرداناد ! و البه الاعتماد -

گفتار در بیان عمارت دارالخلافهٔ آگره بیمن همت عالی نهمت مبانی جهان بانی، و ذکر مجملی از بنای آن حصن رفیع فاخره بعون عنایت حضرت ربانی

بر ضمیر مهندسان بی بدیل خجسته‌آثار کامل و هنرمندان بی شبه و نظیر شیرین‌کار عاقل پوشیده نخواهدبود که از سلاطین نام نیکو عمارت عالیست - چنانچه گفته‌اند: «المعمار معمرٌ» یعنی عمارت‌کننده درازعمر بود - غرض آنست که نام سلاطین بسبب اثر ایشان دیر می‌ماند - و آفریدگار حق سبحانه و تعالی چون موجودات عالم را هست کرد، و طول و عرض و سماء و ارض را بیافرید، در تخلق آنها کس را امر نکرد - چون کار بجلوه رسید، خطاب رسید که در بناهای من نگرید، چنانچه می‌فرماید که «افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها». ازین مقدمه معلوم شد که فوائد عمارت در عبارت درنمی‌آید، و بزرگان گفته اند: «شرفُ الرجل بناؤهُ و همةُ المرءِ دارهُ» یعنی عیار مقدار مردان از قدر

عمارت گیرند، و از مروت ایشان قیاس بحال خانه نمایند ـ بحکم این مقدمات طرفی از عمارات که پادشاه جهان و خسرو گیهان که تا ابد فرمان‌ده جهان بـاد ا تعمیرکرده، قلعهٔ دارالخلافهٔ آ گره است ـ

بیت

زیبـــندهٔ ملك پـادشاهی مخصـــوص برافت الـــهی

اگر درایام سابق هریکی از ملوك کبار و خسرو نامدار ار برای زینت دنیـا و تمتع حالی و تنعم وقتی قصری ساختند یا بنـائی پرداختند که از گاه جاه ایشان آمد، بحمد الله تعـالی که در دور آخرالزمان آفریدگار دو جهان توفیق را رفیق سلطان السلاطین، ظل الله فی الارضین، سلطان ارض الله، ناصر عباد الله،.... ابو المظفر جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه، خلد ملکه، گردانید که دارالخلافهٔ آ گره که از معظمات ولایت هندوستان است وسواد اعظمی بانواع لطائف مشحون، درین ولا بندگان حضرت قلعهٔ طرح انداخته ـ بناء علی هذا معماران هنرمند و استادان بی‌مانند در ساعت خجسته در سنهٔ احدی و سبعین و تسعمایة و طالعی شایسته بتاریخ «یوم الاحد للبنـاء» اساس آن را طرح انداختند، و هنروران چابك دست که هریك سرآمد کشور بود، بدقائق لطافت آن پرداختند ـ و دو هزار استاد سنگ تراش و دو هزار استاد گلکار و چونه‌کار که دران عمـارت قـــلعه کار میکردند، هر روزه بپـای کار می‌آمدند ـ و هشت هزار مزدور که سنـگ و چونه بپـای کار می‌آوردند، دران قـلعه کار میکردند ـ و هزار گردون سنـگ سرخ از موضع فتحپور سیکری می‌آورد ـ و تاصدکشتی از حضرت دهلی در آب جون سنـگ غلوله می‌آوردند ـ

بیت

بهر سوی گردون شد اندر دویدن یـاری که گردون نیـارد کشیدن

و قلعهٔ از سنـگ سرخ ساخته شد بر ساحل دریای جون که همچون قصور

موفورالسرور قصور جنات عالیات شرف مکانت «جنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِها الانهار» یسائته، و حصانت حصار و رزانت او پنجهٔ استحکام قصور خورنق برتافته ـ

مثنوی

بنای قصور از تو معمور باد! ز قصرت قصور بدان دور باد!
اساس چنین قصر چرخ آستان سزد بر فراز نهم آسمان

شهری معمور که نعم موفور او هنگام خصب و رجا جمیع سکان تحت ادیم سما را تکفل تواند نمود، و مرابع منافع آثار او قطان اقطار امصار را بوفور ابادی و کثرت مراعی شامل تواند بود ـ و نزهت و لطافت قصور بی قصورش رشك «اِرَمَ ذاتِ العِماد»، و صفت عمارات دلپذیر و اماکن بی نظیرش «التی لم یخلق مثلها فی البِلاد» ـ دجلهٔ بغداد از رشك آب روان او وطن در قعر دریا ساخته، و چون شرمساران با لب خشك و دیدهٔ تر چین در جبین انداخته، و نیل مذلت بر رخسارهٔ چشمهٔ حیوان کشیده ـ و انواع سفائن و معابر بسبب احتیاج چندین خلائق بر آب روان کرده که تعداد آن در عداد هندسهٔ فکر نگنجد ـ و ازدحام غربای اصناف امم از اکناف چهار جهت عالم برای تجارات و طواری حاجات در چنان ملکی مجتمع شده‌اند که دارالخلافهٔ آگره تمام هندوستان شده ـ و شهرهای مشهور فسیح رقعهٔ وسیع بقعه از اعمال و توابع انجاست که مختصر ترین شهری ازان سواد (از) بغداد و شیراز معظم‌تر باشد ـ ازان جمله شهر دهلی و شهر لاهور است ـ و در سائر ممالك هند کروهی زمین نیابند که قابل عمارت و صالح زراعت نباشد ـ

بیت

خجسته شهری و فرخنده کشوری که سپهر
بدور خویش ندیده نظیر آن بجهان

حقیقت آن که تمامت دیوار آن سنگ سرخ و طاقهای او هم از سنگ سرخ

برآورده بر صفتی که وهم دران حیرت آرد، و طاق فلک از نظارهٔ آن در غیرت شود ـ و دور باروی آن بذراع اکبرشاهی، عرض دیوار پانزده گز اکبر شاهی، و ارتفاع بارو از بنیاد تا سر شرفها پنجاه و پنج گز، چنانچه بآب رسانیده اند ـ و در عرض بارو جهت بیوتات خانه‌ها و منظرها ساختند ـ و در هر ضلعی از اضلاع بروج مشیده برافراختند ـ و در گرد قلعه شادروانی از گچ و چونه کشیده‌اند که از آب خندق بدیوار قلعه ضرر نرسد، و خاک ریز قلعه نیز تصور توان کرد ـ و گرد شادروان خندق ساخته که از شادُروان تا دیوار خندق بیست گز باشد ـ و باندک مدتی از کثرت و ازدحام خلائق مصری جامع گشت، و از وفور زیب و زینت بازاری لامع ـ و صحت این دعوی آثار طراوت و عمارتست که مشرق انوار آن از عدل و رافت باشد بر صفحات آن ظاهر است، و براحوال اوطان و سکان آن باهر ـ و بدین زیبائی عمارتی مشاهده نیفتاد ـ

بیت

نباشد این چنین زیبا بنائی   و گر باشد، چنین زیبا نباشد

و برطرف آن قلعه عمارات عالی از الواح و احجار سرخ مبنی ساختند ـ و دران بهشت‌آباد ، ناظر که رشک غرف بیت المعمور و سقف مرفوع بود، برافراختند اعماد مکین و اضلاع ضمین از جوانب با فنون آرایش و انواع تکلف و نمایش ترتیب دادند ـ عرصهٔ زمین از احجار مفروش، و سقف و جدار (و) در و دیوار ها (ی) آن مصور و منبت و منقوش، و روان مانی از عمل تماثیل و تصاویر آن متحیر و مدهوش ـ و اطراف شرفات ایوانش شباک و در زمین رشک خلد برین مشاهده می‌افتد ـ هرکس که فسحت ساحت آن مکان و ترتیب نزهت آن بنیان دید، برین نسق امور دولت و اسباب مکنت را منتسق یافت، و خاص و عام را بر مبایعت و متابعت منطبق و داروغگی و

صاحب اهتمامی آن عمارت عالی را بحسن تدبیر سلطنت شعاری محمدقاسم‌خان میربحر تفویض فرموده بودند ـ و خان مشارٌالیه بنوعی یرلیغ بجای آورده که چنان عمارتی عالی و شهرستان رفیع از سنگ سرخ در مدت سه سال باتمام رسید ـ و از اطراف چهار دروازه کشادند ـ و کاری که در ده سال پادشاهان باستقلال سرانجام نتوانند کرد، داروغه و سرکارداران آن عمارت عالی انتظام دادند، و عقلا دران باب تعجب فرموده، بران کارفرمایان و سرکارداران آفرین کردند، و جهان‌دیده‌ها ازان فرمان‌روائی حیران ماندند ـ لاجرم مشتری از بالای آلای چرخ ششم در مدح و ثنای حضرت پادشاه سایه گستر، اعنی خاقان اکبر این ابیات انشا کرده :

ابیات

زهی در مسند شاهی، بفیض فضل یزدانی
بحشمت مهدی اول، بقدر اسکندر ثانی
ز دست همتت بر پای بنیاد جهان داری
بدور دولتت دائم حصین، حصن مسلمانی
سرافرازی سلاطین (را) سزد از رتبت قدرت
که از پایت بنازد تا بمحشر دست سلطانی
نهادی قلعهٔ اندر دیار هند کز رتبت
کند از جان و دل دائم خلیلش آفرین‌خوانی
مطاف قدسیان آمد همی، آن بیت معمور است
چو آن تائید ربانی شدی آن قلعه را بانی
چو ابرو پشت خم دارد سپهر وسمه‌گون دائم
که تا بر آستان او نهد از دیده پیشانی

زحل بر بـام هفتم طـارم اخضر بدرگاهش
بهیشت مثل هنـدوی برآمـد بهـر دربـانی
زهی همت، زهی حشمت، زهی احسان، زهی امکان
که حظ خود همی‌یـابند ازینهـا قاصی و دانی

دعای حضرت پـادشاه

الٰهی این بانی سلطنت را بر سر جهانیـان مخلد و مبسوط داراد!

قطعه

تمـام شد دو عمارت مثال خلد برین   بدور دولت صاحبقران هفت اقلیم
یکی بخطهٔ دارالخـلافهٔ اگره   یکی بخطهٔ سیکری، مقـام شیخ سلیم
سپهر از پیٔ تـاریخ این دو عالی قصر   رقم زده «دو بهشت برین» بکلک قدیم

ذکر بنـاکردن شهر فتح‌آباد سیکری، و بیان اساس نهادن بفرمـان حضرت خاقان اکبر فریدون‌فر اسکندری

از اساس عمـارات که نظام عالم کون و فساد مبنی برآنست، و از آثار دولت روزافزون این پادشاه سعادت‌یار فلک‌اقـتدار که غبـار کوکبهٔ عساکرش سرمهٔ دیدهٔ روشنان گردونست، عمارت قلعهٔ دارالخلافهٔ آگره که مقر سریر سلطنت است، ذخائر پـادشاهانه و خزائن خسروانه بذل کردند که قبل ازین مشروحاً مرقوم و پیشکش گشت۔

قطعه

چنان دلـکش و خوب و زیبا بنا شد   بحـکم فریدون .... بانی
که‌گر ثـانی او بجـوئی بعـالم   نیـابی .... انی

و درین ولا که از اجمیر بتـاریخ شهر ربیع الثـانی سنهٔ تسع و سبعین و تسعمایهٔ مراجعت نموده بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند:

بیت

بیمن عون الهی بدولت و اقبال رسید موکب عالی بمستقر جلال

به بنای شهر فتحپور سیکری حکم لازم‌الاتباع بنفاذ انجامید، تا دارالملك سازند - چون مهندس رای رزین خط اساس آن بر رقعهٔ متخیله کشید، فرمود که مدار آن دائره دو سه کروه بر روی زمین و بر سر کوه خانه‌ها سازند - و بساتین و باغات محیط و مرکز آن بنا کردند - و حکم واجب الاذعان صادر شد که هرکس که اندرون فضای دائره بنای خانه کند، هیچ آفریده مانع نشود، و در جریدهٔ تملك او بی تشویش منازعی مقرر باشد، تا طوائف در احیای اموات اراضی و استکثار سواد و استعمار آن رغبت نمایند - پس وجوه عمله و استادان سنگ‌تراش و گل‌کار و محصلان باستحضار اجتهاد نمودند - و در عمل که "مسعود" الابتداء و "محمود" الانتهاء است، شروع رفت، و باندك فرصتی و سهل مدتی باتمام رسید - و زمینهای که چون دل عاشقان خراب و بسان کار هنرمندان بی تاب بود، چون رخسار خوبان و عذار لاله رویان طراوت و صفا و رونق و بها یافت - و اطراف و جوانب که مساکن ارانب و اماکن ثعالب بود، منبت درختان گشت - و در شهر مساجد و بازارها و حمامات و کاروان سراها و دیگر بقاع خیر ساختند -

بیت

حرفت بگرد مرکز خاك ار خطی کشد
هرگز بگرد آن نرسد صدمت محن

و در شهور سنهٔ اربع و ثمانین و تسعمایة حکم نافذ الامر بصدور پیوست که از دربار پادشاهی تا دروازهٔ که بجانب دارالخلافهٔ آگره است، دکاکین خوب از سنگ سرخ و گچ و چونه سازند - و قریب بدربار چهارسوق مشتمل بر دکانهای پرتزئین ترتیب داده، سه طاق عالی از سنگ سرخ بجانب

بازار بسته‌اند بنوعی که وهم دران حیرت می کند، و طاق فلك مقرنس در غیرت می افتد ....ـ و نیز اشارت حضرت اعلی نفاذ یافت که در هنگام آنکه پرتو التفات جمشید خورشید به برج خریفی تافت، منهدسان تیزهوش و معماران سخت‌کوش صورت شهری کشیدند مشتمل بر سوری عریضی که دور باروی آن بذراع اکبرشاهی وار تفاع بارو از بنیاد تا سر شرفها سی گز تخمیناً باشد ـ و از اطراف دروازه ها کشاده ـ امید است که درین زودی باتمام رسد ـ و از جملهٔ عمارات که مخترعات ضمیر هندسه‌کشای حضرت خاقان اکبر، عزّنصره، است، محل خورنق‌نگار گردون‌رواق مکان سلطنت و حریم حرمت را افراشته اند که نطاق نه طاق فلك از غیرت آن جفت خفت و خجلت و ندیم ندم و دهشت شده، صورت سقف مرفوع و نقش موضوع آن دیده، روشنان چون چشمهای شباك از حیرت باز می‌ماند، و جناح نجاح‌گسترش صریح صرح ممرد را خاك نشین میگرداند ـ و ازان غرف بر طرف شرف قصور فردوس «عَلَیٰ شَفَا جُرُفٍ» می نمود ـ و در مطالعهٔ آن مناظر بهجت‌فزای در ارائك جنة المأوی از صدای حوران این بگوش جان می رسد :

بیت

بکاخ وصل تو چون نیست دست رس که نهم سر
چو آستانت که دائم فرشته ایست برین بام

و در صحن آن عمارت گردون رواق از طرفی بر وضع چهار خانه و چهار صفه و ایوان خانه تمام از سنگ سرخ تراشیده برافراشتند ـ و ابواب و شباك پرداخته بهیأتی که خازن بهشت هشت‌در در عمارات آن جز از در خجلت و دهشت درنمی‌آید ـ و در اطراف و جوانب آن عمارت عالی کارخانه‌های سرکار بیوتات خاصهٔ شریفه عمارت نموده‌اند ـ و تلاو دران صحن ترتیب یافته که برکهٔ آبش بصفا با صبح صادق دم برابری می‌زند، و در نمودن عکس صور

بر آئینه گیتی‌نمای سبقت میگیرد ـ دانهٔ ریگ در قعر آن توان شمرد، و بیضهٔ ماهی در جوف آن توان دید ـ

بیت

آبگیری بسان دریائیست   نه، که دریای بے سروپائیست

و درین ولا که سنه ست و ثمانین و تسعمایة است، آب آن تلاو را بر آورده بجای آب تنکجات مس و نقره و طلا پر کرده‌اند ـ و با این همه نه غواص فهم بقعرش تواند رسید، و نه سیاح وهم ساحل آن را تواند دید ـ

بیت

چه شود، بنده‌ها اگر یابند   هر یکی مشت اشرفی و طلا

بعضی ابیات این قصیده در وصف آن عمارات عالی ثابت آمده :

ابیات

این کاخ سدره پیکر، همچون بهشت بنگر
خاکش فتات عنبر، آبش فرات کوثر
غیرت نمای جنت، خیر البنای عالم
بیت السرور اعظم، دارالامان اکبر
چون طبع دلفروز و چون عقل دور زافت
چون عیش غمزدای و چون عمر روح پرور
ایوان هشت جنت کمتر ز طاق او دان
میدان هفت کشور چون آستانش مشمر
انچه از بهشت یزدان موعود بود ما را
اینک بهشت خاقان حاصل نمود یکسر
با رفعت بنایش ادراك وهم قاصر
وز نفحهٔ هوایش مغز (جنان) معنبر

گوئی نموده الحق در خم صولجانی
بر نه نطاق طاقش نه قبهٔ مدور
تا تسویت پذیرد آلت ز دست بنا
هرگز نه دیده باشد وضعی چنین مصور
در وصف آن چو اوصاف از عجز ماند حیران
گفتا خرد که تا کی رانی سخن متبر
یا کعبه ایست، در وی ساکن شده محمد
یا آسمان چارم، شه آفتاب انور
خاقان خسروآئین، جمشید سام‌صولت
خورشید مشتری‌فر، ماه ستاره‌لشکر
سلطان هفت‌کشور، خاقان عدل‌گستر
دارای ربع مسکون، کسری ده سکندر
مسعود هر دو گیتی، موجود ازین سه مولود
مقصود چار عنصر، سلطان هفت کشور
تاب خم کمندش در حلق صد چو رستم
نعل سم سمندش در گوش صد چو قیصر
تیغش چو آب جاریست اندر عروق دشمن
تیرش چو آب خوش‌رو در دیدهٔ غضنفر
هر کس که بر کشیدش چون تیغ خود زمانی
از پای تا بسر شد چون تیغ غرق گوهر
وانکس که دور راندش چون تیر از بر خود
دارد مثال پیکان از خاک تیره افسر

تا عدل شامل او ظل امان بگسترد
گشته درخت دولت سیراب و تازه و تر
تا کعبه هست، بادا ایوان قرین کیوان!
تا چرخ هست، بادا خاقان عیش‌گستر!
بر تخت کامکاری از چار چیز دلکش
پیوسته چار چیزش حظی گرفت بی مر
طبع از شراب احمر، جان از نشاط اوفر
گوش از نوای مطرب، چشم از جمال دلبر

ذکر باز آمدن اسکندر ازبك بدرگاه گردون‌اساس عالم‌گیر، و عفو نمودن از جرائم او را حضرت خاقان اکبر جهانگیر بی‌نظیر

قبل ازین بچند سال مذکور شد که اسکندر ازبك که ملازم این سلسلهٔ عالی شان بود، بعد از کشته شدن علی‌قلی از خطهٔ اود که بجایسگیر اسکندر خان مقرر بود، برآمد، جمعی از مفسدان فتنه‌انگیز گفتند که چون روی گردان ازین درگاه شدهٔ، خود را بسلسلهٔ افغانان که دشمن و باغی این خاندان شده، باید رسانید که همه عمر ممنون منت خواهندبود - بنا برین مقدمات آن ازبك ساده‌دل بقول قوم مضل فریفته شده، با پانصد سوار در بیابان عصیان و تیه ضلال گمراه گشته، متوجه ملازمت سلیمان افغان که سردار و سرخیل افغانان مکار بود، شد - سلیمان افغان مقدم او را عزیز داشته، باستظهار او طمع بعضی از ولایات هندوستان کرد، و او را دلداری نمود، و زر و نقود بسیار داده، اطمینان خاطر اسکندر کرد (و) گفت:

بیت

تو سروی، بسوی چمن آمدی   سوی خانهٔ خویشین آمدی

تا آن که مدت پنج سال درمیان افغانان اوقات گذرانید، و انواع

تشویشات کشید - بالآخر جناب خانخانان منعم‌خان را وسیله ساخته - خانخانان چون متوجه درگاه گردون‌سریر بود، اسکندر را خضروار رهبر آمد، و از ظلمات بقدم ندم پیش آمده، بتاریخ اوائل شهر صفر سنهٔ ثمانین و تسعمایة بهمراهی خانخانان بدرگاه معلی آمده، بعتبه‌بوسی آستان ملائك آشیان معزز گردید - و کام جان او را حضرت خاقان اکبر بنده‌پرور بعین عنایت شیرین ساخت، و خطهٔ لکهنؤ را باو ارزانی داشته، رخصت جایگیر یافت - چون خانخانان که بحکومت و دارائی سرکار جونپور مقرر بود، رخصت مراجعت یافت، اسکندر نیز بهمراهی آن جناب به لکهنؤ رفت - و چون سکندر شقاوت را سد رمق خود ساخته‌بود، دران زودی روی بعالم دیگر نهاد، و از دنیا بهره برنداشت -

مثنوی

بکفران نعمت دلیری که کرد   که رخش حیاتش سکندر نخورد؟
ز کفران نعمت چنین گشت خوار   سکندر که بُد رستم روزگار

القصه چون بخطهٔ لکهنؤ رسید بعد از چند روزی سر ببالین بیماری نهاد، و در دهم شهر جمادی الاول سنهٔ ثمانین و تسعمایة ازین دار غرور انتقال نمود -

دعای حضرت پادشاه

ظلال سلطنت همایون و یمن معدلت روزافزون حضرت خاقان اکبر ذره پرور در مفارق اعاظم عالم و اکارم اولاد آدم مخلد و تابنده باد!

ذکر عزیمت رایات عالیات حضرت پادشاه نصرت‌آیات بجانب ولایت گجرات، و فتح نمودن آن ولایت بعنایت واهب العطیات، و بیان کردن بعضی از حالات و واقعات

چون رای ملک‌آرای و ضمیر مشکل‌کشای حضرت پادشاه کشورگیر

و شهنشاه صاحب‌تدبیر بر عزیمت زیارت حضرت قطب الواصلین خواجه معین الدین چشتی، قدس سره، تصمیم یافت، در تاریخ آخر شهر صفر سنهٔ ثمانین و تسعمایهٔ رکضت همایون از مقام خطهٔ فتح‌آباد سیکری اتفاق افتاد- در حوالی سنگانیر بزبان فصیح بادای صریح زبان کشاد، خنگ خوشخرام طلب نموده، بجست و جوی صید پای در رکاب دولت آورده، متوجه صیدگاه شدند-

بیت

صبحدم کافتاب شیرشکار　　　گشت برخنگ سبز چرخ‌سوار

فرمان دادند که هریك از مثل‌داران بیمثال و قراولان عدیم‌الهمال چون شیر و چیته جهنده، با چیته‌های برق دونده، بآهنگ صیدافگنی متوجه شدند، و صحرای دلکشای که هوای بیمثالش از آثار پشه‌کال گرد کدورت و ملال از دلها برده، و ید قدرت صانع بیچون جهت آبروی بساتین سبزهٔ تر و ریاحین بر روی زمین آورده-

نظم

سبزهٔ خضروش جوانی یافت　　　چشمهٔ آب زندگانی یافت
سبزه گوهر فزود بینش را　　　داد سرسبزی آفرینش را
باد صبح از نسیم نافه کشای　　　بر سواد بنفشه غالیه سای

و چندان شکار نمودند که خاك شکارگاه از خون شکاری گونهٔ لعل بدخشان گرفته - چون از شکار مراجعت نمودند، در اثنای راه شیر دلیری ظاهر شد که ببر بیابان بسان گربه پیشش رو بر زمین نهادی-

نظم

ددی، گردون‌مثالی، دیوزادی　　　غیور پُردلی، آتش نهادی
بکوه ار فی المثل انداختی چنگ　　　بر آوردی روان جان از دل سنگ

کسی از صولت او جان نبردی | اگر بهرام بودی، جان سپردی
چه گویم بازوی آن شیردل را | مراد از امتزاج آب و گل را
که شیر چرخ گردونست رامش | هزاران قیصر و دارا غلامش
بیك نیزه فرو آورد کوهی | کزو عاجز بُدی هر سر گروهی

حضرت خاقان اکبر شیرافگن آن دد را بسنان نیزهٔ جانستان در زمین آورد۔ و بعد از فراغ کشتن شیر متوجه زیارت روضهٔ بهشت‌آئین حضرت والامنزلت، امام‌زادهٔ واجب التعظیم والاعتبار، سید حسین خنگ سوار، رحمة‌الله علیه، که در بالای کوه قلعهٔ اجمیر واقع است، شدند، و از روی نیاز پیش آمده، مانند خورشید انور جبهٔ اخلاص بران عتبهٔ فیض‌گستر نهاد۔

نظم

حسین ابن علی آن قطب اوتاد | چراغ دودمان زین عباد
سوار خنگ ازان رو گشت نامش | که خنگ چرخ گردون است رامش
باوج کوه اجمیر است جایش | هزاران جان پاکان خاك پایش

و بتاریخ ۱۰ ربیع الاول سنهٔ مذکوره شرف زیارت آن روضهٔ بهشت آئین دست داد۔ و حضرت شاهزادهای عالمیان و اکثر از بیگمان بلقیس‌مکان و حرمهای خاصه همراه رکاب ظفرانتساب شده، نیز بسعادت طواف مشرف گشتند۔

درین اثنا همت بلندنهمت داعیهٔ تسخیر ولایت گجرات کرده، در خاطر اشرف همایون جایگیر گردید که بعضی از خوانین‌عظام و سلاطین کرام همراه جناب میر محمد خان که حکومت و دارائی سرکار ناگور و اجمیر و جودپور تا سرحد گجرات باو متعلق بود، التحاق یابند۔ و سراپردهٔ اقبال در اعمال سرکار اجمیر نزول اجلال فرمود۔ و فرمان جهان‌متاع شرف نفاذ یافت که جناب مشارٌالیه منقلای لشکر فیروزی‌اثر شده، برانغار و جرانغار قرار دهد۔ و بندگان حضرت خاقان اکبر جهانگیر از اجمیر کوچ فرموده و تعاقب نموده، بدولت و اقبال متوجه شدند۔

و درین ایام بشارت رسانیدند که در احسن ساعات و ایمن اوقات در شب چهارشنبه دوم شهر جمادی الاول سنهٔ مذکوره مولود عاقبت‌محمود شاهزاده محمد دانیال میرزا در قصبهٔ اجمیر تولد نمودند ـ انشاءالله تعالی که این مولود مسعودطالع تا حشر موجب ثبات فراغت نوع انسان باشد، بالنبی و عترته الطاهرین!

بیت

اقبال خبر داد که بر طالع مسعود   در خانهٔ خاقان معظم پسر آمد

و مولانا قاسم ارسلان تاریخ ولادت شاهزاده را نظم فرموده :

مثنوی

ارسلان هر مصرع این مطلع از روی خیال
هست تاریخی پی مولود مرزا دانیال ۱

بیت

بود این از عنایات معین الدین و الدنیا
که شد دنیا و دین را حامی و جاه دگر پیدا

چون مشارٌالیه در اثنای راه بنواحی سروهی بتاریخ ۸ شهر جمادی الثانی سنهٔ مذکوره رسیدند، در منزل خود بدیوان‌خانه نشسته بودند ـ ایلچیان که از جانب راجه مانه به سروهی آمده بودند و بشرف ملازمت جناب مشرف شده، در حین وداع بیرهٔ تنبول که قاعدهٔ اهل هند است، بآن جماعت میداده که یکی ازان جماعت کافر فاجر جمدر بر سینهٔ جناب انداخته زخمی زد ـ بآلاخر آن زخم نیك شده بصحت مبدل گشت ـ اگرچه همانجا آن کافر فاجر را با جمعی بخواری هرچه تمام تر بقتل آوردند، اما ازین خبر ناملائم حضرت پادشاه مرحمت‌گستر را بسی ملالت روی ۲ داده ـ بنفس مبارك ایلغار نموده، بتاریخ ۱۰ شهر مذکور بدان منزل رسیدند ـ و دوست محمد ولد تتارخان دران حدود درجهٔ شهادت یافت ـ

و درین حین یارعلی بیگ ترکمان با بیست نفر قزلباش بایلچی‌گری از جانب

سلطان محمدمرزا ولد نواب شاه طهماسپ آمده، اسپهای‌تپچاق برسم تحفه گذرانید- چون موکب همایون منزل‌بمنزل کوچ فرموده، بحوالی پتن که شهر مقرر معین از شهرهای گجرات است، نزول اجلال فرمودند، قبل از رسیدن اردوی ظفرقرین شیرخان فولادی حاکم پتن پسر خود را به پتن گذاشته، خود باحمدآباد که پای تخت گجرات است، در مقابلهٔ اعتمادخان حاکم احمدآباد نشست، و رایت جنگ و مقاتله برافراخت- و مرزایان الغی که مخالف رایات منصوره بودند، از بروچ و برودره که مقام و ماوای خود ساخته بودند، بکومك اعتمادخان آمده دم موافقت میزدند، که ناگاه خبر وصول رایات ظفرآیات بندگان حضرت خاقان اکبر را استماع نموده، همچون بنات‌النعش شیرخان فرار نموده- میرزایان بجانب برودره و بروچ و صورت متفرق شدند- و پسر شیرخان از پتن برآمده، مادر و کوچ خود را برداشته، باحمدنگر رفت- و از ابر و باد سرعت سیر استعاره کرده، فرار بر قرار اختیار نمودند-

مثنوی

بود ظاهر این نکته چون آفتاب   که از روی خور چون برافتد نقاب
سُها را نباشد مجال ظهور   گریزان شود همچو ظلمت ز نور

القصه بی زحمت مقابله و مقاتله چنین شهری در قید تسخیر و اقتدار پادشاه کامگار درآمد- و بندگان حضرت خاقان اکبر بتاریخ شهر رجب المرجب بشهر پتن درآمدند- و رعیت استمالت یافته بجا و مقام خود نشستند- و سیادتمآبی سیداحمدخان بارهه را بشقداری آن شهر تعین فرمودند- و قلاع که در حوالی و حواشی و بر ممر عبور عساکر منصوره بود، ببعضی از خوانین و سلاطین سپرده، خود آفتاب‌صفت بر خنگ فلك‌سرعت تابان شده، نهضت همایون بجانب احمدآباد تصمیم یافت- و حکیم عین‌الملك را فرامین مطاعه داده، باحمدآباد جهت آوردن حکام گجرات روانه ساختند-

بیت

ز بینائی که عین‌الملك را بود   بدیده در پذیرفت آنچه فرمود

و در نهم ماه رجب سلطان مظفر گجراتی را پیایهٔ سریر اعلی آورده، در سلك خادمان منتظم گشت - و در شب دوشنبه دهم سید حامد والغ خان حبشی بعتبه‌بوسی مشرف شدند - و حکیم عین‌الملك شاه ابوتراب را آورده، خبر آمدن حکام گجرات آورد - جون رایات نصرت‌شعار پادشاه فلك‌اقتدار بنواحی احمدآباد نزول اجلال فرمود، اعتمادخان مذکور والغ خان حبشی و جحجارخان حبشی و اختیارالملك و وجیه‌الملك و ملك‌الشرق با سائر امرائی که در احمدآباد ساکن بودند، بقدم بندگی پیش آمده، نثار فتح همایون و پیش‌کش قدوم مسرت‌لزوم بتقدیم رسانیدند - و در احمدآباد بتاریخ پانزدهم رجب خطبه و سکه بنام نامی حضرت پادشاه جهانگیر خواندند - و شیخ محمد غزنوی در تاریخ فتح گجرات فرموده :

رباعی

فتح گجرات بعد چندین ظلمات   گردید میسر بتو چون آب حیات
تاریخ چو جستم ز دل خرده‌شناس   دل گفت بجوئید ز «فتح گجرات»

و در بیستم رجب محمودخان بارهه و شیخ محمد بخاری بعضی از حرمها که مانده بودند، پیایهٔ سریر اعلی آوردند - و جلال خان قورجی نیز از رسالت رانا مراجعت نموده بپابوسی مشرف شده - و درین روز ابراهیم حسین مرزا عرضه داشت و یك زنجیر فیل پیایهٔ سریر اعلی فرستاده، بنظر اشرف در آمد، و عرضه داشت او مقبول نیفتاد - و در هشتم شعبان از احمدآباد بدولت و سعادت کوچ کرده - درین حین اختیارالملك بے اختیار از روی اضطرار فرار نموده - بندگان حضرت اعتماد خان و امرای مذکور را مقید کرده عازم کنبایت شدند -

بیت

چو از قومی یکی بیدانشی کرد نه که را منزلت ماند نه مه را

و در روز ششم شعبان بکنایت مضرب خیام لشکر نصرت‌اعلام گردید، و حضرت پادشاه بر و بحر، اعنی خاقان اکبر سایه‌گستر دریای عمان را مطرح انوار کبریا و مظهر آثار جبروت گردانید -

رباعی

آن شاه فلک‌سایهٔ خورشیدظهور وان دُر گرانمایهٔ دریای سرور
بر آب فگنده همچو خور پرتو نور دُر در صدف سینه شده بهر عبور

شهریار ناهیدطرب و کامگار جمشیدمشرب در کشتی تیزرفتار و سفینهٔ بی سکینه و قرار آرام گرفت - بترغیب ارباب نشاط و ترتیب اسباب عشرت و انبساط فرمان داد، و بهر دفع غبار که از رهگذار آن خاکساران سیه‌روزگار بر ضمیر مرآت‌شعارش نشسته‌بود، شراب غبارفشان در ساغر هلال‌نشان ریخته، آب عشرت در کشتی و کشتی در آب انداخته - دریای عمان اران ابر احسان سرافرازی یافته، سر مکنون «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» واضح شد - و اهالی محفل عالی آن بحر بلندپایه هر یک بمقتضای ارادهٔ خود بکیف موافق طبع خود رغبت نمودند، و شاهد مفرح نیز جلوه‌گر بود -

بیت

شراب را چو لب لعل دلبران تاثیر
مفرح فرح انگیز را چو باده اثر

و چون سپهر تیزرفتار کشتی شهریار عشرت‌دثار بساحل بحر ذخار رسیده، باردوی نصرت‌دثار متصل شد - و در روز سه شنبه ۱۷ شعبان خبر رسید که ابراهیم‌حسین از حوالی اردو گذشته، و رستم‌خان گجراتی را که حلقهٔ بندگی در گوش کرده‌بود، و دم از هواخواهیٔ این دولت عظمیٰ

میزد، او را به تیغ ستم کشت ـ و خان‌اعظم را سروپای حکومت احمدآباد پوشانیده، بولایت او رخصت دادند بندگان حضرت خاقان اکبر خان کلان را با چندی از خوانین در خدمت شاهزادهای عالمیان و حرمها گذاشته، خود بنفس نفیس ایلغار کرده، و شهبازخان .را با بعضی از راه دیگر فرستاده، از عقب ابراهیم‌حسین متوجه شدند ـ و تا چهل کروه رانده، از راه مهندری گذشته، مخالفان را دران طرف آب یافتند ـ و در رکاب حضرت خاقان اکبر قریب صدوبیست سوار بیش نبودند ـ ابراهیم‌حسین با وجود آنکه هزار سوار همراه داشت، وهم و هراس بی‌قیاس بخود راه داده ـ درین فرصت تا صد کس دیگر از یکه‌ها رسیده، آتش قتال و جدال بالا گرفت ـ مقارن آنکه آفتاب چتر آسمان‌سای پادشاه بمقابله طلوع کرده، چون افراد کواکب از برابری آفتاب مقام استقرار نیافتند، و پای ثبات را محل قرار ندیده ـ

بیت

چو در جنگ فیروزیش دیده‌بود ز فیروزجنگیش ترسیده‌بود

بالآخر ابراهیم‌حسین مرزا راه گریز پیش گرفته دران شب فرار نمود ـ جوانان که در عقب بودند، و شب بود، گذر ایشان بر کوچهٔ تنگ خارگرفته افتاده که از یمین و یسار کثرت شجرهٔ زقوم و مغیلان چون دلهای پریشان مخالفان مملو بود، راه بیرون شدن ازان محال می‌نمود ـ

بیت

خار هرکسید که بدخواه براه تو نهاد
خنجر(ی) گشت که جز در جگر او نخلید

درین حین حضرت پادشاه شیرصولت بانگ بر ایشان زده ـ بمجرد استماع آواز زندگی‌افزای جانی تازه یافتند ـ و مخالفان که آواز ایشان شنیده‌اند،

مانند بنات‌النعش از هم متفرق شده، خاك ادبار بر سر ریخته ـ

بیت

مهابت تو اگر بانگ بر زمانه زند   قطار هفتهٔ ایام بگسلند مهار

و بندگان حضرت در همین شب در ظاهر برودره مراجعت فرمودند ـ و عیال و اطفال ابراهیم‌حسین ازو جدا شده، براه دکهن متوجه شدند ـ و حضرت در بیست و پنجم شهر شعبان مذکوره از برودره متوجه تسخیر قلعهٔ صورت شدند ـ

چون ابراهیم‌حسین شکست یافته فرار نموده بجانب اگره متوجه شده، از راه ناگور بنواحی دهلی درآمده، و بمیان دوآب رفته، ازانجا بسنبل رفت ـ و بالآخر از سنبل مراجعت کرده، متوجه پنجاب شد ـ و دران حال خان‌جهان و خوانین پنجاب او را تعاقب نموده در موضع تلنبه او را منهزم ساخته، و برادرش مسعودحسین را بدست آورده ـ ابراهیم‌حسین ازان رزم بیرون رفته، شب درمیانهٔ بلوچان گرفتار شده، تیری خورده، در آخر بدست سعید خان افتاده، در مولتان جان بحق تسلیم کرده ـ و در بیستم شهر صفر سنهٔ احدی و ثمانین و تسعمایة جناب سعیدخان سر او را بدارالخلافهٔ اگره آورده ـ و مسعود حسین که یکی از برادران او بود، در جنگ دستگیر شده ـ خان جهان بدرگاه عالم پناه آورد ـ حکم اعلی بنفاذ پیوست که چشم او را دوخته بنظر اشرف درآورند ـ بموجب حکم عمل نموده درآوردند ـ در همان مجلس عفو نموده، چشم او را کشادند و در قلعهٔ گوالیار محبوس شد ـ

بیت

دشمن چو بدست افتد، آسان مگذار   گر زار نمیکشی، بزندان بسپار

بالجمله چون قلعهٔ صورت که در ساحل دریای عمان است، از قلاع کثیرالاشتهار گجراتست، و اسباب استحکام دران حصار بیرون از حد حصر و

شمار، تسخیر آن قلعه در خاطر اشرف آمد - و دران حین محمد حسین الغی کوچ و مردم خود را بهمزبان نادان و معدودی چند سپرده، رو بگریز نهاده - و آن جماعت بی‌عاقبت بحصانت و متانت آن قلعه مغرور شده، تیرگی بخت راه صواب بصر و بصیرت ایشان پوشانیده، بممانعت و مقابلت پیش آمدند - و بندگان حضرت خاقان اکبر معدلت‌گستر بتاریخ ٦ رمضان بحوالی حصار مذکور نزول اجلال فرمودند - در وقتی که بندگان حضرت بدولت و اقبال متوجه قلعهٔ صورت شدند، اخبار چنان رسید که شیرخان فولادی و افغانان پتنی و مرزایان الغی مخالف موافقت بایکدیگر کرده، بظاهر پتن آمده، شهر پتن را محاصره نموده، سیداحمدخان بارهه در قلعه متحصن شده - ازین خبر آتش غضب شهنشاهی اشتعال پذیرفته - فرمان عالیشان شرف اصداریافت که جناب مرزا کوکه الملقب بخان اعظم سردار لشکر شده، جناب قطب‌الدین محمدخان و شاه‌محمدخان و شاه بداغ و نورنگ‌خان و محمدمرادخان با لشکرهای سرکار مالوه و رای‌سن و چندیری و چندی از خوانین که همراه اردوی ظفرقرین بودند، بکومك و مدد جناب مرزا کوکه شده، بحرب و مقاتلهٔ شیرخان فولادی و افغانان پتن که الحال بمحاصرهٔ پتن مشغول اند، متوجه شدند - و احمدآباد نامزد مرزا کوکه شد - و میر علاؤالدوله دران باب تاریخ فرموده‌اند:

قطعه

خان اعظم بدولت اکبر شاه　　شد حاکم گجرات علی رغم عدو
تاریخ چوجستم ز دل خرده شناس　　گفتا که «شب‌برات دادند بدو»

خوانین مذکوره از جاگیرها آمده، بجناب مرزاکوکه ملحق شده، از آنجا بهیئات اجتماعی کوچ کرده، عزیمت پتن نمودند، و از احمدآباد در دهم رمضان کوچ نموده، متوجه پتن شدند - و چون بمضافات و توابع پتن نزول کردند، ترتیب لشکر و تعبیهٔ صفوف و تجهیز اسباب محاربه و مضاربه قیام نمودند -

قول باسم جناب مرزا کوکه و شاه‌بداغ‌خان و نوکران ایشان مزین شد، و برانغار باسم جناب قطب‌الدین‌محمدخان و نوکران ترتیب یافت، و جرانغار باسم شاه‌محمدخان و محمدمرادخان و بعضی از خوانین مرتب گشت، و هراولی آن لشکر بنورنگ خان و بعضی از خوانین آماده شده ـ ازانجا شیرخان فولادی با پسران خود و افغانان قول و برانغار و جرانغار مرتب کرده، مرزایان الغی را برانغار و جرانغار کرده، بتاریخ هژدهم رمضان از جانبین نائرهٔ قتال و التهاب جدال بالا گرفت ـ

مثنوی

دو لشکر نگویم، دو دریای خون   به بسیاری از ریگ جیحون فزون
ز هر سو دلیران زورآوران   کشیدند شمشیر کین از میان

الحق دران روز روز رستخیز را معاینه مشاهده کردند ـ ازین جانب از نعرهٔ مردان و سواران و دلیران زلزله در کوه و ولوله در هامون و بیابان افتاد ـ و از جانب مخالفان فریاد و فغان از افغانان بی‌نام‌ونشان می آمد ـ و هر یك از محل و سو پای خود پیش رانده، برانغار و جرانغار موافقان و مخالفان درهم ریختند، و با یکدیگر بسان کشتی‌گیران آویختند ـ و نعرهٔ داروگیر برآمد ـ و درین معرکه بعضی از مخالفان در حین محاربه و مضاربه بشاه‌محمدخان مقابله شدند ـ چند زخم برسر و دست او رسانیده ـ او نیز جدل بسیار نموده، بی طاقت گشته، روی‌گردان شده، متوجه احمدآباد شد ـ چون بعضی از نوکران خوانین این نوع امری را مشاهده کردند، روی بگریز نهادند ـ چنانکه نزدیك بود که چشم‌زخم روی نماید، و آوازهٔ انهزام منتشر ساختند ـ و احمدآباد بنوعی بهم برآمد که بدفرصتان را خیال فتنه‌انگیزی در دماغ رسوخ یافت، و شرار شر و شور براطراف و اکناف آن ولایت تافت ـ مخالفان گمان بردند که از شوکت و باس ایشان خوف و هراس بباطن حامیان حوزهٔ

اسلام راه یافته است، و مکر رعب و فزعی در ضمائر حافظان حریم دین متمکن شده ـ و یقین نشناخته‌اند:

بیت

برکشد دشمن ترا گردون لیك برنگذراند از سر دار

جناب مرزاکوکه و شاه‌بداغ‌خان که در قول بوده‌اند، با نوکران خاصهٔ خود متوجه مخالفان شده، و در حمله و وهلهٔ اول دشمنان را متفرق و پریشان کرده اند ـ روی بصحرای جنگ و پای بمیدان نام و ننگ نهاده، دل ار جان برداشته، باشتعال آتش قتال اشتغال نمودند، و از جام حسام دور جور بر یکدیگر پیمودند ـ تیغ از شراب دلبران چون مستان سرافشانی آغاز کرد، و نیزه بغارت‌گری جانها دست تطاول دراز کرد، و آیهٔ «ینصرك الله نصراً عزیزاً» مژدهٔ فرح‌فزای بگوش هوش خدام موکب اعلی رسانید ـ

قطعه

لشکر عزم عزیزی شد علم لاینصرف
در مقام کسر رایش فتح شد قائمقام
کرگس تیرش چو از زاغ کمان گیرد هوا
بوم شوم جان بدخواهان شود جفت حمام
می نهد سر دشمنش، چون آب تیغش میخورد
کاب تیغش در سر بدخواه میگردد مدام

و قطب‌الدین‌محمدخان که در برانغار بوده‌اند، نیز حمله برده دشمنان را عطف شمشیر و هدف نیزه و تیر ساخته، و جمعی جان‌سپاران جان در راه پادشاه عدم انگاشته، مشغول کارزار شده، تیر سفارت اجل را دهان کشاده، و تیغ مهارت عمل را زبان داده ـ هر چند نیزه تطاول نموده، سپر تحمل فرموده ـ و هرگاه گرز زبردستی اظهار کرده، سپر فروتنی اختیار کرده ـ

نظم

بخون ریزی روان شد تیر دل درد
دلی می‌خست، جانی می‌ستد فرد
دهان در گوش مردان کرد سوفار
سخن می‌گفت کاینك نوبت کار
مبارز تشنهٔ شمشیر گشته
بخون‌آشامی از خود سیر گشته
همی‌خندید زخم از هیکل مرد
بخنده گریهٔ خون ریز می‌کرد
بکرمی بوستان (؟) چون برق گشتند
میان آب و آتش غرق گشتند

شیرخان و افغانان و مرزایان مخالف چون ان شجاعت از بهادران عساکر منصور ملاحظه نموده، دانستند که بهیچ صورت ایشان را مهمی از پیش نمی‌رود ـ لحظهٔ حرکةالمذبوحی کرده، ناگاه از مهب اقبال پادشاهی نسیم فتح وزیدن گرفت، و اعلام فیروزی جلوهٔ نصرت و بهروزی آغاز نهاد ـ شیرخان و میرزایان پشت بهزیمت و روی بگریز نهادند ـ لشکری چنان بیکبار حریق التهاب التهاب و غریق دریای عذاب شدند ـ و سیداحمدخان بارهه و خوانین که در اندرون شهر پتن متحصن بودند، تهنیت فتح و نصرت بتقدیم رسانیدند ـ سالماً و غانماً جناب مرزاکوکه و جناب قطب‌الدین‌محمدخان معاودت و مراجعت نمودند ـ جناب مرزاکوکه بیستم شهر شوال، ختم بالعز و الاقبال، در قلعهٔ صورت بسعادت بساطبوسی مشرف گشت ـ و جناب قطب‌الدین‌محمدخان با خوانین مذکوره میان ولایت گجرات درآمده، بقصبهٔ محمودآباد رسیدند ـ اختیارالملك و بعضی از حبشیان که فرار نموده بودند، بحصارها و جنگلها درآمده بودند ـ لشکر

نصرت‌پناه متوجه ایشان شده، همه را از حصارها و جنگلها برآورده، قلاع را متصرف شدند - و جناب قطب‌الدین‌محمدخان و خوانین در حین که پادشاه جم‌جاه قلعهٔ صورت را گرفتند، مراجعت نموده‌بودند، در محمودآباد بشرف پای‌بوسی مشرف گشتند -

قبل ازین بتحریر پیوست که بندگان حضرت خاقان بنفس نفیس قلعهٔ صورت را محاصره کرده - همزبان نادان بحصانت قلعه و اسباب قلعه‌داری از توپ و تفك مغرور شده، چنانچه آن قلعه را «منقل آتش» نام نهاده بودند، برسوم قلعه داری مشغول شد - چون بندگان حضرت پشت استظهار بمسند سلطنت باز نهاده، در بارگاه دولت قرار گرفتند، در اندرون قلعه توپها و ضرب‌زنها ترتیب داده، سنگ می‌انداختند - چنانچه درمیان بارگاه و اردو میرسید - حضرت خاقان اکبر با رای جهانگیر و خرد صائب‌تدبیرش مشورت کرده، مور چلها (ی) برانغار و جرانغار در اطراف قلعه تعین فرمودند - بی تکلف حصاری بنظر خرده‌بینش درآمد در غایت حصانت و در نهایت استحکام و متانت، جرهای عمق او بدریای عمان متصل است - مولانا احمد شیرازی المتخلص رضائی در تاریخ بنای قلعهٔ صورت گفته است :

قطعه

شد بعهد پادشاه بحر و بر محمود شاه
ناصرالدنیاه والدین خسرو جمشیدرای
قلعهٔ در بندر صورت مرتب شد کزو
گشت خیره دیدهٔ گردون و شد حیرت‌فزای
خان اعظم، خان دریادل خداوندخان چو شد
بانی این قلعهٔ محکم بتوفیق خدای

آفرین آمد ز سیاحان افلاك و زمین
این چنین کاری نباشد غیر ایزد رهنمای
سد اسکندر بود بر روی یاجوج فرنگ
کامده از غیب و دارد بر لب این بحر جای
این ندا آمد بگوش از بهر تاریخش ز غیب:
«سد بود برسینه و جان فرنگی این بنای»

اما چون حصانت قلاع در جنب اعتلاء اقبال پادشاهی به سستی مائل بود، و استحکام بقاع با نیروی دولت ابدی‌اتصال شهنشاهی به پستی متقابل، فی الفور قرار بران دادند که از اطراف و جوانب نقبها بزنند، و پشته‌ها از خاك برآرند، و سرکوب و ساباط برافرازند ـ لاجرم درین روز بنوعی در نقب و سرکوب مشغولی نمودند که از هر جانب شکافی و راهی پیدا شد ـ و از سرکوب دیگها و توپها و ضرب‌زنها نصب کرده، بروج قلعه را چون خانهٔ زنبور مشبك ساخته، خاك‌ریز شد ـ متحصنانش را از استیلای عساکر عالم‌کشای حیرت و اضطرار پیش آمد، و متوطنانش را پای تدبیر از جای رفت ـ و همزبان نادان را کار باضطرار رسیده، و بدرخواست گناه خویش کس فرستاده، بموقف عرض رسانید که محمدحسین‌مرزا گریخته، سر در بیابان و جنگلها نهاده، و این مشت پریشان را از صدمهٔ لشکر قیامت‌نشان خوف عظیم روی داده ـ اگر دست عاطفت ابواب عفو و احسان بر روی این گروه بی‌راه‌وروی بکشاید، بندگان بساحت عبودیت شتافته، قلعه و ذخائرش تسلیم نموده آید ـ حضرت خاقان اکبر امان آن دل‌ازدست‌دادگان داده ـ همزبان با جمعی از مجرمان تیغ و کفن در گردن نهاده، بتاریخ ۲۳ شهر شوال سنهٔ ثمانین و تسعمایة در موقف عتاب سایهٔ الهی بایستاد. و همزبان و بعضی حرام‌خواران را که در قلعه بودند، بضرب مشت و کوسی و کره ایذای بلیغ نمودند که عبرت جمیع حرام‌خواران گردد ـ

و در سلخ شهر مذکور راجه بهارجیو که از راجه‌های نامی سرحد گجرات و دکهن است، شرف‌الدین‌حسین را که قبل ازین قضیه بده سال ازین درگاه روی‌گردان شده سرگردان بود، بخواری هرچه تمام‌تر گرفته و بندکرده، بدرگاه معلی آورد ـ و حضرت خاقان اکبر عالم‌مدار لب گهربار بنفائس گفتار صدق‌آثار کشاده فرمودند که «ابواب لطف و احسان بر چهرهٔ آمال تو کشودیم ـ ادای (؟) حق‌گذاری این همه احسان راه عصیان سپرده، در سلك اهل بغی و طغیان درآمده و فرار نموده، فتنه و آشوب می‌کنی ـ و کوکهٔ خود را میفرمائی که بر ما تیر انداخته زخم زند، و بحسب شریعت خود را مستحق کشتن ساختهٔ» ـ آن کافرنعمت جواب جز خاموشی نیافت ـ القصه پادشاه عالم‌پناه جزای این کافرنعمتان را که نامهٔ ادبار شان بغایت طریل بود و ذمائم کردار شان بی تاویل، بمشت و کوسی زدن و پیش فیل انداختن و بخرطوم افشاندن و بر زمین زدن گذرانیده، فرمان شد که این حرام‌خواران را در بند و حبس نگاه دارند، و بخشیان عظام بسپاهیان اردوی ظفرنشان قسمت نمایند ـ

و چون خاطر عاطر بندگان خاقان اکبر از مهمات گجرات و قلعه گیری فراغت یافت، بتفریح خاطر توجه نموده، این مضمون بر ضمیر منیرش گذشت که :

بیت

شراب تلخ می‌خواهم که مردافگن بود زورش
مگر یکدم برآسایم ز دنیا و شر و شورش

و ایضاً شاهد ملکی که بحبالهٔ تسخیرش درآمد، دست خیانت رقبا از دامن عزت او کوتاه گشته‌بود شراب عشرت وصلش اقتضای عشرت شراب می‌نمود، و تقاضای اصحاب صحبت نیز محرك آمده، محرم بزم خاقان اکبر

بعرض میرسانید :

ابیات

که ای شاه جم‌شوکت شهریار خدیو فلک‌حشمت کامگار
چو ایزد کرم کرد و کارت کشاد مراد ترا در کنارت نهاد
تو هم قفل میخانه را برکشای خم و رطل و میخانه را سر کشای
عروسی بدست تو افتاده است که کابین او گوهر باده است
حدیثی بود یادم از پیر دیر که بس خیرخواهست، ذکرش بخیر!
چو افگندی از روی شاهد نقاب برافروز شمع نشاط از شراب
که بی باده شاهد در آمیز نیست تماشای او عشرت‌انگیز نیست
شرابست پیرایهٔ خرمی شرابست سرمایهٔ بی‌غمی
نباشد درین محفل گیرودار حریفی بجز بادهٔ خوشگوار
که غم کاهد و عشرت افزون کند همای طرب را همایون کند

اتفاقاً دران روز از جانب فرنگان که به بندر دمن و سواحل دریای عمان متوطن اند، ایلچیان فرنگان آمده، چند ارابهٔ شراب پرتگالی آورده بودند که شیران افلاك از بوی آن مستی میکردند، و معصومان نشیمن خاك از شوقش آهنگ می‌پرستی می‌نمودند - بایلچیان فرنگ اسپان راهوار انعام فرمودند -

بیت

آمده ایلچیان هند و فرنگ دیده انعام شاه هفت‌اورنگ

لاجرم اجتماع اسباب شادمانی حضرت سلیمانی را موجب ارتکاب شراب ارغوانی آمده و بدان داعیه خاقان اکبر مسندنشین در دیوان‌خانهٔ خاص بر مسند ناز نشسته. شاهد شراب که چون نور دیدهٔ اصحاب در پردهٔ زجاجی بود، حجاب خفا از رخسار برانداخته، پنبهٔ غفلت از گوش برداشت، و سر بهوش ربائی برآورد - و جمال آفتاب‌مثال از شراب آتش‌خصال مانند گلی آتشین

برافروخت، و التهاب شعلهٔ می متاع هستی باده‌خواران محفل را پاك بسوخت ـ و آن روز بعضی از خوانین مثل جناب مرزاکوکه و جناب مظفرخان و لشکرخان و بعضی از ایچکیان (؟) که حریف بزم بهشت‌آئین بودند، عرق و تاری نوشیدند، و برخی ارتکاب خمر نمودند ـ حضرت خاقان اکبر بنده‌پرور را آن مجلس تا بآخر مقبول افتاد ـ امیدواری چنانست که ساحت حریمش را غبار کدورتی عارض نشود، و بر جمال شاهد آن بزم از هیچ رهگذری گردی نه نشیند ـ

القصه روز دیگر که غرهٔ شهر ذی‌قعده سنهٔ مذکوره بود، از قلعهٔ صورت بدولت و نصرت پادشاه قرسرعت بفتح و فیروزی کوچ کرده عزیمت مراجعت از گجرات مصمم فرمودند ـ و قلعهٔ صورت را بجایگیر عمدةالملك قلیج‌محمدخان مقرر فرمودند ـ و اشرف‌خان در تاریخ فتح آن قلعه گفته:

قطعه

کشورکشای اکبر غازی که بی سخن
جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست
تسخیر کرد قلعهٔ صورت بحملهٔ
این فتح جز ببازوی فتح سعید نیست
تاریخ فتح شد که «عجب قلعهٔ گرفت»
اینها ز دولت شه عالم بعید نیست

و در اثنای راه چون بنواحی بروچ رسیدند، ججارخان حبشی که یکی از امرای گجرات بود، سابقاً چنگیزخان را که حاکم بروچ و بعضی از ولایت گجرات بود، بی سبب بقتل رسانیده‌بود، والدهٔ چنگیزخان دادخواهی نمود که پسر مرا بناحق کشته ـ بنابر استغاثهٔ او بتاریخ هشتم شهر حال که نوروز بود، بندگان حضرت پادشاه معدلت‌گستر غو رسی نموده، بقصاص او را پیش فیل انداخته پاره پاره نمود، و نوروز او بشب ظلمانی مبدل شد ـ و کوچ بر کوچ متوجه

شده، بتاریخ بیست و هشتم شهر ذی‌قعده در بیرون احمدآباد نزول اجلال ارزانی داشتند ـ و سرکار گجرات را بخوانین اتکه نامزد فرمودند ـ ازانجمله سرکار بروچ و برودره و چپانیر را بجناب قطب‌الدین‌محمدخان و نورنگ‌خان لطف نمودند، و اسپ و سروپا و کمر شمشیر داده رخصت فرمودند ـ و در روز عیداضحیٰ از احمدآباد بدولت و سعادت پادشاه جم‌شوکت کوچ فرموده. در هژدهم ذی حجه قصبهٔ سیت‌پور که از اعمال سرکار پتن است، مخیم سرادقات جلال گشت ـ سرکار احمدآباد که پای‌تخت سلاطین گجرات بوده، بجناب مرزا کوکه الملقب بخان‌اعظم عنایت فرمودند و سرکار پتن را بجناب میرمحمدخان و اولاد شفقت نمودند ـ و سروپاهای لائق و اسپان و فیلان مناسب بهر یکی ازین جماعت داده رخصت ولایت دادند ـ و آن نواحی را تا کنار دریای عمان بحیطهٔ تصرف آورده بخوانین سپردند ـ

بیت

کلید فتح شاهی، بین جهان را کار بکشاده

به تیغ همچو دریا، ملك دریابار بکشاده

جناب جملة‌الملکی مظفرخان را سابقاً فرمان صادر شده‌بود که از آگره متوجه ملازمت گردد ـ و در قلعهٔ صورت بعز بساط‌بوسی مشرف گشته‌بود ـ درین روز بعنایت بی‌نهایت سرافراز و ممتاز فرموده، دو کرور و پنجاه لك تنکهٔ مرادی از سرکار سارنگپور و اُجین که از اعمال مالوه است، شفقت کردند، و اسپ توپچاق معه زین و لجام و سروپای نفیس عنایت فرموده، رخصت جایگیر دادند ـ و بندگان حضرت خاقان اکبر بدولت و اقبال از سیت‌پور کوچ بر کوچ عازم و جازم تختگاه همایون گردیده، در دهم محرم سنهٔ ۹۸۱ که روز عاشور است، بطواف روضهٔ خلدآئین حضرت قطب الواصلین خواجه معین‌الدین چشتی مشرف شدند ـ و از اجمیر کوچ فرموده، چون بقصبهٔ امبر

تشریف قدوم مسرت‌لزوم ارزانی داشتند، شاهزادهٔ عالمیان مرزا محمد دانیال، طول الله عمره، را که دران قصبه بودند، همراه آورده، در دوم شهر صفر بمقام فتح‌آباد سیکری رسیدند، و در هفتم شهر مذکور موالی و اهالی بقدوم موکب منصور و اهتزاز لوای منثور رایت استبشار بر سپهر برین افراشتند ـ و تمامت محلات و اسواق را آئین بستند. و قصور را چون ارائک خلد برین برآراستند ـ و چند روز شهر آگره دارالسرور شد، و وحشت و اندوه چون چشم بد دور بود ـ «بَلدةٌ طَیِّبةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ» ـ بمبارکی در کاخ سلطنت چون قمر در برج و گوهر در درج و روح در تن و گل در چمن و حور در جنان و عافیت در جهان نزول فرمود ـ سریر مملکت از ردای طلعت همایون و فر طالع روزافزون زینت و بهجت یافت، و چهار دانگ هندوستان از حکم حضرت پادشاه جهان آراسته‌تر از بهشت هشت‌گانه گشت ـ فتور نماند الا در چشم مخمور ترکان، و پریشانی دور گشت مگر در شکن زلف خوبان هندوستان ـ

دعای حضرت پادشاه

ایزد تعالی سرادق دولت قاهرهٔ حضرت خاقان اکبر را که صحن سموات سبعه زمین اوست، در ثبات و استحکام با ثوابت گردون و سیارات برابر گرداناد، و ماه رایت منصور او را که آسمان فتح و نصرتست، نوربخش و سایه‌دار آفتاب گردون گرداناد، بالنبی و آله الامجاد!

مثنوی

که تا گیتی است، گیتی بنده بادت! زمانه سال و مه فرخنده بادت!
غمین باد آنکه او شادت نخواهد! خراب آنکس که آبادت نخواهد!

گفتار در بیان ایلغار نمودن حضرت خاقان اکبر به احمدآباد گجرات، وکشته شدن محمد حسین مرزا و اختیارالملک بعنایت فیاض واهب البرکات

بعد از آنکه بندگان حضرت خاقان اکبر معدلت‌گستر که چهرهٔ حماست

و بسالت بگوهر شمشیر آبدار او افروخته، و رایات و اعلام فتح و نصرت بنوك سنان آتش‌بار او افراخته، بر حسب صفای عقیدت و خلوص طویت از فتح گجرات مراجعت نموده، سایهٔ شفقت بر ساکنان دارالخلافهٔ آگره که مستقر سریر سلطنت است انداخته، و بمقام فتح‌آباد سیکری طرح اقامت بنگاشت - و در شهر ربیع الآخر سنهٔ احدی و ثمانین و تسعمایة بدرگاه همایون که قبلهٔ امانی و مقصد آمال ست، اتکه‌ها که تمامی ولایت گجرات بایشان متعلق شده، چنان عرض داشتند که جماعتی از مفسدان چون محمدحسین‌مرزا و شاه‌مرزا و اختیارالملك و اولاد شیرخان فولادی که در جنگ پتن گریخته و ویران شده بودند، و در اطراف بیابان و ریگستان و جنگلهای گجرات اوقات می‌گذرانیدند، دیگر باره در میدان سرداری آتش کین و گرد بلا انگیخته، از سر خبث عقائد خیالات فاسد بدماغ راه داده، احمدآباد را که حکومت و دارائی آن بجناب مرزاکوکه الملقب بخان‌اعظم تعلق دارد، احاطه نموده محاصره کرده‌اند -

بیت

سر فتنـــه دارد دگر روزگار   همین است او را شب و روز کار

اگر حضرت پادشاه بنده‌پرور بنفس نفیس بدین حدود متوجه شوند، و پیش از استعداد خصوم فرصتی جسته‌آید، و دست‌بردی بدیشان نموده‌شود، از لشکر مخالفان اگر یکی از مخلب عقاب اجل خلاص یابد، بضرورت دیگری راه گریز پیش گیرد -

بیت

بجز صرصر بادپایان شاه   کس این گرد را برندارد ز راه

فی الفور رای عالم‌آرای بر فرض تادیب مخالفان گجرات از تعرض و تعدی آن طائفهٔ یاغی باغی که دیگر باره از استیلای اهل فتنه و فساد غوغا و فترات در مملکت گجرات افتاده، قرار گرفت - و عزم جهانکشای برکفایت

مهمات و استخلاص ولایت گجرات تصمیم پذیرفت. و حکم جهان‌مطاع عالم مطیع شرف صدوریافت که قبل از طلوع آفتاب رایت پادشاهی و ظهور ماهچهٔ علم شهنشاهی در اثنای پشکال که از استیلای لشکر بجانب قلعه و جبال پناه بهامون می‌برد، و ساعت بساعت از خدنگ متواتر باران سیل خون روان می شد، و دو هزار سوار جرار نیزه‌گذار با تیغهای آبدار در سلك طائفهٔ از نامداران عصر چون لشکرخان و شجاعت خان و جمعی از خوانین و امرای نصرت شعار فوج فوج قرار داده، بجانب گجرات متوجه شوند. و خود بنفس نفیس با فوجی از سپاهیان دلاور که روز تاختن شیرکردار بر یمین و یسار حمله می‌آوردند، در اهتزاز آمده، عنقریب ساحت مملکت گجرات را از قبهٔ بارگاه بلندایوان رشك ماه آسمان کند، و بضرب تیغ جهان‌کشای عالم آرای آثار اهل بغی و فساد از صفحهٔ ربع مسکون براندازد.

بیت

قیاس لشکرت نتوان گرفتن　　که یك مرد تو در مردی هزار است

القصه بتاریخ بیست و چهارم ربیع الآخر سنهٔ مذکوره هریك ازین جوانان بر یك شتر جمازهٔ تیزرفتار کوه‌کوهان صحرانورد عالم‌گرد سوار شده، و اسپ عراقی و ترکی راهوار جهان گذار رعدغرش برق‌جنبش که بیك اندیشه از رفتار شان هزاران ساله راه عقب مانده، و از غایت عجلت در هنگام سرعت پای رفعت بکهکشان رسانیده را کتل ساخته. چهار پنج منزل را یکی کرد.

بیت

چون فلك عالم‌نورد و چون قمر منزل گذار
چون ثوابت رهنمای و چون عطارد کاردان

بنوعی که فحوای کریمهٔ «وَلِسُلَیْمَانَ الرِّیحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ» بیان

حال آمد، ایلغار فرمود، و مانند خورشید که چون تیغ شهاب از قراب خاور برکشید، و در روزی عالمی را مسخر گردانید، یا مثل فلك دوار که موکب کواکب را در شبی از مطلع مشرق به مکمن مغرب رساند، روان گشت، و موافق سیرت حضرت حبیب رب العزة بر ناقهٔ دولت سوار شده، مقصود از تتق غیب روی نمود.

بیت

پادشاها، ملك عالم یافت باز از سر قرار
تا شدی بر ناقهٔ دولت چو پیغمبر سوار

و از فتح‌آباد سیکری تا باحمدآباد که قریب پانصد کروه راه است، به نُه روز رسیدند.

قطعه

حزم ترا ز فرق گذشته لب سپر — عزم ترا بگوش رسیده زه کمان
راندی چنان که خاك نشورید بر زمین — رفتی چنان که مرغ نجنبید ز آشیان
گه کوه زیر پای تو، گه ابر زیر دست — گه چرخ هم رکاب تو، گه وهم هم‌عنان

چون آن همای‌فر خورشیدوار تحریك سلسلهٔ نهضت نموده، در دو روز و نیم طی مسافت یك صد و چهل کروه بسرعت تمام کرده، در وقت ظهر در بلدهٔ سعادت‌تاثیر اجمیر نزول اجلال فرموده، زیارت حضرت قطب العارفین خواجه معین‌الدین چشتی که از میامن آن (ره) جلائل فتوحات بهروز می‌باشند، فائز گشته، فتوحات طلبیدند.

نظم

شه پاك‌دین در مقام نیاز — همی گفت با داور کارساز:
پذیرفتم از داور آسمان — که نامایم از داوری یك زمان
ره راستی گیرم امروز پیش — که آگاهم از روز فردای خویش

وقت عصر ازان مقام هدایت‌فرجام پای دولت در رکاب نصرت‌انجام آورد - نواب مرزاخان و میرزا غیاث‌الدین‌علی آخوند و آصف خان و عبدالله و کیجک خواجه و سیف‌خان کوکه و زین‌خان و سیدعبدالله‌خان وغیره تا بیست نفر در رکاب ظفرانتساب بوده، روان شدند - و روز دیگر در قصبهٔ چتارن آرام گرفته، و روز دیگر بنصف شب در قصبهٔ سوجت رسیده، وقت صبح ازانجا توجه فرموده، دران راه بگمان آنکه سپاه ظفرپناه که از پیش رفته، در جالور خواهندبود، با چندی از مخصوصان عنان عزیمت بجانب جالور معطوف فرمودند- بقیه سپاه قریب بعصر در بگوان‌پور نزول کرده بودند که همان ساعت حضرت خاقان اکبر بدولت رسیدند - و معلوم شد که جالو دور بوده، و ازانجا متوجه سروهی شدند، از راه سروهی منحرف شده، متوجه جالور شدند، و بعد از ظهر روز جمعه ۲۹ بجالور رسیدند - و تمامی لشکر که در پیش بودند، ملحق شدند - حضرت خاقان اکبر تعیین عساکر نموده، اسپها و جبه‌ها بخشیدند - و بعد از یك پهر شب شنبه گذشته سوار دولت شده، و بقصبهٔ دیوسه که بیست کروهی پتن است، رسیدند، و آصف خان را بطلب میرمحمدخان فرستادند - در اثنای راه سایهٔ سپهر برحوالی پتن که حکومت و دارائی آن تعلق بجناب میرمحمدخان دارد، انداختند - جناب مشارٌالیه را حیرت دست داده، باور این معنی نکرد - زیرا که هرگز این نوع امری را ندیده و نشنیده تا آنکه حضرت پادشاه عالمگیر بنفس نفیس بدروازهٔ شهر پتن آمده، ذات شریف و عنصر لطیف را بجناب مشارٌالیه نمودند - خان مشارٌالیه فی‌الحال پابوسی مشرف شده، خاك پای آن حضرت را کحل بصر ساخته، در ضمان اقبال و ظلال جلال که عازم بود، پیشتر رفته بود :

بیت

چو خورشید می‌رفت شاه جهان   سپاهش چو سیاره، چتر آسمان

چون حدود گری که پرگنهٔ از پرگنات احمدآباد گجرات است، مضرب خیام سپاه نصرت‌دستگاه گردید، جمعی از فسده بقصد آنکه شاید از حوالی اردو بازار چیزی توانند ربود، از گوشه بیرون آمدند ـ همین که نظر محافظان و حارسان بآن جماعت برگشته‌روزگار افتاد، چون گرد بیك حمله آن خاکساران متفرق شدند، و چندی بقتل رسید ـ بالآخر سردار ایشان بپایهٔ سریر خلافت آمد ـ و بر تواتر منهیان و میورها خبر می‌آوردند که محمدحسین‌میرزا و فولادیان و اختیارالملك دست ظلم و بیدادی کشاده، با لشکری گران بمحاصرهٔ شهر احمدآباد اقدام نموده‌اند ـ و جناب خان‌اعظم و جناب قطب‌الدین‌محمدخان و اکثر از خوانین آنکه در مضیق ضرر و معرض خطر افتاده‌اند ـ و چون مضمون این قضیه مکرراً بعز عرض و کرامت استماع رسید، برسمت شهر احمدآباد نشاط حرکت فرمود، و عنان تائید بر شبرنگ شهاب‌رفتار داد، و مرکب ماه‌سیر آن سپهر ستاره حشم چشمهٔ خورشید درفشان را در ظلمت گرد نهان میکرد ـ

بیت

برید صیت تو در قطع ساحت عالم   قبول می نکند وهم را بهمراهی

و چون باد صبا دشت و صحرا می‌سپرد ـ و مردان گزیده و دلیران جنگ‌دیده که از ترس خدنگ هر یك عقاب از اوج گردون بهزیمت رفتی، و از وهم نیزهٔ اژدهاپیکر ایشان شیر بیشهٔ خود خالی گذاشتی ـ جناب شجاعت خان را سردار فوج خاصه گردانیده، نزدیك شهر احمدآباد رسیدند ـ و وقت صبح روز چهارشنبه ٤ شهر جمادی الاولی سنهٔ مذکوره بعد از ادای نماز مرزا غیاث‌الدین‌علی آخوند را طلبیده، پرسیدند که رجال‌الغیب امروز در کدام جانب است ـ و دعای رجال‌الغیب را از وی تعلیم گرفته، بشرائط تمام بجا آوردند. و او را جیبا بدست مبارك خود پوشانیدند ـ بعد ازان متوجه درگاه بی‌نیاز شده دعا خواندند، و سوار شده چون بدو کروهی احمدآباد رسیدند، خان‌اعظم

را که در احمدآباد بود، اخبار کردند که مکمل شده بیرون آید - و خبر رسید که مخالفان خبردار هستند- و این معنی موجب زیادتی عزیمت شده، متوجه حرب شدند -

بیت

که بود جز تو ز شاهان روزگار که داد   قضیم اسب ز سکری و آب از عمان

یک ناگاه بر محمدحسین‌مرزا و اختیارالملک و فولادیان تاخته- محمدحسین‌مرزا که در رزمگاه مانند شیر عرین حمله میکرد، در تاختن قائد تائید و نصرت همعنان خسرو روی زمین شد - و از مساعدت روزگار محمدحسین‌مرزا در تاختن از اسپ افتاده گرفتار گشت - و او را دست بسته، گدای‌علی بدخشی نزد حضرت آورده - حاصل الامر مشارٌالیه را در مقابلهٔ خطاب و عتاب بندگان حضرت خاقان اکبر ظفراثر باز داشتند - و حضرت اعلی بزبان رفق و مدارا فرمودند که «در اول از درگاه عالم‌پناه روی‌گردان شده، بولایت مالوه درآمده، سفک دماء و تاراج اموال و آهنگ برانداختن استار عیال مسلمانان نمودی، و بالآخر توسل بمظاهرت گجراتیان و تعلق بمعاضدت ایشان کردی» -

بیت

اهل تحقیق برانند که بر نتوان خورد   از درختی که برد سایه بباغ دگری

و او را بیکی از راجه‌ها سپرده، متوجه قتال و جدال شدند - و آن راجه در حین قهر و کین تیغ آئینه‌آئین برکشیده گفت :

مصراع

رخنه‌گر ملک سرافگنده به

یک نفس کشتی حیات آن مغرور مطرود از آسیب تندباد قهر درهم شکست، و نوح وحش پیش از آن که بجودی نجات و ساحل امان رسد، در غرقاب فنا و گرداب بلا غوطه خورد -

مثنوی

فلك را سر انداختن شد سرشت نشاید کشیدن سر از سرنوشت
نه پرورد کس را که آخر نکشت که در مهر نرمست و درکین درشت

سیف‌خان کوکه دران معرکه کشته شد - و قلم تقدیر رقم زوال بر صحیفهٔ آمال مرزا محمدحسین مذکور کشید، و اجل محتوم منشور بقای آن مغرور طی کرد - و چون این امر بوقوع انجامید، ناگاه از جانب دیگر اختیارالملك بر سپاه جنگ‌جوی خود را رسانیده - اعیان و خوانین که بودند، برو حمله کرده، او را نیز بقتل آوردند - و حضرت خاقان اکبر شیردل دران روز بنفس نفیس دران کارزار بنوعی در میدان قتال جنگ و جدال فرمودند که اگر رستم و اسفندیار زنده بودی، سر از خجالت بر نداشتی، و صد هزار آفرین گفتی - چنانچه بر ران مبارك آن حضرت آسیب زخم رسید - و دلیران بشمشیر آبگون ریگ و سنگ را بخون رنگ میکردند، و خاك میدان پیکار بخون مخالفان نامدار می‌سرشتند -

مثنوی

بخون غرق شد خاك و سنگ و گیا بگشتی ز خون، گر بُدی آسیا
بیابان چو دریای خون شد درست تو گفتی که روی زمین لاله رُست

و شاه‌مرزا و اولاد شیرخان فولادی که طناب عناد تاب داده‌بود، و فتنهٔ خفته را بیدار کرده، در اثنای کارزار با فوجی از مخالفان روی بگریز نهادند -

مصراع

کَرُّوا وَمَا غَنَمُوا، فَرُّوا وَمَا نَدِمُوا

و از خوف شمشیر آبدار بادکردار عرصهٔ میدان خاك پیمودن گرفتند، و بیکسار بنا کام در هر دو سه گام ...... انداخته، در چهار خانهٔ شطرنج عنا از حواس پنج گانه بیگانه گشتند، و در ششدر بلا هفت منزل از هشت نشناختند، و گریزگاه از نه پوشش افلاك بده پایه بالاتر خواستند - و پادشاه روی زمین را که پیوسته

بیت

پشت شاهان به پیش ایوانش   خم گرفته چو طاق ایوان باد!

تیسیر چنین فتح نامدار بحصول چنین سعادتی که در جنب آن

بیت

منسوخ شد حکایت کاؤس و کیقباد   افسانه گشت قصهٔ دارا و اردوان

چون این فتح دست داد، جهانیان را دلائل و امارات کشورستانی و عدوبندی روشن‌تر گشت، و آثار عزائم پادشاهانه در دفع مشکلات و معضلات حوادث دهر واضح‌تر شد - جناب خان اعظم و جناب قطب الدین محمدخان و باقی خوانین انکه که در شهر احمدآباد متحصن بودند، از شهر برآمده، زبان بدعا و ثنا برکشادند، و بپابوسی مشرف گشتند - و التفات و عنایات شامل حال ایشان گشت، و زبان حال همگنان مترنم شد:

بیت

باز آمد شاه ما در کوی ما   باز آمد آب ما در جوی ما

و بطالع سعد و اختر همایون در شهر احمدآباد خرامیده، عرصهٔ گجرات که منشأ دولت و مبدأ سعادتست، بمیامن قدوم مبارك آراسته شد - و پانزده روز در احمدآباد توقف واقع شد - و درین وقت عنایت بی غایت شامل حال و کافل آمال مرزا غیاث‌الدین‌علی میر بخشی شده، بخطاب آصف خانی مشرف گشت - و مشارٌالیه را جهت عرض لشکرهای ولایت گجرات گذاشتند -

بیت

بهر که یك نظـــر افگـند لطف شـامل شاه
چو آفتـاب برآمـــد بصـــدر عزت و جـاه

ازانجـا رایـات همایون و اعلام تائیـــد در جنبش آمـــده، بر عزیمت دارالخـــلافـــهٔ آگره روی آورده‌شد، و ایلغـار کرده بمدت ده روز بمستقر سریر دولت بمقام فتح‌آباد سیکری نزول اجلال فرمودند - بوقت وصول سواد آن خـــطه مخیم دولت و اقبـال شد - و چون شاه‌مرزا روی بگریز نهـاده، در اطراف بیابان و جنگلهای گجرات می‌گذرانید، و بلطائف حیل روزی بشب می‌رسانید - و او نیز چون دیگران رخت فنـا بعـالم بقـا کشید -

دعای حضرت پـادشاه

حق سبحانه و تعـالی این خورشید فلك شهریاری را که ایوان فیض و معدلت او از ذروهٔ کمال بر تیره‌روزان تـابـانست، و اشعهٔ عدل و مرحمت این پـادشاه عالی‌شان از اوج جاه و جلال بر سرمازدگان حوادث درفشان، تـا خورشید دوار است و فلك برقرار، بقا دهاد، و جمال و کمال این پادشاهزادهٔ مظفرنشان را از کسف نقصان و خسف زوال مصئون گرداناد!

گفتار در بیان بعضـی از حالات آن سردفتر ارباب دین و دولت، و آن سرور و بهتر اهل قلم و اصحاب کـفایت، و نشستن مرتبهٔ دیگر در مسند وزارت

بر رای کـفایت‌نمـای ناظمان منـاظم دین و دولت و ضمـــیر عقده کـشای واقفان مواقف ملك و ملت پوشیده و پنهان نماند که بر طبق کلام اعجاز انجام «اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ (بِسُلْطَانٍ) خَیْراً، جَعَلَ لَهُ وَزِیراً صَالِحاً» تشئید قواعد خلافت و سروری‌و تمهید مبانی سلطنت و برتری بی اصابت تدبیر وزیر صافی‌ضمیر نظام امور معدلت و رعیت‌پروری و تمشیت مهـام عظمت و عدالت‌گستری بی تقویت

رای صواب‌نمای مشیر صائب‌تدبیر انتظام نپذیرد، و ریاض دولت و اقبال رشحات سحاب وزرای عظام سمت خضرت و نضارت یابد، و فروغ اُبهت و استقلال از پرتو خاطر کفایت‌مآثر صواحب کرام بر وجنات احوال جاه و جلال تابد۔

بیت

ز رای وزیران روشن‌ضمیر　　　شود کار شاهان کفایت‌پذیر

بناءً علی هذا چون منشی تقدیر امر وکالت و وزارت را بنام نامی مظفرنشان تحریر نموده، دران وقت که حضرت پادشاه سلیمان‌مکانی مرتبهٔ ثانی از ولایت گجرات بفتح و فیروزی مراجعت نموده، بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند، و در مقام فتح‌آباد سیکری که مطرح شعاع اقبال و مطمح بصر آمال است، طرح اقامت انداختند، در آئینهٔ خاطر نورانی اسکندر ثانی سابقهٔ اندیشهٔ این صورت پرتو انداخت که جهت مهام سلطنت و تمشیت معاملات مالی و ملکی جناب مظفرخان که در سارنگپور من اعمال مالوه جایگیر دارد، بپایهٔ سریر خلافت‌مصیر شتابد۔ بنا برین فرمان لازم الامتثال موشح باصناف و الطاف و عواطف پادشاهانه اصدار یافت، و از مطاوی فرمان عالی‌شان مرحمت‌نشان التفات خاطر مبارك بیمن منظر و حسن مخبر جناب مشارٌالیه معلوم شد۔ جناب مشارٌالیه بر حسب صفای عقیدت و خلوص طویت کمر فرمان برداری و مطاوعت بسته، در چهارم رجب المرجب سنهٔ احدی و ثمانین و تسعمایهٔ از سارنگپور مذکور روی بدرگاه معلی آورده، در هژدهم شهر مذکور بمقام فتح‌آباد سیکری بدولت رکاب‌بوسی بندگان حضرت در محل چوگان باختن مشرف و معزز گردید، و بنظر عنایت و حسن عاطفت ملحوظ و مخصوص شد، و در بلندی درجت و ارتفاع منزلت از اقران امتیاز یافت، و بخدمت بساط اشرف که بوسه‌جای ملوك عجم و سجده‌گاه سلاطین عالم است، مکرم گشت۔

بیت

تو آفتابی و بر مه شود ز فرّ تو خاك   زبس که پیش تو شاهان نهند رو بزمین

بیست و چهارم رجب مذکور بمنصب وکالت و وزارت مخصوص فرمودند، و سروپای لائق مزید التفات گشت ـ و جناب مشارٌالیه را جمع میان وکالت و وزارت دست داد، و کوکب اقبال در نفاذ امر و علو شان و مزید اقتدار و کمال اختیار روی باوج شرف و رفعت نهاد ـ و هم در بدایت حال دست خوانین و وزرا از تصرف در امور ملك و مال کوتاه گشت، و بی استصواب خان مشارٌالیه مهام مملکت و مصالح سپاهی و رعیت بفیصل نمی‌رسد ـ

بیت

ز بیم قهر او دل در بر دشمن هراسان شد
ولی ز امید لطفش دوستان را کار آسان شد

بنابر کمال مکارم اخلاق و محاسن اشفاق در عدل و انصاف بروی روزگار خلائق هندوستان برکشود ـ و در مهم تمشیت ورارت و رواج و رونق درگاه سلطنت بنوعی سعی و اهتمام می‌کند که اگر آصف‌برخیا زنده می‌بود، شرط متابعتش بجای می‌آورد ـ و حضرت خاقان اکبر بنده‌پرور پرتو انوار استقلال برصفحات احوال آن وزیر صافی‌ضمیر بیشتر از پیشتر انداختند ـ و خان مشارٌالیه نیز در تمامت مملکت وزراء کافی دیانت‌قرین و عمالٌ صاحب‌وقوف امین تعین فرموده، و بیمن اعتنا و حسن اهتمامش سپهر بی‌مهر از سر ایذا و قصد جفا که مغولان از هندویان پردغا می‌کشیدند، بتمامی گذشت ـ

بیت

نهال باغ دولت در برآمد   جفای خار محنت بر سر آمد

و در همه ابواب طریق امانت و دیانت مسلوك داشته، و دفتر اعمال خود را بارقام رعیت‌پروری و نصفت‌گستری نقش‌پذیر ساخت ـ فاما درین

مدت که جناب جملةالملکی صاحب دیوان اند، بسبب نیکخواهی و دولت‌خواهی همیشه در جزئیات ... ملکی و مالی را درین اوقات حضرت اعلی بنفس نفیس خود متوجه شده، می‌پرداختند، جناب دران باب بقدر (ی) معذرت می‌گفتند و مضطرب می شدند ـ و باوجود این فرامین و پروانجات و بروات مهر کرده. از قهر حضرت خاقان اکبر ترسیده، در حفظ احوال خود اشتغال نموده، دم در می‌کشیدند ـ ع

عاقل نبود غافل از اندیشهٔ سلطان

و در هژدهم شهر شوال همین سال، ختم بالخیر والاقبال، حضرت خاقان اکبر حمیده‌خصال بنفس نفیس متوجه اجمیر شده، بزیارت روضهٔ حضرت قطب الواصلین خواجه معین الدین چشتی مشرف گشتند ـ و در همین سال لشکرها از اطراف و جوانب جمع آورده، بجانب گور و بنگاله روانه داشتند ـ و خوانین و سلاطین جمعیت کرده، از آب گنگ عبور کردند ـ و در شهر ذی حجه سنهٔ مذکوره جناب مرزا عزیز کوکه الملقب بخان‌اعظم از احمدآباد گجرات آمده، پابوسی بندگان حضرت خاقان اکبر مشرف گشت ـ و حضرت خاقان اکبر از اجمیر مراجعت نموده، در شهر ذی حجه سنهٔ مذکوره سایهٔ التفات بر ساکنان دارالخلافهٔ آگره که مستقر سریر سلطنت است، انداختند ـ

دعای حضرت پادشاه

آفتاب دولت پادشاه عهد را که سایهٔ رحمت صانع علی الاطلاق است از کسوف نوازل دهر و خسوف طوارق ایام محروس داراد!

ذکر ختنه کردن حضرت پادشاه‌زادهای عالمیان

بر مستخبران راه هدایت و مستحفظان قواعد شریعت مخفی نخواهدبود که نهال جبلت خلقت حضرت خاقان اکبر بزلال اجرای احکام شریعت غرا نشو و نما یافته، همگی همت بران مصروف میدارند که سنت سنیهٔ حضرت رسالت

پنـاهی، صلی الله علیه و سلم، را ترویج دهند ـ بنابرین بموجب سنت سنیهٔ حضرت خیر البریه، علیه افضل الصلوة و التحیـــة، در روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الثـانی سنهٔ ۹۸۲ حضرات عالیـات شاهزادهای عالمیـان را که دیدهٔ جهانیـان بانوار جمـال باکمـال شـان روشن است، شاه‌زادهٔ اعظم الواثق بالملك الرحیم، مرزا محمدسلیم الملقب بشیخوجیو، و شاهزادهٔ عالی‌نژاد مرزا سلطان محمد مراد المخـاطب به پهـاڑی‌جیو، و شاهزادهٔ عدیم‌المثـال مرزا دانیـال، طول الله اعمـارهم، متابعاً لسنهٔ سیدالمرسلین ختنه فرمودند، و بدان سبب جشنی عظیم نمودند ـ و یکی از شعرا درین بـاب گفته :

بیت

از جفـای ختـــنه بر شـاخ گلی بیداد رفت
غنچه پرخون شد و زو برگ گلی بربـاد رفت

چون سن شریف شاهزادهٔ عالمیـان مرزا شیخو بموعد تکلیف تعلیم رسید، بتوفیق حضرت قادر علیم ملهم اقبـال که نغمه‌سرای مکتب «الرَّحْمٰنُ عَلَّمَ القُرْآنَ» است، آن حضرت را تعلیم داد، و لوح تعلیم در کنار گرفته، در صحبت سیادت‌پنـاه افادت‌دستگاه استاذ الفضلاء فی الزمـان، مولانـا میرکلان در روز چهـارشنبه ۲۲ رجب سنهٔ ۹۸۲ زبـان معجزبیـان بقراءت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ جـاری کرد ـ

گفتار در بیـان محـاصره و محاربهٔ جنود ظفرورود، بوالی گور و بنگاله اعنی داؤد مردود مطرود، و ذکر نهضت خاقان اکبرعاقبت محمود، و فتح نمودن آن ولایت را بعنایت ملك الودود، و کیفیت بعضی از وقائع که دران سال روی نمود

هر سعادت‌مندی که بنور عنـایت ازلی و فروغ هدایت لم‌یزلی در مجمـــع الارواح تعارف و آشنائی یابد، و عنان ارادت بطریق سعادت تابد، میل زیارت

اهل الله نماید، و از روحانیت ایشان استمداد همت شعار روزگار خود سازد، و بیامن آن سر ارتفاع بمعارج استعلا برافـرازد ـ

بیت

کسی کاستعانت بدرویش برد اگر بر فریدون زد، از پیش برد

لاجـرم هر روز از بخت فیروز انوار سعادت بر وجنات احوال او واضح گردد، و هر ساعت آیت عنایت بر صفحات کائنات لائح باشد ـ بنابران حضرت خاقان اکبر درویش‌پرور سعادت‌اثر چون مرتبهٔ ثانی از فتح ولایت گجرات معاودت نمودند، زیارت روضهٔ مقدس و تقبیل آستان و صندوق اقدس حضرت قطب‌الواصلین خواجه معین‌الدین چشتی فرمودند ـ و در هروقتی که از یورشها مراجعت می‌فرمایند، یا بجائی عزیمت می‌کنند، عنان عزیمت بصوب اجمیر که روضهٔ مقدس آن‌حضرت آنجاست، معطوف می‌سازند ـ درین حین از جناب خانخانان که بخان‌بابام سرافرازند، و از سرحد جونپور تابولایت گور بایشان متعلق است، عرضه‌داشت آمـد که داؤد مردود عاقبت‌نامحمود که والی گور و بنگاله است، سر از ربقهٔ طاعت‌داری و گردن از طوق فرمان‌برداری برتافته، و روی از طریق وفاق بشیوهٔ نفاق آورده ـ باوجود آنکه جناب خانخانان از جانب او نکهت خلاف می‌شمید، و آوازهٔ عصیان آن افغان شوم مردود می شنید، برحسب مکارم اخلاق و حسن اشفاق کمال مروت و عنایت نسبت باو بظهور می‌رسانید، لیکن

نظم

اگر بیضهٔ زاغ ظلمت‌سرشت نهی زیر طاؤس باغ بهشت
بهنگام آن بیضه پروردنش ز انجیر جنت دهی ارزنش
دهی آبش از چشمهٔ سلسبیل دران بیضه دم دردمد جبرئیل
شود عاقبت بیضهٔ زاغ زاغ برد رنج بیهوده دربان باغ

با آنکه پدر وعم او همیشه باج‌گذار و فرمانبردار بوده اند، و امثله و احکام را امتثال می‌نموده‌اند، داوٗد مردود آن قاعده را برانداخت، و آن باب را مسدود ساخت ـ قلعهٔ پتنه و حاجی‌پور را که سرحد گور و بنگاله است، مضبوط و محکم ساخته، رایت مخالفت برافراخت ـ چون پرتو این معنی بر ضمیر منیر حضرت پادشاه عالم‌گیر روشن شده، آتش حمیت در خاطر خطیر بنوعی برافروخت که گفتی بشعلهٔ خشم و شرار قهر جهانی خواهدسوخت ـ رای جهان‌کشای برتدارك این قضیه مصروف داشت ـ

بیت

جهانگیری توقف برنتابد جهان آن را بود کو برشتابد

لاجرم بی توقف و اهمال فرمان جهان مطاع بنفاذ انجامید که جناب خانخانان برسم منقلائی عزیمت آن حدود نماید، و تواچیان بولایت روند، و جار رسانند که خوانین که در پورب جایگیر دارند، مثل جناب محمدقلی‌خان برلاس و محمدقیاخان و خان‌عالم و مجنون‌خان قاقشال و باباخان قاقشال و وزیرخان و شاهم‌خان جلائر همراه نواب مشارٌالیه شده، متوجه دفع افغانان مخالف شوند ـ و باقی خوانین و سلاطین نامدار از ولایت مالوه مثل محمدمرادخان و میرك احمدخان کولابی و خالدین‌خان و اعتمادخان وغیره بدارالخلافهٔ آگره حاضر شده، متوجه گردند ـ و جناب لشکرخان میربخشی و راجهٔ راجها راجه تودرمل نیز متوجه شده، عرض لشکرها کنند ـ و بندگان حضرت خاقان اکبر ظفراثر بسرعت هرچه تمام‌تر بطالع سعد و فال نیکو جهت استیصال افغانان بی‌نام‌ونشان بتاریخ سلخ صفر سنهٔ اثنی و ثمانین و تسعمایة بعزم یورش آن ولایت در وقتی که آفتاب عالمتاب سایه در برج سرطان انداخته‌بود، و از شدت حرارت بسیط زمین بساط آتشین می‌نمود، و نهنگ دریا در غمرات موج چون ستاره در درجات اوج از تاب آفتاب در آتش افتاده، و یاقوت

در صمیم کان از حرارت هوا می‌گداخت، و سنگ‌ریزه را در قعر آب تابش خورشید لعل مذاب می‌ساخت، نهضت نمود۔

بیت

بگرمگاه بدست ار بیفگنی یاقوت   چنان گداخته گردد که نقره اندر کاه

و جناب شهاب‌الدین‌احمدخان را بمحافظت دارالخلافهٔ آگره که مقر سلطنت است، مقرر داشتند۔ و حضرت خاقان اکبر و شاهزادهای عالمیان و حرمهای بلقیس‌مکان در کشتیها نشسته متوجه شدند۔ و دریای در مختصر آبی روان شد، و ماهی در برج آبی منزل ساخته۔

نظم

شد اندر کشتی آن ماه سمن بر
چو خورشید درخشان در دو پیکر
چو مه در برج آبی کرد منزل
روان کردند کشتی را بساحل
شه و شهزادها لشکر گرفتند
بکشتی راه دریا بر گرفتند
شده بر مرکبی چوبین روانه
رکابش آب و بادش تازیانه
کمانی سخت هرگز زه ندیده
بزورش بازوی دریا کشیده

بعد چند روزی که قریب بمانکپور رسیدند، پشکال بنوعی شد که ابر سراپردهٔ سیاه در فضای عالم علوی کشید، وتتق نیلی بر رخ روشنان گردون پوشیده، و برق میان ابر تیره چون قارورهٔ نفاطان شمعها می‌سوخت، و رعد بآئین نای رویین خروش و غلغله در گنبد گردون می‌انداخت۔ و طغیان باران دران مرتبه شد

گویا کسی هفت دریا را دران سرداده‌است، یا طوفان نوح یکبار دیگر سر در جهان نهاده ـ

بیت

ز باران جهان سر سر شد چنان
که شد غرق طوفان نوح اندران

القصه حضرت خاقان اکبر چون به بنارس رسیدند، شاهزادها و حرمها را از کشتی‌ها در اواخر ربیع الاول سنهٔ مذکوره بر آورده، بجانب جونپور روان ساخته، و بنفس نفیس در چهارم ربیع الثانی از سرای‌بی‌بی که قریب بجونپور است، عزیمت پتنه و حاجی‌پور فرمودند ـ چون (به) ترمهانی که ملتقای آب سروار و گنگ است، رسیدند، دران روز قریب سی کشتی بعضی از پادشاه و بعضی از لشکریان غرق شد، و دو چیتهٔ پادشاهی و بعضی از اسباب مردم در آب رفت ـ در قصبهٔ منیر یك روز توقف نمودند، و دران روز مرزا غیاث الدین علی آخوند را از جانب خود بطواف شیخ یحیی منیری، قُدِّسَ سِرُّهٗ فرستادند، و مبلغی دادند که درانجا بارباب اسحقاق رساند ـ و در شانزدهم باردوی ظفرقرین رسیده، جناب خان‌خانان و باقی خوانین و سلاطین منقلای لشکر فیروزی‌اثر بشرف بساطبوسی مشرف گشتند، و رایات خاقان اکبر بذروهٔ ایوان کیوان رسید، و پرتو انوار رافت و عاطفت از آفتاب جبین متینش برساحت امید خوانین و سلاطین تافت ـ و چون داؤد مردود خبر وصول رایات فرقدسای و اعلام سپهرآرای شنید، زمام اختیار و اقتدار از دست داده سراسیمه گشت ـ جناب خان‌عالم و جمعی ار دلاوران نهنگ‌آسا از آب گذشته، بحاجی‌پور درآمده، شهر را بتاریخ نوزدهم شهر مذکور بحیطهٔ تصرف درآوردند ـ و چون این خبر بداؤد مردود رسید که در قلعهٔ پتنه متحصن بود، از قلعهٔ که پناه و آرام‌گاه خود ساخته بود:

قطعه

همچون کشف عدوّ ترا پوست شد حصار
چون کرم پیله خصم ترا جامه شد کفن
با حملهٔ شمال چه تاب آورد چراغ
با دولت همای چه پهلو زند زغن

در شب بیستم شهر مذکور که از شراب بیخودی مدهوش گشته بود، بعضی از امرای او مصلحت دیده، دران حالت او را در کشتی انداخته، بزبان حال می‌گفتند:

بیت

تو بیدار و خصم ترا برده خواب   تو هشیار و بدخواه مست و خراب

فرار بر قرار اختیار کرد -

بیت

نادیده ز دور برق شمشیر   بگریخت چنان که روبه از شیر

گوجردروازه را کشاده، فیلهای نامی و بعض خزائن را پیش انداخته آب بی‌ناموسی و خاك ادبار بر فرق روزگار خود ریخته، رو بگریز نهاد - افغانان که در پتنه بودند، از راه دریا و خشکی بیرون رفته، جمعی کثیری بر سر کشتیها هجوم آورده، هرکس را که قوت بیشتر بود، آن دیگر را در آب انداخته، بر سرکشتی‌ها غریق بحر فنا شدند - و آنها که در راه خشکی راه گریز نیافتند، از غایت دهشت خود را در جنگل و دریاها انداخته فانی شدند، و در آب پن‌پن که پل بسته بودند، از گذشتن فیلان و هجوم افغانان شکسته، راه عدم پیش گرفتند -

بیت

ز اعمال بد کار ایشان خراب   گهی جای در آتش و گه در آب

مبشر اقبال نوید بشارت رسانید که دیروز از غلغلهٔ کورکهٔ قیامت اثر و طنطنهٔ حضرت پادشاه بحر و بر مخالفان بیکبارگی فرار نموده ویران شدند، و از پردهٔ غیب لطیفهٔ «وَمَا النَّصْرُ اِلاَّ مِنْ عِنْدِ اللهِ» پیدا آمد، و اختر ظفر از مشرق مراد تابان شد - چون فتح قلعهٔ پتنه نیز شد، و بندگان حضرت خاقان اکبر عالم‌گیر بنفس نفیس ایلغار کرده، تا بدریاپور تشریف قدوم ارزانی فرمودند، گوجرخان که یکی از سرداران نامی او بود، خبردار شده، فرار اختیار کرده، روی بگریز نهاد - مجنون‌خان قاقشال و اقوام و بعضی از دلاوران خود را بگوجرخان و جماعت او رسانیده، از پیش دریای خونخوار و از عقب تیغهای صاعقه‌کردار دیده، خود را بدریا زده، موازی سیصد چهارصد کس غرق هلاك شدند - خوانین و عساکر منصوره فیلان نامی داؤد را با سیصد زنجیر فیل دیگر گرفته، مرتبه مرتبه بنظر اشرف رسانیدند - و لشکرخان و صادق‌خان را بطلب خوانین عالی‌مقدار و امرای نامدار به پتنه فرستادند - بعد از چهار روز در غیاث‌پور خوانین رسیده، شرائط تهنیت بجای آوردند - و ولایت پتنه و بهار تا حد گور و بنگاله را بجناب خانخانان عنایت فرمودند - و جناب بقلعهٔ تانده که پای تخت بنگاله است، اقامت کرده - و خطهٔ حاجی‌پور را بجناب محمد قلی‌خان برلاس جایگیر کردند - چون بعضی ازان ولایت بتحت تصرف بندگان حضرت درآمد، همه را بجایگیر خوانین و سلاطین مقرر داشتند - و ولایت پورب و گور و بنگاله که طریق استخلاص آن بر سلاطین جهان بسته‌بود، به نیروی دولت قاهره کشاده گشت، و در قبضهٔ اقتدار بندگان درگاه درآمده، در حریم ملك افزود -

قطعه

ترا بملك زمین تهنیت نیارم گفت | که عقل را بود اینجا مجال طنازی
سپهر و مهر بخاك در تو می‌نازند | بسیط خاك چه باشد که تو بدان نازی

چون خاطر اشرف بندگان حضرت خاقان اکبر از آن جانب جمع شده، وآن ولایت را قسمت نمودند، رای آفتاب‌اشراق پرتو التفات بر استیصال داؤد مردود و افغانان عاقبت‌نامحمود انداخت، و جناب خانخانان و محمدقلی خان برلاس و مجنون‌خان و باباخان و اشرف‌خان و خان‌عالم و جمعی از خوانین و سلاطین نامی را مقرر فرمودند که ولایت مذکور را ضبط نمایند، و در طلب او نیز سعی نمایند۔ خوانین عزیمت نموده، باطراف آن ولایت محیط شدند۔ و جناب مظفرخان و بعضی از خوانین را بپای قلعهٔ رهتاس فرستادند که قلعه را گرفته بفرحت‌خان سپارند۔ و صادق‌خان را بجهت گذرانیدن فیلان و اسباب بیوتات تعین فرمودند۔ و در محل گذرانیدن فیلان دو زنجیر فیل نامی، که از داؤد گرفته بودند، در آب غرق شده۔ خان مذکور بتقصیر موسوم شده، بشرف کورنش نتوانست رسید۔ و حکم شد که تا ده زنجیر فیل چنان از جنگل نگیرد، بدرگاه معلی نیاید۔ و جونپور را بتمام خالصهٔ شریفه ساخته، به میرزا میرک الملقب برضوی خان سپردند۔ و میرزاده علی‌خان و شاه‌غازی خان و جماعتی از سلاطین را بکومك بهار تعین کردند۔ چون مهمات مملکت گور و بنگاله بر وفق ارادت بندگان دولت‌خواه سرانجام یافت، عنان مراجعت بخطهٔ جونپور انعطاف داده، بتاریخ پنجم جمادی الاول سنهٔ مذکوره دران خطهٔ دل‌کشای نزول اجلال فرمودند۔ چون عنایت حضرت ملك ملك بخش ابواب سلطنت و مملکت بر روی دولت حضرت خاقان اکبر کشاد، و زمام مهام جهان‌بانی بقبضهٔ ارادت آن حضرت داد، و آفتاب سعادت شهنشاهی را بدرجهٔ عالی ظل‌الهی رسانید، و سایه‌بان دولت ظل اللهی را از ذروهٔ فلك اعلی گذرانیده:

قطعه

ملوك ماضیه را پیش ازین ستارهٔ فتح بآسمان سعادت برآمدی گه گاه

و لیك اکنون هردم صد آفتاب ظفر   طلوع میکند از سایه‌بان ظل الله

لاجرم بهر طرف که روی آورد، فتح و ظفر استقبال نموده، و بهر جانب که عزیمت فرموده، دولت و سعادت ملازم رکاب ظفرانتساب شد۔

بیت

بر هر طرف که چشم نهی، جلوهٔ ظفر
وز هر طرف که گوش کنی، مژدهٔ امان

مبشران باطراف ممالك هندوستان و گجرات روان فرموده، اخبار سعادت آثار رسانیدند۔ درین وقت جناب علامة العلمای قاضی نظام‌خان بدخشی که از کابل آمده، بشرف ملازمت مشرف گردید۔ و حضرت خاقان اکبر عنایات بی غایات ظاهر فرموده، کمر شمشیر مطلا و پنجهزار روپیه نقد انعام فرمودند، و التفات بسیار ظاهر کرده نوازش نمودند، و منصب پروانچی‌گری که از معظمات امور ملکی است، مزید عنایت شده۔ و زبان حال جناب مشارٌالیه باین بیت مترنم است:

بیت

ایزد چو شمع روی وی افروخت در ازل
بر ما رقم بمنصب پروانگی کشید

و حضرت خاقان اکبر ظفراثر بتاریخ نهم جمادی الثانی عنان دولت و سعادت از جونپور بصوب سریر سلطنت و مستقر خلافت معطوف گردانیده، از راه لکهنؤ و قنوج متوجه شده، بدارالملك دهلی بتاریخ ۲۷ شهر رجب سنهٔ مذکوره نزول فرمودند۔ و عزم زیارات مزارات اکابر ماضیه را قبلهٔ مرادات دانسته، بصدق نیت و صفای عقیدت از روحانیت ایشان استمداد نموده، از روی نیاز و اخلاص بمزارات ایشان و والد بزرگوار اعنی حضرت جنت‌آشیانی تشریف فرمود (ند)، و صلات و صدقات نسبت بارباب

حاجات مبذول داشتند - و درین حین جناب بخشی‌الملکی مرزا غیاث‌الدین علی الملقب بآصف‌خان که بهمراهی جناب مرزا کوکه و اتکها بعرض لشکر گجرات مقرر شده‌بود، پـابوسی بندگان حضرت خاقان اکبر معزز شـد، و منصب میر عرضی مزید میربخشی‌گری او شده، از اقران و امثـال ممتـاز گردید - و در همان مجلس بکمربند خاص و دوات و قـلم طلاء مرصع مشرف گردید - و در تاریخ اوائل شعبان از دارالملك حضرت (دهلی) رایت عزیمت بصوب اجمیر برافراشتند - و در اثنـای راه اجمیر اکثر ایام مائل بصید و شکار بودند - و شکارکنان آن راه را پیموده، منـازل را سه چهار کروه قرار داده‌بودند - و مرزا کوکه الملقب بخـان‌اعظم از گجرات آمده، بدولت دست‌بوسی سرافراز گشت - و بعضیٰ از خوانین که در گجـرات تعین بودند، پـابوسی شتافتند، و بعنـایت بی‌غایت نوازش یافتـند - و حسین‌قلی‌خان الملقب بخـان‌جهان که حاکم لاهور بود، نیز بدولت پای‌بوسی مشرف گشت - و بر عادت حـمیده و طریق پسندیده که هنگام یورش و مراجعت نمودن زیـارت حضرت قطب الواصلین خواجه معین‌الدین چشتی، قدس سره، می‌فرمایند، و از همم عالیه و روح متعالیهٔ ایشان استمداد می‌نمـایند، درین مرتبه نیز چنـد روز از صبح تـا شام به نیاز تمـام ملازم شاهباز طریقت و صاحب راز عالم حقیقت شدند، و از ضمیر خورشیدتـاثیر استفاضهٔ جمعیت و التماس التفات می‌فرمودند - و در جمیع مراتب که بزیارت مشرف می‌شوند، غایت خضوع و کـمال خشوع بنوعی ظاهر می سازند که هرکه آن اخلاص و نیاز مشاهده کند، بی اختیار او را بران حالت رقت می‌آید - چون خاطر همایون از استمداد حضرت قطب الاولیا جمع ساخت، ضمـیر جهـانگیر قصد نهضت و عزیمت حرکت بصوب دارالخـلافهٔ آگره فرمود - شهباز فتح و ظفر جهـان زیر شهپر گرفته، و همای دولت همایون فر سایهٔ سعادت و اقبـال بر عالمیـان مبسوط ساخت - رکاب نصرت‌انتساب

بجانب مرکز دائره سلطنت و مستقر سریر خلافت (و) سلطنت روان شد ـ و موکب همایون بتاریخ سلخ رمضان المبارك سنهٔ ۹۸۲ در خانهٔ عز و شرف نزول فرمود ـ تخت و بخت بدولت و سعادت آن حضرت استقرار یافته، و آفتاب عنایت از گوهر افسر عالم‌افروز او بر همه جهانیان تافته ـ

دعای دولت حضرت پادشاه ظل الله

عرصهٔ عالم از فروغ رای ظلمت زدای روشن باد! و ساحت امید بنی آدم از تنسیم نسائم عنایت گیتی‌ستانی رشك‌افزای اطراف گلشن باد! و آفتاب سلطنت و نامداری این پادشاه عالیجاه اعنی خاقان اکبر ذره‌پرور از افق عزت و کام گاری طالع باد! و نیر حشمت و بخت‌یاری پیوسته بر سپهر جلالت و شهریاری لامع باد بالنبی و آله الامجاد!

ذکر واقعه و حادثهٔ وبا و طاعون و قحط که در گجرات واقع شده در افتتاح این سال، و بیان مسخر شدن قلعهٔ بکر و توابع علی سبیل الایجاز و الاجمال

در اوائل سنهٔ اثنی و ثمانین و تسعمائة انوار عدالت حضرت خاقان اکبر از افق عنایت و مرحمت طالع گشته، رای عالم افروز چنان اقتضا نمود که در هر ولایت و پرگنه از ممالك محروسه یك کرور تنکه را اراضی جدا نموده، مردم صاحب وقوف را کروری تعین نموده، و همراه آن کارکن و فوطه‌دار کرده، ارسال فرمایند که بتمامی قری و مواضع مزروع و نامزروع آن ولایت و پرگنه رسیده، حدود آن را چك بسته، و رقبهٔ آن را مساحت کرده، زمین صالح زراعت را بحیز ضبط در آورد، بشرط آن که سه سال این اراضی که صلاحیت زراعت داشته، بتمام مزروع شود، و در باب تکثیر زراعت سعی بلیغ بجای آورد ـ و چون محصولات ربیع و خریف برسد، فصل بفصل واجبی هر یك را علی حده برسبیل عدالت و راستی ضبط نموده، نابود را ملاحظه

کرده، واملاك ایمه بنام متصرفان مثبت شود، تا معلوم شود که در هر ولایت و پرگنه کدام اراضی از ایمه است و کدام از رعایا، که حقیقت حال آن ولایت و پرگنه ظاهر گردد، و از قوی بر ضعیف حیف و تعدی نرود - چون برین موجب دفتری مکمل گشت، و قانون مال وجهات ولایت مقرر شد، آنچه واجبی آن باشد، خالصهٔ شریفه دانسته، بخزانهٔ عامره آن کروریان و عاملان رسانند - رای صواب‌نمای حضرت خاقان اکبر رعیت‌پرور چنان اقتضا کرد که این قاعده و قانون را بر وجهی موکد گردانند که بسبب تبدیل زمان و تغییر دوران و حدوث وقائع و وقوع حوادث هیچ آفریده طریق خلاف نتواند پیمود، و از سرحد جونپور و بنارس تا آب نیلاب و ملتان و لاهور تمامی بخالصهٔ شریفه منسوب شد، و جایگیر بالکل برطرف شده، خوانین و سلاطین و باقی لشکری و اکابر واصاغر را ماهیانه فراخور حال مشخص شده، داغ اسپ نمایند، و یراق خود را بنظر بخشیان عظام در آورده، اسپ را بداغ رسانند، و یراق را دیده، ماهیانه مقرر کرده، از خزانهٔ عامره ماه بماه صاحب‌جمعان خزانهٔ عامره بلا انکسار رسانند - بعد ازان بخشیان عظام هر سال یکنوبت و در هر یورش که رایات نصرت‌آیات عزیمت نماید، اسپ و یراق را که نام ایشان در دفاتر مثبت باشد، تفحص نمایند - و باید که لشکری اسپ و یراق که بنظر در آمده، نفروشند و بکسی نه بخشند - و بخشیان هر سال دفتر را بعرض رسانند که حقیقت حال معلوم شود -

و همدرین سال بلیهٔ طاعون و وبا و قحط در ولایت گجرات حادث شد - حکما حدوث این حادثه را نتیجهٔ عفونت آب‌وهوا دانسته اند، واهل حقائق تبعهٔ ذمائم افعال و قبائح اعمال عباد شمرده، چنانچه در مثنوی ملای روم آمده :

بیت

از زنا افتد وبا اندر جهات　　قحط آرد در جهان منع زکات

لاجرم بواسطهٔ کثرت مردم هر جای و ازدحام خلائق هر گونه افعالی ناشایسته که در وجود می‌آمد، عقیدهٔ اهل حقائق محقق شده، بلیهٔ آن سرایت کرده، سحاب محنت و شرار نار نکبت دران دیار اشتعال یافته ـ صرصر نوائب حدثان نهال آمال پیر و جوان آن ولایت را از بیخ و بُن برکند ـ و بستان سیه چشم گجراتی را چون آهوان صحرای تبت دل از غم مردم خون گشت ـ و در پنج شش ماه این وبا و بلا امتداد یافت ـ و چون در مدت مدید خلائق آن بلیه ندیده بودند، و از کسی نشنیده، عاجز و متحیر فروماندند ـ و بسیاری از قلق و اضطراب باطراف بیرون رفتند و جلای وطن اختیار کردند ـ و طغیان آن بمرتبهٔ رسید که میگویند در هر روزی صد ارابه مرده بار کرده، از احمدآباد بیرون در مغاکها می‌انداختند، و خاک بر ایشان می‌انباشتند، بی از آنها که در تابوت و چهارپائیها نهاده می‌بردند و دفن میکردند ـ و غلائی روی نموده که بی شبهه سپهر برین از بام تا شام بقرصی قناعت کرده، آن را نیز از نظر گرسنگان پردهٔ ابر می‌پوشید ـ و از خورشید هر شب گرده برآورده، از چشم مردم نهان می‌داشت ـ بهر گوشه جانی بنانی میدادند و کسی التفات نمیکرد ـ و بهرطرف شریفی برغیفی میفروختند و کسی نمیخرید ـ اموات را جز لباس جوع کفن نرسید ـ و از بی قوتی و بی قوتی حفر قبر میسر نگردید ـ و صعوبت این حادثه و شدت این بلیه در سرکار پتن و سرکار بروچ و برودره و تمامی ولایت گجرات بهمین طریقه بود ـ و درین اثنا قحطی عظیم شد، چنانچه قیمت یکمن غله بصد و بیست تنکهٔ سیاه که شش روپیه باشد، رسید ـ و کاه اسپ و شتر و علیق الدواب خود یافت نمی شد ـ ازین سبب پوستهای درخت را کوفته و نرم کرده در آب نهاده بچهار پایان میدادند ـ بنابرین ازین حادثهٔ جانکاه عمرفرسای خرابی تمام بگجرات راه یافت ـ

همدرین سال حین توجه رایات عالیات بجانب پوروب و گور و بنگاله که جهت استیصال افغان متوجه شدند، خبر آمد که سلطان محمود که والی قلعهٔ بکر و بعضی از ولایت سند بود، بتاریخ دویم صفر اثنی و ثمانین و تسعمایة فوت کرد - و محب‌علی‌خان ولد مرحومی میرخلیفه که سابقاً درین دودمان عالیشان نسبت وکالت داشته، قبل ازین بدو سال ولایت سند نامزد او شده‌بود، در نواحی قلعهٔ بکر نشسته، کلید قلعه را که از طلا ساخته‌اند، بدرگاه معلی فرستاده - بنابرین سیادت‌مآبی گیسوخان بکاول بیگی را بمحافظت و کوتوالی قلعهٔ بکر تعین فرموده، فرستاده‌شد - گیسوخان را محب‌علی‌خان مانع آمده، کار بجدال کشیده - درحین جدال گیسوخان خود را بکشتی انداخته - بتاریخ هشتم جمادی الثانی سنهٔ مذکوره مردم قلعه باو متفق شده، او را باندرون قلعه برده - الحال بمحافظت قلعه مشغول است - و عرض‌داشت گیسوخان بدرگاه عالم پناه آمد که الحمدلله که چنین قلعهٔ که کشودن آن بر سلاطین جهان مشکل بود، بتائید الهی و یمن توجه بندگان حضرت پادشاهی بحیطهٔ تصرف در آمد - مبشر آمال نوید اقبال داد، و دست تائید بمفاتیح ظفر و نصرت کشاد -

قطعه

رخ اقبال شد خرم، لب آمال شد خندان
فتوحات ملک صد نوع، و فتح شاه صد چندان
حصاری فتح شد، در محکمی چون قلعهٔ خیبر
برفعت برتر از گردون، و در سختی چوصد سندان

و در محل که بندگان حضرت خاقان اکبر در خطهٔ جونپور تشریف داشتند، جناب خواجه‌جهان که رکن اعظم این سلسلهٔ عظیم الشان بود، از عقب اردوی ظفرقرین رفته، بدولت پای بوس بندگان حضرت مشرف شد - ناگاه از قضاء الهی پای او را آسیبی رسید - و چون حضرت خاقان اکبر از جونپور

بدارالخلافــه توجه نمودند ـ از اردوی ظفــرقرین نصرت‌آئین جــدا شــده، و در خطهٔ لکهنو قرار گرفته، بمعالجه مشغول شد ـ روز بروز آن الم اشتداد پیدا کرده ـ در اوائل شهر شعبان سنهٔ مذکوره ازین عالم ناپائدار بجهان قرار انتقال نمود ـ و نعش او را بآگره آوردند ـ

دعای حضرت پادشاه

امداد فتوحات غیبی و امــداد فیوضات لاریبی بایام دولت روزافزون این پادشاه جم‌جاه والادستگاه اعنی حضرت خاقان اکبر متصل، و عوارض آفات و طوارق مخافات از ساحت وجود این پادشاه منقطع و منفصل باد!

ذکر رفتن خان‌خانان و جنگ کردن داؤد، و انهزام یافتن آن مخذول مردود، بعد ازان صلح کردن و وقائع که روی نمود

چون داؤد بعد از گریختن از پتنه از بنگاله نیز گذشته، خود را بولایت ادیسه و کتك بنارس رسانید، آن قــلعه را محکم کرده ـ جناب خانخانان همت بتدارك آن مهم مصروف داشته، خوانین و سلاطین و باقی سپاهیان که بهمراهی او مقرر بودند، متوجه آن حدود شدند ـ داؤد قــلعهٔ کتك بنارس را پنــاه و آرام خود ساخت ـ و جنــاب خانخــانان چون بطرف داؤد روان شد، لشکریان را که

بیت

بشمشیر از بیشه شــیر آورند　　به پیکان مه از چرخ زیر آورند

فرمود که ممر لشکر کروه بکروه از خار و خاشاك خالی ساختند، و از راه های سخت و بیشه‌های پردرخت گذشته، بدان دیار رسیدند ـ داؤد در مقام مقابله و مقاتله آمده ـ در بیستم شهر ذی‌قعدة الحرام سنهٔ ۹۸۲ چند هزار سوار نامدار نیزه گذار قریب دو کروه صف جنگ برآراست ـ و ازان طرف مخالفــان میمنه و میسره آراسته ـ فیلان جنگی هر یك بضخامت کوه ثقیل در پیش لشکر ـ

بیت

بـه پشت زنده فیلان بر نشسته ناوک‌اندازان
چو عفریتـان آتشبار بر تلهای خـاکستر

درین روز سپاه ظفـرنشان بعظمتی روان شد که از رماح نـیزه‌داران بر صحن صحرا بیشه‌ها عیان بود، و از عکس تیـغ خون‌فشان روی هوا پُر (از) شهاب درخشـان می‌نمود - و سپاه افغان چون ذرات هوا بسیار، و بسان قطرات سحاب بیشمار :

بیت

سپاهی چو فیلان آشفته مست   همه نیزه و تیغ و خنجر بدست

در برابر آمدند - و هر دو لشکر چون دو کوه پولاد صف کشیدند، و چون بحر اخضر از باد صرصر در تموج آمدند - فضای لشکرگاه از جوشن و زره دار آهن شد، و هوای رزمگاه از برق تیغ و صاعقهٔ سنان آتشین گشت و آن دو لشکر قیـامت‌اثر درهم آمیختند، و به نیزه و شمشیر باهم برآویختند - جوانان در معرکه شجاعتی نمودند که روان رستم دستان بر جان ایشان آفرین کرد - بعضی از خوانین از دست راست

بیت

بنوك سنان و به تـیر خدنگ   ربودند از روی خورشید رنگ

و دران معرکه خان‌عـالم بقتل رسید، و لشکرخان زخـم‌دار شد، و از میدان برآمده، بعد از ده دوازده روز دیگر فوت کرد - و از جانب مخالفان گجر (گوجر) خان که از امرای نـامی او بود، بقتل رسید - و از صدمات حملات نزدیك بود که افغانان گوی ظفر بچوگان نصرت بحال‌گاه مقصود رسانند - و جمعی را رانده، زخمی کرده، باخود تصور کردند که فتح کردند - درین حال جناب خان خانان که قول بوجود او اراسته بود، درمیان میدان تنها مانده، کارهای مردانه

نموده، تا پنج و شش زخم بر سر و روی و دست او رسیده، جنگ کرده، پای ثبات افشرده ـ در اثنای داروگیر آواز نفیر بشارت آمد، و جمعی که پریشان و سرگردان شده بودند، خود را بقول رسانیده، آوازهٔ فتح درانداختند ـ و بر اطراف معرکه خون چون جوی سیحون و جیحون روان شد ـ و داؤد افغان بگمان آنکه فیل بسیار داشت، و خود را بخیال محال مرد نبرد می‌پنداشت، چون ظهور لشکر منصور معاینه دید، رخسارهٔ امید او تیره و چشم افغانان خیره ماند ـ داؤد هر چند خواست که افغانان را نگاه دارد، نتوانست ـ بضرورت هزیمت کرد، و از چنگ عقاب گریزان شد ـ و بسیاری از جانبین کشته و خسته شدند ـ و آفتاب دولت فتح از اوج سلطنت لامع شد، و ماه رایت نصرت از مطلع سعادت طالع گشت ـ داؤد فرار نموده، در قلعهٔ کتك بنارس خود را مضبوط کرد ـ خان‌خانان و خوانین باجمعهم بمحاصرهٔ قلعه قیام نمودند ـ داؤد از کرده پشیمان شده بود ـ فاما در موافقت متردد و از مخالفت متوهم بود ـ خان‌خانان قاصد پیش او فرستاده، مرحمتی که ازین خاندان همایون شامل حال پدر و عم او شده بود، یاد فرمود که درین کار بچشم عقل نگاه باید کرد که مآل مخالفت بکجا خواهدرسید ـ واگر موافقت نموده پیش آید، او را گرامی داشته، بعضی از مملکت برو مسلم باشد ـ داؤد دانست که درد نکبت او را جز طبیب لطف خان‌خانان دوا نخواهدکرد، مخائل وهم از خود دور کرده، بوسائل عقل تمسك نموده، ایلچی فرستاده : ع

که من از کمترین بندگانم

چون کمال کرم بندگان حضرت خاقان اکبر پدرم را احترام فرموده بود، من نیز سر بر جادهٔ بندگی می‌نهم ـ جناب خانخانان سخنان نصائح آمیز پیغام داده، اظهار فرمود و گفت: «گذشتنی گذشه، آنچه در پردهٔ غیب بود، بظهور آمده ـ اکنون از گذشته گذشتیم ـ «عَفَا اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ»ـ

اگر آن فرزند آید، از پدر خود عزیزتر باشد - و بی اندیشه متوجه گردد، تا غبار وحشت از آئینهٔ مصادمت برخیزد، - و ایلچی را رخصت معاودت فرمود - داؤد بر شیوهٔ گناه گاران آمده - خانخانان داؤد را بمزید عنایت امتیاز فرموده، بخلعت و کمر شمشیر مرصع سرافراز گردانید -

بیت

آن کرد با وی از کرم و لطف و مرحمت
کابر بهار با چمن و بوستان نکرد

ادیسه و کتك بنارس را به داؤد داده، پیشکشهای لائق گرفته، وداع فرمود - در حینی که خانخانان متوجه داؤد بود، اولاد جلال‌الدین سور و بعضی از افغانان و راجهٔ کورگات جمعیت کرده - مجنون خان قاقشال که د کورگات بود، برآورده بگور و تانده آمده - و مخالفان نیز بگور آمده، قلعهٔ گور را متصرف شدند - و بعضی ازان ولایت را تاراج کردند، تا آمدن خانخانان توقف کردند - معین‌خان و مجنون‌خان و برادران در تانده نشسته، بمحافظت شهر قیام نمودند - چون خبر مراجعت خان‌خانان شیوع یافت، آن طاغیان بی نام و نشان فرار نموده، بجنگلها و کوه‌پایهای گور و بنگاله درآمدند - جناب خانخانان در دهم صفر سنهٔ ۹۸۳ در خطهٔ تانده نزول کرده - در همان وقت جنید افغان که یکی از عموزادهای داؤد بود، در ولایت بهار آمده، و جمعیت بسیار گرد آورده، آن ولایت را قابض شده - و جناب خانخانان چند روزی که در تانده ماندند، بخاطر ایشان و بعضی از خوانین که بهمراهی ایشان مقرر شده‌بودند، رسید و اتفاق کرده که گور را که آن طرف آب واقع شده و عمارات عالی دارد، آبادان سازد - ازین سبب جمیع مردم را از تانده کوچانیده، بآن طرف آب بگور برد، و گور را پای‌تخت بنگاله ساخت - و جمعی از خوانین و سلاطین و لشکریان که همراه او

بودند، بسبب اختلاف هوا غلط گفتم بموجب فرمود «یفعل الله ما یشاء» مزاج از منهاج استقامت انحراف یافته. حیات اکثر از خوانین و لشکریان مثل اشرف خان و معین خان و حاجی‌خان سیستانی وغیره منقضی شد - و جناب خانخانان را نیز عارضهٔ صعب طاری شده، در نوزدهم شهر رجب سنهٔ مذکوره رخت بعالم دیگر کشید، و ازین دار غرور بمنزل سرور رحلت کرد -

و هم در اواخر این سال میرزا کوکه را حضرت خاقان اکبر از نظر اعتبار انداخته، ولایت احمدآباد را بخالصهٔ شریفه منسوب کردند - غرض ازین قضیه آنکه سابقاً شرف عرض یافته بود که چون سرکار گجرات، حمیت عن الآفات. در تحت تصرف حضرت پادشاه جم‌جاه والادستگاه درآمد، جمیع آن ولایت را بجائگیر اتکها مقرر فرمودند، و احمدآباد را که پای تخت گجرات است. باو تفویض کردند - و مرزا کوکه نیز دو سه سال یکران مراد در میدان سلطنت جولان داد - اگرچه بسبب تواتر لشکرکشی آن شهر پریشان مانده بود، اما چون زلف دلبران پریشانی او دلکش می نمود - القصه چون اعلام ظفرپیکر میرزا عزیز کوکه بمرکز ایالت قرار گرفت، و همای عاطفت او ظلال مرحمت بر سر ساکنان آن دیار انداخت، بساط معدلت و نصفت بگسترانید، و روز بروز آن ولایت رو بآبادانی نهاد - این معنی علاوه اسباب تنافس و تحاسد آن اشرار شد ..... درین ایام که بندگان حضرت خاقان اکبر قرار داد که جمیع خوانین و سلاطین و خورد و بزرگ یراق نموده، اسپ بداغ رسانیده، فراخور حالت و یراق و اسپ او علوفه و ماهیانه و جائگیر قرار داده متصرف شود، مرزا کوکه ازین امر سرباز زده و ابا نموده، قبول این معنی نکرد - القصه بندگان حضرت خاقان اکبر بسبب این افعال بخاطر اشرف ملال راه داده، یکبارگی ازو رمیده‌شده، در اوائل شهر ذی‌حجهٔ سنهٔ مذکوره مرزا عزیز کوکه را یوسف‌وار مقید کردند - و چندگاه بمحافظت او

شیخ ابراهیم قیام می‌نمود - بعد ازان اطلاق فرموده، در کنج انزوا ساکن شده - چون بندگان حضرت خاقان اکبر از سرکار پنجاب مراجعت کردند، و بفتح‌آباد سیکری نزول اجلال فرمودند، در شهر شعبان سنهٔ ست و ثمانین و تسعمایة مرزا کوکه از کردار و گفتار خود نادم شده، پابوسی بندگان حضرت شتافته، بعنایت بی غایت سرافراز گشت - و هم درین سنهٔ ۹۸۳ میرمحمدخان که عم او بود و حاکم پتن گجرات بود، بعالم دیگر انتقال کرد -

دعای حضرت پادشاه

ساحت عتبهٔ فلک‌فرسای و سدهٔ معلای سپهرآسای این پادشاه بیامن الطاف ربانی ابداً محفوظ باد، و آفت عین الکمال از کمال جاه وجلال بعون ملک متعال مصروف!

ذکر آمدن نواب سلیمان شاه مرزا از ولایت بدخشان، و استقبال نمودن حضرت خاقان اکبر سلیمان مکان

چون نواب سلیمان‌مرزا که سالهای بسیار در ولایت بدخشان و حدود حصار شادمان و قندوز و بغلان سلطنت و حکومت می‌کرد، و بآئین ملوک ترک و پادشاهان چغتائی علم بر می‌افراشت، و بسبب قرابت که با حضرت خاقان اکبر مرحمت گستر دارد، واسطهٔ مخالفت میرزا شاه‌رخ که نبیرهٔ اوست، و رعیت و سپاهی بدخشان میل بجانب او نمودند، دران ملک مجال‌توقف محال دانسته، روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورد - و چون سلیمان‌مرزا به کنار نیلاب که ابتدا در آمدن هند است، رسید و عریضه بدرگاه فرستاد، حضرت خاقان اکبر التفات فرموده، خواجه آغاجان خزانچی پیشکش و راجه بگوان‌داس پروانچی را برسم استقبال فرستاد و فرمان داد که در هر ولایت که رسد، شرائط خدمت بجای آورند -

بیان این سخن آنست که سلیمان‌شاه‌مرزا معمر شده، و در ولایت

بدخشان سلطنت میکرد - و کوچ مرزا ضعیفهٔ عاقله بود، و سلسلهٔ او را رواج و رونق میداد - تا آنکه اجل آن بساط را درنوردیده، بیگم شاه برحمت حق واصل شد - بعد از فوت بیگم شاه‌رخ‌مرزا بدلالت و ارشاد جمعی از سپاهیان یا بفروغ رای خود عزم مخالفت پدر کلان جزم کرد، و از قلعهٔ قندوز بجانب کولاب آمده، و بمعاونت و مدد بعضی از سپاهیان و کلان‌تران قبائل لشکر جمع آورده، قصد سریر سلطنت ولایت بدخشان کرد، و تمام بهادران و دلاوران بلاد و دیار از سرحد حصار شادمان تا سرحد کابل در تحت تصرف آورده - مرزا سلیمان مضطرب و حیران و مضطر و سرگردان گشت، و چاره جز آن ندانست که مملکت را وداع کند - و شاه‌رخ‌مرزا نواب مرزاسلیمان را وداع کرده، از ولایت بدخشان بیرون کرد - و از راه کابل متوجه هندوستان که پناه اهل عالم و امیدگاه پادشاهان معظم است، شد -

بیت

رهی پیش آمد که از سختی آن   بینداختی پنجه شیر محارب

و شاه‌رخ‌مرزا را بی مانع و منازع سریر سلطنت بدخشان و تمام ولایت کوهستان در قبضهٔ اقتدار قرار گرفت - و نواب سلیمان‌مرزا بدرگاه سلطان السلاطین بتاریخ دوازدهم رجب سنهٔ ثلاث و ثمانین و تسعمایة رسید - و دران زمان که بقصبهٔ متوره که پانزده کروه از فتح‌آباد سیکری است، آمد، حضرت خاقان زمان بعضی از خوانین عظام و مردم اعیان را پیشواز فرستاده، تهنیت قدوم شریف گفتند - حضرت خاقان اکبر مرحمت گستر نیز از فتح‌آباد سیکری تا سه چهار کروه راه پیش رفتند - و این سه چهار کروه را دو رویه از فیلان یراق پوشیدهٔ چوکندی‌دار و چیتهای زرین قلادهٔ پوشش مخمل و زربفت فرنگ مثل خیابان صف آراستند، چنانکه حضرت امیر خسرو فرموده‌اند:

نظم

گشت صف آراسته تا چند میل — ز انبوهی آدمی و اسپ و فیل
شاه برویش چو نظر کرد چست — دید دران آئنه خود را درست
گرم فرو جست ز تخت بلند — کرد بآغوش تن ارجمند
داشت بآغوش خودش تا بدیر — سیر نشد، چون شود از عمر سیر ؟
پرسش از اندازه و غایت گذشت — حد نوازش ز نهایت گذشت
از در دیگر سخن آغاز گشت — قفل ز گنجینهٔ سر باز گشت

بندگان حضرت خاقان اکبر نواب سلیمان‌مرزا را در آغوش مهربانی کشیده، پرسش بسیار نمودند ـ و شاهزادها(ی) عالمیان را در مجلس آورده، نواب مرزا تعظیم شاهزادها نموده، از کمال عطوفت و مهربانی در آغوش گرفته، بر سر و روی ایشان بوسه کرد ـ و آن حضرت از احوال و اوضاع مرزا استفسار نموده، اظهار محبت و دوستی و اتحاد فرمودند ـ و دران روز طوی ترتیب نموده‌بودند که خوان‌سالاران آسمان در مشاهده و نظارهٔ آن تعجب بسیار نمودند ـ و خوانهای طلائی مرصع و طبقها و کاسهای بزرگ از طلا و چینی فغفوری از عدد و مر زیادت از آنچه اقلم تقریر و رقم تحریر نقش پذیر شود، بمجلس شریف درآوردند ـ و بعد از فراغ از مجلس در کمال اعزاز و اکرام یوثاق که قرار داده‌بودند، تشریف بردند ـ و سلیمان مرزا هفته یك نوبت و دو نوبت بمجلس اعلی آمده، بوثاق خود می‌رفتند ـ تا آنکه بعد از چندگاه بعضی از خوانین عظام سخن مرزا را که استدعای زیارت مکهٔ معظمه دارند، بعرض رسانیدند، و آن حضرت بنابر ملتمس مرزا رخصت مکهٔ معظمه و مدینهٔ مکرمه نموده، از راه گجرات رفته، بکشتی نشسته، در اواخر شهر ذی حجهٔ سنهٔ مذکوره متوجه آن صوب صواب‌نما شدند ـ

دعـای حضرت پـادشاه

ظلال فر سلطنت همایون و یمن معدلت روزافزون بر مفـارق اعظم عالم و اکارم اولاد آدم مخلد و پاینده بـاد! و آفتـاب عظمت و جلال او را بر سر این بنـدگان ابداً تـابنـده داراد!

ذکر بعضی از قضایای ولایت حاجی‌پور و ترهوت و بهـار، و فرار نمودن جنـید و افغـانان بضرورت و اضطرار

بعـد از آن که بنـدگان حضرت خاقان اکـبر از فتـح بهار و بنگاله فـارغ شدند، و عنان عزیمت بپـایهٔ سریر خلافت‌مصیر معطوف گردانـیدند، جناب مظفرخـان را بگرفتن قلـعهٔ روهتـاس نـامزد کرده، بـا خوانین دیگر بجـانب قلعهٔ مذکور فرستادند۔ چند روز خوانین در گرد آن قلـعه نشسته، قاصدی نزد سردار آن قلـعه بهادر نام که از جانب داؤد بود، فرستاده، او را باطاعت و انقیاد دعوت نمودند۔ جواب داد که «این خانه را ولی‌نعمت من بمن سپرده۔ مادام که او حکم نکـند، محـالست که این قلعه دهم، و در امانت خیانت کنم»۔ و لشکریان منصور دران باب مشورت کردند۔ بعد مشورت قرار بران یافت که درین صورت چنین قلعه را بجز تسخیر درآوردن مشکل است، و بندگان حضرت خاقان اکبر بغـایت دوراند۔ لاجرم چون دست صولت قلعه‌کشا بدامن آن نمی‌رسید و فائده مترتب نمی‌شد، از گرد آن قلعه (باید) برخاست؛ زیرا که آن قلعه ایست بحصانت مشهور و بمتـانت مذکور۔ از بلـندی بـا چرخ اخضر همسر، و از تندی با برج دو پیکر برابر۔ درو مزارع که مئونت ساکنان شود، بسیار است، و اسباب و آلات قلعه‌داری در آن بیشمار۔

مثنوی

یکی کوه ُبد گـرد چون بـارهٔ　　تو گـفتی که بود از فـلك پـارهٔ
برونش خـدا آفـریده چنـان　　درونش ز آب و علف چون جنـان

جناب مظفرخان و خوانین از قلعهٔ روهتاس برخاسته، هر یك بجائی رفتند - جناب مشارالیه بجانب چوند و سهسرام که از توابع اوست، توجه نمود - و آن دو محل را ضبط و ربط نموده، چندگاه دران پرگنات بسر می‌برد - درین اثنا جنید ناامید در ولایت بهار درآمد، و افغانان باو اتفاق کرده، بهار را قابض شدند - درین حین مظفرخان را نوازش نموده و سرافراز ساخته، فرمان حکومت و دارائی سرکار حاجی‌پور از درگاه معلی فرستادند - و جناب مشارالیه از پرگنات مذکوره عازم شده، به پتنه آمد - چون خبر فتنه و فساد جنید و افغانان شیوع یافت. فرمان همایون نفاذ یافت - و جناب مظفرخان با شلیغ و سردار خوانین و سلاطین که بدفع جنید و افغانان مقرر شده‌بودند، ترغیب نموده، و دریای پن پن را جسر بسته، جناب مشارالیه با ملازمان خود عبور نمودند - وزیرخان و بعضی از خوانین خلاف نموده، عبور نکردند - چون جناب مظفرخان این بی‌اتفاقی را ملاحظه کرده، حاجی‌پور که سابقاً بجاگیر مشارالیه مقرر بود، جماعتی از افغانان بی اندامی کرده، گماشته و شقدار جناب مشارالیه را با چندی از ملازمان که در شهر حاجی‌پور بودند، بقتل رسانیده، حاجی‌پور را متصرف‌شده بودند - جناب مشارالیه از خطهٔ پتنه بکشتی نشسته، متوجه حاجی‌پور شدند - افغانان و جماعتی که بافغانان اتفاق داشتند، بقتل رسانیده، بحاجی‌پور درآمدند - و جناب مظفرخان تعاقب کرده - حوالی حاجی‌پور که کوهستانیست پُر جنگل، و قلاع بسیار دارد، افغانان جمعیت کرده، آن را پناه و آرامگاه خود ساخته، بسائی (؟) خود را مضبوط کرده بودند - جناب مشارالیه عازم شده، متوجه آن جماعت شدند - و در چند مرتبه جنگهای دلیرانه واقع شد - چنانچه در یك جنگ چنان شد که جناب مشارالیه با جامهٔ یکتای سوار شده، و تیر در دست گرفته، و سپر حائل کرده، متوجه مخالفان شده، تیر را با مخالفان رسانیده،

کار رستمانه کرده، بجای خود چون سد اسکندر ایستاده ـ

مصراع

گرنه تائید الهی باشد، اینها کی شود

ودرآن اوقات محب‌علی‌خان و رومی‌خان را با دو هزار سوار که از پایهٔ سریر اعلی رخصت داده، بکومك بهار نامزد شده بود، در پتنه آمدند ـ و جمعی از خوانین و سلاطین مثل نقابت‌پناهین میر معزالملك و برادر و جناب شجاعت‌خان و جناب مرزا عبدالله‌خان که اسپ بداغ نه رسانیده‌بودند، ایشان را غضب نموده در کشتی انداختند، و بجانب خان‌خانان فرستاده‌بودند ـ این جماعت نارسیده خبر فوت خانخانان رسید ـ فرمان اعلی شرف نفاذ یافت که این جماعت را جائگیر در بهار تعین نموده، بکومك و مدد لشکر بهار مقرر دانند ـ جناب مظفرخان چون از دفع مخالفان حاجی‌پور پرداخته، بحاجی‌پور نزول نمود، عرب بهادر و جمعی از ملازمان خود را باو همراه ساخته، موازی دو هزار کس از دریای گنگ گذشته، بمجرد آوازه و توجه لشکر جنید ناامید و افغانان فرار نموده، چون بنات‌النعش پریشان شدند ـ و کسی را بخاطر نمی گذشت که جنید و افغانان بی جدال و قتال فرار نمایند ـ جناب مشارالیه در هشتم ذی قعدهٔ سنهٔ ثلث و ثمانین و تسعمایة از آب گنگ عبور نموده، با خوانین و سلاطین که همراه بودند، تعاقب کردند ـ چون بمنزل ابراهیم‌پور که مقام و منزل افغانان بود، رسیدند، اثر نیافتند ـ درین حین آوازهٔ خان‌جهان و سعیدخان و راجه تودرمل که بکومك تعین شده بودند، رسید ـ در همان منزل توقف نموده ـ در بیست و چهارم شهر مذکور خان‌جهان و سعیدخان جناب مظفرخان را ملاقات کرده، در غرهٔ ذی حجهٔ سنهٔ مذکوره خوانین مذکوره وداع نموده، متوجه بنگاله شدند ـ و جناب مشارالیه در کوهستان درآمده، و جنگلها طی کرده ـ از مخالفان نام نمانده بود ـ بعد ازان مراجعت نموده ـ چون بنواده‌خلیل که

از پرگنهٔ غیاث‌پور است، رسیدند، فرمان اعلی بتاریخ غرهٔ شهر صفر سنهٔ ۹۸٤ رسید که بمدد و کومك لشکر بنگاله متوجه شوند - بنابرین فرمان در همان ساعت طبل کوچ زده، عازم آن حدود گشت - امید که عاقبت خیر باشد، و فتوحات میسر گردد -

و در هشتم ذی قعدهٔ سنهٔ ۹۸۳ حضرت خاقان اکبر از فتح‌آباد سیکری عازم زیارت حضرت قطب الاقطاب خواجه معین‌الدین چشتی شدند، و مرزا کوکه را در قلعهٔ آگره بشیخ ابراهیم سپردند -

دعای حضرت پادشاه

دوحـهٔ روضهٔ کشورکشای این پادشاه عالی‌جاه را برشحات سحاب معدلت عالم‌آرای تازه داراد! و حضرت مالك الملك دولت همایون را از حدوث طوارق دوران محفوظ داراد!

ذکر وقائع گور و بنگاله بعد از فوت خان‌خانان، و فرستادن خان جهان را بحکومت و دارائی آن

چون خانخانان فوت کرد، شاهم‌خان جلایر را وصیت نموده‌بود که خزانه و فیلخانه و اسباب بیوتات را ضبط نموده، مجنون‌خان قاقشال و محمد مرادخان و باقی خوانین و سلاطین ولایات و پرگنات را مضبوط کرده، بجای و مقام خود باشند، و عرضه‌داشت بدرگاه معلی فرستند - بهرچه رای عالی تقاضا کند، عمل نمایند - خوانین خبر واقعه را بدرگاه فرستادند - در همان روز حکم همایون نفاذ یافت که حسین قلی‌خان الملقب بخانجهان بجانب گور و بنگاله رفته، بحکومت و دارائی آن ولایت قیام نماید - و راجه تودرمل نیز همراه شده، بضبط و ربط آن سرکار مشغول باشد - بنابر فرمان واجب الاذعان در اوائل شهر رمضان سنهٔ ۹۸۳ خانجهان و برادر و بعضی از خوانین و سلاطین عازم بنگاله شدند - و مقرر چنان شد که جناب

مظفرخان کومك شده، اول دفع جنید ناامید و افغانان که در بهاراند، کرده، به بنگاله متوجه شوند - چون بجونپور رسیدند، دربن تاریخ جناب مظفرخان و عرب بهادر و جمعی از ملازمان خود را از آب گنگ گذرانیده - بمجرد آوازه جنید فرار نموده - چنانچه شرح این حالات قبل ازین گذشت - چون خانجهان و جناب مظفرخان و باقی خوانین و سلاطین در ابراهیم‌پور ملاقات نمودند، بعد ازان خانجهان در غرهٔ ذی حجهٔ سنهٔ مذکور و راجه تودرمل وداع کرده، متوجه بنگاله شدند - در اثنای راه خبر رسید که شاهم‌خان جلایر و قیاخان و مجنون‌خان قاقشال و محمدمرادخان و باقی خوانین و سلاطین و یکه جوانان که در سرکار گور و بنگاله مقرر شده بودند، بی‌منازعتی و بیجهتی تانده و گور را گذاشته، متوجه حاجی‌پور و پتنه شده اند - و جمعی کثیر از یکه جوانان و لشکریان بهر جانب رفته متفرق شده‌اند - و داؤد مردود و باقی سرداران افغان، چون ولایت را خالی یافته، تصرف نموده اند - و افغانان از اطراف و جوانب پیش داؤد مردود جمع آمدند خانجهان و باقی خوانین و راجه تودرمل که خبر مراجعت و گذاشتن تانده را شنیده‌اند، بسرعت تمام متوجه شدند - و خوانین گور و ایشان در مابین باگلپور و منگیر ملاقی شده، بتمام و کمال عازم تانده شدند - در تاریخ ۲۳ ذی حجهٔ سنهٔ ۹۸۳ نخست بگرهی که گویا دروازهٔ تانده است، رسیده، کشتی‌های نواره پیش برده، زور آورده - و دلیران روز نبرد کار رستمانه کرده، مخالفان را سراسیمه کرده، گریزانیدند - و مقام گرهی را گرفته، خوانین و سلاطین از عقب درآمده، همه را در زیر تیغ گرفته - هر که از تیغ خلاص شد، اسیر شد - و بقیة السیف گریخته بداؤد مردود ملحق شده - آق‌محل که مابین گرهی و تانده در تنگی واقع شده، افغانان آن را محکم کردند - از یك طرف کوه را پناه و آرام‌گاه خود ساختند -

بیت

دشمن چو کوه حملهٔ ما را نداشت پای
زان رو چو کاه پشت بدیوار باز داد

و طرف دیگر دریای گنگ و طرف دیگر سیه آبی که بمنزلهٔ خندق است، جمجمه‌وار که باد صرصر ازآن گذر ندارد و برق آتشبار پای در وحل آن فرو می‌ماند. مکان و محل خود کردند، و خوانین نزدیك فرود آمدند ـ

بیت

چو منزل در آمد به بدخواه تنگ
هزبران بکین تیز کردند چنگ

مسافت میان آن دو لشکر کینه‌جوی و آن دو سپاه جنگجوی نزدیك رسید ـ و فرامین مطاع بتواتر رسید که جناب مظفرخان و باقی خوانین بهار و جاشگیرداران تر هوت بکومك و مدد لشکر بنگاله متوجه شوند ـ بنابرین جناب مشارٌالیه متوجه شده، بسبب آمدن خوانین مذکوره قریب بیاگلپور چند روزی توقف نموده ـ

بیت

همی رفت باهوش و رای و درنگ که تیزی پشیانی آرد بجنگ

چون خوانین و جاشگیرداران بلشکر جناب مظفرخان ملحق شدند، جناب مشارالیه ازآن مقام کوچ کرده، در اواخر شهر ربیع الاول سنهٔ مذکوره عازم لشکر بنگاله شدند ـ و در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الآخر سنهٔ مذکوره باردوی خانجهان و خوانین و سلاطین که درآن اردو بودند، پیشواز آمده، مصافحه و دست بوس کرده، بجا (ی) و مقام خود رفتند و روز دیگر

بیت

صبح صادق چو در جهان بدمید
گل صد برگ آسمان بدمید

و خورشید شرق نژاد رجوم بوم را از میدان آسمان انهزام داد۔ جناب مظفرخان با چندی از خوانین بر پشته و سرکوب برآمده، نشیب و فراز آن میدان معرکه را بنظر احتیاط ملاحظه فرموده، جنگ‌جا قرار یافت ـ و روز چهار شنبه ١٤ جمیع خوانین و سلاطین مشورت و کنکاش کرده ـ قرار بران یافت که فردا علی‌الصباح که روز پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الآخر است، و «بَارَكَ اللهُ خَمِيسَهَا» ازآن خبر میدهد، بآراستن سپاه رزمخواه قیام نمایند ـ فاما جمعی تیغ قصد در نیام توقف و تیر سعی در جعبهٔ تخلف می ماندند ـ جناب مظفرخان آن جماعت را بر توقف اعتراض کرده، برتعجیل تحریض میکرد، چرا که گفته‌اند:

بیت

جهانگیری توقف برنتابد جهان او را بود کو برشتابد

ازآن طرف افغانان و داؤد مطرود نیز در مقام جلادت و طریق شجاعت مبادرت می نمود (ند)، و افغانان دعوی مقابله و آهنگ مقاتله داشتند، و نقش محاربه و قتال بر لوح خیال می نگاشتند ـ اما بعضی از خوانین این طرف درین قضیه در محل تفکر و مقام تحیر بودند ـ و هرکس را در آئینه خاطر صورتی می‌نمود که خاطرها پریشان، و از عاقبت حال که معلوم نبود، همه کس هراسان ـ چرا که جمیع افغانان که در ولایت بنگ و بهار و حاجی‌پور و ترهت بوده اند، جمعیت کرده، و آلات حرب از نواره وغیره مهیا داشته ـ و در لشکر منصور از سبب قیمت غله (لشکریان) ضعیف شده ـ وبا این همه فصل پشکال رسیده ـ و از سحاب کمانها درباران سهام شد، و تیغها چون صاعقهٔ بارقه

رخشان گشت۔ و در گل ولای مانده۔ و صورت فتح و ظفر پیش مردم بدیع و غریب۔ اما جناب مظفرنشان که نصرت و ظفر و تائید ایزدی را که بکرات قرین رایات منصوره دیده بود، بیقین دانسته که بندگان حضرت خاقان اکبر موید من عند الله است، دل بر جای داشته، دغدغه بخاطر آن جناب نمی‌رسید، و از سر نیاز و اخلاص در مناجات حضرت بی‌نیاز بنده‌نواز چاره‌ساز می‌گفت که اگر عنایت تو بدرقهٔ مظفرعلی نباشد، لشکر و عدت عالمی هیچست۔ و اگر هدایت تو درین طریق رفیق نگردد، راه فتح و ظفر پیچ در پیچ است۔

ابیات

خدا داند همه سرگشتگانیم   اگرچه مالك ملك جهانیم
ز سر تا پا همه هیچیم در هیچ   ز پا تا سر همه پیچیم در پیچ

بعد از مناجات بدرگاه قاضی الحاجات فتح و ظفر طلبید۔ القصه صباح پنجشنبه ۱۵ که صبح عالم آرای از افق مشرق طالع شد، و آثار طلیعهٔ خورشید در اقطار جهان منتشر گشت، و رایت لعل پیکر از طرف شرق برافراخت، پردلان معرکه پای نهاده، بعزم رزم سوار شدند۔

ابیات

گردون اثر، زمانه تهور، اجل نهیب
انجم عدد، ملائکه نصرت، قضا توان
هر یك بجای جامهٔ دیبا و جام می
در بر فگنده جوشن و برکف نهاده جان

میمنه و میسره آراسته رو بخصم آوردند۔ در حوالی آقچحل سواد طرفین بهم رسید۔ ناگاه کاله‌بهادر که یکی از امرای نامی افغانان بود، با ساز و عدت فراوان از برانغار مخالفان پیدا شد۔

ابیات

خونخواره لشکری چو ستاره سانبهی
صفها کشیده بر صفت راه کهکشان
بگذاشته حیا و کم انگاشته حیات
برداشته حسام و برافراشته سنان

و از طرفین بسان تعبیهٔ شطرنج بر بساط آوردگاه صف‌آرای گشتند، و از مردان جنگی فضای آن حوالی تنگی گرفت، (و) از شدت صلابت آن دو گروه بستوه آمد۔ هر دو لشکر چون دو دریای اخضر در تموج آمدند، و چون دو کوه پولاد از صرصر تندتر بر یکدیگر حمله کردند۔

ابیات

پس هر دو طائفه به نبرد اندر آمدند
بر یکدگر کشیده همه تیغ خون‌فشان
این را زمانه داده به فیروزی اقتدار
وان را ستاره کرده به بدروزی آنچنان

و از جانب برانغار که مکان جناب مظفرنشان بود، بر بالای فیل کوه پیکر سوار شده، بر بالای بلندی برآمد، و بنظر احتیاط ملاحظه نمود۔ دید که مخالفان جرانغار را که راجه و قاقشالان بودند، از جای جنبانده برگردانیده، که ناگاه چون سیل از بالای بلندی رانده، متوجه قول و جرانغار مخالفان شد۔ درین اثنا فیلبان اندك تهاون می‌ورزید۔ فیلبان را گردنی زده، استعجال نموده، و مخالفان را برداشته۔ میان ضارب و مضروب فرق نبود۔ از خسته و کشته فضای هامون حکم کوه و پشته گرفت، و از خوناب کشتگان دریای گنگ گونهٔ لاله‌ستان پذیرفت۔

ابیات

برآمد خروشیدن گیرودار   درآمد بزنهار ازان روزگار
ز خون یلان خاك آغشته شد   تو گفتی: زمین ارغوان‌کشته شد

و نسیم فتح و ظفر بر رایت دولت حضرت خاقان اکبر وزید، و علم دولت مخالف چون بخت او برگردید. و مخالفان از پا درآمدند، و قریب ده هزار آدمی زخمی شده بقتل رسیدند. صورت خوب در آینهٔ اندیشه روی نمود، و نقارهٔ بشارت زده، آوازه افتاد که داؤد مردود کشته شد.

ابیات

سر رایت شاه برشد بماه   ز عوغای دشمن تهی گشت راه
ز هر سو کشان دشمان چون نهنگ   بگردن در افسار یا پالهنگ
چو خصمان گرفتار خواری شدند   بسی درمیان زینهاری شدند

و از عقب افغانان جمیع مغلان درآمده، داؤد مردود که سردفتر افغانان نامعدود بود، دستگیر شده بقتل رسید. و سر آن بی‌اعتبار را که لائق دار بود، و روی رزم و پشت لشکر افغانان بود، بدرگاه پادشاه ذوی الاقتدار فرستاده که عبرةً للنظار باشد. و اکثر از امرای ایشان در معرکهٔ رزم بقتل رسیدند. و جنید ناامید زخم خورده گریخت، و بعد از دو سه روزی بعالم دیگر رفت. و بعضی از خوانین را بتعاقب افغانان تعین فرمودند. و سپاه نصرت‌آثار مظفرشعار پای در راه غارت نهاده، دست بتاراج برآوردند. و لشکر منصور غنائم نامحصور گرفته، چون شاهین گرسنه که در گلهٔ کبوتران افتد، ویا گرگ خشمگین که رمهٔ گوسپندان را بکام خویش یابد، مطلق العنان در غارت درآمدند. و قریب سی صد فیل بدست لشکریان افتاد. و طنطنهٔ این فتح نامدار باطراف و اکناف ممالك محروسه رسید. و جناب خانجهان از عقب مخالفان درآمده متوجه تانده که پای تخت بنگاله است، شد. و روز شنبه جناب

مظفرخان معه خوانین بهار کوچ فرموده، علم مراجعت بجانب بهار برافراخت ـ و رعایا بیمن احسان در اوطان خویش بامن و امان آسودند ـ ع

قلب شان بشکست، منصور و مظفر باز گشت

سواد فرمان واجب الاذعان

در محلی که این چنین فتح دست داد و جناب مظفرخان بدولت و سعادت مراجعت فرموده، بخطهٔ پتنه که مکان نشیمن حکام بهار است، نزول فرمودند، فرمان اعلی شرف ورود یافت، مشتمل بر عنایات بسیار و شفقت بیشمار که در ذیل مسطور میگردد ـ مضمون آن که

«عمدة الملك ركن السلطنة مظفرخان بعنایت مستمال و امیدوار بوده بداند که بتاریخ بیستم شهر ربیع‌الثانی سنهٔ مذکور سیادت‌مآب سید عبدالله رسید، و خبر بهجت‌اثر فتح داؤد و سر آن مقهور را رسانید ـ موجب صد شکر و حمد حضرت باری عزاسمه گردید ـ

بیت

لله الحمد همان نقش که خاطر میخواست
آخر آمد ز پس پردهٔ تقدیر پدید

و حقیقت ترددات و جان‌سپاری آن عمدة الملك و امرای بهار را سیادت‌مآب مشارٌالیه بعرض رسانیدند ـ ما از شما این مقدار تردد و جان‌سپاری گمان نداشتیم ـ همان نوع که درخانه را سرانجام نموده بودید که مرضی خاطر اشرف بود، مهمات سرحد را بصد لطافت از آن بیش بردید ـ رحمت باد! دولت خواهی و تردد و جانسپاری همین باشد که ازان عمدة الملك بظهور آمده ـ اگرچه دیرتر رسیدید، اما دیرتر رسیدن شما مبارك بود ـ انشاء الله تعالی عنقریب بعنایت خسروانه سرافراز و ممتاز خواهدشد ـ و مهمات درخانه باو تعلق دارد ـ انشاء الله تعالی او را بدرگاه خلائق‌پناه طلبیده خواهدشد ـ می‌باید که کیفیت

خدمات امرای بهار را بتفصیل عرضه‌داشت نمایند که فراخور خدمت هر یك عنایت بظهور رسد - حسب المسطور از فرموده در نگذرد» -

و شرح حاشیهٔ فرمان اعلی آنکه

«مقرر است که هرگاه که خاطر آن عمدة الملك از مهمات ضبط و ربط آنجا جمع شود، عرضه‌داشت نماید که خاطر من بالکلیه جمع شده آن وقت او را بدرگاه طلب میفرمائیم» -

غرض از فرمان عالی‌شان در ضمن این واقعات آن بوده که حالت و رتبهٔ این وزیر مظفرنشان درین دودمان عالی‌شان باین مرتبه رسیده، و کم وزیری را این حالت و رتبه دست داده‌باشد -

دعای حضرت پادشاه

ظل عنایت و رافت و سایهٔ مرحمت و عاطفت این پادشاه بنده‌نواز، اعنی حضرت خاقان اکبر، بر مفارق طوائف انام بفیض فضل ملك علام الی قیام الساعة و ساعة القیام ممدود باد! و انوار فتوحات بیکرانه و آثار فیوضات بی بها و بهانه باعلام ظفرنگار مظفرشعار متصل باد!

ذکر فتح نمودن بعض از قلاع درین سال، و بیان قضایای دیگر بر سبیل اجمال

در اوائل سنهٔ اربع و ثمانین و تسعمایهٔ گرفتن قلعه سیوانه که تعلق براجه چندرسین لعین ولد راجه مالدیو داشت، باهتمام و سرداری جناب شهبازخان میربخشی دست داده - بعد از گرفتن آن قلعه مشارٌالیه را بکومك و مدد لشکر بنگاله تعین فرمودند - چون بخطهٔ جونپور رسید، آوازهٔ طغیان و عاصی شدن راجه گجپتی را که فرحت‌خان و ولد او را و قراطاق‌خان را که از غلامان این سلسلهٔ عالی‌شان بودند، بقتل رسانید، شنید - و جناب سعید خان و بهادرخان را که بکومك لشکر بنگاله مقرر کرده‌بودند، همراه آورده - در اثنای راه خبر کشته

شدن داؤد مطرود و فتح بنگاله را نیز شنود ـ و چون گجپتی بر سر راه بهار و بنگاله واقع شده، مهمات استیصال آن کافر لعین را اهم دانسته، بدفع و قلع او متوجه شد ـ و آن کافر لعین در جنگل محکم درآمده. خود را مضبوط گردانید ـ و جناب شهبازخان او را محاصره کرده، دل برجنگ او نهادند ـ و در اوائل شهر جمادی الاول سنهٔ ۹۸٤ نواحی جگدیس‌پور که پناه و آرام‌گاه آن کافر لعین بود، معسکر ساحت، و بضبط راهها و تضییق بحصور (بحصار) آن قلعه و جنگل پرداخت ـ و جناب مظفرخان از لشکر بنگاله مراجعت کرده، در پتنه نزول نمود ـ شهبازخان مکتوبات متواتر ارسال داشت که کافر لعین، یعنی گجپتی، را محاصره کرده و معطل بکومك شده که از آن جانب فوجی را فرستند که مردم آن کافر از ضیق محاصره و محاربه به تنگ آمده اند، و از طول مکث ملول گشته ـ جناب مظفرخان محب‌علی‌خان و عرب بهادر را با جمعیت او تا ششصد هفصد سوار و جمعی از امرا را که پانصد ششصد کس دیگر بودند، بکومك و مدد آن لشکر فرستاده ـ بمجرد رسیدن این فوج آن کافر لعین مقهور شده، در اواخر شهر جمادی الآخر سنهٔ مذکوره فرار نموده ـ و تمامی ولایت و پرگنات که در تصرف او بود، بحیز تسخیر بندگان حضرت و تحت تصرف دولت خواهان درگاه درآمد ـ و آن کافر لعین سر در کوه و بیابان نهاده، آواره شد ـ چنانچه نام و نشان و آثار ازو نماند ـ و در همان جنگل بآتش دوزخ گداخت ـ و قلعهٔ شیرگر که در تحت تصرف گجپتی بود، و آن قلعه بغایت محکم است، و بسر گجپتی دران قلعه ساکن، آن قلعه را ولد گجپتی داده، امان خواسته برآمد ـ چون دل از کاروبار گجپتی فارغ کرد، در همان چند روز دست در قلعهٔ روهتاس زده ـ جماعت افغانان که در قلعهٔ روهتاس بودند، تعهد و شرط بیرون آمده امان یافت ـ و باندك روزی چنین فتوحات میسر شد ـ و شهبازخان قلعه را بدست درآورده به برادران خود سپرده، بتاریخ.... شهر شوال سنهٔ مذکوره عازم درگاه شد ـ

ابیات

صف شه قلعه کشای همه گیتی گردید
کف او قلعه کن کافه کفار آمد
هیچکس راه گریزی نتوانست گرفت
آن که بگرفت، سرانجام گرفتار آمد

بالآخر فرمان عالی شان صادر شد که برادران شهبازخان قلعهٔ روهتاس را بمحب‌علیخان سپرده، متوجه درگاه معلی گردند ـ بنابرین آن قلعهٔ نامی را محب‌علی‌خان قابض شد، و حکومت آن قلعه و توابع و لواحق باو مفوض گردید ـ

دعای حضرت پادشاه

اعلام دولت و جهانبانی و رایات شوکت و گیتی ستانی در اطراف واکناف جهان منصوب باد!

ذکر گرفتن قلعه روهتاس و بدست آوردن آن قلعه را بندگان درگاه گردون اساس، و عزیمت نمودن جناب مظفر نشان بدفع بقیه افغانان وکشته شدن و اسیر گرفتن ایشان دران یورش بیحد و قیاس

سابقاً مذکور شد که جناب جملة الملکی سیف الدین مظفرخان که از جنگ داؤد مردود مظفروار موافق اسم خود مراجعت فرموده، بمقام پتنه نزول نموده قریب بدو ماه دران خطه ساکن بود که فرمان واجب الاذعان شرف اصدار یافت که آن جملة الملکی بگرفتن قلعهٔ روهتاس متوجه گردد ـ بنا برین فرمان عزیمت مصمم کرده، بتاریخ اواسط شهر رجب سنهٔ اربع و ثمانین و تسعمایهٔ متوجه آن قلعه شد ـ و محمد معصوم کابلی را که جائگیردار آن نواحی بود، قبل از آنکه بآن صوبه رسد، مقدمهٔ لشکر کرده، فرستاد ـ و محمد معصوم

کابلی در راه چنان استماع نمود که حسین‌خان افغان و بعضی از امراء افغان دران نزدیکی بیخبر نشسته‌اند - از همانجا ایلغار کرده، بر سر افغانان رسید، و آن جمع را پریشان کرده، جمعی کثیری را بقتل رسایند - و حسین خان مذکور کشته شد - محمد معصوم‌خان صورت حال را معروض (کرد) - جناب مظفر خان خاطر اصابت‌شعار از دغدغهٔ حسین‌خان جمع کرده، مجدداً بصوب استیصال کاله پهار که روی رزمهٔ لشکر داؤد و جنید بود، و در جنگ داؤد از میدان برآمده، در نواحی قلعهٔ روهتاس آمده، دست بفتنه و فساد برآورده بود، عزیمت نمود - محمدمعصوم‌خان چون این فتح نمود، در موضع اشهر که پرگنه ایست از جائگیر او، درانجا مقام کرده‌بود، کاله پهار با هفصد هشتصد سوار افغان خونخوار آمده، محاصر(ه) کرد - مشارٌالیه چون شیر خشمناك اران دیواربست برآمده، بنفس خود حمله کرده - فیل ابار که فیل جنگی نامی بود، (و) درمیان مغولان و افغانان بقهر و سطوت و جنگ و هیبت شهرت تمام داشت، آن فیل بر اسپ محمد معصوم کابلی رسیده، اسپ را برداشته، محمد معصوم کابلی را بر زمین انداخت - محمد معصوم کابلی پیاده شد - و درین اثنا بر فیلبان رسیده، از پشت فیل در افتاده، بخاك یکسان شد - کاله پهار و افغانان این معنی را فوزی عظیم دانسته، رانده و تاخته بر سر محمد معصوم کابلی آمده، چند شمشیر بر سر و روی و دست او زده - باوجود پیادگی و زخمها دشمن را از خود دور کرده، داد مردی داد -

بیت

سران را بر یدی همی سر ز تن	پر از خاك چنگ و پر از خون دهن

و آن فیل چون فیل‌بان نداشت، و هجوم و ازدحام و فغان افغانان بر سر محمد معصوم کابلی دیده و شنیده برگشته، بجانب مخالفان متوجه شد - و چند کس را از افغانان بخرطوم خود گرفته در زمین انداخت - ازین سبب شکست

بافغانان افتاده، روی بگریز نهادند - و کاله پهار را یکی از ملازمان مشارٌالیه زخم زده، از پای درانداخت - و دیگری از سپاهیان او رسیده، او را دستگیر کرده، نزد محمد معصوم آورد - و در همان زمان بقتل رسید -

بیت

بداندیش شاه‌جهان کشته به　　سر شوم بدخواه برگشته به

و افغانان بعضی کشته گشته (و بعضی) اسیر شدند - و باقی مانده روی بگریز نهادند - و این حالات در آخر رجب سنهٔ اربع و ثمانین و تسعمایهٔ واقع شده - بعد ازان فیل ابار بدست لشکریان افتاده، سر کاله پهار و فیل ابار را نزد جناب مظفرخان ارسال نمود - چون این خبر بهجت‌اثر بآنجناب رسید، شکر خداوندی بجای آورده. متوجه آن حدود شده - و فیل ابار را معه فیلان که در جنگ حسین‌خان بدست افتاده‌بود، بدرگاه عالمپناه فرستاد - و آن جملة‌الملکی منزل بمنزل روان شده، بقلعهٔ روهتاس نزول نمود - و مستحفظان و ساکنان قلعهٔ روهتاس عرضه داشتند که «ما نبدگان در مقام خدمتگاری ایستاده‌ایم - بهر که امر باشد قلعه را تسلیم نمائیم» - و نیز مذکور شده‌بود که شهباز خان که باستیصال و قمع و قلع گجپتی و تسخیر ولایت او مامور شده، قلعهٔ شیرگر را محاصره دارد بدرگاه معلی عرضه‌داشت نموده و التماس کرده که مهم قلعهٔ روهتاس را باو رجوع نمایند - ایجاباً لملتمسه فرمان عالی‌شان اصدار یافت که گرفتن قلعهٔ روهتاس بشهبازخان متعلق باشد - آن جماعت که ساکن قلعهٔ روهتاس بود، قلعه را بلاعذر تسلیم شهبازخان نمودند - جناب مظفرخان از گرد قلعه کوچ کرده، متوجه کوهستان که بسائی افغانان و بقیه که از امرای افغانان مانده، بود، باستیصال و قلع و قمع ایشان کمر بست -

بیت

بسی کوه در کوه پیوسته بود　　درو راه آمد شدن بسته بود

لاجرم مظفرشعار بجنگل و کوهستان درآمده، در موضع کوکره بافغانان رسیدند، و آن جمع را پریشان ساخته، سه چهار هزار خانه دار افغانان را کوچانیده، و چندین کس بقتل رسیده ـ موکب منصور مظفر عازم ولایت دوردست شد، و بر شواهق جبال

بیت

که کس ندیده فرازش، مگر بچشم بصر
کسی نرفته نشیبش، مگر بپای خیال

و دران راه راهیست عمیق و درخت بسار، لشکر بجست و جوی بسانی افغانان هر طرف می‌رفتند ـ دران جست و جوی یوسف ستی و آدم و جونه را دریافتند ـ و بسانی ایشان را معه صدوشصت زنجیر فیل دیگر از راجهای کوهی غنیمت گرفته، بخطهٔ پتنه ارسال داشته، بدارالخلافهٔ آگره فرستادند ـ و درین یورش چندین افغانان کشته و اسیر گشته، نابود شدند ـ و درین صوبه اثر از افغانان بی نام و نشان نماند ـ

بیت

هر کس خلاف رای تو در خاطرش گذشت
یا کشته شد به تیغ بلا، یا اسیر شد

و در همین سال حضرت خاقان اکبر عازم خطهٔ اجمیر شده، بزیارت روضهٔ قطب الواصلین خواجه معین‌الدین چشتی فائز گردیدند ـ و درین یورش شهبازخان میر بخشی را جهت مسخر کردن قلعهٔ کل‌میر مقرر فرمودند ـ و شهباز خان بمحاصرهٔ آن قلعه مشغول شده، باسهل وجوه بحیطهٔ تصرف درآورد ـ و جناب آصف خان را جهت مسخر نمودن قلعهٔ ایدر تعیین فرمودند ـ چنانچه شرح گرفتن هر یك از قلاع مذکوره بعد ازین بتفصیل تحریر خواهد یافت ـ و ازانجا عنان عزیمت بجانب هندوارهٔ گجرات و سرکار مندو معطوف گردانیده،

جنگل و کوهستان بانسواره و منـدو را شکار کرده، تا سرحد دکن سیر فرمودند ـ و بتاریخ ۲۲ شهر صفر سنهٔ ۹۸۵ مراجعت نموده، بمقر جاه و جلال فتحپور سیکری نزول اجلال واقع شد ـ

این نوع فتوحات این وزیر آصف‌صفات را دست داد ـ در تاریخ غرهٔ شهر ذی‌حجه سنهٔ اربع و ثمانین و تسعمایة بسعادت و خوشی و بدولت و خرمی مراجعت نموده، بمقام سیور که از توابع سرکار بهار است، نزول فرمود ـ و در اواسط شهر صفر، ختم بالخیر و الظفر، سنهٔ خمس و ثمانین و تسعمایة راجه سور زبان بتضرع و زاری برآورده، و از سر نخوت و استکبار و غرور و پندار اجتناب نموده، مبلغ سی هزار روپیه و بیست فیل برسم پیشکش فرستاد ـ و جناب مظفرنشان قضیهٔ «العفوُ عند القدرة» را نصب عین خود ساخته، حکم فرمود که اردوی ظفرقرین کوچ کند ـ و ازان کوهستان برآمده، بتاریخ ۲٤ شهر مذکور بموضع سورج‌گرهه نزول فرمودند ـ و ازان ..... آب گنگ گذشته، بولایت حاجی‌پور درآمد ـ و درین یورش غنیمت بسیار بتصرف ملازمان حضرت بادشاه ذوالاقتدار درآمد ـ در اوائل شهر ربیع الآخر سنهٔ خمس و ثمانین و تسعمایة از قلعهٔ حاجی‌پور برآمده، و از دریای گنگ که بکنار (آن) قلعـهٔ مذکور واقع شده، گذشته بموضع سوایج (؟) از اعمال سارن بسائی است، نزول فرمودند ـ

و در اواخر شهر جمادی الاول سنهٔ مذکوره بنا بر فرامین که از درگاه معلی مشتمل بر عنایات بیدریغ شامل حال جناب مظفر خان شد، و اظهار طلب کرده بودند، متوجه آستان ملائک‌آشیان شد ـ چون بدارالخلافة آگره رسیدند، بندگان حضرت خاقان اکبر بنده‌پرور بتاریخ ۲۲ جمادی الآخر سنهٔ مذکوره متوجه زیارت روضهٔ حضرت قطب الاقطابی خواجه معین الدین چشتی قدس سره شدند، و جناب مظفر خان ایلغار کرده، پابوسی

بندگان حضرت مشرف شد ـ و در وقتی که بندگان حضرت بزیارت روضه در می‌آمدند، یکی از عنایات خاص آن بود که فوطهٔ خاص را بجملة الملك شفقت فرمودند ـ و منصب وکالت را برای و رویت آن صاحب مفوض داشتند ـ و آن جناب نیز تا هشت لك روپیه نقد و تا سی زنجیر فیل از خالصهٔ بندگان حضرت و از خاصهٔ خود از جانب بهار و حاجی‌پور آورده، بنظر کیمیااثر بندگان حضرت خاقان اکبر درآوردند ـ و این نیکوخدمتی قبول افتاده، بعین عنایت ملحوظ گردید ـ و بندگان حضرت بدولت و اقبال از اجمیر کوچ کرده، بتاریخ اواسط شهر شعبان سنهٔ مذکوره متوجه پایهٔ سریر خلافت‌مصیر شدند، و شکارکنان بنواحی میرته از اعمال ناگور رفته، باز مراجعت کرده، عازم دارالملك حضرت دهلی شدند، و نماز عید رمضان سنهٔ مذکوره را در نماز گاه عید که مرحومی تاتارخان ساخته بود، گذاردند ـ حالات که بعد از برآمدن حضرت دهلی واقع شده، در داستان آینده تحریر خواهد یافت ـ

دعای حضرت پادشاه

درگاه اعلی و بارگاه معلی بورود وفود خلود مالوف و مانوس باد! و کمال عظمت و جلال آن مظهر فیض لایزال از تعرض زوال و تطرق عین الکمال مامون و محروس باد!

طلب نمودن آصف خان را به پایهٔ سریر خلافت، و تفوض فرمودن امور وکالت برای و رویت وزیر بی شبه و نظیر صاحب کفایت، و بعضی وقائع که سانح شده دران حالت

از موجبات فتح الباب مواهب الهی و امارات نصرت شهنشاهی و دلائل تاکید اساس جهانداری و شمائل ثبات دولت و کام گاری وکلا و وزرای صاحب‌رای ملك آرای ثاقب‌ضمیر صائب تدبیرند که طلائع بدائع تدبیر ایشان بیك لمحه خدر ممالك را در تحت قدم فکر آورند، و جمل و تفاصیل دهر

را برافت مراحم مرهم نهند، و هنگام ضبط ثغور و دفع خصوم از رای غیب دان لشکر جرار آراسته، و قلب و ساقه و میمنه و میسرهٔ آن را از ثبات حزم و سیاقت عقل و میامن تدبیر و میاسر تجارب ترتیب دهند - بنا برین مقدمات از سعادت نتائج آنکه در اوائل شهور سنهٔ خمس و ثمانین و تسعمایة بندگان حضرت خاقان اکبر مرحمت گستر وفور عاطفت دربارهٔ وزیر مظفر نشان ظاهر نموده، فرامین واجب الاذعان از مکمن عواطف جهت طلب و توجه بدرگاه معلی صادر گشت که چون از مهمات سرکار بهار و حاجی‌پور و ترهوت خاطر جمع کرده و سرانجام آنحدود نمائی، باید که متوجه پایهٔ سریراعلی شوی - بنا بر احکام جناب مظفرخان از ولایت بهار و حاجی‌پور خاطر بالکلیه جمع کرده، و خوانین و سلاطین که بمدد و کومك آنجناب دران حدود مقرر بودند، همه را جاگیر کرده، و اسپ ایشان را بداغ رسانیده و یراق دیده، متوجه درگاه گردون انتباه شدند - و در غایت سرعت طی مسافت نموده، تا در اواخر شهر جمادی الآخر سنهٔ مذکوره بدارالخلافهٔ آگره درآمدند - و هم دران ایام اعلام نصرت‌قرین عازم زیارت روضهٔ بهشت آئین حضرت قطب الواصلین خواجه معین‌الدین چشتی قدس سره شده، سایهٔ اقبال بر خطهٔ اجمیر انداخت - و جناب مظفرنشان از عقب ایلغار کرده، درمیان راه باردوی ظفر قرین درآمد - و حضرت خاقان اکبر جهانگیر صافی‌ضمیر از وصول آن وزیر صاحب تدبیر بپایهٔ سریر خلافت‌مصیر بغایت مبتهج و مسرور گشت - و یکی از عنایات بی غایت که دربارهٔ جناب مظفرنشان واقع شده، آنست که چون بندگان حضرت خاقان اکبر بیك کروهی خطهٔ اجمیر رسیدند، از کمال خشوع و خضوع که شیوهٔ مرضیهٔ آن حضرت است، از اسپ دولت پیاده شده، متوجه زیارت مزار فائض الانوار حضرت خواجه معین‌الدین شدند - و جناب مظفرنشان که در رکاب ظفرایاب بودند، نیز پیاده شده - آن حضرت از کمال شفقت حکم

فرمودند که از اسپان کوتل هریك که پسند افتد، سوار شده همراه باشد ـ و جمیع خلائق پیاده متوجه شد ـ غرض که تا غایت هیچ یك از وکلا و وزرا (را) این حالت و این مرتبه دست نداده، و در هیچ تاریخ نخوانده و نه دیده ایم ـ و رتبت وکالت جهان‌پناهی برای باروا نو رویت بی‌ریا و تدبیر پیر و بخت جوان و دلالت کفالت و وسیلهٔ کفایت و همت بی‌مانند و شهامت الهام پیوند مخدوم اعاظم، ناظم مصالح العالم، فلك الجلالة مظفری، باسط العدل و الانصاف، ماحی الظلم والاعتساف، مشیر ظل الله فی الارضین، سیف الدنیا والدین جملة الملکی مظفرخان، اعز الله فی الدولة الغراء النضرة، مفوض شد ـ و بیك نظر عنایت باین امر جلیل‌القدر مخصوص گردید ـ و انواع شفقت و مرحمت که نتیجهٔ طبع سلطنت و فراخوری عادت مکرمت چنان پادشاهی ملك بخشی باشد، لائق مرتبهٔ چنین وزیری روشن‌رای جهان‌آرای مبذول افتاد ـ و بخلعت خاص زرنگار که قوارهٔ زرکش آفتابی طراز اکمام آن سزد، اختصاص یافت ـ و اسپ مع زین ولجام مضاعف مواهب آن شد ـ و جای مهر زدن در فرامین مطاعه قرار یافت ـ و آن جملةالملکی در طرف یمین مهر زدند ـ از املای تحریر در صفت حسن تقریر می‌کرد ـ

بیت

بالا ز وکالت سزدت مرتبه، زیرا　　　قد تو قبائیست ببالای وکالت

و آب باز بروی کار ملك و دولت آمد، و رخسارهٔ مروت و فتوت نضارتی بی اندازه یافت، و دل ارکان دولت تازه و خوش گشت، و ساحت جهان بآوازهٔ عاطفت او چون چهرهٔ بتان منقش ـ ناطقهٔ کاتب برگلبن شعر سید حسن غزنوی این زمزمه ادا میکرد ـ

بیت

آخر دلم بآرزوی خویشتن رسید
وانچه از خدای خواسته بودم، بمن رسید

دل رفته بود جان شده منت خدای را

که بواسطهٔ مرحمت حضرت پادشاه روی زمین مسند وکالت بوجود باجود آن جناب زیب و زینت یافت - و آن جناب بنا بر کمال مکارم اخلاق و وفور تواضع و محاسن شیم در عدل بر روی روزگار خلائق هندوستان برکشود - و در تمشیت مهم وکالت و وزارت سعی و اهتمام دارد - و مع هذه الجلالة در تعظیم و اجلال و حرمت ارباب فضل و افضال تا حدی مبالغت میفرماید که بهبوب صبای تربیتش از گلزار علوم غنچهٔ امانی سر برزده، و بترشیح زلال اقبالش نهال افضال بیخ‌آور و سایه‌گستر شده - و از سلاست الفاظ در صنعت کتابت ذوالکفایتین، و در سخن‌پردازی مصالح مملکت بر رای غیب‌نما ذوالریاستین -

ابیات

محتاج بود ملک به پیرایهٔ چنین — آخر مراد ملک روا کرد روزگار
هر شادئی که فتنه ز ما فوت کرده بود — آنرا بیک لطیفه قضا کرد روزگار

و کوکب اقبال جناب مظفر نشان در نفاذ امر و علو شان و مزید اقتدار و کمال اختیار روی باوج شرف و رفعت نهاد -

درینولا چون بندگان حضرت خاقان اکبر معدلت گستر عنان مراجعت از اجمیر معطوف فرمودند، حکم نافذالامر بصدور پیوست که بعضی از نویسندها همراه جناب مظفرنشان شده، دفاتر خود را همراه داشته، موازنه نمایند که حاصل ولایت گجرات و مندو چه مبلغ می شود - همان مبلغ را ار قرار حصه و رسد شهاب خان و سلاطین که بسرکار گجرات تعین شده‌اند، جناب مظفرنشان صلاح دیده، بهرکس لائق داند فراخور آنکه اسپ بداغ رسانیده و یراق نموده، تنخواه جاگیر ایشان نماید - بنابرین حکم آن جناب نیز بطریقی که باید و شاید آن جماعت را جاگیر نموده، از عقب

آمده بملازمت آن پادشاه بنده نواز مشرف گردید -

و در شب پنجشنبه بیست و پنجم شهر شعبان سنهٔ خمس و ثمانین و تسعمایهٔ ستارهٔ روشن از جانب مغرب مائل بجانب جنوبی برآمد، و ستارهای ریزه‌سر برمالای مثل درخت سرو قد کشید، و چهار گری تابان بود، چنانچه اهالی شهرهای هندوستان از آگره و دهلی و لاهور وغیره بامها و بلندیها برآمده، بدیدهٔ اعتبار ملاحظه نمودند - فاعتبروا یا اولی الابصارا و تا آخر شوال بهمین سال در آسمان ظاهر نموده غائب گشت، و بستارهٔ دم‌دراز مشهور شد -

و در ١٤ شهر رمضان سنهٔ مذکوره شاه اسمعیل ولد شاه طهماسپ که پادشاه خراسان و عراق شده، همشیره و بعضی امرا اتفاق کرده، او را مسموم گردانیدند - و تاثیر ستاره ظاهراً درو سرایت کرده - مولانا شیری شاعر در تشبیه ستارهٔ مذکور قصیدهٔ گفته، و بعضی ابیات آن را مرقوم گردانیده -

ابیات

به بست و پنجم شعبان و شام پنجشنبه
گذشته نهصد و هشتاد و پنج گاه شمار
بدان مشابه که از نصف آسمان بگذشت
بشکل طرفه برآمد ستارهٔ دُم دار
نموده برسر پیك زمانه، پنداری
پری کشیده تر از جعد نیکوان صد بار
و یا بگردن خنگ سپهر ربستند
قطاس نور که کم دیده چشم هیچ سوار
و یا بود قبق روز عید را کجکی
برو کشیده کدوئی ز سیم پاك عیار

و یا ز اوج هوا موشکیست برگشته
زمان کشتن خود بر هوا فشانده شرار
و یا ز پارهٔ آتش دویده دود سفید
و یا ز بهر تماشاست ظرف آتشبار
و یا بصحن گلستان ز نیلگون حوضی
هوا گرفته ز فواره آب فیض آثار
و یا بود دُم طاؤس بوستان بهشت
که شد ز دور نمایان تهی ز نقش و نگار
و یا چو فیل شب از بحر آسمان بگذشت
فشاند آب ز خرطوم بر هوا یکبار
و یا ز سلك فرو ریخته است مروارید
بخوان سبز یکی مانده است بر سر تار
و یا ز چشمه ترشح نموده آب تنك
بروی سبزهٔ زنگار گون گرفته قرار
و یا سفیده دُم صبح راه گم کرده
بملك شام فتاده غریب و گشته نزار
و یا بروی غریبی دویده قطرهٔ اشك
دمی که در دلش آمد هوای یار و دیار
و یا کشیده چو من دردمند سوختهٔ
شب فراق دم جانگداز از دل زار
و یا بود خس و خاشاك فتنه را جاروب
بدست عدل شهنشاه آسمان مقدار

جلال دین محمد، محمد اکبر شاه
که هست اختر بختش چراغ لیل و نهار
جهان گرفته عطایش، بهار حسن چمن
ز مه گذشته لوایش، کلید هفت حصار
ز خیط صبح دویم ناقه‌های گردون را
برای بردن حکمش کشیده‌اند مهار
چنان بزرگ شده قصر دولتش که فلك
هزار سال رود ره بسایهٔ دیوار
گهی که تیره شود همچو شام جام نبرد
سنان ستاره نماید بر آسمان غبار

و در شهور سنهٔ مذکوره حکومت ولایت گجرات را بقطب‌الدین‌محمد خان اتکه و شهاب خان عنایت فرمودند ـ و سارنگپور را از سرکار مالوه بشجاعت خان و اجین و قلعه مندو را بشاه‌فخرالدین‌خان و شاه‌بداغ‌خان شفقت کردند ـ و بندگان حضرت خاقان اکبر شکارکنان عازم دارالملك حضرت دهلی شده، بتاریخ ۲۲ شهر رمضان المبارك سنهٔ مذکوره نزول اجلال فرمودند ـ و این بیچارهٔ شکسته که مولف این اوراقست، در سلك خادمان آن جناب از بهار و آن حدود آمده‌بود ـ چون بدارالخلافهٔ آگره رسید، رخصت گرفته، چند روزی محروم از سعادت دیدار شده، باز مانده ـ آن جناب بنده‌نوازی فرموده، بعنایت نامهٔ نامی سرافراز کرده، اظهار طلب کردند ـ و این بنده بنا بر امر لازم‌الاتباع قدم از سر ساخته، عازم شده، در نواحی حضرت دهلی بشرف ملازمت مشرف شد ـ و حضرت خاقان اکبر نماز عید رمضان سنهٔ مذکوره را در دهلی کردند ـ و در چهارم شهر شوال، ختم بالخیر و الاقبال، از حضرت دهلی کوچ فرموده، شکارکنان از راه جنگل ببعضی از قصبات مثل

رهتك و مهم و سنام و فیروزپور وغیره اردوی معلی رسیده و منزل کرده، بآهستگی و پیوستگی نهضت نموده، عازم زیارت روضهٔ حضرت شیخ العارفین و السالکین شیخ فرید شکرگنج شدند، و روز پنجشنبه ۱۲ شهر ذی حجة الحرام سنهٔ مذکوره بخطهٔ اجودهن معروف به پتن شرف زیارت میسر گشت ـ و آن شب جمعه را حضرت خاقان اکبر و جمعی از فضلا و مشائخ (که) دران مکان شریف همراه بودند، نیز موافقت کرده احیا داشتند ـ و دو روز دران منزل مقام فرموده، بعــد ازان کوچ کرده و شکار کرده، بتـاریخ اوائل محرم سنهٔ ست و ثمانین و تسعمایة از ده کروهی لاهور از دریای راوی گذشتند ـ و قبل ازان که بندگان حضرت خاقان اکبر بزیارت مرقد شریف حضرت قطب وحید شیخ فرید قدس سره مشرف شوند، مولف اوراق که در اردوی ظفرقرین همراه بود، بدولت پـای بوس مفتخر و سرافراز شده، بمنصب دیوانی سعـادت سرکار پنجاب بهمراهی عالیجنـاب شیخ الاسلام صدارت پنـاهی مخدوم الملك مولانـا عبـــدالله مقرر فرمودند ـ و بی سببی ازان امر استعفا جسته، بقناعت قرار داده، و بدرویشی قیام نمود ـ امیـــد که عاقبت خـــیر بـاشد ـ

دعـای حضرت پادشاه

سایهٔ رعایت‌گستری وظـل رافت و بنـده‌پروری که مظـنهٔ اهـل ایقـان و منشاء آثار امن و امان الی غایة الامکان و نهـایة الازمان بر مفـارق کافهٔ آدمیان مبسوط و موید باد! و این پـادشاه مظفرنشان را بمواهب تائیدات ربانی و میـامن توفیقـات سبحانی بایـام دولت‌انجام و اوقات سعـادت‌فرجام مقـارن گردانـاد!

ذکر سیر فرمودن و شکار کردن حضرت خاقان اکبر بسرکار پنجاب، و فتح نمودن بعضی از خوانین قلعهٔ کمل‌میر و قلعهٔ ایدر را درین سال بعنایت ملك وهاب

قبل ازین بتحریر و تقریر پیوست که حضرت خاقان اکبر شکارکنان از اجیر نهضت نموده، بحضرت دهلی رسیدند - و ازانجا کوچ کرده، درمیان ولایت (پنجاب) درآمدند، و خرامان تا سرحد لاهور سیاحتی فرمودند - و گاهی که با صیدافگنان بنخچیرگاه روی اقبال آوردی، زلزله در وحوش و طیور افتادی - و هنگامی که مرغان هوا آواز طبل بازش شنیدی، اگر ایشان را قدرت بودی، بسان بط از هراس در آب غوط خوردی و اگر بط بدانستی که بطریق هوا از چنگال خونریز مخالف مامونست راه هوا گرفتی - سگ بر آهو برسم خرخشه عفعف زدی - و شیر از میان شیرافگنان کناره جستی - نه کبك از منقار باشه فرار توانستی، و نه قاز در مخلب بحری قرار داشتی - شاه شیرگیر کشورستان اگر خود هوس فرمودی، بهر تیر غزالی انداختی - و اگر گز بر مرغی پرتاب کردی. چون باز گشتی، از پر آن مرغ تیری شدی - القصه چند ماه برین منوال تماشائی کردی - اگرچه برحسب ظاهر صید ضبوری قصد کرده بودند، اما مقاصد اصلی امور دیگر بود - یکی آن که از احوال رعایا و برایا خبردار شوندتا - اگر قوی دستی به نیروی استیلا از کمان بیداد تیر ستمی بمرغ دلی انداخته بودی، سزای آن دهد -

ابیات

جهان از عدل شاهان در امانست — خوش آن کشور که عدلش پاسبانست
ره انصاف رو، گر ملك خواهی — که ملك از جور میگردد تباهی

مقصدی دیگر آن که ملاحظهٔ سپاه ظفردستگاه کرده - اگر فرصت دانند، بجانب کابل نهضت نمایند - چون وقت نبود، فسخ آن عزم کرده، همشیرهٔ نواب مرزا محمد حکیم را بجهت بعض امور مخفی و صلاح‌دید ارسال داشتند - و چندی از خادمان آستان عالی‌شان را مصحوب همشیره گردانیده، ملازم ساختند و بجانب کابل روان کردند -

مقصد دیگر آنکه الهامات غیبی وارد شـــد، و حالت عجیب غـــریب دست داد - در حینی که متوجه شکار قرقه بودند، در اوائل شهر ربیع الاول سنهٔ ست و ثمانین و تسعمایة در اثنــای شکار الهام و پیــام یافتند ببعضی امور - بنــا برین موی سر مبارك را قصر کردند - و اکثر از نزدیکان موافقت باین سنت سنیه کرده - از بعضی امــور خــود را گذرانیدند و رجوع بمقصد اصلی کردند - و آن منزل را بمکهٔ خورد موسوم گردانیدند -

و در همین روز یکی از هندویان راجپوت بنــا بر گناهی و عقوبتی که ازو صادر شده بود، فرمان شد که او را کره زنند - چون دو سه کره خورد، طاقت نیادرده، جهل مرکب که جبلی او بود، بران داشت که خود را خنجر زده، بدوزخ قرار یــافت -

درین اوقات در ماه صفر، ختم بــالخــیر و الظفر، سنهٔ ست و ثمــانین و تسعمایة عرائض شهبازخان و بعضی از خوانین بدرگاه معـــلی رسید که واهب العطیات سبب ساخت که قلـــعهٔ کلمیر را که مدتهای مدید لشکریــان ظفرآیــات محاصره کرده بودند، بحیز تسخیر درآوردند - باعث برین آن که ذات شریف حضرت خاقان اکبر را واسطهٔ رفاهیت حال بندگان خویش ساخته، و در مبدأ فطرت گوهر شرع‌پروری در صدف خاطر بنده‌نوازش کرامت فرموده، و بالکلیّـه ضمیر حق پذیرش همین است که رایت اسلام مرتفع سازد، و اساس کفر و کافر بمقامع استیصال براندازد - چون قلعهٔ کلمیر که میــان ولایت واقع شده، خدا آفرین و کوه رفیع باتمکین است که دیده‌وران گوشهٔ بــامش اگر رویت فـــلك اراده کنـــند، سر فرود آرند، تا بمقصد خویش بوصول رسند - واهمه را کجــا یاراست که سیرش بفراز آن رسد؟ و اندیشه را کی مجــال که انتهای بُعد آن را تعقـــلی تواند کرد؟

بیت

مثال پشتهٔ او دیده را نشد محسوس مضیق بیشهٔ او وهم را نداده گریز

و برآن کوه و ولایت رانا راجه ایست که بسبب ترفع محل و تنگی گذر باد غروری در دماغ انداخته، و با اقران و همسران دم «انا ولا غیری» میزند۔ هیچ پادشاهی را تا غایت حلقهٔ اطاعت در گوش نکرده، و سلام و اسلام دران سمت بدفرجام راه نیافته۔ و بسی شاهان و خسروان از تمنای تسخیر آن متحیر و متحسر ماندند، و پیرامن سراپای فتح آن نتوانستند گشت۔ رای جهان آرای حضرت خاقان اکبر پیوسته اقتضای آن داشت که بتائید آسمانی آن قلعه را در قبضهٔ اقتدار آورده، ضمیمهٔ مملکت اسلام سازد، تا آن که در سنهٔ مذکوره شهبازخان که بگرفتن و سرداری آن منصوب شده بود، خدعه و فریب داده، قلعه را بتصرف خود درآورد۔ و جماعت که بحراست و محافظت آن حصار حضار بودند، همه باتیغ و تبر سراسیمه و حیران پای بر جای ماندند، و دم نتوانستند زد، تا فوج فوج اسلام روی بدان قلعه نهادند، و درآمدند۔ و رانا راه فرار پیش گرفته، بکوه و جنگل درآمده۔

ابیات

چشم فلك ندید و نه بیند بعمر خویش
آن کارها که دولت او را میسر است
هر فتح کاسمان دهدش منتهای کار
چون بنگری، مقدمهٔ فتح دیگر است

دیگر قبل ازین قریب بدو سال جناب آصف‌خان را با فوجی از امرا و لشکریان بگرفتن قلعهٔ ایدر که در سرحد گجرات واقع شده، مقرر کرده شده بود۔ چون آن رای بدبخت بدرای بی‌راه را هنگام احتراق کواکب اقبال رسیده بود، و پنج روزه دولت استدراجی بآنها پیوسته، و آفتاب عمرش قریب

الزوال شده بود، همه وقت فوجی از دلاوران سپاه متعین میداشتند که باطراف مرز و بوم شوم او درآیند، و بتازند و بحوافر تنگ‌آوران عربی نژاد زمینش «عَالِیَهَا سَافِلَهَا» سازند، و نام و نشان ایشان از عرصهٔ تعیین وجود بر اندازند - و بعد ایامی که بدین گونه مواظبت نمودند، دمار از روزگار آن تبه‌روزگار برآوردند، تا آن که جناب آصف‌خان را بدرگاه عالی جهت بعضی از امور ملکی و مالی طلب داشته، بعد از آمدن او زیرخان را تعیین نموده شد - سپاه ظفرانجام نصرت‌فرجام آن قلعه‌را چون دائره احاطه نمودند - و در شهور سنهٔ مذکوره عرضه‌داشت وزیرخان رسید که بعنایت الهی و بیمن نصرت شهنشاهی مساعی موفوره در کوشش و کشش بتقدیم رسانیده، تا آن که قلعه که در ارتفاع با حصار دویم لاف برابری میزد، بدست لشکر اسلام در آمد - رای بدبخت اگر دست بدام شقاوت نزدی، و در حضرت پادشاه گیتی‌ستان بذریعهٔ عجز پیش آمدی، برین نمط روسیاه نه گشتی -

ابیات

ستیزه بجائی رساند سخن   که ویران کند خان‌ومان کهن

اتفاقاً رای تیره‌بخت دران میان فرار نمود، و آن قلعه چون سائر قلاع هندوستان ضمیمهٔ ولایت دیگر شد -

و در منتصف شهر جمادی الآخر سنهٔ مذکوره حضرت خاقان اکبر از سرکار پنجاب برآمده، و بر سرکار سهرند درآمده، در قصبهٔ خضرآباد در کشتی بدریای جون نشسته، در آخر شهر مذکوره از کشتی برآمده، بایلغار متوجه اجمیر شده، بسعادت زیارت مزار حضرت قطب الواصلین خواجه معین الدین مشرف شدند - و جناب مظفرخان و خواجه شاه منصور را که درین اوقات بدولت وزارت مفتخر گشته. بدهلی گذاشته، واردوی ظفرقرین را همراه ایشان کرده، تا مهم‌سازی بعضی از لشکریان و کروریان کنند - و حضرت

بدولت و سعادت از اجمیر مراجعت نموده، در اواسط رجب سنهٔ مذکوره بفتح‌آباد سیکری نزول اجلال فرمودند، و ارکان دولت قاهره اردوی ظفرقرین را بصحت و عافیت بفتح‌آباد سیکری بدولت رکاب‌بوس بتاریخ اواخر شهر مذکور رسانیدند۔

دعای حضرت پادشاه

ظلال لوای فلک‌فرسای عرش‌آسای سالهای بی تناهی برمفارق ایام مبسوط و مستدام، و مواهب مرحمت عالم‌آرایش واصل روزگار عالمیان و آدمیان و اعیان مدام باد!

بیان عمارت مسجد جامع فتح‌پور سیکری، در زمان خجسته نشان آن مهر سپهر دولت و سروری

چون بندگان حضرت خاقان اکبر بانوار رای شریف و میامن همت لطیف دارالخلافهٔ فتحپور را بنا فرمودند، در اندرون شهر در بالای کوه که قریب بدولت خانهٔ بندگان حضرت پادشاه عالمپناه واقع شده، در شهور سنهٔ احدی و ثمانین و تسعمایهٔ هجریه مسجدجامع بنا کردند۔ مهندسان هنرمند و استادان بی‌مانند در ساعتی خجسته و طالعی شایسته اساس آن را طرح انداختند۔ و هنروران چابك دست که هریك سرآمد کشوری بودند، بدقائق لطافت پرداختند۔ و آن عمارت عالی‌مقام بحسن اهتمام اولاد و اقربای مرحومی مغفوری شیخ سلیم لطف اتمام یافت، و در غایت لطافت و زینت و بها رونق و صفا پذیرفت۔ وغایت اهتمام بجای آوردند، تا چنین مسجدی که در روی زمین مثل آن کم نشان میدهند، باندك زمان بیمن دولت حضرت خاقان اکبر ساخته و پرداخته شد۔ و تمامی دیوار آن از سنگ سرخ تراشیده برهم نهادند۔ و ایوانها همه از سنگ سرخ برآوردند۔ و صحن آن را پایها برآورده‌اند۔ و سردابها از سنگ و چونه ساخته، و بالای آنها را پوشیده، مسطح کرده‌اند۔

و در چند جامشبك کرده، که هرگاه باران شود، آبهای آن که در صحن جمع شود، ازان مشبك ریخته بسردابها جمع شود، و عامهٔ خلائق ازان سیراب گردند۔ لاجرم صحن آن بر مثال روی عروسی که ابروی طاق دارد، روح و راحت در رواقهای آن وثاق دارد۔

بیت

رضوان که پرده‌دار حریم سعادتست گوئی، دری ز جنت اعلی برو کشاد

و منارها که کبوتران اذکار چون خروسان خروشان دران منارها فرود آیند، برآوردند که بلندرایان بالادست لطافت و متانت آن عمارت را مطمح نظر اهتمام سازند۔ و پایه و درجات او را چنان بلند گردانیده، که محتاج شرح و وصف نیست۔ و چون آن عمارت بنوعی عالی افتاده که عمارت آن از عبارت متجاوز است، توغل در شرح آن از قبیل لاطائل می‌نمید، بمجرد مجمل اقتصار و اختصار کرده شد۔

ابیات

همین کار شاهانست در تاجداری
که بنیاد دین را دهند استواری
مبین سنگ مسجد که از زر برآید
که گر خود بگوهر برآرند، شاید
بفرمود شه تا برآرند جامع
که سقفش برآید بخورشید لامع
بماهی مهیا شد اسباب چندان
که ناید در اندیشهٔ هوشمندان
گچ و سنگ شد از پی وصف لائق
چو دلهای معشوق و تنهای عاشق

القصه در جمعه‌ها دران بقعهٔ دلکشا و مقام جانفزا نماز جمعه باداء می رسانند - و چون منبرش بر فراز منبر نه‌پایهٔ سپهر دعوی برتری داشت، خطبهٔ عالی بنام خجسته فرجام حضرت خاقان اکبر نیکوانتظام موشح گشت - و خطیب آن بقعهٔ مبارکهٔ خطبهٔ بلیغ بآواز ملیح و لهجهٔ شیرین ادا میکند - ع

خطبه‌ها در هفت کشور جز بنام او مباد!

اکنون بحمدالله تعالی که از مبدأ تباشیر صباح تا مقطع دیاجیر رواح ساحت شریفش محل اقامت نوافل و مکتوباتست، و از مظهر طلیعهٔ بام تا منتهای امداد ظلام مقام ادای جمعه و جماعاتست -

دعای حضرت پادشاه

امید آن که بهر غرفه قصری از دارالخلد کرامت کند، و بهرخشتی که نهاده‌اند، بندگان حضرت خاقان اکبر دین پرور را بهشتی روزی شود! و اللهُ تعالی خیرُ مامول، بعزة النبیِ و اصحاب الرسول -

گفتار در بیان ارسال نذورات و خیرات حضرت عالی مقام صاحب احتشام، مصحوب نتیجة الاکابر سلطان‌خواجه را به بیت الله الحرام و مدینهٔ محترمهٔ حضرت رسول علیه السلام

قافلهٔ حدی که اولین منزلش کعبهٔ سعادت مبین «فَادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِیْنَ» تواندبود، و راحلهٔ شکری که در جادهٔ طلب و بادیهٔ تعب شاهراه «رَبِّ اَنْزِلْنِیْ مُنْزَلاً مُبَارَكًا وَاَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِیْنَ» تواند پیمود، راهنمائی را سزد که رهروان وادی عنایتش را سرمنزل موهبت مرحله ایست، و کاروان بحار مکرمتش را دلیل هدایت بدرقه - «وَ اللهُ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ» - اما بعد برضمیر طائفان کعبهٔ آمال و عاکفان قبلهٔ اقبال مخفی نماند که در سنهٔ خمس و

ثانین و تسعمایهٔ هجریه فرمان اعلی شرف صدور یافت که بتعظیم و تفخیم شرفای مکهٔ معظمه و نقبای مدینهٔ مکرمه و سدنهٔ «اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِیْ بِبَکَّةَ مُبَارَکًا وَّ هُدًی لِّلْعَالَمِیْنَ فِیْهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ مَقَامُ اِبْرَاهِیْمَ» ارسال آید، و در استقرار و استمرار وقوف حرمین الشریفین، زادهما تَعْظِیْماً وَ تَکْرِیْماً، مبلغ گرانمند فرستاده شود ـ و چون سالها سبیل مکهٔ معظمه از طرف هندوستان مرتب نشده بود، بنا برین عالی‌جناب صدارت پناه رفعت انتباه نتیجة الاکابر سلطان خواجه را که بحسن سیرت و نقاء سریرت اختصاص داشت، و چون سرو اگرچه در جوانی قباپوش آمده، شگوفه‌وار در طفلی پیرنهادی عادت گرفته، بامارت حجاج موسوم شد، و از نقد و اجناس و اسباب که فراخور چنین خیری جزیل باشد، در کنف اهتمام او مقرر گشت ـ و مبلغ چندین لك از وجوه زکوة زاکیه از خزانهٔ عامره در وجه ادرارات شرفای مکهٔ معظمه و سادات و نقبای مدینهٔ مشرفه و انعامات و تشریفات جمهور متوطنه و مشائخ قبائل و استعداد زاد و رواحل و دیگر مئونات اطلاق رفت ـ تا کشتی را مصحوب امن و امان از دریای عمان بحریم حرم دیباپوش، زادها الله تعظیما، برساند ـ برمقتضای نص «وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَیْهِ سَبِیْلاً» و اشارت بشارت «حَجَّةٌ مَبْرُوْرَةٌ لَیْسَ لَهَا جَزَاءٌ اِلَّا الْجَنَّةُ» سال بسال بموسم «اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَعْلُوْمَاتٌ» عاشقان جمال وفد وفد و فوج فوج «مِنْ کُلِّ مَکَانٍ سَحِیْقٍ عَلٰی کُلِّ ضَامِرٍ یَاْتِیْنَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیْقٍ» بصوب صواب بخش و مقصد مقصود عالمیان رسند، و طالبان مژدهٔ مروت و عارفان صفهٔ صفوت عازم عرفات گردند، و برای تکبیر اهل منا ندا در بطحای مکه کنند، ولبیک‌گویان درآیند، و در اثنای مسالك و مناسك شریفه

که مصاعد دعوات مستجاب و مهابط برکات مستطاب و مستنزل خیرات مرجو و مستلزم دعوات مدعواست، چون شرائط «فَاِذَا قَضَیْتُم مَنَاسِکَکُمْ فَاذْکُرُوا اللهَ» را بجای آورده باشد، و استنان سنت نبوی را دعای «اَللّٰهُمَّ اغْفِرِ الْحَاجِّ وَ لِمَنِ اسْتَغْفَرَ الْحَاجُّ» آغاز کرده هنگام آنکه

بیت

عرشیان بانگ وَ لِلّٰهِ عَلَی النَّاس زنند
پاسخ از خلق سَمِعْنَا وَ اَطَعْنَا شنوند

بصادق ترین نیتی روزگار دولت حضرت پادشاه اسلام اعنی امیرالمومنین جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی، خلد دولته، را امداد دعوات صالحه بر صفت اعداد خیرات و مبرات آن حضرت متلاحق دارند. و بحجت «مَنْ حَجَّ وَلَمْ یَزُرْنی فَقَدْ جَفَانِی» بوقتی که زمام عزیمت بسوی طیبهٔ طیبهٔ روضهٔ مقدسهٔ نبویه معطوف دارند، از زبان سلطنت با تضرع خادمانه ندای «اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا خَیْرَالْوَرَی» دردهند. فی الحقیقه اگر در مکه کعبهٔ حرمست، حضرت این پادشاه کعبهٔ کرمست. و چنانکه مناسك حجاج آنجاست، مسالك محتاج اینجاست. آن جهت کعبهٔ دیندارانست، و این صوب قبلهٔ امیدوارانست.

ابیات

کعبه اگر مقصد است ملت اسلام را
کعبهٔ حاجات خلق حضرت شاهنشه است
با همه رفعت فلك چاکر این آستان
با همه حشمت جهان بندهٔ این درگه است

لاجرم چون آن نتیجة الاکابر را زیارت حرمین الشریفین دست داد،

و آنچه از نذورات و خیرات بود، باشراف و متعینان و مقیمان و متوطنان آن کعبهٔ حاجات تقسیم نموده، شرف مراجعت از مکهٔ معظمه و مدینهٔ محترمه بجانب هندوستان نمود، و بسعادت دریافت ملازمت بندگان حضرت خاقان اکبر سعادت‌اثر رسیده، بتاریخ ٢١ شهر شوال، ختم بالخیر والاقبال، سنهٔ ست و ثمانین و تسعمایهٔ هجری بدارالخلافهٔ فتحپور پیوست، و بتقبیل ایادی رافت پادشاهی استسعاد یافت ـ و پرسش بسیار نمودند ـ و آن نتیجة الاکابر وقائع ایام مفارقت را مذکور محفل وافر السرور گردانید ـ و جماعتی از حاجیان که در خدمت مشارالیه آمده‌بودند، همه را انعامات از اسپ و نقد عنایت و شفقت فرمودند ـ و چون آن نتیجة الاکابر بشرف نسب حضرت خواجهٔ احرار منسوب بود، بتفویض امر صدارت منصوب شد ـ

وهم درین سال اسم سامی و نام نامی اشرف اقدس بندگان حضرت خاقان اکبر را امیرالمومنین خطبا بر منابر ممالك محروسه خواندند ـ

ابیات

عطارد بر فلك خواند ثنایش　　خطیب منبر گردون دعایش
عیار زر ز نامش درفزاید　　بچشم از هرچه گوئی به نماید

دعای حضرت پادشاه اسلام

پروردگارا، تا زمرهٔ «وَالْعَاکِفِینَ وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ» تهلیل و تکبیر موظف میدارند، و طائفهٔ طوافان رکن و مقام شرائط جمره و استلام حجرالاسود بجای می آرند، و زمزمه‌سرایان «لَبَّیكَ وَ سَعْدَیْكَ» در آتش شوق بطواف از مبرات دیدهٔ زمزم افشان می شود، حضرت خاقان اکبر نیکوکردار سعادت‌آثار فرخ دیدار را با شاهزادهای کامگار از جاه و جوانی و سلطنت و کامرانی و عیش مصفی و دولت مهنی و مملکت عریض و حشمت مستفیض ممتع و برخوردار دار، و مزید جاه و جلالت و دوام تائید و نصرت کرامت کن!

و یرحم الله عبـــدا قال آمینـا!

ذکر مراجعت مهد علیا از دارالسلطنت کابل و آوردن مقصود جوهری میرزا مظفرحسین را

دران وقتی که نواحی بهره و سرکار پنجـاب از یمن مقدم فرخنده‌ایـاب بندگان حضرت خاقان اکبر اعلی‌جنـاب بر فضای جانفرای روضهٔ رضوان تفـاخر می‌نمود، خاطر خورشیدمآثر ذره‌پرور و ضمـــیر منیر مهرتنویر ضیـا گستر متوجه آن گشت که همشیرهٔ نواب میرزا محمدحکیم را بجهت بعضی (از) سخنان مخفی بکابل ارسال دارند، و نتیجة السادات بالاتفاق سید ابواسحاق و مهرعلی سلدوز را همراه همشیره گردانیده ملازم ساختند - چون نواب مهدعلیا بکابل رسیدند، و بعض امور را بسمع میرزا رسانیدند، و درین ضمن طلب خواستگاری دُر درج عصمت و عفت صبیهٔ میرزا را جهت ازدواج نواب شاهزادهٔ عالمیان و نوردیدهٔ آدمیان محمد سلیم میرزا نامزد فرموده، بغایت مستحسن افتـاد - میرزا آن صبیه را همراه مهد علیا کرده، از کابل بهندوستان ارسال داشتند، و در پنجم شهر ذی حجهٔ سنهٔ ست و ثمـانین و تسعمایهٔ هجری بدارالخلافهٔ فتحپور سیکری تشریف آورده، بشرف پائبوس حضرت مشرف و معزز شدند -

و در دهم شوال همین سال مقصود جوهری را بطلب میرزا مظفر حسین ولد میرزا ابراهیم حسین الغی بجانب آسیر و برهانپور ارسال داشته - (و) حاکم آسیر و برهـانپور بموجب فرمان عالی شان لازم الاطاعه بند کرده، بدرگاه خلائق پناه فرستاد - چون بدرگاه عالی رسید، چندگاه در بند بوده - بندگان حضرت از کمـال مرحمت که جبلی آن حضرت است، و برحسب مکارم اخلاق که از عادات پسندیدهٔ آن پـادشاه نیکونهـادست، و جرائم و عصیان که از پدر و اعمـام او صـادر شده بود، چنـانچه شمهٔ ازان سابقاً مرقوم گشته، عفو نموده و همه را نـابود انگاشته، عنـایت و شفقت کرده، بتـاریخ شهر صفر سنهٔ سبع و

ثمانین و تسعمایة او را از بند برآورده، بخدمتگاری مستظهر ساختند ـ

بیت

روزگار همایون او محقق شد   که چیست معنی لفظ مکارم الاخلاق

و والده‌اش که دختر مرحومی میرزا کامران است، از عقب پسر خود آمده، بپابوسی آن حضرت مشرف شد ـ

و چون در اواسط رمضان سنهٔ ست و ثمانین و تسعمایة حسین قلی الملقب بخان جهان که حاکم بنگاله بود، بمرگ طبیعی ازین جهان گذران انتقال نمود، در هفدهم شهر محرم الحرام سنهٔ سبع و ثمانین و تسعمایة جناب مظفرخان را که نسبت وزارت بل وکالت درین درگاه عالی انتساب داشت، بحکومت و دارائی ولایت بنگ مقرر فرموده شد ـ و جناب مسیحادم حکیم ابوالفتح و میرزا میرک و میر ادهم را بامینی و بخشی‌گری و دیوانی آن سرکار نیز مقرر فرمودند ـ و هم درین سال مولانا طیب و پرکوتم را بدیوانی و بخشی‌گری سرکار بهار و حاجی‌پور و ترهوت مقرر شده فرستادند ـ چنانچه عنقریب تفصیل این حالات و طغیان عصیان حرام خواران که دران ولایت واقع شده، مرقوم قلم اهتمام خواهدگشت ـ

و دراوائل ربیع الآخر سنهٔ سبع و ثمانین و تسعمایة هجریه در فراشخانهٔ خاصهٔ دارالخلافهٔ فتحپور آتشی عظیم افتاد، و تا یک کرور تخمیناً اسباب از شامیانه و خرگاه و خیمه و سراپرده از زربفت و مخمل فرنگ و سقرلاط و کمخا واطلس و زردوزی وقالیهای زربفت و زیلوچه های مخمل فرنگ و زربفت و زردوزی چندان که تعداد آن به بیان در نمی آید، بسوخت و ناچیز شد ـ و از معالی همت بلندآشیان و مکارم جود بیکران بندگان حضرت را اصلا گرد ملال بخاطر اشرف اقدس راه نیافت، و قطعاً ازان اسباب سوخته باز نه پرسیدند ـ

و دراواسط شهر رجب سنهٔ مذکوره بطواف روضهٔ حضرت خواجه معین‌الدین چشتی باجمیر تشریف قدوم مسرت لزوم ارزانی فرمودند۔ و در اثنای راه سه شبانروز متواتر باران متقاطر بود۔ و سیلاب عظیم شده، بسی از آدمیان و اسپان و شتران باردار را سیلاب برد۔ و مراجعت ازان سیر و شکار در اواسط شوال واقع شد۔

و در همین حین چنان استماع افتاد که میرزا سلیمان شاه که سابقاً رخصت از بندگان حضرت خاقان اکبر سلیمان‌مکان گرفته، از راه دریای عمان بمکهٔ معظمهٔ رفته بود، درین ولا از راه عراق و خراسان بزیارت مشهد مقدسهٔ رضویه مشرف شده، از آن جا بقندهار آمده، در دارالسلطنت کابل بتاریخ شهر شعبان سنهٔ مذکوره بملاقات میرزا محمد حکیم رسید۔ و در ماه شوال میرزایان اتفاق کرده، ببدخشان درآمدند۔ و میرزا سلیمان را با شاه‌رخ میرزا که نبیره‌اش بود، صلح داده، در ماه صفر سنهٔ ثمان و ثمانین و تسعمایهٔ میرزا محمد حکیم مراجعت نموده، بکابل نزول فرمودند۔

دعای حضرت پادشاه اسلام

مقصد اعاظم مشارق و مغارب سدهٔ والای حضرت خاقان اکبر باد! و کعبهٔ حاجات و قبلهٔ مرادات عتبهٔ دولت پناهش باد، بالنبی و آله الامجاد!

حواشی

(«عر» علامت نسخهٔ کتابخانهٔ رضا برامپور و «عك» علامت نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج می باشد۔)

۵:۲ در عر ازینجا تا آخر سطر ۵ از صفحهٔ ۵، بسبب گم شدن یك ورق، موجود نیست۔

۵: «پادشاه» در هر دو نسخه این لفظ را گاهی به بای عربی و گاهی به بای فارسی نوشته شده۔ مصحح سعی کرده است که هرجا بپای فارسی بنویسد۔

۱۵: «ضمائر» در هر دو نسخه این لفظ و نظائرش را به «ی» نوشته شده۔ مصحح بجای «ی» همزه اختیار کرده است۔

۱۹: «بی بدل» عك اولاً عبارت ذیل را دارا بود «و شمـهٔ از احوال وزیر بینظیر نیکوعمل» ۔ سپس «وزیر» را قلمزد کرده، بالایش «شهنشاه» نوشته شده ۔ و در آخر بر تمام فقره خط نسخ کشیده شد۔

۲۱: سورهٔ شعرا: ۸٤۔

۲۳: «نا‌ٔثران» در عك «مآثران»۔

۲۳: «سلاطین» در عك اولاً «وزرای کفایت آثار» بوده۔

۲:۳ «دولتمندی» در عك اولاً «وزیری»۔

٤: «شهنشاه» در عك اولاً «وزیران»۔

۸:۳ ‹ایشان را› در عك اولاً ‹وزرای نیکو سرانجام را›۔

۹: ‹والیان› ‹در عك اولاً ‹وزراء›۔

۱۳: ‹الدوله› در عك ‹الدولت›۔

۷:٤ ‹خلفای› در عك ‹خلفاء›۔

۱٤: جائی که بیاض گذاشته شده، در عك ناخواناست۔

۲۲:۵ در عر لفظ ‹مرورش› را کرم کتابی خورده است۔

٦:٦ مابین قوسین هرجا اضافه است از مصحح۔

۳:۷ عك بجای ‹تاریخ› مظفرنامه دارد۔

۹: ‹ارقام خجسته› در عر قلمزد شده است۔

٦:۸ ‹احمد الجامی› از کبار اولیای نیشاپور بود، و مولدش نماق جام است۔ در ۲۲ سالگی طریق هدایت را پیش گرفته و هزاران را به توبه و انابت آورد۔ مردم کمال احترام باو می‌گذاردند۔ در سال ۵۳٦ (۱۱٤۱) برحمت حق پیوست۔ نفحات جامی ۲۰۷۔

۲۲: ‹بخش› در هر دو نسخه ‹بخشش›۔

۲:۹ ‹لغت› در هر دو نسخه ‹لقب›۔

۳: ‹هلوه› کذا در هر دو نسخه۔ و در اتقان سیوطی ٤۸:۱ (طبع مصر ۱۳۱۷ھ) از ابوحاتم سجستانی نقل کرده که نزول قرآن برلغت قریش و هذیل و تمیم و ازد و ربیعه و هوازن و سعد بن بکر واقع شده۔

٦: سورة یوسف: ٤۲۔ و عك در حاشیه معنی فارسی این آیه را داراست که از تفسیری مسمی به ‹توضیح› نقل شده۔

۱٤: عر ‹آورد›۔

۲۳: در عك اولاً بجای ‹تخیل› لفظ ‹تحصیل› بوده۔ سپس آن را قلمزده در حاشیه ‹تخیل صورت› نوشته شد۔

٤:۱۰ «...» در عر این جا علامت سقوط عبارت ثبت است ـ اما بنظر مصحح در عبارت حاضر خللی نیست، چنانکه از نسخهٔ علك مستفاد می شود ـ

۱٦: «تاج المآثر» تالیف صدر الدین محمد بن حسن نظامیست که محتوی میباشد براحوال شاهان دهلی از سال ۵۸۷ تا ٦۱۳ (۱۱۹۱ تا ۱۲۱۷) ـ

۱٦: «طرب پیرای» علك «طرب سرای» ـ

۱۷: «تاریخ آل مظفر» تاریخی است مبسوط در احوال آل مظفر که شاهان کرمان و شیراز بوده‌اند ـ رجوع شود به فهرست مخطوطات فارسیهٔ موزهٔ بریطانیا، از دکتور ریو ۸۲: ـ

٤:۱۱ «اغراق» در هر دو نسخه «اعراق» ـ

٦: «تغیر» صواب حذف این لفظ است ـ یا باید بخوانیم «و انحراف و تغیر از اقتدا باسلوب ایشان آنست که» ـ

۱۸: «مطالعان این تاریخ» در علك اولاً «مطالعان این مظفرنامه خصوصاً جملة الملك هندوستان و دستور جهانیان سیف الدین مظفرخان که بموجب التفات شریفش این کتاب بتالیف می پیوندد، خلعت انصاف بخشد، عموماً ارکان» ـ سپس برین جمله خط نسخ کشیده، «مطالعان این تاریخ» نوشته شد ـ

۵:۱۲ «شرف الدین علی یزدی» مولف ظفرنامهٔ تیموری و ندیم شاهرخ مرزا پسر امیر تیمور گورگانست که در سال ۸۵۳ (۱٤٤۹) فوت شد ـ تاریخ محمدی بحوالهٔ صبح صادق، و تذکرهٔ دولت شاه، و مجالس النفائس میر علیشیر بترجمهٔ فخری هروی، و حبیب السیر، و عرفات العاشقین، و هفت‌اقلیم رازی ـ

یك نسخهٔ خطیه از این کتاب که در حیات مولف در سال ۸٤۳

(۱٤۳۹) استنساخ شده، در کتابخانهٔ رضا موجود است ـ

۷:۱۲ 'ابیات، پارهٔ نظمیست که در ظفرنامه ۸ (طبع کلکته ۸۸-۱۸۸۷ع) ثبت افتاده ـ

۸: 'فزونست، در ظفرنامه 'فزون بوده، ـ

۹: 'قدرش، در عر 'قدش، ـ و واو عطف در مصرع دوم از هر دو نسخه ساقط شده ـ

۱٦: در هر دو نسخه 'داشاد و تمتع، ـ

۱۹: سورهٔ کهف: ٤٤ ـ

۲۲: 'عالمتاب جهانگیر، در هر دو نسخه 'عالمتاب و جهانگیر، ـ

۸:۱۳ 'زمان در امان، در هر دو نسخه 'در زمان امان ـ

۱۲: 'سعادت، در علك 'خلافت، ـ

۱۳: 'دعا، عر این عنوان را ندارد ـ

۵:۱٤ سورهٔ مومنون: ۱٤ ـ

٦: سورهٔ آل عمران: ۵ ـ

۱۰: 'ارتقای، عر 'انتقای، ـ

۱۳: 'ربیع الآخر، کذا در هر دو نسخه ـ اما در عر کسی سعی کرده که 'الآخر، را به 'الاول، تبدیل کند ـ و اغلب که مبنای این تغییر روایت اکبر نامه ۱:۱۳۰ بوده که دران خواب شاه را در وقائع چهارم ربیع الاول ۹٤۷ھ نوشته ـ

۱۸: 'در آئینهٔ خواب، بروی نفائس المآثر ۱۸۷ الف 'از اتفاقات غریبه آن که در شب چهارم ربیع الثانی سنهٔ سبع و اربعین و تسعمایة حضرت جنت آشیانی در واقعه دیده‌اند که حضرت متعال آنحضرت را فرزندی همایون فال کرامت فرموده بجلال الدین محمد اکبر مسمی

ساخته اند، ـ و بقول گلبدن ٤٨ 'عزیزی آمده، از سر تا پا لباس سبز پوشیده و عصای در دست، گفت: 'مردانه باش و غم مخور، ـ و عصای خود را بدست مبارك حضرت داده اند و گفته اند: 'خدای تعالی بتو فرزندی خواهد داد ـ نامش جلال الدین محمد اکبر بمانی، ـ حضرت پرسیدند که 'اسم شریف شما چیست،؟ فرموده‌اند که 'ژنده فیل احد جام، ـ و فرموده‌اند: 'آن فرزند از نسل من خواهد شد، ـ

۲۳:۱٤ 'معراج، عر 'معراجی، ـ

۱:۱۵ 'صبح یك شنبه پنجم، کذا در طبقات ۲:۵۵ و در علك 'پانزدهم، ـ و بروی نفائس المآثر ۱۸۷ الف 'یکشنبه هفدهم، ـ

٤: سورهٔ انفال: ۱۹ ـ علك در حاشیه معنی فارسی این آیه را داراست ـ

۵: نفائس المآثر ۱۸۷ الف، و طبقات ۵۵.۲، و اکبرنامه ۱۸:۱، و زبده ۷٦ الف 'امرکوث، ـ

۵:۱٦ 'فیروز. عر 'فیروزی، ـ

۱۲: 'آمد، عر 'آمده، ـ

۲۳: 'جهانی، در عر و علك 'جهان، ـ

٦:۱۷ سورهٔ جمعه: ٤ ـ

۱٤: 'آسیه، در هر دو نسخه 'آیسه، ـ

۱۸: 'حمیده بانو. مریم مکانی حمیده بانو بیگم بنت خواجه علی اکبر بجلی جریری احمدی جامی، حلیلهٔ جلیلهٔ همایون پادشاه و والدهٔ ماجدهٔ اکبر پادشاه، پنجم ربیع الثانی سنهٔ ۱۰۱۳ هجری (۱٦۰٤ع) در آگره فوت شد ـ مدت عمرش تخمیناً ۸۰ سال ـ تاریخ محمدی بحوالهٔ مآثر جهانگیری، و صبح صادق، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و تکملهٔ اکبرنامه ـ و در تزك جهانگیری (مقدمه) ١٤ 'شب دوشنبه

هژدهم شهریور سال هزار و دوازده، تاریخ فوت نوشته۔

۱۸:۱۷ 'زاد' کذا در هر دو نسخه۔ و صواب 'زادت' یا 'زیدت' می‌باشد۔

۳:۱۸ 'در عقــد ازدواج آن پادشاه' بروی زبده ۷٤ الف همایون در غرهٔ رجب سنهٔ ۹٤۷ (۱۵٤۰) عازم بهکرشد و درانجا با مریم‌مکانی حمیده بانو بیگم عقد نکاح بست'۔ و همین سال در بدایونی ۱:٤۳۷ و طبقات ۲:٤۸ و تاریخ شاهی ۱۵۹ نوشته شده ۔ اما گلبدن ۵۳ میگوید که در 'ماه جمید الاول سنهٔ نه صد و چهل و هشت در مقام پاتر روز دو شنبه نیم روز ... نکاح بستند'۔ و همین سال در تاریخ معصومی ۱۷۱، و اکبر نامه ۱:۱۷٤ یافت می شود۔

٤:۱۸ سورهٔ یوسف: ۳۱۔ در عر بعد لفظ آیه علامت سقوط ثبت شده ۔ و در عك اولاً: 'مَا هٰذَا اِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ۔اِنْ هٰذَاَ اِلاَّ مَلَكٌ کَرِیْمٌ' نوشته سپس در متن برین الفاظ خط نسخ کشیده، در حاشیه نوشته : 'فَلَمَّا رَاَیْنَهٗ اَکْبَرْنَهٗ، وَ قَطَّعْنَ اَیْدِیَهُنَّ وَ قُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ مَا هٰذَا بَشَراً ۔ اِنْ هٰذَا اِلاَّ مَلَكٌ کَرِیْمٌ ۔ صح'۔

٤:۱۹ سورهٔ مریم: ۱۲۔

۵: سورهٔ و القلم: ۵۱۔ و تمام این آیهٔ کریمه که برای دفع چشم زخم خوانده میشود، از قرار ذیلست: 'وَ اِنْ یَّکَادُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَیُزْلِقُوْنَكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَ یَقُوْلُوْنَ اِنَّهٗ لَمَجْنُوْنٌ'۔

۱:۲۰ 'بی شفقتی' ازین لفظ تا لفظ 'بتجربه' که در سطر ۲ از صفحهٔ ٤۵ واقعست، از عك ساقط شده۔

۱۲: میرزا عسکری پسر سومین ظهیرالدین محمد بابر پادشاه در ملك شام

در سال ۹۶۲ (۱۵۵۵) و بروایتی در سنه ۹٦۵ (۱۵۵۸) و بقولی (فرشته ۱:۲٤۰) در سال ۹٦۱ (۱۵۵٤) فوت شد- تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و نفائس المآثر، و اکبرنامه، و هفت اقلیم، و منتخب التواریخ حسن بیگ خاکی، و تحفهٔ سامی، و تذکرة الشعرای ملا نشاری، و عرفات العاشقین، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق - نیز رک به طبقات ۲:۷۷-

۱۳:۲۰ کامران میرزا پسر ظهیرالدین محمد بابر پادشاه از سلاطین طبقهٔ علیهٔ کورگانیه در ۱۱ ذیحجه ۹٦٤ (۱۵۵٦) در مکهٔ معظمه فوت شد - تاریخ محمدی بحوالهٔ منتخب التواریخ حسن بیگ خاکی، و بدایونی، و تذکرة الشعرای ملا نشاری، و عرفات العاشقین، و نفائس المآثر، و تاریخ سید مصطفی آفندی رومی، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و مآثر رحیمی، و صبح صادق، و هفت اقلیم رازی، و تاریخ سند- نیز رک به طبقات ۲:۷۸ و تذکرهٔ همایون و اکبر از بایزید بیات ۱۵٦ ببعد، و تاریخ شاهی: ۳۳٤، و فرشته ۱:۲٤۱ -

۱٤: 'در شهور سنهٔ خمسین و تسعمایة، همایون در غرهٔ رجب سنهٔ ۹۵۰ (۱۵٤۳) متوجه بکر شد، و ۷ ربیع الثانی بجانب قندهار شتافت- اکبر نامه ۱:۱۸۹، و نفائس المآثر ۱۸۲ ب، و گلبدن ٦۵ - اما بایزید بیات ۲ و ۳، سال ۹٤۹ نوشته که بالبداهه لغرش قلم کاتب است، یا سهو مصحح-

۱۵: 'شال و پوشخ، در نفائس المآثر ۱۸۲ ب 'شال و مستان' و در گلبدن ٦۵ 'شال مستان' و در طبقات ۲:۵۷ و تاریخ شاهی: ۱٦۸' 'سال زمستان' و در اکبر نامه ۱:۱۹۰ 'شال که از قندهار قریب ۸۰ فرسخ است، و در بدایونی ۱:٤٤۲ 'قصبهٔ شال مشانك' و در فرشته ۱:٤۱۱،

'سال و هسنان'، - نیز رك به ترجمهٔ بدایونی از استاد رینکن ۵٦۷:۱ پاورقی ۹ -

۱٦:۲۰ 'متوجه شد'، رك به نفائس المآثر ۱۸۲ ب، و طبقات ۱۳۵، و گلبدن ٦۵ و ٦۸، و زبده ۷۷ الف -

۲۱: 'فتح' در عر 'فتحی' -

٦:۲۱ 'گرمسیرات' خطهٔ از قسمت قندهار - اکبرنامه ۲۲۷:۱ - و بروی نفائس المآثر ۱۸۳ الف 'از راه چول بیابان گرمسیر متوجه راه سیستان شدند'، - و بقول گلبدن ٦۸ 'بجانب قلعهٔ بابا حاجی تشریف فرمودند - و آن قلعه داخل ولایت گرمسیراست، و در کنار دریا واقع شده است'، - و بقول اکبرنامه ۲۰٤:۱ و تذکرهٔ بیات ۹ 'قلعهٔ مذکور در لب آب هلمند (هیرمند) واقع است'، -

۸: 'دو ساله بودند'، و بقول طبقات ۵۷:۲، و بدایونی ٤٤۳:۱، و زبده ۷۷ الف 'یك ساله بود'، - و حسب تصریح خود اکبر یك سال و سه ماهه بوده - اکبرنامه ۱۹٤:۱ -

۹: 'بدست عم نامهربانی افتادند'، بقول گلبدن: ٦٦ 'فرجهٔ آن نشد جلال الدین محمداکبر پادشاه را هم همراه ببرند'، - و بقول بیات ۸ 'ایشان را فرصت آن نشد که نواب شاهزادهٔ عالمیان ... را بخود همراه سازند'، - و بقول طبقات ۵۷:۲ 'حضرت جنت آشیانی ... مریم مکانی را همراه برده، شاهزادهٔ جهانیان را که یکساله بود، بواسطهٔ حرارت هوا در اردو گذاشته'، - و بقول تاریخ شاهی ۳۰۱ 'روز نیك خواجه معظم و بیرم‌خان را باوردن مریم مکانی و پادشاهزاده اکبر میرزا فرستادند - ایشان بتعجیل رفته آوردند - چون هوا بغایت گرم بود، اکبر میرزا را در کنار ماهم انکه گذاشتند'، - و بقول

بدایونی ۴۴۳:۱ 'شاهزاده را چون یکساله بود، بتقریب حرارت هوا و بی‌آبی راه باتابکی اتکه‌خان در اردو گذاشتند،۔

۹:۲۱ 'در محنت قید چند گاه ماندند، و بقول طبقات ۵۸:۲، و بدایونی ۴۴۳:۱، و تاریخ شاهی ۳۰۱ حاشیه، و زبده ۷۷ ب 'عسکری اکبر را به سلطان بیگم زوجهٔ خود حوالت نمود ـ و او در لوازم مهربانی از خود بتقصیر راضی نمی شد،ـ و بقول گلبدن ۶۶ 'به سلطانم بیگم کوچ خود سپرد ـ سلطانم بیگم کوچ میرزا عسکری بود ـ بسیار مهربانی و غمخواری میکرد،ـ و نیز رك به تذکرهٔ بیات ۴۵، و اکبرنامه ۱۹۴:۱ ـ

۱۱: 'بر، صواب حذف این لفظ است ـ

۱۹: 'ایذا، عر 'ایزا، ـ

۲۰: 'بکابل طلبید، بقول گلبدن ۷۳ 'میرزا عسکری که شنید که حضرت پادشاه از خراسان مراجعت نموده بجانب قندهار می‌آیند، جلال الدین محمد اکبر پادشاه را بکابل پیش میرزا کامران فرستادند ـ میرزا کامران به آکه جانم که خانزاده بیگم عمهٔ ما اند، سپردند ـ و دران وقت جلال الدین محمد اکبر پادشاه دو نیم ساله بودند که آکه جانم گرفته داشتند ـ و بسیار دوست میداشتند، و دست و پای ایشان را می بوسیدند، و می گفتند که بعینه گویا دست و پای برادر من بابر پادشاه است، و شباهت تمام دارد،ـ

و بروایت تذکرهٔ بیات ۴۶ 'نواب بیرم خان پرسیدند که مرزا ام چند ساله شدند؟ ماهم بیگه عرض کرد که 'شب دوشنبه ۶ رجب ۹۴۶ در عمرکوت حضرت تولد کردند ـ تا این تاریخ سه ساله و شش ماهه شده اند، ـ و این تاریخ بخط حضرت جنت آشیانی هم نوشته بودند که در کابل بنظر در آمده،ـ

۲۳:۲۱ 'طهماسپ' عر 'طهماث' و تذکرهٔ بیات: ۳ 'طهماس'۔ و مراد شاه طهماسپ بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر، فرمانده دوم سلاطین صفویه است که در سنهٔ ۹۳۰ (۱۵۲۳) برتخت نشست، و شب سه‌شنبه ۱۵ صفر سنهٔ ۹۸٤ (۱۵۷٦) بعمر ٦٤ سال و کسری در گذشت ۔ تاریخ محمدی، بحوالهٔ منتخب‌التواریخ حسن بیگ خاکی، و جدول، و بدایونی، و عرفات العاشقین، و نفائس المآثر، و افضل التواریخ، و تاریخ مصطفی آفندی، و اکبرنامه، و صبح صادق، و زهر الریاض، و طبقات اکبری، و تقویم التواریخ ۔

۱:۲۲ 'در گهواره بود' در تاریخ شاهی ۳۰٦ 'جوان هژده ساله بود'۔

۱: 'بداغ' عر 'بداق'۔ و در طبقات ٦۳:۲، و اکبرنامه ۲۱۸:۱، و بدایونی ٤٤٥:۱، و فرشته ۲۲۷:۱ و در جای دیگر از عر 'بداغ'۔

۲: 'قزلباشیه' پسران اساری که تیمور به شیخ حیدر سلطان (متوفی ۱٤۸۸:۸۹۳) پدر شاه اسمعیل صفوی حوالت کرده، کلاه سرخ دارای ۱۲ ترك بر سر داشتند (قزل = سرخ، و باش = سر) ۔ در ایام مکنت و دولت صفویه این کلاه سرخ داخل لباس قشون نظام شده ۔

۲: 'ده هزار' کذا در طبقات ٦۱:۲، و بدایونی ٤٤٥:۱، و زبده: ۷۸ الف، و تاریخ شاهی ۳۰٦، و فرشته ۲۳:۱، و تذکرهٔ بیات ۳ و ۳۵۔ اما اکبرنامه ۲۱۸:۱ '۱۲ هزار' را دارد ۔

۳: 'بقندهار نزول اجلال فرمودند' بقول مآثر رحیمی ۵۹٦:۱ 'روز شنبه ۷ محرم الحرام سنهٔ ۹۵۲ (۱۵٤۵) محمد همایون پادشاه در قندهار نزول نمودند'۔

٤: 'ششماه' بقول طبقات ٦۱:۲، و اکبرنامه ۲۲۹:۱، و زبده ۷۸ ب، ۷ محرم ۹۵۲ (۱۵٤۵) محاصره آغاز شد، و ۲۸ جمادی الآخره سنهٔ

مذکور بانجام رسید ـ و مدت محاصره سه ماه بود ـ

۷:۲۲ 'میبود'، عر 'میبودند' ـ

۹: 'تاریخ ولادت'، بدایونی ۴۵۳:۱ مصراع مذکور را مشعر بر تـاریخ وفات میرزا نوشته است ـ

۱۳: بوکلا... سپرده'، بقول طبقات ۶۲:۲، و تاریخ شاهی ۳۰۹ 'باقزلباش قرار یافته بود که بعد از فتح قندهار با ایشان متعلق باشد ـ آن حضرت باوجود آن که هیچ ولایت دیگر در تصرف نداشت، قندهار را بـا ایشان گذاشت'ـ و نیز رك به تذکرهٔ بیات ۵۰، و بدایونی ۴۴۵:۱ و اکبرنامه ۳۳۶:۱ و ۳۳۹ ـ

۱۴: 'سربند'، بقول اکبرنـامه ۲۳۶:۱، همایون در چهـارباغ قیـام فرمود که باغیست بر کـنار ارغنداب احداث کردهٔ بابر ـ

۱۷: 'الغ میرزا'، ابن محمدسلطان میرزا بن سلطان ویس میرزا، باتفـاق اعمام خود ابراهیم حسین میرزا وغـیره با اکبر پادشاه بغی ورزیده، در سال ۹۷۵ (۱۵۶۷) در ماندو فوت شد ـ تاریخ محمدی، بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانـگیری، و صبح صادق ـ و بقول مآثر الامرا ۱۹۲:۳ در تاخت هزاره درین سال کشته شد ـ

۱۷: 'بیرم خان'، شجـاع الدین محمد ملقب به خانخانان بن سیف علی بیگ بن یار علی بیگ ترکمان قراقوینلو بهـارلو، از اعاظم امرای سلاطین گورگانـیه، در پتن گجرات ۱۴ جمـادی الاولی سنهٔ ۹۶۸ (۱۵۶۱) بدست افغـانی مبـارك نام کشته شد ـ مردی مستجمع خصال خـیر بود ـ تاریخ محمدی، بحوالهٔ بدایونی، و تذکرة الشعراء نثـاری، و عرفات العاشقین، و طبقـات، و مجالس المومنین، و نفائس المـآثر، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهـانگیری، و مآثررحیمی، و صبح صـادق، و هفت اقلیم رازی، و فرشته ـ

و بقول مآثررحیمی ۱:۱۰، و مآثرالامرا ۱:۸٤، سلسلهٔ نسبش از قرار ذیلست: محمد بیرم بیگ بن سیف علی بیگ بن بیرك بیگ بن پیر علی بیگ بن علی شکر بیگ بن بیرم قرا بیگ بن الف قرا بیگ بن قرا خان بن غزان بن قرا مصر بن قرا محمد، پادشاه اولین طائفهٔ قراقوینلو ـ و نسب او از جانب دیگر به میرزا اسکندر بن قرا یوسف میرسد ـ

۱۷:۲۲ 'حاجی محمدخان کوکی، سیستانی از امرای اکبر شاهی، در وبای بنگاله در ۹۸۳ (۱۵۷۵) فوت شد ـ تاریخ محمدی، بحوالهٔ اکبر نامه ـ و نیز رك به مآثرالامرا ۱:٥٤۸ مفصلاً ـ

۱۹: 'قلعهٔ قندهار را فی الفور گرفته، رك به تذکرهٔ بیات ٥، و تاریخ شاهی ۳۱۰، و طبقات ۲:٦۳، و اکبر نامه ۱:۲٤٤، و بدایونی ۱:٤٤۷، و فرشته ۱:۲۳۷، و گلبدن ۷٤، و نفائس المآثر ۱۸٥ الف ـ

۲۱: 'عنایت کردند، رك به گلبدن ۷٤، و اکبرنامه ۱:۲٤٤، و طبقات ۲:٦٤، و فرشته ۱:۲۳۷، و تاریخ شاهی ۳۱۱، و تذکرهٔ بیات ٥۱ ـ

۲۳: 'فتح کابل، بقول بدایونی ۱:٤٤۹، و تاریخ شاهی ۳۱۲، و فرشته ۱:۲۳۸ و تذکرهٔ بیات ٥۸، در روز دهم رمضان ۹٥۲ (۱٥٤٥) رو داد ـ و بقول طبقات ۲:٦٥ 'این فتح در رمضان ۹٥۳ روی نمود ـ و از سن شاهزاده درین وقت ٤ سال و ۲ ماه و ٥ روز گذشته بود ـ و بعضی در سنهٔ ۹٥۲ بقلم آورده اند ـ و العلم عند الله، ـ و بقول اکبرنامه ۱:۲٤٤، و نفائس المآثر ۱۲۸ الف و ۱۸٥ الف 'شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان ۹٥۲، تاریخ این فتح است ـ و مصرع 'بی جنگ گرفت ملك کابل از وی، سال فتح را داراست ـ و تاریخ شاهی ۳۱۳ سن مبارك شاهزاده را ۸ سال و ٤ ماه و ٥ روز نوشته ـ

۱۷:۲۳ '...، در عر اینجا علامت سقوط عبارت ثبت شده ـ اما بجهت تلف شدن

حاشیه بر دست صحاف نمیتوان پی بعبارت ساقط برد۔

۱۸:۲۳ 'کابل را گرفت'، و بقول طبقات ۶۶:۲، و اکبرنامه ۲۵۰:۱، و زبده ۷۹ الف، و فرشته ۲۳۸:۱، در اوائل ۹۵۳ (۱۵۴۶) همایون از کابل به بدخشان رفت، و در غیاب او مرزا کامران کابل را باز گرفت۔

۱۹: '...'، در عر اینجا علامت سقوط عبارت ثبت شده ۔

۲۱: 'محاصره کردند'، و بقول گلبدن ۸۱ 'تا مدت ۷ ماه محاصره داشتند'۔

۲۳: 'سپر خود ساخت'، رك به گلبدن ۸۱، و طبقات ۶۸:۲ ۔

۷:۲۴ 'روی، بهزیمت نهاد'، بقول اکبرنامه ۲۶۷:۱، و زبده ۷۹ الف، میرزا کامران در شب پنجشنبه ۷ ربیع الاول ۹۵۴ (۱۵۴۷) از کابل گریخت ۔ و عمر اکبر دران وقت ٤ سال و ۲ ماه بود ۔

۱۲: 'یافتند'، عر 'یافت'، ۔

۱۹: 'میرزا هندال'، ابن ظهیرالدین محمد بابر پادشاه از سلاطین طبقهٔ علیهٔ گورگانیه، در شبیخون افغانان ۲۱ ذیقعده ۹۵۸ (۱۵۵۱) بعمر ۳۳ سال و ۸ ماه کشته شد ۔ و او برادر اعیانی همایون پادشاه بوده ۔ تاریخ محمدی، بحوالهٔ منتخب‌التواریخ حسن بیگ خاکی. و بدایونی، و تذکرة الشعراء نثاری، و نفائس المآثر، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و مآثر رحیمی، و صبح صادق، و هفت اقلیم رازی، و طبقات۔ نیز رك به گلبدن ۹۳، و تذکرهٔ بیات ۱٤۶ و ۱٤۷، و فرشته ۱٤۰:۱ ۔ و مادهٔ تاریخ فوت مرزای مذکور هم 'شب خون'، است ۔

۲۲: 'بحضرت خاقان اکبر عنایت فرمودند'، بقول اکبر نامه ۳۲۲:۱ 'اکبر در اوائل ۹۵۹ (۱۵۵۲) بغزنی رفت، و مدت دو ماه در آنجا متوقف بود'، ۔ نیز رك به تذکرهٔ بیات ۱۶۵۔

۲:۲۵ 'در آمدن هندوستان'، همایون در اواسط ذیحجه ۹۶۱ (۱۵۵٤) از

کابل سوار دولت شده عازم هند شد (طبقات ۸:۲ و اکبرنامه ۱:۳٤۰، و تاریخ شاهی ۳٤۱، و بدایونی ۱:٤٥۸) و در ٤ رمضان ۹٦۲ (۱۵۵۵) حضرت دهلی مستقر جاه و جلال پادشاهی شد (ایضاً ۱:٤٦۲، و اکبرنامه ۱:۳۵۱) ـ در تذکرۂ بیات ۱٤۹، سنۂ ۹۵۹ نوشته ـ و بقول فرشته ۱:۲٤۲، در ماه صفر سنه ۹٦۲ و بروایت نفائس المآثر ۸۵ الف، در شهور سنۂ ۹٦۲ متوجه هندوستان شده ـ

۵:۲۵ ،اسکندر خان، احمد خان سور ملقب به سلطان سکندر، برادرزادۂ شیر شاه سور که بعد از اسلامشاه سور در ۹٦۲ (۱۵۵۵) بر دهلی متصرف شد، و بر دست همایون و بیرم‌خان در سرهند منهزم گشته به کوه سوالك گریخت، و در رمضان ۹٦٤ (۱۵۵۷) باز شکست یافته، به ایالت بهار رفته، همانجا در سال ۹٦٦ (۱۵۵۸-۵۹) بمرد ـ تاریخ محمدی، بحوالۂ اکبرنامه، و اقبالنامۂ جهانگیری، و بدایونی و طبقات ـ

۵: ،فرستادند، رك به طبقات ۲:۸۳، و اکبرنامه ۱:۳۵۵، و تاریخ شاهی ۳٤۲ ـ

٦: ،واقعۂ هائله، رك به تاریخ محمدی، بحوالۂ منتخب التواریخ حسن بیگ خاکی، و بدایونی، و تحفۂ سامی، و تذکرة الشعراء نثاری، و شاهجهان نامۂ محمدصالح کنبوه، و عرفات العاشقین، و نفائس المآثر، و اکبرنامه، و تاریخ مصطفی آفندی رومی، و النورالسافر، و اقبالنامۂ جهانگیری، و ظفرالواله، و صبح صادق، و هفت اقلیم رازی، و مجالس النفائس میر علی شیر بترجمۂ فخری هروی، و طبقات ـ و نیز رك به مآثر رحیمی ۲:۲۷، و زبده ۸۱ الف، و تاریخ شاهی ۳٤۳، و فرشته ۱:۲٤۳، و تذکرۂ بیات ۱۹۵ ـ مصرع ،همایون پادشاه از بام افتاد،

مشعر تاریخ وفات اوست۔

7:24 'کلانور، قصبه ایست معروف در گورداسپور پنجاب۔ رك به طبقات ۸۵:۳ و ۱۲۶، و بدایونی ۸:۲۔

7: 'بتاریخ شهر ربیع الثانی، بقول طبقات ۱۲۶:۲، و اکبرنامه ۳:۲، و فرشته ۴۶۱:۱' و تاریخ شاهی ۳۴۷، و بدایونی ۸:۲، و صفحهٔ ۱۵:۲۸ از همین کتاب، روز جمعه ۲ ماه ربیع الثانی سریر سلطنت را رفعت دادند۔ بدایونی (طبع کلکته) بجای 'ربیع الآخر، ربیع الاول دارد که سهو طباعت می‌باشد۔

8:25 'خانخانان خطاب یافته، بقول طبقات ۴۲۵:۲' و اکبرنامه ۵:۲، در ملازمت همایون بمرتبهٔ خانخانانی و امیرالامرائی رسیده بود۔ بعقیدهٔ دکتور سید اظهر علی مرحوم، مولف سهواً بجای 'خان بابا، خانخانان نوشته است۔

9: 'شاه ابوالمعالی، حسینی ترمذی، از اعاظم امرای همایون پادشاه، بعد از فوت آن جناب بفرمان اکبر شاهی بطرف حرمین اخراج شد۔ و ازانجا مراجعت نموده بکابل رفت، و فتنه‌ها برپاکرد۔ آخر در جنگ میرزا سلیمان دستگیر شد، و روز عید رمضان ۹۷۱ (۱۵۶۴) (و بقول طبقات، شب ۱۷ رمضان) بفرمان میرزا محمد حکیم بقتل رسید۔ و او بتخلص مشهدی شعر میگفت۔ تاریخ محمدی، بحوالهٔ اکبرنامه، و بدایونی، و صبح صادق، و نفائس المآثر، و طبقات، و اقبالنامهٔ جهانگیری۔ و نیز رك به مآثرالامرا ۶۵:۲۔

11: 'نغرکوت، یا نگرکوٹ شهریست قدیم در پنجاب که حالا باسم کانگڑه شهرت دارد۔

12: 'پشکال عر 'پشه کال،۔

۲۳:۲۵ 'مقتضای، عر مقتضی' ـ

۲:۲٦ 'رفعت، عر 'رفعتی' ـ

۳:۲۷ 'پیشگاه ... خالی گذاشت، بقول اکبرنامه، و بدایونی، همایون در ۱۵ ربیع‌الاول ۹٦۳ (۱۵۵۵) رهگرای عالم دیگر شد ـ

۱۱: 'خاتم، عر 'حاتم' ـ

۱٤: 'ابو' در عر اینجا علامت سقوط عبارت ثبت است ـ و لفظ ساقط که از غفلت صحاف با حاشیه از بین رفته، غیر از لفظ 'ابو' نمی باشد ـ

۱۵: '... ، کذا ـ و ظاهرا دو سه لفظ ازینجا رفته است ـ

۱۸: 'جمالش، عر 'جملش' ـ

۱۵:۲۸ 'دویم' رك به حاشیهٔ صفحهٔ ۷:۲۵ ـ

۱٦: '...' در عر اینجا علامت سقوط عبارت ثبت است ـ و عبارت ساقط از غفلت صحاف با حاشیه از بین رفته ـ

۳:۲۹ 'عدل، بمعنی 'مساوی' (Equal to) هست ـ

۱۸: 'نماید، عر 'نمایند' ـ

۹:۳۰ 'مریخی، کذا ـ و صواب حذف یاست ـ

۱:۳۱ 'مثنوی، کذا در عر ـ و صواب 'بیت' میباشد ـ

۲:۳۲ 'قلاوز، عر 'قلادر' ـ و قلاوز بمعنی راهبر و راهنماست ـ

۲: 'یورتچی، عر 'یورنجی' ـ و یورتچی بمعنی میر منزل است ـ

۷: 'بیرمخان، عر 'بیرامخان' ـ

۸: سورهٔ آل عمران ۱۷۱ ـ

۱۲: 'بخطهٔ جالندر نزول مبارك فرمود، بقول زبده ۹٦ الف 'بجهت باران‌های مسلسل شدید نقل معسکر شاهی از حوالی کوه سوالك

لازم افتاد، و توقف در جالندر به پنج ماه کشید، -

۱۵:۳۲ ‹مقتضای› عر ‹مقتضی› -

۱۸: ‹حینی› عر ‹حین› -

۱۹: ‹شرط و عهد کرده بودند› رك به تذکرهٔ بیات ۵۰، و بدایونی ۱:٤٤٥، و اکبرنامه ۱:۲۳٦ و ۲۳۹ -

۲۰: ‹بنا› عر ‹بنای› -

٤:۳۳ ‹مرفه› عر ‹مرفّه› -

۸: ‹تمغا› در هر ملکی جز کشت و کار از مال مردم چیزی خواهند، و آن را تمغا گویند - آئین اکبری، آئین روای روزی، ۲۳٦ -

۸: ‹جهات› از انواع محترفه میگرفتند - ایضاً

۸: ‹راهداری› از ابناء السبیل میگرفتند -

۸: ‹سلامانه› برسم پیشکش بمردم والا مراتب داده میشد -

۸: ‹پیشکش› این هم از قبیل فوق بود -

۸: ‹سرانه› از قبیل پول ٹیکس (Poll Tax) بود -

۸: ‹نطلبند› بقول بدایونی ۲:۲۷٦، و اکبرنامه ۳:۲۹٦، و آئین اکبری ۲۰۹ تمغا و جزیه که منشای منافع گرانمند بود، در سال ۹۸۷ (۱۵۷۹) بر طرف شد - لکن راستی این که سوای جزیه دیگر جهات بکلی منقطع نشد، و ما در تزك جهانگیری باز بآنها دچار میشویم -

۱۲: ‹معالم دولت› عر ‹معالم و دولت› -

۹:۳۵ ‹قطعه› از قصیدهٔ مشهور انوریست که مطلعش اینست:

گر دل و دست بحر و کان باشد
دل و دست خدایگان باشد

رك به کلیات انوری ۷۱، طبع تبریز ۱۲٦٦ﻫ، و ۹۰، طبع تهران

۱۳۳۷ شمسی -

۱۸:۳۵ 'منجوق، بمعنی رایت و علم است-

۲۳:۳۶ 'آداب چوگان، اکبر در شهر نگرچین که در نزدیکی آگره احداث کرده بود، بچوگان بازی اشتغال داشت و گوی آتشین هم اختراع نموده بود، تا بعد از غروب آفتاب بازی انقطاع نیابد - بدایونی ۴۸:۲، ۶۹ و ۷۰، و آئین اکبری ۱۷۴ -

۶:۳۷ 'پرانیدن جانوران، اکبر به کبوتران نیز رغبت داشت، و فن پرانیدن آنها را به 'عشق بازی، موسوم ساخته ـ آئین اکبری ۱۷۴ -

۱۳: 'روز بار، عر 'زور باز، -

۱٤: 'یمن، عر 'ثمین، -

۱۵: 'پاك گردانیده، لکن بدایونی ۳۰۱:۲ میگوید که اکبر 'بفراغ بال در صدد ابطال احکام و ارکان اسلام... و ترویج بازار افساد اعتقاد شد، و قرار داد که 'شراب اگر بجهت رفاهیت بدنی بطریق اهل حکمت بخورند... مباح باشد، بخلاف مستی مفرط... و دوکان شرابفروشی ... برپا کرده، نرخی معین نهادند، تا هر کسی که برای علاج بیماری ابتیاع خمر نماید، نام خود را از پدر و جد از مشرف بنویساند... و دوکانی از برای مستان وا شد... و باوجود آن احتیاط فتنهها و فسادها سر برمیزد، و هر چند جمعی را هر روز عقوبت و ایذا میکردند، نتیجهٔ بران مرتب نمیشد ـ...

و دیگر فواحش ممالك محروسه که در پای تخت جمع شده، از حد حصر و عد افزون بودند ـ از شهر بیرون آبادان ساختند و آن را شیطان پوره نامیدند ـ و آنجا نیز محافظی و داروغهٔ و مشرفی نصب کردند... و از سر مستی و سفاهت خونریزیها میشد، ـ

۱٥:۳۷ 'بوزه خانه، بوزه بضم بـا، مسکریست که از برنج یا جو و یا ارزن سازند - فرهنگ نظام ۱:۷٦۹ - و مراد مولف جائیست که دران تاری میفروشند -

۱٥: 'بیت اللتف، تصحیف بیت اللطف که لولی خانه میباشد - مصطلحات شعرا ۱۰۹ - اما بهارعجم ۱:۲٥٥ بجایش 'بیت النعف' دارد - و نطف بضم نون جمع نطفه است -

۹:۳۸ 'باج، بروی آئین اکبری، آئین میربحری ۱۲٦، چهارم بخشودن باج - جهان خدیو از فزونی عاطفت این وجه را که بخراج کشور ما برابر، بخشش فرمود، و جز دست مزد کشتیبان خواهش نرود - لختی در بنادر ستانند، و از چهل یك زیاده نباشد - بازرگان نظر به پیشین بخشوده انگارد -

۱٤:۳۹ 'موهوم، عر 'موسوم، -

۱۸: 'خرد، عر 'خورد، -

۲۰: 'با، عر 'به، -

۲۱: 'شهرش، کذا در عر - و بقول دکتور اظهرعلی مرحوم حذف 'ش، اقرب بصواب است - یا باید قبل از 'احرار مسلمات، 'یکی از، بخوانیم و 'شوند، را به 'شود، تغییر دهیم -

۲۱: 'بر خرنشاند، رك به بدایونی ۲:۳۰۱ -

۲۳: سورة النور ۲٦ -

۱:٤۰ 'تناکحوا، حدیث مبارك رسول پاك است که جلال سیوطی در جامع صغیر ۱:۱۳۳ از جامع عبدالرزاق نقل کرده - و این روایت مرسل است -

۲: 'الصلوت، عر 'الصلوه، -

۳:۴۰ سورهٔ النور ۲۶ -

۳: 'برخواندند، عر 'برخواند، -

۵: سورهٔ تحریم ۸ -

۹: 'چیره، دستار منقش هندی که قیمتش بروی آئین‌اکبری ۷۵، از نیم مهر تا هشت می بود - رك به نوادر الالفاظ ۲۲۴، و گلشن فیض ۳۹۸، و فرهنگ نظام ۴۸۸:۲ -

۱۶: 'عبادتخانه، حجرهٔ که شیخ عبدالله نیازی سهرندی دران سکنی داشت، هر چهار طرف آن ایوانی وسیع در سال ۹۸۳ (۱۵۷۵) احداث نمودند - عمارت حوض انوپ تلاؤ نیز باتمام رسید - و آن حجره را عبادتخانه نامیدند که آخر رفته رفته عیادتخانه شد - و ملا شیری دران باب قصیدهٔ گفته - ازانجمله این بیت است :

درین ایام دیدم جمع با اموال قارونی
عبادت های فرعونی، عمارت های شدادی

بدایونی ۲۰۱:۲ -

۱۶: 'مجلس انس، هر شب جمعه طائفهٔ سادات و مشائخ و علما و امرا را احضار میفرمودند - ایضاً ۲۰۲:۱ -

۲۱:۴۱ 'هرمان، قلعهٔ بود در مصر که در استحکام بنا معروف عالم است -

۳:۴۲ 'طلبیده، عر 'طلبیدند، -

۸: 'بقاع خیر، در حدود سال ۹۷۸ (۱۵۷۳) احداث بعضی بناهای عالی مزین و عملیات استحکام این شهر بتقدیم رسید - اکبرنامه ۲۵۶:۲ -

۹: 'فتح‌آباد سیکری، رك به اکبرنامه ۳۶۵:۲ -

۱۰: 'آگره، رك به اکبرنامه ۲۴۶:۲ -

۱۲: 'صفت، کذا در عر - وصواب 'صنعت، میباشد -

۱۳:۴۲ 'مانند' کذا در عر - و صواب حذف 'و' است -

۱۶: سورة والفجر ۷ -

۵:۴۳ 'پانصد فیل' بروی آئین اکبری ۳۳، یك صد فیل و پانصد شتر و چهار صد عرابه و صد نفر یاور بار کردن بنه بود -

۷: 'میکننند' - عر 'میکنند' -

۷: 'برپا میکننند' رك به آئین اکبری ۳۸ -

۱۳: 'پر' عر 'بر' -

۱۵: 'چهار هزار' بروی آئین اکبری، عدة اینها بیك هزار میرسید - لکن هنگام فوت اکبر تا چهار هزار رسیده بود - فرشته ۲۷۲:۲ -

۶:۴۴ 'ز علم' عر 'علم و عدل' -

۱۰: 'جمع آمده' رك به آئین اکبری ۱۱ -

۱۶: 'آدم آمده' عر 'آدم یافته' -

۲۱: 'ازان اسپان' کذا در عر - و صواب 'بر یکی ازان اسپان سوار شود' میباشد -

۱:۴۵ 'میوره' بروی آئین اکبری ۱۴۷ 'از بوم میوات' به تیز روی برخیزند' خواسته را به پخته کاری از دوردست آورند' و بجاسوسی و اشکال فهمی نادره‌کار - بهمان شماره انتظار فرمان برند' - و نیز رك به خافی خان ۲۴۳:۱ -

۴: 'تانده' بروی ستیوارت' تاریخ بنگال ۹۵' سلیمان کرانی فرمانده آخرین بنگال این شهر را در ۹۷۲ (۶۵-۱۵۶۴) مستقر حکومت ساخت -

۹: 'زیلوچه' بمعنی قالیچه - فرهنگ رشیدی ۳۷۷ -

۱۱: 'کارهای هند' رك به آئین اکبری ۳۹ -

۱۵: 'زهی بیان تو' کذا در هر دو نسخه - و بظن دکتور سید

اظهر علی مرحوم 'زهی بنان تو از لطف کافل جمهور' اقرب بصواب است۔

۱۷:۴۵ 'قصهٔ امیر حمزه' بروی آئین اکبری ۸۴، این تالیف مشتمل بر دوازده مجلد بود۔

۲۰: 'جلکاری' معرب گلکاری است۔ و در عر 'حلکاری'۔

۲۱: 'دو' عر ندارد۔

۲۱: 'پارچهٔ چوتار' نوعی از پارچه که از منسوجات حویلی سهارنپور بوده۔ بلو خمن ۱:۶۱۷۔

۲:۴۶ 'باوجود . . . شود' در عر قلمزد شده است۔

۳: رك به فرشته ۱:۲۷۱ که درین مورد اخذ معلومات خود را از حاجی عارف کرده است۔

۸: 'ده کروه' عر 'دو'۔ و رك به بدایونی ۲:۱۷۳۔

۱۳: 'خواجه معین الدین' محمد بن غیاث الدین حسن الحسینی السنجری' نزیل هند' صوفی' زاهد' و یکی از اعاظم رجال طریقت چشتیه و راس مشائخ هند۔ در اجمیر بتاریخ ٦ رجب ٦۲۷ (۱۲۳۰) وفات یافت۔ و مشهور آنست که در ٦۳۳ (۱۲۳٦) فوت شد۔ و بقول بعضی در ٦۳۲ (۱۲۳۵) رحلت کرده۔ عمرش ۹٦ یا ۹۷ یا ۹۰ یا ۱۰٤ سال بوده۔ تاریخ محمدی بحوالهٔ اخبار الاخیار' و سفینة الاولیاء' و شاهجهان نامهٔ محمد صالح کنبو' و عرفات العاشقین' و صبح صادق' و گلزار ابرار' و تذکرهٔ گناهی در ٦۳۸' و هفت اقلیم رازی' و تاریخ محمد بقا سهارنپوری۔

۲۰: از مادهٔ مذکور سال ۹۸۱ (۱۵۷۳) برمی‌آید۔

۲۳: 'بهل' درشکهٔ برای سواری مردم که مخصوص به هند است' و دو

گاو نر آنرا میکشد ـ

۲۳:۴۶ 'چوکندی، مفرس چوکهنڈی است ـ

۶:۴۷ 'پنجهزار، بروی آئین اکبری ۱۰۱ و ۱۲۴، و فرشته ۲۷۲:۱، عدد فیلان اکبر متجاوز از ۵ هزار و هر یك باسمی موسوم بوده ـ اما فیلان خاصه منحصر به ۱۰۱ بود ـ

۹: 'فیلان، صواب 'فیل، میباشد ـ

۱۱: 'اختراع، رك به آئین اکبری ۱۶۳ ـ

۱۷و۲۰: 'و سیصد، عك 'و، ندارد ـ

۲۱: 'سبب، عك 'جهت، ـ

۱۱:۴۸ 'قلادهٔ زرین، بروی آئین اکبری ۱۶۷ 'اکبر غاشیهٔ دیبا و زنجیر های مرصع و خرسكها و قالیهای گوش برای چیته ها آماده کرد، ـ

۱۳: 'نگهبان، رك به آئین اکبری ۱۶۸ ـ

۱۳: 'چیته های آنحضرت . . . شکاری که، عر ندارد ـ

۱۳: 'پانصد و پنجاه، بروی خافیخان ۲۴۳:۱ 'در وقت وفات محمد اکبر پادشاه .... هزار یوز در چیته خانه داشت ـ اما گویند هر چند خواست، هزار چیته شود، میسر نمی آمد ـ یك دو یوز را آفت میرسید ـ

۱۹: 'پنجاه لك، مراد مولف ۵۰ لك دام است ـ و ۴۰ دام مساوی یك روپیه حال میباشد ـ و ابوالفضل در آئین اکبری ۹، خرج بیوتات را در سال ۳۹ جلوس مبلغ ۳۰،۹۱،۸۶،۷۹۵ دام نوشته که مساوی مبلغ ۷۴،۷۹،۶۶۹ روپیه و ۱۴ آنهٔ حال میباشد ـ

۲۲: در عر 'ماه، بجای 'ماهه، ـ

۴:۴۹ 'اقیال، در هر دو نسخه 'افیال، ـ و اقیال جمع قیل بفتح قاف

است که لقب ملوك حمیر میباشد -

٤: ،تبابعه، جمع تبع بضم تا و تشدید با است که لقب ملوك یمن میباشد -

٥: ،ملوك سامان، بانی این خانواده اسمعیل سامانی (متوفی ۲۹۸:۸-۹۰۷) و آخرین اخلافش عبدالملك ثانی (۹۹۸:۳۹۵) بوده -

٥: ،آل بویه، فارس که پیشرو ایشان عمادالدوله (۹٤۹:۳۳۸) در دورهٔ خلیفهٔ بغداد الراضی بالله (۲۹-۳۲۲:٤۱-۹۳٤) بود -

٥: ،سلاطین سلجوق، ابنای طغرل بیگ متوفی ٤٥٥ (۱۰٦۳) بوده اند -

۱۳: ،انسان، در عك بجایش ،وزیر مظفرنشان، بوده - سپس مولف بران خط کشیده، ،نشان، را بانسان تغییر داد -

۱٤: ،هیمو، هندوی مجهول در بدو احوال در قصبهٔ ریواری . . . در پس کوچه ها نمك میفروخت - بحیله‌وری داخل بازرگان قشونی سلیم‌شاه سور شد - از تقریر و بد گوئی مردم روشناس‌شاه و امرا گشت - چون نوبت دارائی به مبارزخان عدلی (٦۳-۹٦۱:٦-۱٥٥٤) رسید، بمناصب جلیلهٔ وکالت و سپه سالاری رسیده، کارهای عظیم به زر پاشی و جرات بانجام رسانید - اولاً خود را بسنت رای و سپس بکرماجیت لقب داده - چون سواری اسپ نمی دانست، پیوسته بر فیل می نشست - ۲ محرم سال ۹٦٤ (۱٥٥٦) در جنگ کشته شد - رك به تذکرهٔ بیات ۲۱۳، و درج النفائس ۷٥ الف، و مآثرالامرا ٤٦۸:۱، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبر نامه، و مآثر رحیمی، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و ظفر الواله، و طبقات، و نفائس المآثر، و صبح صادق -

۲۰: در عك ،سرافرازی، -

۳:٥۰ کذا در هر دو نسخه - و صواب ،یارد، میباشد -

۵:۵۰ 'در ذیحجه' دوم ماه - رك به مآثرالامرا ۱: ۴۶۸ - 'هندو' عر 'هندوی'۔

۵: 'اندلی' مبارز خان ملقب به سلطان محمد عادل مشهور به عدلی بن نظام خان سور که عوام الناس او را 'اندهلی' (بمعنی نابینا) میگفتند۔ در ۹۶۴ (۱۵۵۷) کشته شد - رك به زبدة التواریخ ۹۶ الف، و درج النفائس ۷۵ ب، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و طبقات، و بدایونی (در ۹۶۲)، و مآثر رحیمی، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و ظفرالواله، و صبح صادق۔

۷: 'بهمو' کذا در هر دو نسخه۔

۱۱: 'تردی بیگ خان' از اعیان دورهٔ همایون که در جنگ هیمو رو بفرار نهاد، و بپاداش آن در اواخر ذیحجه ۹۶۳ (۱۵۵۶) بقتل رسید۔ و وی از قوم خاکسار است - رك به زبدة التواریخ ۹۶ ب، و مآثرالامرا ۱: ۴۶۶ و ۴۸۴، و تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و اکبرنامه، و طبقات، و مآثر رحیمی، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و ظفرالواله، و نفائس المآثر، و صبح صادق۔

۱۱: 'اسکندر ازبك' در عك 'اسکندر خان ازبك'۔ و او از ابنای شاهان کاشغر بود، و همراه همایون بهند آمد - در فترات هیمو دارای آگره بود، و خطاب 'خان عالم' باو ارزانی شد - در سال ۹۸۰ (۱۵۷۲) در لکهنو در گذشت - رك به زبدة التواریخ ۹۶ ب، و مآثرالامرا ۱: ۸۴، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و بدایونی، و طبقات، و صبح صادق۔

۱۵: 'هیمو' در عر 'هیمون'۔

۱۶: 'در سرهند' اکبر در ۱۸ ماه مذکور بسرهند رسید - رك به مآثر رحیمی ۱: ۶۴۹ -

۱۹:۵۰ ‹علی قلی خان› الملقب به خان‌زمان بن حیدر سلطان ازبك شیبانی، از اعاظم امرای همایونی و اکبری، با ولینعمت بغی ورزیده در معرکه در نواحی اله‌آباد در سلخ ذیقعده ۹۷٤ (۱۵٦۷) کشته شد - رك به مآثرالامرا ۱:٦۲۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و طبقات، و عرفات العاشقین، و مجالس‌المومنین، و نفائس المآثر، و اکبرنامه، و اقبال نامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و السناء الباهر (در سنهٔ ۹۷۵)، و هفت اقلیم رازی -

۱۹: ‹شادیخان› کاکر از اعاظم امرای افغان در جنگ هیمون بقال با ملازمان اکبر شاهی همراه هیمون در ۲ محرم سنهٔ ۹٦٤ (۱۵۵٦) کشته شد - تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و اکبر نامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری -

۲۰: ‹خضرخواجه‌خان›، شوهر گلبدن بیگم و از امرای معتبر همایون و دارای ایالت پنجاب - چون هیمو دهلی را متصرف گشت، بیرم خان و اکبر خضر خواجه را بر ضد اسکندر در پنجاب گذاشته، خودها بدهلی حرکت نمودند - مآثرالامرا ۱:٦۱۳ -

۲۲: ‹پرمش›، رك به بدایونی ۲:۱٤، و مآثر رحیمی ۱:٦۵۰، و زبدة التواریخ ۹۷ الف، و مآثرالامرا ۱:٤۷۰ -

۲۲: ‹جانقی›، بمعنی مشوره و کنگاش -

۲۲: ‹پیرمحمد خان›، ملا پیرمحمد شیروانی مخاطب بناصر الملك پیرمحمد خان، از کبار امرای اکبرشاهی، در هنگام فرار از ولایت خاندیس در سال ۹٦۹ (۱۵٦۲) در نربده غرق شد - تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و طبقات، و اکبرنامه، و اقبال نامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و مآثر رحیمی، و نفائس المآثر، و هفت اقلیم رازی -

۲۲:۵۰ 'ذیحجه، در اواخر این ماه - رك به حاشیهٔ ۱۱:۵۰ -

۲:۵۱ 'تعیین، عك 'تعین، -

۴: 'پانی‌پت، در چهل و اند کروهی دهلی در جانب شمال واقع است -

۴: 'هیمو، ۵۰ هزار سوار، ۱۵۰۰ زنجیر فیل و توپخانه همراه داشت - و سپاه اکبر ده هزار کس بودند - و ازینها بیش بر ۵ هزار مرد مصاف نبود - رك به مآثر رحیمی ۶۵۱:۱، و زبدة التواریخ ۹۷ الف -

۷: 'روئین، عر 'زوپین، و عك 'و ژوپین، -

۱۱: 'آراست، عر 'آراسته، -

۱۳: 'دفعه، عك 'وقعه، -

۱۶: 'دلیرانه، هیمو افیال خود را بر علی‌قلی خان براند - رك به زبدة التواریخ ۷۷ب -

۱۷: 'شاه قلیخان، یکی از تابعان بیرم‌خان که اکبر بعد از فوت بیرم‌خان او را در خدمت خود گرفت، و بعد از سی سال بمنصب ۴ هزاری و سپس بمنصب ۵ هزاری رسانید - شاه قلیخان در سال ۱۰۱۰ (۱۶۰۱) وفات یافت - رك به مآثرالامرا ۶۵۵:۲، و مآثر رحیمی ۶۵۲:۱، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبر نامه، و طبقات، و اقبالنامهٔ جهانگیری -

۱۸: 'پایمال، عك 'پامال، -

۱۹: 'و از جاها، در هر دو نسخه 'وارجا، -

۲۰: 'خاص، عر 'حاضر، -

۲۱: 'ملقب بغازی شدند، رك به تذکرهٔ بیات ۲۱۳، و تاریخ شاهی ۳۶۳، و مخزن افغانی ۴۰۱:۱ -

۲:۵۲ 'دمار، عك 'دیار، -

۴:۵۲ 'روز، در هر دو نسخه 'روزی، -
۵: 'روز دویم، در تذکرة بیات 'در اول سنة ۹٦۴، و در بدایونی ۱۵:۲ 'صباح روز جمعه دهم ماه محرم سنه ۹٦۴' -
۵: 'میر، در هر دو نسخه 'امیر، -
٦: 'عبدالحی، مشهدی صدر همایون پادشاه، در دهلی در سال ۹۸۰ (۱۵۷۲) فوت شد - تاریخ محمدی بحوالهٔ نفائس المآثر، و بدایونی -
۸: بیت اول این قطعه در عر نیست - و در بدایونی ۱٦:۲ 'اگر، بجای 'اکثر، -
۱۰: 'فوت، در عك و بدایونی 'فتح، -
۱۰: 'او، در نفائس و بدایونی 'آن، -
۱۴: 'نقد، در هر دو نسخه این جا و ۲۱:۱۵۷ 'انقد، - و در نفائس المآثر ۱۸۹ الف 'آنقدر، -
۱۷: 'باد، عر ندارد - و در عك اولاً 'و آثار ترقی در منصب عالی وزیر مظفرنشان بغایت ظاهرباد، بوده - سپس بجز 'باد، دیگر الفظ قلمزد شده -
۱۹: 'خاقان اکبر، در عك 'حضرت پادشاه، -
۱:۵۳ 'ایذا، در هر دو نسخه 'ایزا، -
۵: 'تعیین، در عر 'تعین، -
۹: 'خروش، در عر 'خروشی، -
۹:۵۳ 'ژوپین، در هر دو نسخه 'زوپین، -
۱۱: 'شکست خورده، این شکست در چمیاری که قریه ایست به ۲۰ کروهی لاهور، بر خضر خواجـه وارد آمد - رك به بدایونی ۱۷۰:۲، و زبدة التواریخ ٦۸ الف -

۱۴:۵۳ 'بدفع شر، در هر دو نسخه 'بدفع و شر،۔

۱۴: 'روی بدان طرف، اکبر اولاً سکندر از بك را فرستاد، و سپس در روز ٤ صفر سنه ۹٦٤ (۱۵۵٦) خود بدولت با بیرم خان روان شد۔ اکبرنامه ۴۸:۲، و مآثر رحیمی ٦۵۳:۱، و زبدة التواریخ ۹۸ ب ۔

۱۵: 'اصقاع، عر ندارد۔

۱۹: 'کرد، کذا در هر دو نسخه ۔ و صواب 'گشت، مینماید ۔

۲۲: 'سلیم شاه، جلال خان الملقب به سلیم شاه و اسلام شاه بن شیر شاه سور در قلعهٔ کالنجر در سال ۹۵۲ (۱۵٤۵) برتخت سلطنت نشست، و در ۲۲ ذیقعده ۹٦۰ (۱۵۵۳) در گوالیار رخت هستی از جهان فانی بربست ۔ تاریخ محمدی بحوالهٔ مآثر رحیمی ٦۳۱:۱، و بدایونی، و تاریخ فرشته، و جدول، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و رهزالریاض، و منتخب التواریخ خاکی، و ظفرالواله، و طبقات، والنور السافر (در سنه ۹٦۱) ۔

۲۳: 'متجصن شد، رك به اکبرنامه ۵۸:۲، و بدایونی ۱۸:۲، و زبدة التواریخ ٦۹ الف ۔

۸:۵٤ 'پنجکوتی، بدایونی ۲۵:۲ 'بجکوتی، ۔ نیز رك به مآثر رحیمی ۲۵۵:۱ ۔

۸: 'جلال خان سور، افغان از امرای بنگاله و بهار در جنگ مظفرخان تربتی اکبر شاهی اوائل سال ۹۸۳ (۱۵۷۵) کشته شد ۔ تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه ۔

۱۰: 'با افغانان محاربه نموده، رك به بدایونی ۲۵:۲، و مآثر رحیمی ٦۵۵:۱، و زبدة التواریخ ۱۰۰ الف ۔

۱۱: 'ولایات، عك 'ولایت،۔

۱۱: 'گردانید، عر 'گردانیده،۔

۱۸:۵٤ 'واگر' در هر دو نسخه بدون واو -

۲۱: 'چاه' در هر دو نسخه 'جاه' -

۱:۵۵ 'برجهای' در هر دو نسخه 'برجها' -

۲: سورة الناس ۱ -

٦: 'بنامی' رك به مآثرالامرا ٦٨:۱ و ٦۱۵ -

۱۱: 'پیر محمد خان' بروی اکبرنامه ۵۸:۲ پیرمحمدخان ابوالجمع یکی از مورچلها بود - اما بدایونی ۱۸:۲ محمد حسین خان را مصدر خدمت بزرگ این محاصره قرار داده -

۱۳: 'تنگ شد' و علتش قلت آذوقه و بد دلی سرداران نامی بود که یگان یگان به اکبر پیوستند - بدایونی ۱۸:۲ -

۱۸: 'قلم عفو' سکندر خان' پیرمحمدخان شیروانی و شمس‌الدین محمد اتکه را زرها داده شفیع خود ساخت' و بر التماس بیرمخان اکبر از خطاهایش در گذشت - اکبرنامه ۵۹:۲ -

۲۳: 'پس' در عر اینجا علامت سقوط عبارت ثبت است -

۱:۵٦ 'غازیخان تنور' کذا در مآثر رحیمی ٦۵۵:۱ - و در اکبرنامه ۵۹:۲ و بدایونی ۱۸:۲' و مآثرالامرا ٦۱۵:۱ 'تنوری' و ۵۵۵ 'سور' -

۲: 'جونپور' سکندر خان جونپور در جاگیر یافت' و تعهد نمود که قسمت های شرقی هند' بهار و بنگاله را که تا آن زمان در قبضهٔ اقتدار افاغنه بود' مستخلص گرداند' و خان زمان قائم مقام او باشد - بدایونی ۱۸:۲' و مآثر رحیمی ٦۵۵:۱ -

۲: 'پسر خود' اسمش عبدالرحمن بود - و او با خود کلید قلعه و عدهٔ از افیال آورده در رمضان پیشکش نمود - مآثر رحیمی ٦۵٦:۱ -

۲: 'جان بقابض ارواح داد' سکندر خان مانکوت را در ۷ رمضان

۹٦٤ (۱۵۵۷) تسلیم نمود، و دو سال بعد در ۹٦٦ بآخرت پیوست۔ مآثرالامرا ۱:٦۱۵، و تاریخ محمدی بحوالۀ اکبرنامه، و اقبالنامۀ جهانگیری۔

۳:۵٦ 'لاهور، اکبر ۲ شوال ۹٦٤ (۱۵۵۷) بصوب لاهور نهضت نمود، و از لاهور روز سه‌شنبه ۱۵ صفر سال ۹٦۵ (۱۵۵۷) حرکت کرده، ۲۵ جمادی الثانیه بدهلی رسید۔ اکبر نامه ۲:٦٤ و ٦٦، و مآثر رحیمی ۱:٦۵۹۔ اما مآثر ۱:٦۵۷ 'یازدهم شوال ۹٦٤ه'، را داراست۔

٤: 'پس از مدتی، اکبر از دهلی در ذیحجه ۹٦۵ (۱۵۵۸) کوچ نموده، روز یکشنبه ۱۷ محرم ۹٦٦ (۱۵۵۸) بآگره رسید۔ اکبرنامه ۲:۷٦، و بدایونی ۲:۲٦، و زبدة التواریخ ۱۰۱ ب۔

٦: 'پیرمحمدخان، را بیرم‌خان از طالب علمی و ملائی بمرتبۀ امارت رسانیده بود۔ و باعث این شکرآبی آن شد که در هنگام ناخوشی او بیرم خان بعیادت آمد۔ غلامش نگذاشت که اندرون برود، و برای العین احوالش به بیند۔ بدایونی ۲:۲۸، و زبدة التواریخ ۱۰۳ الف، و مآثرالامرا ۳:۱۸۲۔

٦: 'خان‌خانان، در هر دو نسخه 'خان‌خامان،۔

۱۰: 'نقاره، عك 'نغاره،۔

۱۳: 'بر، کذا در هر دو نسخه۔

۱٤: 'بجمیع، در عك اولاً 'باین وزیر مظفر نشان، بوده۔

۱٦: 'تمثال، در هر دو نسخه 'مثال،۔

۱۹: 'پادشائی، عر 'پادشاهی،۔

۱۹: 'بلقب خانی، کذا در بدایونی ۲:۲۸۔ اما بروی مآثرالامرا ۳:۱۸۲ بعد از فتح هیمو خطاب ناصرالملك یافته بود۔

۴:۵۷ 'بامروکالت'، در زمان اقامت دهلی در هفتهٔ دو بار بدیوان خانه رفته، باتفاق اعیان مملکت امور ملکداری بفیصل میرسانید- بدایونی ۲۰:۲ - و در نفائس المآثر ۲۵ ب گفته که 'متعهد امر وکالت شده، تا ۵ سال که حضرت اعلی هنوز در صغر سن بودند، بلوازم و مراسم این امر جلیل القدر بنوعی اقدام نموده که تا قیام قیامت این امر باو ختم شده'-

۷: 'با وجود این حقوق، ازین سطور چنان مستفاد میشود که مولف بفرامین اکبر که به بیرم خان نوشته، دسترس میداشت - نیز رك به اکبرنامه ۱۰۸:۲-

۸: 'چهل سال'، مآثر رحیمی ۴۱:۲ و ۴۶ 'چهل و پنج'، دارد-

۸: 'من المهد'، در هر دو نسخه 'من العهد' - و تصحیح از اکبر نامه ۱۰۸:۲ -

۱۵: 'ضمیمهٔ رنجش خاطر'، در عر 'ضمیر رنجش و خاطر'-

۱۹: 'شهر جمادی الاولی'، بروی نفائس المآثر ۲۵ ب، و اکبرنامه ۹۴:۲، و بدایونی ۳۶:۲، و زبدة التواریخ ۱۰۲ الف 'دوشنبه بیستم جمادی الاخری'-

۱۹: 'الاولی'، در هر دو نسخه 'الاول'-

۱۶: سورهٔ کهف ۷۷ -

۲۱: 'متوجه حضرت دهلی'، بروی اکبرنامه ۹۵:۲، اکبر در ۲۷ جمادی الآخره بدهلی رسید-

۲:۵۸ 'خواجه جهان'، خواجه امین‌الدین محمود مشهور به امینا، از کبار امرای اکبرشاهی، و محاسب و مستوفی کامل و ماهر خط شکسته - اوائل شعبان در سال ۹۸۲ (۱۵۷۴) هنگام مراجعت پادشاه از پتنه در لکهنو درگذشت - مآثرالامرا ۶۳۰:۱، و ۲۷:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و اکبرنامه، و طبقات، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق-

۳:۵۸ 'ترسون محمدخان، از کبار امرای اکبرشاهی، در بنگاله در جنگ معصوم خان کابلی زخمی گرفتار شده، بفرمان او در سال ۹۹۲ (۱۵۷٤) کشته شد - تاریخ محمدی بحوالهٔ طبقات، و اکبرنامه، و اقبال نامهٔ جهانگیری -

۵: 'رفته بود، عك 'رفته بودند بار دیگر نیامدند، -

۱۰: 'عنایت نامه، برای متن کامل این فرمان رك به اکبرنامه ۹۸:۲ و مآثر رحیمی ٦٦۹:۱ و ٤٦:۲ -

۱٤: 'کردیم، در عر 'سازید، -

۲۱: 'خان بابای مائید، کذا در مآثر رحیمی ٦٤۵:۱ و ٦٦۷ - لکن در اکبرنامه ۱۰:۲ 'خان‌خانان، نوشته که مناسب سیاق نیست -

۲۳: 'و مناسب، عر ندارد -

۵:۵۹ 'تحریراً، رك به اکبرنامه ۱۰٦:۲، و زبدة التواریخ ۱۰٤ الف' و مآثر رحیمی ٦٦۹:۱ -

٦: '۹ رجب، بروی اکبرنامه ۱۰۰:۲، در ۱۲ رجب سنه ۹٦۷ (۱۵٦۰) از آگره برآمد -

۸: 'امیر نجیب الدین حبیب الله، اغلب که همان حاجی حبیب الله مراد است که از بنده های روشناس اکبرشاهی بود، و اواخر شعبان سنه ۱۰۰۲ (۱۵۹٤) فوت شد - تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه - اما مآثر رحیمی ٦٦۹:۱ 'ترسون محمدخان، را هم دارد -

۸: 'بیانه، در ایالت بهرتپور در راجپوتانه واقعست - و بروی زبدة التواریخ ۱۰٤ الف، از میوات (و بقول طبقات ۱٤۵:۲ از آگره) به ناگور حرکت کرد -

۸: 'چون دیوانه، را کسی در عر محو کرده است -

۹:۵۹ 'جویش، در هر دو نسخه 'خویش، -

۱۳: 'مندو، مستقر حکومت دیرینهٔ مالوه که الحال در ناحیت دهار از هند وسطی بشمار میرود -

۱۳: 'رنتنبهور، قلعهٔ معروف که الحال در ایالت جیپور واقع است - رك به اکبرنامه ۲:۱۰٤، و مآثر رحیمی ۱:۹٦۹ -

۹:٦۰ 'حسین قلی خان، پسر ولی بیگ ذوالقدر و خواهرزادهٔ بیرم‌خان که در زمانهٔ مابعد به مناصب عالیه و پیش از فوتش به دارائی ایالت بنگال رسید - در روز نوزدهم شوال ۹۸٦ (۱۵۷۸) بدارالبقا شتافت - مآثرالامرا ۱:٦۳۵، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و بدایونی، و طبقات، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق -

۱۰: 'و پدر، یعنی ولی بیگ ذوالقدر، از امرای اکبرشاهی و اقربای بیرم خان، بعد از معرکهٔ جالندهر از جراحتها که داشت، اواخر سال ۹٦۷ (۱۵۵۹) در گذشت - ازانکه در مظنهٔ اکبر مورث فساد بود، سرش را بریده در ممالك محروسه گردانیدند - مآثرالامرا ۱:٦٤۵، و تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و اکبرنامه، و مآثر رحیمی، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و طبقات، و تذکرهٔ گنناهی -

۱۰: 'برادران، یکی ازان اسمعیل‌قلی‌خان بود که در جنگ جالندهر بدست اکبر افتاد، و بعد داخل جرگهٔ امرای او گردید، و در ۱۰۰۵ (۱۵۹٦) به منصب چهار هزاری رسید - زنانش مسموم کردند - مآثرالامرا ۱:۱۰۵ -

۱۰: 'شیخ گدائی، بن شیخ جمالی کنبوی دهلوی، عبدالرحمن نام و بگدائی شهرت داشت، و باکثر علوم عالم بود - در غیاب همایون اطلاعات راجع به وضعیت و احوال هند می فرستاد - در صلهٔ این خدمات بیرم خان

او را به منصب صدر الصدور متعین گردانید - در سال ۹۷۶ (۱۵٦۸) فوت شد - تاریخ محمدی بحوالهٔ اخبارالاخیار (در ضمن پدر)، و نفائس المآثر (در ضمن پدر)، و بدایونی (دوجا) -

۱۰:٦۰ 'مظفرخان، در عك اولاً 'جناب وزیر مظفرنشان، - واو از سادات ایران و دیوان بیوتات بیرم‌خان بود - در خدمت شاهنشاهی بمناصب و مراتب جلیله حتی بمنصب وکالت (وزیر کل) رسیده، و در بغی و طغیان قاقشالان در تانده (بنگاله) در ربیع الاول ۹۸۸ (۱۵۸۰) کشته شد - مآثرالامرا ۲۲۱:۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و بدایونی، و طبقات، و اقبال نامهٔ جهانگیری، و صبح صادق-

۱۲: 'عازم شده، اکبر از دهلی بروز جمعه ۲۲ رجب ۹٦۷ (۱۵٦۰) شتافته، ۲٦ آن ماه به جهجر رسید، و یازدهم شعبان بدهلی عودت نمود - رك به اکبرنامه ۱۰٤:۲ -

۱۲: 'ججر، از توابع ایالت پنجاب در جنوب باندازه سی کروهی دهلی -

۲۱: 'قرار داد، بروی مآثر رحیمی ٦۷۳:۱ بیرم‌خان قبل ازین اکثری از رفقایش را از خود جدا ساخته، و کسانی را که اصرار برفاقتش داشتند، بمبالغه بحضور اکبر فرستاد - و بروی بدیوانی ۳۸:۲ باز اسباب حشمت را از ناگور فرستاد، و اینها در جهجر با کبر رسانیدند -

۳:٦۱ 'یقین داند، رك به اکبرنامه ۱۰٦:۲، و مآثر رحیمی ٦۷۱:۱، و طبقات ۱٤۷:۲ -

٦: 'بعد، کذا در هر دو نسخه - و صواب 'بجز، میباشد -

۹: 'قبول نمود، ازان که راجه مالدیو، دارای جودهپور، راهش را در صوب گجرات مسدود داشت، بیرم‌خان راه خود را ضرورتاً صرف داده - نیز پیرمحمد شیروانی از قبل اکبر مامور شد، تا او را از

حدود ممالك محروسه بمکهٔ معظمه روان سازد-رك به طبقات ۱٤٦:۲، و بدایونی ۳۹:۲، و زبدة التواریخ ۱۰۳ ب، و مآثرالامرا ۳۷۸:۱ -

۱۵:٦۱ 'فیروزپور، یعنی فیروزپور جهرکه که از توابع گوڑگانوهٔ پنجاب است -

۱۵: 'تهـاره، بروی مآثر رحیمی ٤:۲ از اعمال سرکار پنجاب است -

۱٦: 'پرتـال، بمعنی سامان -

۱٦: 'کوچ، در عر 'کوج، - و هر دو بمعنی زوجه-

۱۷: 'شیرمحمد، از چاکران دیرینهٔ بیرم‌خان و پسر خواندهٔ او بوده - در سال ۹۷۳ (۱۵٦۵) اکبر در اطفای نـائرهٔ بغی علی‌قلی‌خـان اشتغال داشت که او در پرگنهٔ سامانه دست تـاراج دراز نموده، در ازای آن بقتل رسید- اکبرنـامه ۲۳۲:۲، و زبدة التواریخ ۱۰٤ ب، و بدایونی ٤۰:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنـامه-

۱۷: 'تبرنده، در اکبرنـامه ۱۰۹:۲، و بدایونی ٤۰:۲، و طبقـات ۱٤۷:۲ 'تبرهنده، - و در مآثر رحیمی ٦۷٤:۱ 'بتهنده، که مفرس بهٹنده می بـاشد که شهریست مشهور -

۱۹: 'ایذا، در هر دو نسخه 'ایزا، -

۱۹: 'کرده، در عك 'کرد، -

۲۰: 'مظفرخان، در عك اولاً 'وزیر مظفر نشان، -

۲۱: 'درویش ازبك، از احوالش چیزی که بدست آمده بیش ازین نیست که بروی طبقـات ۱٤۷:۲ و ٤٤۰ 'درویش محمد ازبك، نـام داشت، و پیش از ۱۰۰۱ (۱۵۹۲) فوت شد -

۲۱: 'دیـالپور، قصبه ایست در قسمت منٹگمری از ایالت مغربی پنجاب -

۵:٦۲ 'کوه‌لاهور، مراد از کوه سوالك که در نزدیکی جالندهر است - رك به زبدة التواریخ ۱۰٤ ب، و مآثر رحیمی ٦۷۷:۱-

۷:۶۲ 'اتکه‌خان، زنش رضیعهٔ اکبر بنام جیجی انگه معروف بود ـ شمس‌الدین، بیرم‌خان را در گوناچور جالندهر شکست داده، خطاب 'خان اعظم' یافت ـ این امیر به تحریص و ترغیب ماهم انگه و منعم‌خان و شهاب‌الدین احمد بر دست ادهم‌خان پسر ماهم انگه در ۱۲ رمضان ۹۶۹ (۱۵۶۲) بقتل رسید ـ رك به مآثرالامرا ۲:۵۳۱، و تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی (دوجا)، و طبقات (در ۹۷۰)، و نفائس المآثر، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق ـ

۸: 'تلاق فتین، در گوناچور (و بروی طبقات ۲:۱٤۷ گوناور) از پرگنهٔ دکدار ـ رك به مآثرالامرا ۲:۵۳۳، و بدایونی ۲:٤۰، و اکبرنامه ۲:۱۱۲، و زبدة التواریخ ۱۰۵ الف و مآثر رحیمی ۱:۶۷۵ ـ

۱۰: 'انگیز، بمعنی آهنگ، اراده مستعمل شده ـ

۱۱: 'یعقوب همدانی، بروی مآثر رحیمی ۱:۶۷۶ و اکبرنامه ۲:۱۱۱ و ۱۱۳ 'یعقوب سلطان همدانی' و بروایت طبقات ۲:۱٤۸ 'یعقوب بیگ همدانی'ـ

۱۲: 'مراد، از احوالش چیزی بدست نیامد ـ

۱۵: 'براجهانی، بروی مآثر رحیمی ۱:۶۷۷ نزد راجه گنیش، و بقول طبقات ۲:۱٤۸، و بدایونی ۲:٤۳ راجه گوبند چند، و بروایت زبدة التواریخ ۱۰۵ ب راجه گوبند که در تلواره درمیان کوه سوالك جای مستحکم دارد، رفته ـ

۱۶: 'دهلی، بروی اکبرنامه ۲:۱۱۱ اکبر از دهلی بروز ۲۰ ذی‌قعد ۹۶۷ (۱۵۶۰) رفت ـ

۱۷: 'مظفر، عر ندارد ـ

۱۸: 'درآمد، بروی اکبرنامه ۲:۱۱۵ و مآثر رحیمی ۱:۶۷۷ اکبر در روز سه شنبه ۲۶ ذی حجه بلاهور رسید، و ازان جا در سمت کوهستان

حرکت کرد -

۱۸.۶۲ 'جمال خان، از احوالش چیزی مزید بدست نیامد -

۲۰: 'التماس مصالحه نمود، بروی بدایونی ۴۳:۲، و طبقات ۱۴۹:۲، بنابر قتل نوجوانان درین جنگ بیرم‌خان را رقت قلب عارض شده، مائل باین التماس داشت -

۱:۶۳ 'مولانا عبدالله، بن شمس‌الدین انصاری سلطانپوری مخاطب به شیخ الاسلام و مخدوم الملك، از کبار علمای هنداست، و بعد مراجعت از سفر حج در احمدآباد در ۹۹۰ (۱۵۸۲) فوت شد - سنش از ۹۰ متجاوز بود - منهاج العابدین در سیر تصنیف اوست - تاریخ محمدی بحوالهٔ اخبار الاصفیا، و بدایونی (دوجا)، و اخبار الاخیار (در ضمن شیخ عبدالقدوس گنگوهی)، و طبقات، و مرآة العالم، و گلزار ابرار، و اکبر نامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و تذکرهٔ گناهی، و دران وفاتش در غرهٔ صفر و عمرش ۸۴ سال مرقوم است -

بروی بدایونی ۴۴:۲ بعد رفتن مولانا عبدالله، منعم‌خان با معدودی چند بی تحاشی در انجا رفته، و خانخانان را گرفته باز آورد - لکن در مآثر رحیمی ۶۶۸:۱ و ۵۰:۲، صراحت کرده که 'خانخانان گفت که اگر منعم‌خان آمده تسلی من نماید، بهتر خواهد بود - و آن ملتمس نیز درجهٔ قبول یافت،- و بقول نفائس المآثر ۸۹ ب، چون حضرت اعلی بحوالی مذکور رسیدند، بیرم‌خان بملازمت آمده استغفار کرد -

۸:۶۳ 'ربیع‌الثانی، بروی اکبرنامه ۱۱۸:۲، و مآثر رحیمی ۶۷۹:۱، و مآثرالامرا ۳۷۹:۱ بیرم خان در محرم ۹۶۸ (۱۵۶۰) بحضور اکبر رسید -

۱۸: 'که، کذا - وصواب 'از بلدهٔ لاهور تا بخطهٔ حصار فیروزه که، می‌باشد -

۱۸:۶۳ 'حصار فیروزه، که اکنون به حصار شهرت دارد' و در ایالت پنجاب واقع است' در زمان پیشین شکار گاه خوبی بوده است - اما مسافتی که در متن مذکور شده' صحیح بنظر نمی آید - رك به زبدة التواریخ ۱۰۵ ب -

۲۳: 'بحضرت دهلی' عودت اکبر بدهلی در روز چهارم ربیع الاول بوقوع پیوست - رك به اکبرنامه ۱۲۲:۲' و بدایونی ۴۴:۲، و طبقات ۱۵۰:۲ -

۱:۶۴ 'آگره، اکبر دهلی را بروز جمعه دوم ربیع الثانی گذاشته' و دوازدهم آن ماه بآگره رسید - رك به اکبرنامه ۱۲۲:۲، و طبقات ۱۵۱:۲، و مآثر رحیمی ۶۷۹:۱ -

۳: 'منعم‌خان، از امرای دورهٔ همایون و از رفقای دیرینهٔ بیرم‌خان' همایون او را در ایالت کابل گذاشته' خودش با بیرم‌خان و دیگر امرا متوجه فتح ثانی هند شد - بعد از قضیهٔ بیرم‌خان حسب الطلب در ذی‌حجه ۹۶۷ (۱۵۶۰) در لدهیانه به حضور رسیده، خطاب خان خانان باو تفویض شد - در ۹۸۲ (۱۵۷۴) برای تسخیر بهار و بنگاله مامور گشت، و دران حدود اوائل رجب (و قیل ۱۹ منه) ۹۸۳ (۱۵۷۵) رخت هستی بربست - رك به مآثرالامرا ۶۳۵:۱، و تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی' و طبقات' و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری' و صبح صادق' و تذکرهٔ گناهی -

۵:۶۴ 'ماچیواره، مفرس ماچهیواڑه که در لدهیانه (ایالت پنجاب) واقع است -

۱۲: 'کولاب، نامش سهس لنگ بود - و بقول طبقات ۱۵۰:۲ 'سهس بزبان هندی، هزار را گویند، 'ولنگ' بتخانه را نامند - چون یکهزار بتخانه بر دور آن حوض بود، باین نام شهرت گرفت - بندهٔ عرشی میگوید که 'لنگ' بمعنی عضوتناسل مرد است - و چون درین بتخانه ها

عضو تناسل مهادیو را پرستش میکردند، و تعداد آنها به یکهزار رسیده بود، بنام سهس‌لنگ شهرت یافت -

۱۲:٦٤ 'پتن، بروی نفائس المآثر ۳۱ الف 'بلدهٔ نهرواله که مشهور است به پتن، -

۱۲: 'شده، در عك 'شد' -

۱۳: 'چهاردهم، بروی مآثر رحیمی ۱:٦۸۰ و ۲:۵۲، و اکبرنامه ۲:۱۳۱، روز جمعه چهاردهم -

۱٤: '۹٦۸'، در عك '۹٦۷'، که بظاهر سهو کاتب است -

۱٤: 'یکی ازان، نامش مبارك خان بود - پدرش در معرکهٔ ماچهی واڑه از جانب افاغنه جنگ‌کنان بر دست اتباع بیرم‌خان بقتل رسید - رك به مآثر رحیمی ۱:٦۸۰ و ۲:۵۱، و طبقات ۲:۱۵۰، و بدایونی ۲ ٤۵ - افاغنهٔ هند بیرم‌خان را اصلا دوست نداشتند، زیرا که دولت و مکنت ایشان بر دستش انقطاع یافت - الحق مساعی بابر را شیرشاه سوری نسیاً منسیا ساخته، پسرش همایون را از هند بدر کرد - بیرم خان بسر وقت او رسیده، و از ایران امداد گرفته، بازش در کابل و قندهار دارای با استقلال گردانید، و در تسخیر پنجاب و دهلی دست راستش بوده، استیصال افاغنه بر ذمت خود گرفت -

زن بیوهٔ اسلام شاه پسر شیرشاه سوری هم در همراهی بیرم خان بوده، و در افواه مردم افتاده که دخترش را نامزد پسر بیرم خان ساخته است، و این امر عموم افاغنه را خیلی بد آمد - مبارك با چهل کس برای دیدن خان آمد - چون وقت نماز شام رسیده بود، از کشتی برآمده، با قاتل خود مصافحه کرد - در این بین او خنجر زده، و همراهانش نیز بر خان ریختند، و او الله اکبر گفته جان بحق تسلیم نمود - زبدة التواریخ ۱۰٦ الف - و نیز رك به مآثر رحیمی ۱:٦۸۰ و ۲:۵۱ -

۱۷:۶۴ ،محمد رحیم، اسمش محمد عبدالرحیم بود ـ بعد از کشته شدن پدر صعوبات شدیده وارد احوالش شد ـ در کنف تربیت و حجر اکبر بسن رشد و تمیز رسیده، اولاً گجرات را باز تسخیر نمود ـ سپس تته و سند را گرفته، دارای آنها را بدربار آورد، و نصف آخر زندگانی را در تمشیت امور دکن بسر برد ـ میتوان گفت که از شاهان مغلیه و امرای ایشان احدی باندازهٔ او و شهنشاه اورنگ‌زیب باحوال دکن نرسیده اند ـ ۱۹ جمادی الاولی (یا ۲۰ جمادی الثانی) ۱۰۳۶ (۱۶۲۷) در دهلی فوت شد ـ رك به مآثرالامرا ۱:۶۹۳، و مآثر رحیمی ۲:۱۰۳ بعد، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اقبالنامهٔ جهانگیری، و طبقات، و عرفات العاشقین، و صبح صادق، و هفت اقلیم رازی، و مآثر جهانگیری، و تذکرهٔ شعرای طاهر نصرابادی ـ

۲۰: ،رباعی، بروی اکبرنامه ۱۳۲.۲، و نفائس المآثر ۲۶ الف، و مآثر رحیمی ۱:۶۸۰، و ۲:۵۲ قاسم‌ارسلان این رباعی را گفته ـ لکن در بدایونی ۲:۴۵ نام شاعر را حذف کرده، و مصراع دوم و سوم ازین قرار نوشته:

در راه شهید گشته نایافته کام
تاریخ شهادتش ز دل پرسیدم

۲۳: ،تاریخ، در عك اولاً ،مظفرنامه، ـ

۱ ۶۵ ،بوده، در عك ،بود، ـ

۴: ،کبایت، مفرس کهمبایت که برساحل گجرات واقع است ـ

۵: ،شده، در عك ،شد، ـ

۵: ،لنجر، معرب لنگر ـ

۶: ،گردانیدند، در هر دو نسخه ،گردانید، ـ

۷:۶۵ 'برافراشتند' در هر دو نسخه 'برافراشت' -

۱۴: 'هرموز' یا هرمز شهریست بر کنار خلیج فارس -

۱۷: 'کناری برسید' در عر این جا علامت سقوط ثبت است، و الفاظ ساقط بر دست صحاف ضائع گشته -

۲۱: 'لار' مستقرالحکومت لارستان -

۷:۶۶ 'ادهم‌خان' پسر ماهم انکه ددهٔ اکبر، به منصب پنجهزاری رسید، و در ازای قتل شمس‌الدین محمد اتکه او را بفرمان اکبر روز شنبه ۱۲ رمضان سال ۹۶۹ (۱۵۶۲) از صحن قلعهٔ آگره سرنگون انداخته کشتند - زك به تذکرهٔ بیات ۲۵۱، و مآثرالامرا ۶۷:۱، و تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و طبقات، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و نفائس المآثر -

از تذکرهٔ بیات ۲۵۳ معلوم می شود که مردم آن عهد اکبر را از این که ادهم را بخون اتکه و معظم (خال خودش) را بخون دختر بی‌بی فاطمه کشته بود، خوب یاد می کردند -

۱۴: 'باز بهادر' اسمش بایزیدست - پدرش شجاعت خان (المعرف به سجاول خان، و بروی بدایونی ۴۷:۲ سزاول خان) سور اواخر سال ۹۶۲ (۱۵۵۵) درگذشت - باز بهادر سال دیگر خطبه و سکه بنام خود کرده، همه ایالت مالوه را بتصرف درآورد - در سال ۹۶۸ (۱۵۶۰-۱) بردست ادهم خان هزیمت یافته، پناه در جنگلهای خاندیس و مالوه برده، باز بدارائی مالوه رسید - در سال ۹۷۸ (۱۵۷۰) اکبر او را داخل امرای خود نموده، اولاً منصب هزاری و سپس منصب دو هزاری تفویض نمود - بروی طبقات ۴۴۲:۲ و ۴۲۴:۳ قبل از اتمام این تاریخ درگذشت - رك به مآثرالامرا ۳۸۷:۱، و طبقات ۴۲۱:۲،

و اکبرنامه ۱۳۹:۲ و ۳۵۸، و مخزن افغانی ۴۰۵:۱، و زبدة التواریخ ۱۰۶ الف و ب، و تاریخ فرشته ۲۵۰:۱ و ۲۷۳:۲ -

۱۶:۶۶ 'خری الخ، را اگر بقرار ذیل بخوانیم، بامعنی‌تر باشد: 'اسم سلطنت بر خود نهاده، خری در خلاب می راند، -

۱۷: 'سنة ثمان وستین، در طبقات ۴۲۱:۲، و نسخهٔ خطی ۲۰۱ ب، 'سنة سبع وسبعین، که سهو کاتب می‌باشد -

۱:۶۷ 'سارنگپور، الحال در ناحیت ریاست دیواس در هند وسطی است - رك به مآثرالامرا ۳۸۹:۱، و زبدة التواریخ ۱۰۶ الف، و بدایونی ۴۷:۲ - بروی مـاخذ آخرین این جنگ در دوازدهم رجب بوقوع پیوست - و رفتار پیرمحمدخان در باب اسارای مسلمین و دیگران خیلی نامشروع و بسیار ظالمـانه بوده -

۱۰: 'بدست گرفته، در عر این جا علامت سقوط عبارت ثبت افتـاده، و الفـاظ ساقط بجز 'را بد، بر دست صحاف از بین رفته -

۱۸: 'بطرف دکـهن، بروی مآثرالامرا ۳۹۰:۱ بطرف خاندیس و مالوه رفت - و بقول فرشته ۲۷۴:۲ بـاقصی ممالك گریخت - و مطـابق اکبرنـامه ۱۳۷:۲، روی بجـانب خاندیس آورده، بطرف برهـانپور شتافت - و بروایت مخزن افغـانی ۴۰۷:۱ براجه بکلانه پناه برد -

۱۹: 'این فتح، عك 'فتح این، -

۲۱: 'بعزم سیر، ادهم خان اکثر از فیلان ولولیـان بـاز بهـادر و سائر اشیای نفیس را بـا خود نـگاه داشت - لهذا اکبر به ۲۱ شعبان ۹۶۸ (۱۵۶۰) از آگره یلغـار نموده، به سارنـگ‌پور رسید .... و در ۲۹ رمضان المبارك بـاز به آگره آمد - رك به زبدة التواریخ ۱۰۷ الف، و بدایونی ۴۸:۲ - اما بروی اکبرنامه ۱۴۳:۲ و ۱۴۴، ۲۷ شعبان

به سارنگ‌پور و ۱۹ رمضان بآگره رسید -

۳:۶۸ 'کره، قصبه ایست از قسمت الهآباد -

۳: 'مانکپور، شهریست از قسمت پرتاب‌گڑه -

۳: 'حرکت، بروی بدایونی ۴۸:۲ در آخر این سال بتقریب سرکشی خان زمان شاهنشاهی از راه کالپی گذشته، و مهمانی عبدالله‌خان اوزبك حاکم آنجا بدرجهٔ قبول افتاده، بکره تشریف بردند، و خانزمان و بهادر خان از جونپور ایلغار نموده، و برسم خواهان آمده، و ملازمت کرده، و فیلان و تحف نفیس پیشکش ساخته، و باسپ و خلعت سرفرازی یافته، بجانب جایگیرها مرخص شدند - و «الصلح خیر» تاریخ آن قضیه بزیادتی یك عدد شد - و نیز رك به اکبرنامه ۱۴۶:۲ تا ۱۴۸، و زبدة التواریخ ۱۰۷ ب -

۵: 'مراجعت نمودند، عودت اکبر بآگره در روز جمعه هفدهم ذی‌حجه بود - رك به اکبرنامه ۱۴۶:۲ -

۶: 'و در سنه، ازین جا تا ۱۷:۶۹ با نفائس المآثر ۱۹۰ الف تطابق دارد -

۷: 'تا، علك ندارد -

۷: 'آسیر، آسیر و برهانپور دو شهر قدیم است در صوبجات وسطی هند - رك به زبدة التواریخ ۱۰۹ الف و ب، و بدایونی ۵۰:۲، و طبقات ۱۵۷:۲، و اکبرنامه ۱۶۷:۲ -

۱۷: 'بازبهادر، این جا علامت سقوط عبارت ثبت است - اما از غفلت مجلد همهٔ آن از دست رفته -

۱۹: 'ایذا، در هر دو نسخه 'ایزا -

۲۰: 'رسانیده، رك به اکبرنامه ۱۶۸:۲، و بدایونی ۲۵۱:۲، و زبدة التواریخ

۱۰۹ ب، و نفائس المآثر ۱۹۰ الف۔

۲۰:۶۸ 'عبداللہخان، اوزبك مخاطب به شجاعت خان، از کبار امرای اکبر شاهی ۔ در جنگ مالوه بغی نموده، و از پادشاه شکست یافته. بگجرات نزد چنگیزخان رفت، و از آنجا به جونپور نزد علیقلی خانزمان رفت، و همانجا در سنه ۹۷٤ (۱۵٦۷) فوت شد ۔ رك به طبقات ۲:٤۳۰، و مآثرالامرا ۲:۷٦٤، و تاریخ محمدی بحوالۂ اکبرنامه، و اقبالنامۂ جهانگیری، و ظفرالواله ۔

۲۱: 'استقبال، کذا در هر دو نسخه ۔ و بجایش 'استیصال، انسب است ۔

۲۲: 'خواجه معین، اسمش معینالدیناحمدخان انصاری هروی فرنخودی است۔ هنگامی که همایون از کابل به تسخیر هندوستان نهضت کرد، او داخل فوج شاهی شد، و در ۹۸۳ (۱۵۷۵) در وبای بنگاله فوت شد ۔ رك به مآثرالامرا ۳:۲۱٦، و تاریخ محمدی بحوالۂ اکبرنامه، و اقبالنامۂ جهانگیری ۔

۷:٦۹ 'در شهور، کذا در نفائس المآثر ۱۹۰ الف ۔ و از اکبرنامه ۲:۳۵۸ چنان مستفاد می شود که حسن خان خزانچی بازبهادر را در ناگور در جمادی الآخره ۹۷۸ (۱۵۷۰) بحضور پادشاه آورد ۔

۱٦: 'پادشاه، در عك اولا 'وزیر، بوده ۔

۱۹: 'جمعی، بروی بدایونی ۲:۵۲. و طبقات ۲:۱۵۵ 'منعمخان و شهابالدین احمدخان و چندی دیگر از حاسدان، ۔اما اکبرنامه ۲:۱۷٤ اسم دوکس را دارد و بس ۔ 'دو خون شد، تاریخ این قتل و قصاص شد رك به مآثرالامرا ۱:۸۲، و تذکرۂ بیات ۲۵۱ ۔

۲:۷۰ 'نهال، در هر دو نسخه 'نهالی، ۔

٤: 'شنبه الخ، بروی طبقات ۲:۱۵۸ 'صباح روز دوشنبه ۱۲ رمضان

سنهٔ ۹۷۰ (۱۵۶۲)، که بظاهر سهو قلم است ـ

۵:۷۰ ،ماهم انکه، بیگه ماهم، انکهٔ اکبر پادشاه و والدهٔ ادهم‌خان، از غم فوت پسر بعد از وی به ۴۰ روز فوت شد اواخر شوال ۹۶۹ (۱۵۶۲) ـ رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و نفائس المآثر ـ

۶: ،یکی از نوکران، بنابر اکبرنامه ۲:۱۷۴-۱۷۶ ،خوشم ازبك، و بقول بیات ۲۵۱ ،ادهم‌خان و خشم و الهبردی ملازمان کوکهٔ مذکور، و بروی زبدة التواریخ ۱۱۰ الف، ادهم بدست خود اتکه‌خان را قتل نمود ـ

۱۲: سورهٔ بقر ۱۷۹ ـ

۱۴: ،از بالای قصر، بروی تذکرهٔ بیات ۲۵۱ ،او را از زینه‌پایه انداختند، چنانکه مغز سر او قصوری کرد ـ اما هنوز حیات داشت ـ باز حکم فرمودند که بالا بیارید و بیندازید ـ بار دیگر که بموجب حکم عمل کردند، کوکهٔ مذکور را حیات نماند، ـ

۲:۷۱ ،رفت، در عر ،شد، ـ

۷: ،نور دو دیده، ازین ماده سال ۹۶۹ برمی‌آید ـ

۱۰: ،آدمیان، در عك اولاً ،وزیر مظفرنشان، بوده ـ

۱۱: ،میر محمدخان، بهادر اتکه (برادر کلان شمس‌الدین اتکه) الملقب بخان کلان، از اعاظم امرای اکبرشاهی، مردی بود دانش پرور و پردل و صاحب کمال و مائل بگفتن اشعار فارسی و ترکی بتخلص غزنوی ـ در موسیقی نیز مهارت داشت ـ در پتن گجرات در رمضان ۹۸۳ (۱۵۷۵) فوت شد ـ رك به مآثرالامرا ۳:۲۱۱، و بدایونی ۳:۲۸۷، و تاریخ محمدی بحوالهٔ طبقات، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و هفت اقلیم رازی، و نفائس المآثر ـ

۱۱:۷۱ «گکر» در اکبرنامه ۱۹۰:۲ «کسکهر» و در بدایونی ۵٤:۲ «کهکر» - و این لفظ مفرس گکهڑ است که قبیله ایست، و بروی مآثرالامرا ۱٤٤:۳ مابین بهت و سند در شعاب جبال و اطلال و اغوار توطن دارند، و بقول زبدة التواریخ ۱۱۰ ب ایشان از رود سنده تا کوه سوالك شرق رویه یا متصل به سرحد کشمیر می ماندند - نیز رك به بلوخ‌من ٤٥٦:۱، پاورقی -

۱٦: «استیصال ککران» برای مزید جزئیات راجع باین قبیله و رفتار آنها به همایون و اکبر رك به زبدة التواریخ ۱۱۰ ب بیعد -

۱:۷۲ «آوازه» عك «آواز» -

۵: «آمد» عر ندارد -

۸: «کشته شدند» بروی اکبرنامه ۱۹٤:۲ «سلطان آدم و پسرش لشکری را با این ناحیت محول بکمال‌خان کردند - او لشکری را بقتل رسانید، و آدم‌خان را مقید نگاه می داشت، تا آنکه حیات طبیعی را سپری کرد -

۸: «مآل» عك ندارد -

۱۳: «کمال‌خان» پسر سلطان سارنگ‌خان سردار قبیلهٔ گکهر که برضد شیر شاه مصاف ها کرد؛ و عاقبت خود بر دست او کشته شد، و پسرش کمال‌خان در گوالیار محبوس گشت - سلطان آدم برادر سارنگ خان جایش گرفت - خوش بختانه کمال‌خان از گوالیار با اعزهٔ خود باز باو پیوست، و خدمات شایسته به همایون و اکبر بتقدیم رسانید - در سال هشتم التماس استرداد منصب پدر نمود، لکن بر مقاسمهٔ مجوزهٔ اکبر راضی نشده، در ۹۷۲ (۱۵٦٤) بمرد - اکبرنامه ۳۰۲:۲، و زبدة التواریخ ۱۱۰ ب، و تاریخ محمدی بحوالهٔ طبقات ٤۳۷:۲ -

۱۸: «مجد و» عك «مجدد» -

۲۰:۷۲ 'مشارق سلطنت و پادشاهی، عك اولاً بعد از مشارق 'ایالت و وزارت این وزیر مظفر نشان' را، داشت که اکنون قلمزد شده است۔

۳:۷۳ 'بود و، عر واو را ندارد۔

۷: 'خلاص، در عر 'خلاصی،۔

۸: 'حضرت، عر ندارد۔

۱۵: 'فائز، عر 'فائض،۔

۱۵: 'در شهور، کذا در اکبرنامه ۱۹۸:۲۔ لکن بدایونی ٦۲:۲ سال ۹۷۰ (۱۵٦۲) را داراست۔

۱٦: 'میرزا شرف الدین حسین، بن خواجه معین الدین بن خواجه خاوند محمود بن خواجه کا خواجه بن خواجه عبیدالله احرار تاشکندی کاشغری از عاظم امرای اکبرشاهی، ویزنهٔ پادشاه مذکور۔ مدتها در بغی و طغیان بسر برده، آخر گرفتار شد، و در حادثهٔ مظفرخان رهائی یافته، باز شورش نمود، و عنقریب باشارهٔ معصوم خان کابلی در ۹۸۸ (۱۵۹۰) مسموم شد۔ تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق۔ نیز رك به مآثرالامرا ۲۰۸:۳، و زبدة التواریخ ۱۱۲ ب۔

۳۰: 'نوکران خود، بروی اکبرنامه ۱۹۸:۲ عدهٔ ایشان سیصد بود۔

۲۲: 'دندوانه، بروی مآثرالامرا ٦۲٤:۳ نزد سانبهر (راجپوتانه) می باشد۔

۲۲: 'گماشته، این واقعه در هیچ یك از کتب تاریخ مذکور نیست۔

۱:۷٤ 'احمد سلطان، بن شادی بیگ ذوالقدر، و برادر ولی بیگ ذوالقدر، و دوست صمیمی بیرم‌خان که در اکبرنامه ۲۰۰:۲، و تاریخ محمدی (بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و طبقات، و تاریخ بایزید سلطان) باسم احمد بیگ مذکور شده۔

۲:۷٤ 'دوچار کرده، کذا در هر دو نسخه۔

۳: 'گیسو خان، میر گیسو خراسانی، از امرای اکبرشاهی، در میرتهه بدست نوکران خود روز عید فطر ۹۹۱ (۱۵۸۳) کشته شد ۔ تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه ۔ و نیز رك به مآثرالامرا ۲٤۹:۳ ۔

٤: 'شد، در عر 'شده، ۔

۵: 'تاتارخان، اسمش خواجه طاهر محمد خراسانی است ۔ از امرای اکبر شاهی بوده، و بمرتبهٔ وزارت رسیده، در ۹۷۵ (۸-۱۵٦۷) در حکومت دهلی ودیعت حیات سپرد ۔ تاریخ محمدی بحوالهٔ طبقات ٤٤۳:۲ ۔ اما در مآثرالامرا ٤۷۱:۱ وفاتش در ۹۸٦ (۱۵۷۸) نوشته ۔

۸: 'محمد حکیم مرزا، برادر علاتی اکبر، و دارای مملکت افغانستان ۔ در ۱۲ شعبان ۹۹۳ (۱۵۸۵) در کابل فوت شد ۔ عمرش ۳۲ سال و ۳ ماه و ۲ روز ۔ تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و تذکرهٔ گناهی، و طبقات ۔

۸: 'ماه جوجوك بیگم، در بدایونی ۵۸:۲ 'ماه جوجك بیگم، و در تاریخ محمدی (بحوالهٔ اکبرنامه، و بدایونی، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و طبقات، و صبح صادق) 'ماه چوچوك بیگم، و در اکبرنامه ۲۰٤:۲، و تذکرهٔ بیات ۲۸٤، و طبقات ۱٦۷:۲، 'ماه چوچك بیگم، ۔

۱۲: 'اوامر، در هر دو نسخه 'امر، ۔

۱۵: 'بدین، کذا در بدایونی ۲۰٤:۲ ۔ لکن در اکبرنامه ۲۰٤:۲ 'برین، بجای 'بدین، و دران و در طبقات ۱٦۸:۲ 'عزت، بجای 'حشمت، نقل شده ۔

۱۹: 'همشیرهٔ مرزا، بروی اکبرنامه ۲۰۵:۲ اسمش فخرالنسا بیگم بود ۔

٤:۷۵ 'جدا کرد، در عر این جا علامت سقوط عبارت ثبت شده ۔

۴:۷۵ 'سیزدهم، کذا در تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و بدایونی، و طبقات، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق - اما بروی خود اکبرنامه ۲۰۶:۶' و بدایونی ۵۸:۲، در منتصف شعبان ۹۷۱ (۱۵۶۴) کشته شد -

۷: 'حیدر قاسم خان، کوهبر مخاطب بخانخانان و متخلص به صبری' در اواسط شعبان بقتل رسید - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و بدایونی، و طبقات، و اقبالنامهٔ جهانگیری -

۷: 'برادرش، که اسمش محمدقاسم بوده، بروی بدایونی ۵۹:۲' و طبقات ۱۶۸:۲' و زبدة التواریخ ۱۱۴ الف صرف بحبس رفت و بقتل نرسید - اما تذکرهٔ بیات ۲۸۴ بجای 'حیدر قاسم' او را مقتول قرار داده -

۱۰: 'باقی قاقشال، در طبقات ۱۶۸:۲ 'باقی محمد خان قاقشال'، و در زبدة التواریخ ۱۱۴ الف 'باقی خان قاقشال'. و قاقشال قبیله ایست از اتراك -

۱۰: 'تردی محمد، بروی زبدة التواریخ ۱۱۴ الف، و طبقات ۱۶۸:۲ 'تردی محمد خان' و بقول اکبرنامه ۲۰۶:۲ 'تردی محمد خان میدانی'. و میدانی یکی از قبائل افغانان می باشد -

۱۰: 'حسن خان، بروی تذکرهٔ بیات ۲۶۱، 'خویش شهاب خان' و بروایت اکبرنامه ۱۸۷:۲ 'برادر شهاب الدین احمد خان' است - و طبقات ۱۶۸:۲ 'حسین خان'، را دارد که سهو طباعت می باشد - و یك حسن خان بروی تاریخ محمدی در ۹۸۷ (۱۵۷۹) کشته شد - و دیگری که از دیرین بندگان اکبری بود، غرهٔ تیر سنهٔ ۱۰۰۶ (۱۵۹۸) برنجوری در گذشت - رك به اکبرنامه ۷۴۲:۳، و تاریخ محمدی تحت سنهٔ مذکور -

۱۰: 'بنده علی میدانی، (و بروی تذکرهٔ بیات ۲۵۶ بندعلی) در سال نهم

جلوس میرزا محمد حکیم را خدمات بتقدیم رسانید ـ منصب سیصد و پنجاهی داشت ـ تا ۹۹۵ (۱۵۸۷) بقید حیات بود ـ رك به اکبرنامه ۲۹۹:۲ و ۵۱۹:۳ ـ

۱۲.۷۵ 'قلعه، مراد مولف قلعهٔ کابل است ـ

۱۳: 'حاجی محمد قاسم‌خان، بدایونی ۲۵۹:۲ لفظ 'حاجی، را ندارد ـ

۱٤: 'سلیمان میرزا، دارای بدخشان، و نبیرهٔ سلطان ابوسعید مرزا که یکی از نبائر امیر تیمور گورگان بود ـ در ۹۲۷ (۱۵۲۱) مملکتش داخل ممالك محروسهٔ بابر گشت، و بعد فتح باو باز بخشیده شد ـ در ۹۸۳ (۱۵۷۵) برای استمداد و استعانت متوجه دربار اکبر شد، چنانکه در صفحات آینده مذکور میشود ـ

۸:۷٦ 'رسانیدند، بروی زبدة التواریخ ۱۱٤ ب، ابوالمعالی بدیه جاریکان (طبقات ۱٦۹:۲ چاریکاران، و بدایونی ٦۳:۲ جاریکاران) گریخت، و از آنجا او را در بند و سلاسل بکابل آورده بقتل رسانیدند ـ و این امر بقول اکبرنامه بروز عید الفطر سال ۹۷۱ (۱۵٦٤)' و بروی بدایونی ٦۳:۲' و طبقات ۱٦۹:۲ در شب ۱۷ رمضان ۹۷۰ (۱۵٦۳) واقع شد ـ نیز رك به تذکرهٔ بیات ۲۷۷ تا ۲۸٤، و تاریخ محمدی تحت سال ۹۷۱ بحوالهٔ اکبرنامه، و بدایونی، و اقبال نامهٔ جهانگیری، و طبقات، و نفائس المآثر، و صبح صادق ـ

۱۲: 'عقل، عك 'عقلی' ـ

۱٤: 'نگسترند، در هر دو نسخه 'فرونگیرند، ـ

۱۷: سورهٔ نحل ۱۰۸ ـ

۲۱: 'پادشاه، در عك اولاً 'وزیر مظفر نشان، بوده ـ

۲۱: 'فساعة، عك 'بساعة' ـ

۱:۷۷ 'اکبر' عمر ندارد۔

:۴ 'خبر آمدن' اکبر در بیشهٔ متهرا به شکار اشتغال داشت که خبر بازگشت ابوالمعالی در روز ۲۵ جمادی الاولی باو رسید۔ رك به اکبرنامه ۲:۲۰۰، و زبدة التواریخ ۱۱۳ ب، و بدایونی ۲:۶۰۔

:۶ 'گردیدند' در هر دو نسخه 'گردید'۔

:۸ 'زمانه خواست ــ سوار گشته' این عبارت از نفائس المآثر ۱۹۰ ب اقتباس شده است۔

:۱۱ 'چهارسوی' کذا در نفائس المآثر ۱۹۰ ب۔ و در بدایونی ۲:۶۲ و طبقات ۲:۱۶۷ نوشته که چون 'نزدیك مدرسهٔ ماهم انکه رسیدند'۔

:۱۱ 'شخصی سواره' بروی اکبرنامه ۲:۲۰۱ 'قتلغ فولاد نوکر شرف‌الدین مرزا' و بقول طبقات ۲:۱۶۷ 'کوکه فولاد' و بروایت بدایونی ۲:۶۲ 'کودك فولاد' و برای زبدة التواریخ ۱۱۳ ب' 'خادم پدر شرف‌الدین مرزا که او را برای کشتن اکبر زر داده بودند'۔ رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه' و اقبال نامهٔ جهانگیری' و صبح صادق۔ و نیز رك به کیمبرج هستری آف اندیا ۲:۸۶ که بر ضد انصاف و واقعیت قصهٔ دیگر را باین ضم داده' نتیجهٔ قبیحی استنباط کرده است۔

:۱۹ 'چندی بودند' این مطلب در مآخذ دیگر یافت نمی شود۔

:۲۰ 'سوختند' در نفائس المآثر ۱۹۱ الف' و طبقات ۲:۱۶۷ نوشته که همان دم آن بدکیش زشت‌کردار را به تیغ آبدار بدارالبوار فرستادند۔

۵:۷۸ 'کشتی' اکبرنامه ۲:۲۰۳' و طبقات ۲:۱۶۷' و بدایونی ۲:۶۲' و زبدة التواریخ ۱۱۳ ب 'سنگهاسن' را دارد۔

:۵ 'متوجه آگره شدند' بروی طبقات ۲:۱۶۷' بتاریخ ۶ جمادی الثانیه روانه و به ۱۵ ماه مذکور ۹۷۱ (۱۵۶۴) در آگره نزول فرمودند۔

۶:۷۸ ‹رجب› اکبرنامه ۲۰۱:۲ این را از وقائع ۲۷ جمادی الاولی شمرده، و بدایونی ۶۲:۲ برخلاف تمام مآخذ سنهٔ سبعین و تسعمائة (۹۷۰) نوشته ـ

۱۰: سورهٔ فاطر ۳۲ ـ

۱٤: ‹تاریخ› کذا در اکبرنامه ۲۲۱:۲، و نفائس المآثر ۱۹۱ الف ـ لکن بدایونی ۶۷:۲، و طبقات ۱۷۱:۲ ‹دوازدهم› را دارد ـ

۱۵: ‹داعیهٔ شکار فیل› اکبر بالغ بر صد فیل بدست آورد ـ لکن فیل ‹لکهنا› که ازان خودش بود، و آن را بسیار دوست می داشت، وقت عبور نربدا غرق شد ـ رك به زبدة التواریخ ۱۱۶ ب، و طبقات ۱۷۱:۲ ـ

۱۵: ‹نرور› قصبه ایست که الحال در ایالت گوالیار می باشد ـ

۲۰: ‹سرونج› در زمانهٔ پیشین از ناحیت مالوه شمرده می شد ـ سپس داخل مقبوضات فرمانده تونك شد، و حالا در صوبهٔ متوسط شامل است ـ

۲۲: ‹مندو› بروی اکبرنامه ۲۲۹:۲، اکبر روز پنجشنبه دوم محرم ۹۷۲ (دهم اکست ۱۵۶٤) به مندو رسید ـ اما بدایونی ۶۷:۲، و طبقات ۱۷۳:۲ سلخ ذیحجه ۹۷۱ (۱۵۶٤) را دارد ـ

۲۰: ‹اول پشکال› از این جا تا آخر سطر اول از صفحهٔ ۷۹ از نفائس المآثر ۱۹۱ الف مقتبس شده است ـ

۳:۷۹ ‹صرح› تلمیح است بآیهٔ قرآنی ‹قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ› سورهٔ نمل ٤٤ ـ

۷: ‹بیند› علك ‹بیافت› ـ

۹: در هر دو نسخه: یکی برکهٔ ژرف در صحن آن قلعه است ـ

۱۲: ‹هرمان› عر ‹هزامان› ـ

۲۰: ‹عبدالله خان ازبك› بروی مآثرالامرا ۷۶۵:۲ درین هنگام دارای

ایالت سارنگ‌پور بود - نیز رك به زبدة التواریخ ۱۱٦ الف، و بدایونی ۲:٦۷، و طبقات ۲:۱۷۲ -

۱۱:۸۰ در نفائس المآثر ۱۹۱ ب 'حوالی' - و از لفظ 'حضرت' در آخر سطر دهم تا 'بجونپور رسیدند' از نفائس مقتبس شده است -

۱۵: 'نزول اجلال' بازگشت اکبر بآگره بتاریخ سوم ربیع الاول ۹۷۲ (۱۵٦٤) اتفاق افتاد - رك به اکبرنامه ۲:۲۳۵، و بدایونی ۲:٦۹، و طبقات ۲:۲۷٤ -

۱٦: 'بهادر' محمد سعید مخاطب به بهادر خان بن حیدر سلطان اوزبك شیبانی، از اعاظم امرای همایونی و اکبری، در بغی با برادر رفیق شده، در معرکه گرفتار شد، و بفرمان پادشاه سلخ ذیقعده ۹۷٤ (۱۵٦۷) بقتل رسید - تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی (دوجا)، و عرفات العاشقین، و طبقات، و نفائس المآثر در ضمن علی‌قلی، و اکبرنامه، و اقبال نامهٔ جهانگیری، و السناءالباهر در سال آینده، و صبح صادق، و هفت اقلیم رازی -

۱۷: 'شوال' کذا در طبقات ۲:۱۸۲ - و بروی نفائس المآثر ۱۹۱ ب 'پنجشنبه ۲٤ شوال' -

۱۸: 'چهاردهم' کذا در نفائس المآثر ۱۹۱ ب -

۲۳: علك در آخر 'و مناهج حوادث از ورود بجناب وزیر صائب تدبیر مستحکم و مسدود بحق الودود' را داشت که قلمزد شده است -

٤:۸۱ 'در اوائل' بعد از فرار عبدالله‌خان در اواخر ذی‌حجه ۹۷۱ (۱۵٦٤) شبهتی شدید در خاطر اکبر از جانب ازبکان قرار گرفت - اشرف خان را فرستاد، تا اسکندر ازبك را بحضور آورد - این امر باعث طغیان علی‌قلی خان و دیگران شده - رك به زبدة التواریخ ۱۱۷ ب،

و اکبرنامه ۲:۳۲۶، و بدایونی ۲:۷۵، و طبقات ۲:۱۸۰-

۱۵:۸۱ 'استحواذ، بمعنی غلبه-

۲۱: 'خیالی، در هر دو نسخه 'خیال،-

۴:۸۲ 'تیغ کوه، بمعنی قلهٔ کوه-

۱۱: 'عوان، کذا در هر دو نسخه-

۱۷: 'اشرف‌خان، میر محمد اصغر حسینی سبزواری یا مشهدی مخاطب به اشرف خان، از امرای اکبر شاهی، در شهر گور در وسای بنگاله در سال ۹۸۳ (۱۵۷۵) فوت شد- 'گنج فضل، و 'منشی بے مثل، تاریخ است- خطی زیبا می‌نوشت- و گاهی بنظم اشعار هم می پرداخت- رك به مآثرالامرا ۱:۷۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و هفت اقلیم رازی، و نفائس المآثر، و تذکرهٔ گناهی-

۳:۸۳ 'عهدی، عك 'عهد،-

۱۴: 'برمضمون، در هر دو نسخه 'بمضمون،-

۲:۸۴ 'نهضت مبارك، بدایونی ۲:۹۴ این نهضت را در شرح یورش دوم که اکبر برضد علی‌قلی‌خان کرده بود، ذکر کرده است-

۱۰: 'بیست و چهارم، کذا در نفائس المآثر ۱۹۱ الف- اما در اکبرنامه ۲:۲۵۱ 'بست و سوم، نوشته-

۲۲: 'ابراهیم‌لئیم، ابراهیم‌خان شیبانی، عم علی‌قلی‌خان، از خادمان همایون بود- بعد از تسخیر مانکوت او را جایگیری از توابع جونپور ارزانی داشتند- رك به مآثرالامرا ۱:۷۵-

۲۲: 'لکهنؤ، بروی زبدة التواریخ ۱۱۸ ب، اسکندر در لکهنؤ بود- چون از وصول اکبر آگاه شد، پیش علی‌قلی خان گریخت- و بعد ازان هر دو بجونپور رفتند-

۲۲:۸٤ ،شاه بداغ‌خان، یکی از امرای دورهٔ همایون، در سال دوازدهم جلوس در جنگ پتن میرزا عزیز را کمک نمود ـ تا سال ۹۸٤ (۱۵۷٦) بقید حیات بود ـ بعد وفات در سارنگپور مدفون شد ـ رك به بدایونی ۲٤۱:۲، و مآثرالامرا ۵۳٦:۲، و طبقات ٤۳۱:۲ ـ

۲۳: ،نیمه کاره، بروی اکبرنامه ۲۵۰:۲، تذکرهٔ بیات ۲۸۵ ،نیم‌کار، و بقول زبدة التواریخ ۱۱۸ ،نیم‌کهار، قصبه ایست از توابع سیتاپور در اوده ـ

۵ ۸۵ ،معزالملك، میر معزالملك حسینی رضوی مشهدی، از کبار امرای اکبرشاهی، در هنگامی که بحکم پادشاهی او را از جونپور بحضور میبردند، در حدود اتاوه در دریای جون در سال ۹۸۸ (۱۵۸۰) غرق شد ـ رك به مآثرالامرا ۲۲۷:۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبال‌نامهٔ جهانگیری، و تذکرهٔ گنناهی ـ

٦: ،لشکرخان، محمدحسین، از کبار امرای اکبرشاهی، در جنگ داود با خانخانان زخمی شده، بعد از فتح بهبان زخمها در ذی قعده ۹۸۲ (۱۵۷۵) فوت شد ـ رك به مآثرالامرا ۱۸:۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ طبقات در سنه ۹۸۳، و بدایونی، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق ـ

٦: ،آن، ازین جا در علك ترتیب اوراق نادرست است ـ

۷: ،محمدیار، بروی بدایونی ۸۱:۲، و اکبرنامه ۲٦۲:۲، ،برادر زاده و داماد سکندر، و بقول تذکرهٔ بیات ۲۹۳، و تاریخ محمدی تحت سال ۹۷۳ ،همشیرزاده و دامادش، ـ اما در طبقات ۱۸۹:۲ صرف ،داماد اسکندر، نوشته ـ

۸: ،خفوق، در هر دو نسخه ،حقوق، ـ

۱۰: ،محمدیار، بروی اکبرنامه ۲٦۲:۲، و بدایونی ۸۱:۲، و تذکرهٔ بیات

۲۹۳، و زبدة التواریخ ۱۲۰ الف این جنگ در نزدیکی خیرآباد واقع شد ـ محمدیار بقتل رسید و اسکندر گریخت ـ و بقول تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و بدایونی، و طبقات، و اقبال نامهٔ جهانگیری، و تاریخ بایزید سلطان، محمدیار اوزبك در ۹۷۳ (۱۵٦۵) کشته شد ـ

۱٤:۸۵ 'پیدا شده، در عر این جا علامت سقوط عبارت یافت می شود ـ اما خود عبارت بر دست مجلد از بین رفت ـ

۱٦: 'هزیمت یافت' رك به اکبرنامه ۲:۲٦۲، و طبقات ۲:۱۹۰ ـ و بروی نفائس المآثر ۱۹۱ ب، و بدایونی ۲:۷۹ موجب این هزیمت راجه تودرمل بوده ـ

۱:۸٦ 'سیدپور، از توابع غازی‌پور در اوده ـ اما بقول بدایونی ۲:۷۸ در گذر نرهن نشسته بود ـ

۳: 'جمعه، کذا در نفائس المآثر ۱۹۱ ب، و اکبرنامه ۲:۲۵۳ ـ اما بدایونی ۲:۷٦ 'دوازدهم، را دارد ـ

۱۰: 'سروال، بروی ۱۹۱:۱۰ از همین کتاب، و نفائس المآثر ۱۹۱ ب، و طبقات ۲:۱۸۸ و تذکرهٔ بیات ۲۹٦ و ۲۹۷ و ۳۳۵ و بدایونی ۲:۸۳ 'سروار، ـ و تذکرهٔ بیات ۲۹۰ 'سلوار، و بدایونی ۲:۱۰۱ و ۱۷۱، و نفائس المآثر ۱۹۱ ب 'سرو، و مآثرالامرا ۱:٦۲۷ 'سرنو، دارد ـ

۱۱: 'کندنه، بروی تذکرهٔ بیات ۲۸٦، نام موضعیست آن طرف آبها بالاتر از حاجی‌پور، و نزدیك بآب سون و پائین تر از آب سلوار و گنگ و جون که همراه می‌شوند که مابین جونپور و حاجی‌پور در آن لب آب مضبوط‌ترین جای بود ـ

۱۱: 'شهریار، (و بروی تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبال‌نامهٔ جهانگیری 'شهریار کل،) از عمده‌های علیقلی خانزمان، در جنگی که خانزمان کشته

شد، وی دستگیر شده، بفرمان پادشاه در ۹۷۴ (۱۵۶۷) بقتل رسید۔

۱۲:۸۶ 'کوپا، معلوم نشد که ازین کدام جا مراد است۔

۱۳: 'آصف‌خان، اسمش خواجه عبدالمجید هروی است۔ رك به مآثرالامرا ۱:۷۷، و طبقات ۲:۴۳۰۔

۱۴: 'بولایت رانی، مراد از رانی درگاوتی بنت راجه سالباهن فرمانروای ولایت گدهه کتنکه است که در جنگ خواجه عبدالمجید آصف خان در ۹۷۱ (۱۵۶۴) کشته شد۔ رك به مآثرالامرا ۱:۸۰، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و بدایونی، و اقبال‌نامهٔ جهانگیری، و طبقات، و صبح صادق۔

۱۵: 'مجنون‌خان، قاقشال یکی از امرای همایونی و اکبری که ۵ هزار نوکر داشت، و در عهد اکبر در گهوراگهات (بنگال) در حدود ۹۸۳ (۱۵۷۵) در گذشت ۔ رك به طبقات ۲:۴٤۱، و اکبرنامه ۳:۱۳۱، و مآثرالامرا ۳ ۲۰۷۔

۱۸: 'تیرمهانی، بروی ۹:۱۹۱ از همین کتاب، ملتقای آب سروار و گنگ است۔

۴:۸۷ 'استدعا کرد، رك به اکبرنامه ۲:۲۵۹، و زبدة التواریخ ۱۱۹ ب، و تذکرهٔ بیات ۲۹۱ ۔

۷: سورهٔ نساء ۱۲۹ ۔

۸: سورهٔ نساء ۳۵ ۔

۱۸: 'جونپور، اکبر در روز جمعه سوم رجب ۹۷۳ (۱۵٦۵) از جون‌پور مراجعت کرد، و قبل از وصول به چنار در بنارس اندك توقف فرمود۔ رك به زبدة التواریخ ۱۲۰ ب، و اکبرنامه ۲:۲٦۵، و طبقات ۲:۱۹۱۔

۱۸: 'میرزا عرب، بروی تذکرهٔ بیات ۲۳۹ و ۲۸۸ نوکر و ملازم خانزمان۔

۱۹:۸۷ 'قلعهٔ چنار' بروی اکبر نامه ۲:۱۵۰ و ۲٦٤ 'چنـاڈه' و مطابق نسخهٔ دیگر از اکبرنامه 'چنارگڑه'۔

۲۲: 'چیزی' در هر دو نسخه 'خبری'۔

۲۲: 'اوامید' کذا در هر دو نسخه۔

۲۳: 'دغل بازی' از جمله شرائط که میان منعم‌خان و علی‌قلی‌خان قرار یـافت' یکی این بود که تـا حضرت شهنشاه درین حدود بـاشند، علی‌قلی‌خان وغیره از آب گنگ نگذرند، و از وصول بجونپور محترز باشند، وکیلان ایشان به آگره آمده اسناد جایگیر خود را درست نمایند، و حسب فرمـان متصرف شوند (بدایونی ۲:۸۲. و اکبرنامه ۲:۲٦۰' و ۲٦٥ و طبقات ۲:۱۹۰، و مآثرالامرا ۱:٦۲۷) ۔ لاکن چون عرضه داشت راجه تودرمل مشعر بر شکست امرای شـاهی بر دست بهادر خان بـاکبر رسید، فرمود که .... از گناه خانزمان .... گذشته ایم ۔ امرا و میر معز الملك و راجه تودرمل به معرض عتاب آمدند ۔ رك به بدایونی ۲:۸۱ــ۸۳ ۔

۵:۸۸ 'بغـازی‌پور تشریف قدوم' کذا در بدایونی ۲:۸۳، و نفائس المـآثر ۱۹۲ ب'و مآثرالامرا ۱:٦۲۷ ۔ اما بروی اکبرنامه ۲:۲٦۵ اکبر جعفر خان تکلو و قاسم‌خان را به غازی‌پور فرستاد۔

۵: 'بدست آورند' بروی اکبرنامه ۲:۲٦۵، و زبدة التواریخ ۱۲۰ ب در نتیجهٔ نقض عهد از جانب علی‌قلی خان تعاقب تازهٔ بعمل آمده ۔

۷: 'نرهند' بدایونی ۲:۸۳، و اکبرنـامه ۲:۲٦۷، و نفـائس المـآثر ۱۹۲ الف، و طبقات ۳:۱۹۳' و مآثر رحیمی ۱:۷۳٤، و تذکرهٔ بیات ۲۹۵ و فرشته ۱:۲۵٤ 'نرهن' ۔ لـکن زبدة التواریخ ۱۱۹ ب 'برهن' دارد که ظاهرا سهو کاتب است ۔

۸:۸۸ 'کوهستان بهرائچ، در نفائس المآثر ۱۹۲ الف نوشته که 'او (علی‌قلی خان) خبردار شده، خود را با بستی بآن طرف آب نرهن کشید، - اما بدایونی ۸۳:۲، و زبدة التواریخ ۲۲۱ الف، و مآثر رحیمی ۸۳۹:۱، و طبقات ۱۹٤:۲ 'کوهستان سوالك، را دارد -

۱۳: 'متوجه بنارس شد، رك به بدایونی ۸۳:۲ و طبقات ۱۹۳:۲، و تذکرهٔ بیات ۲۹٦، و فرشته ۲۵۵:۱ -

۱٦: 'بایشان نگذاشتند، بروی اکبرنامه ۲٦۸:۲، خان زمان میرزا میرك رضوی را بحضور اکبر فرستاده اظهار عجز و درماندگی خود نمود، و .... منعم‌خان را بران داشت که باز در مقام استشفاع شود - خان خانان جرات برین امر عظیم نتوانست کرد - بنابرین جمعی را... مثل میر مرتضی شریفی... بخود متفق ساخته پیش آورد - و بقول بدایونی ۸۳:۲، و طبقات ۱۹٤:۲، و تذکرهٔ بیات ۲۹۷، و مآثرالامرا ٦۲۷:۱ منعم خان باتفاق میر عبداللطیف قزوینی وغیره دیگر بار سپارش کرد -

۲۰: 'العود احمد، برای این مثل رك به امثال میدانی ٤۲۰:۱ -

۲۱: سورهٔ صاد ۲۵ -

۱۰:۸۹ 'خبر رسید، بروی زبدة التواریخ ۱۲۲ الف، و اکبرنامه ۲۷۵:۲، و طبقات ۲۰۱:۲، و فرشته ۲۵۵:۱ پیش از یورش پنجاب، میرزا محمد حکیم از اکبر بر ضد میرزا سلیمان والی بدخشان امداد طلب کرد که روزگارش بز دست او تلخ گردیده بود - اکبر بر فرستادن مبلغ کلی و فرمان استمالت اکتفا کرد، و فریدون خان را بجهت 'اصلاح مهمات میرزا، فرستاد - فریدون خان او را اغوا کرده گفت که گرفتن لاهور چندان دشوار نیست -

۱۵: 'خواجه جهان، خواجه امین الدین محمود ملقب بخواجه جهان مراداست -

رك به حاشیهٔ ۲:۵۸ از همین کتاب۔ اما بدایونی ۲:۹۱، و طبقات ۲:۲۰۲، و اکبرنامه ۲:۲۷۲ نامش را ذکر نکرده۔

۲۰:۸۹ 'نیلاب، یعنی دریای سنده رك به اکبرنامه ۲:۲۷۷، و فرشته ۱:۲۵۶، و زبدة التواریخ ۱۲۳ ب، و طبقات ۲:۲۰۳ ـ و در نفائس المآثر ۱۹۱ الف نوشته که 'در همان اوقات که حضرت اعلی از آگره توجه کرده‌اند، میرزای مذکور از کنار لاهور برخاسته، و دران طرف آب چناب نزول نموده۔ چون رایات عالیات بآب سلطانپور رسید، میرزا ازانجا کوچ فرموده‌اند، ۔

۲۲: سورهٔ مائده ۳۔

۲۳: '٦ شهر رجب، در طبقات ۲:۲۰۲ 'در ماه رجب، و در مآثر رحیمی ۱:۷٤۸ 'بتاریخ رجب، و در اکبرنامه ۲:۲۷۷ 'اواسط رجب، ۔

٤:۹۱ 'قرغه، در هر دو نسخه 'قرقه، ۔

٦: 'خرم، در هر دو نسخه 'خورم، ۔

۱۳: 'سی کروهی، بروی اکبرنامه ۲:۲۸۱، و مآثر رحیمی ۱:۷۵۰، و بدایونی ۲:۹۲، و طبقات ۲:۲۰٦ اکبر حکم فرموده بود که امرا از لاهور حلقهٔ تا چهل کروه کشیده، شکار را در پنج کروهی آن شهر بیارند۔

۱۳: 'شکار گاه، بروی نفائس المآثر ۱۹۲ الف 'شکار قرغه برجانب پرسرور طرح نموده بودند، ۔

۱٦: 'برد، در هر دو نسخه 'بردند، ۔

۱۲:۹۲ 'هزار آهو، رك به نفائس المآثر ۱۹۲ الف، و طبقات ۲:۲۰٦، و بدایونی ۲:۹۲، و مآثر رحیمی ۱:۸۵۰ ـ اما تفصیلاتی که محمد عارف درین جا ثبت کرده، در هیچ یك از کتب تاریخیه مذکور نیست۔

۲: 'سیدخان بارهه، غالباً سید محمودخان بارهه مراد است که از کبار

امرای اکبر شاهی و از مشاهیر ابطال رجال بوده و در ۹۸۱ (۱۵۷۳) وفات یافت ـ رك به مآثرالامرا ۳۷۵:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبال نامهٔ جهانگیری، و طبقات ـ اما در طبقات ۴۳۸:۲ وفاتش در سنه ۹۸۲ نوشته ـ

۴:۹۲ 'بارهه، در هندی بمعنی دوازده باشد ـ و بروی طبقات ۴۳۸:۲ عبارتست از دوازده موضعی که درمیان دو آب جون و گنگ قریب پرگنهٔ سنبل واقع است ـ

۳: 'خرم‌خان، بروی طبقات ۴۴۹:۲ از امرای دو هزاری بود، و قبل اختتام آن کتاب درگذشت ـ

۸: 'دریای آب لاهور، مراد از رود راوی است ـ

۸: خوش‌خبر خان، بروی اکبرنامه ۲۸۴:۲، و طبقات ۲۰۱:۲ و ۲۰۷ یساول ـ رك به تاریخ محمدی تحت ۹۷۴ بحوالهٔ طبقات، و بدایونی، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و نفائس المآثر ـ

۹: 'جمعی دیگر، کذا در نفائس المآثر ۱۹۲ الف ـ اما بقول اکبرنامه ۲۸۴:۲، و بدایونی ۹۲:۲، و طبقات ۲۰۷:۲، تنها خوش‌خبرخان و نورمحمد تلف شدند ـ

۱۲: 'و درین، علك واو ندارد ـ

۱۴: 'بعضی ولایات، بروی اکبرنامه ۲۸۹، و بدایونی ۹۴:۲ علی‌قلی خان میرزا یوسف خان مشهدی را در شیرگدهـ (قنوج) محاصره نمود ـ و بقول نفائس المآثر ۱۹۲ ب 'خبر رسید که .... مرزا یوسف خان .... را قتل کرده، ـ

۱۶: '۱۲ شهر رمضان، نفائس المآثر ۱۹۲ ب این تاریخ را ندارد ـ برای مزید تفاصیل رك به زبدة التواریخ ۱۲۴ ب، و طبقات ۲۰۷:۲، و

بدایونی ۲:۹۳ -

۱۸:۹۱ 'نعل را' در هر دو نسخه 'نعل را بادپایان در' -

۲۱:۹۱ 'دهم شوال' نفائس المآثر ۱۹۲ ب، و اکبرنامه ۲:۲۸۹ این تاریخ را ندارد -

۱۲:۹۲ 'سوابغ' در هر دو نسخه 'سوابع' -

۲۳: 'بود' در هر دو نسخه 'بودیم' -

۸: 'خمود' در هر دو نسخه 'جمود' -

۱۱: 'اسکندر' اولاً در سال دهم و باز در سال دوازدهم در طغیان و بغی همدست علی‌قلی‌خان شد - رك به مآثرالامرا ۱:۸۵

۲۱: 'ندهند' در هر دو نسخه 'ندهند' -

۸:۹۷ 'امین' در هر دو نسخه 'آمین' -

۱۸: 'شیرگر' قصبه ایست در شش کروهی قنوج بقول زبدة التواریخ ۱۲۵ ب، و بروی طبقات ۲:۲۰۹، و مآثرالامرا ۱:۶۲۷ چهار کروهی قنوج -

۱۹: 'مرزا یوسف‌خان' حسینی رضوی مشهدی مراد است که از اعاظم امرای اکبرشاهی بود، و در ۲٤ جمادی الآخره ۱۰۱۰ (۱۶۰۱) در دکن فوت شد - و وی داماد میرزا عسکری بن بابر پادشاه بود - رك به مآثرالامرا ٤:۳۱٤، و تاریخ محمدی بحوالۀ اکبرنامه، و اقبالنامۀ جهانگیری، و طبقات، و عرفات العاشقین، و صبح صادق -

۳:۹۸ 'کینه' در هر دو نسخه 'کینه را' -

۸: 'خضراء' در هر دو نسخه 'خضر' -

۹: 'نپاید' در عر 'نیاید' و در عك 'نتابد' -

۱٤: '۲۶ شهر شوال' بروی اکبرنامه ۲:۲۹۰، و طبقات ۲:۲۰۹، و زبدة التواریخ ۱۲۵ ب، و بدایونی ۲:۹٤، و نفائس المآثر ۱۹۲ ب اکبر

درین روز از آگره متوجه دفع باغیان شد ـ

۱۷:۹۸ 'سکیت، بروی زبدة التواریخ ۱۲۵ ب، و اکبرنامه ۲۹۰:۲ 'سکیته، و بروایت بدایونی ۹٤:۲ 'سکتیه، و بقول طبقات ۲۰۹:۲ 'ساکته، که قصبهٔ دیرینه ایست در قسمت ایته از ایالت اتر پردیش ـ

۱۸: 'سه روز دیگر، در گرد آوردن این اطلاع محمد عارف منفرد است ـ

۲۲: 'ظفرآیات، در عر این جا علامت سقوط عبارت ثبت است، و عبارت ساقط بر دست صحاف ضائع شده ـ

۱:۹۹ ۱٦' شهر ذیقعده این تاریخ در کتب دیگر ثبت نیست ـ

۲: 'گروهی، بقول بدایونی ۹٤:۲، و طبقات ۲۰۹:۲ اکبر از قصبهٔ بهوجپور مقدار شش هزار سوار کارگذار بسرداری محمد قلی خان برلاس و مظفر خان و راجه تودرمل.... بر سر اسکندرخان بجانب اوده نامزد ساخت.... قیاخان هراول این قشون بود ـ اما اکبرنامه ۲۹۰:۲ بجای بهوجپور 'قصبهٔ موهان، و نفائس المآثر ۱۹۲ ب 'مهاون، دارد ـ

۹: 'همدرین اوان، بروی نفائس المآثر ۲۳۰ ب 'هفدهم ماه ذیحجه،ـ

۱۰: 'ابوالقاسم میرزا، بن میرزا کامران بن ظهیرالدین محمد بابر پادشاه ۱۷ ذیحجه ۹۷۳ (۱۵٦٦) در حبس قلعهٔ گوالیار بفرمان اکبر پادشاه کشته شد، یا مرد ـ و وی به تخلص شوکتی شعر میگفت ـ عمرش ۱۵ سال و کسری ـ تاریخ محمدی بحوالهٔ صبح صادق، و عرفات العاشقین، و نفائس المآثر در ضمن پدر در سال آینده، و تذکرهٔ‌شعرای ملا نثاری ـ

۱۱: 'ولد راجه بهار امل، اغلب که این جا مراد از بهگوانداس باشد که از برادران دیگر ممتاز بود ـ بروی فرشته ۲٤۱:۱ این امر باشارهٔ اکبر بوقوع آمد ـ

۱۱:۹۹ 'وحشتی، جوشقانی کاشی شاعر در دیار گلکنده در ۱۰۱۲ (۱۶۰۳) فوت شد - تاریخ محمدی بحوالهٔ عرفات العاشقین، و صبح صادق -

۲۲: 'آه، کذا در هر دو نسخه - و چون تاریخ فوتش هفدهم ذی‌حجه سنهٔ ۹۷۳ هست، مادهٔ تاریخ غیر از 'اه که آن مه شهید اکبر شد' نمی تواند شد -

۱:۱۰۰ 'فرموده، در عك 'فرمود، -

۲: 'تهور را، کذا در هر دو نسخه -

۸: 'فرار برقرار، در هر دو نسخه 'قرار بر فرار، -

۱۱: 'چوسی، قریه ایست از قسمت الهٔآباد -

۱۱: 'پایاك، مصحف پریاگ است که اسم دیرین الهٔآباد می باشد - در نفائس‌المآثر ۱۹۲ ب باسم 'پیاك، مذکور شده -

۱۲: 'آصف‌خان، بروی اکبرنامه ۲۸۳:۲، و مآثرالامرا ۸۲:۱ آصف‌خان که در یورش پیشین اکبر را گذاشته بعلی قلی‌خان پیوسته بود، باز در ۹۷٤ (۱۵٦۷) بکره آمد، و بتوسل مظفرخان تربتی بمنصب خود فائز شد -

۱۹: 'ماو، در قسمت بانده بسی کروهی الهٔآباد ردست راست رود جون واقع است -

۲۰: 'موهان، کذا در اکبرنامه ۲۹:۲ - لکن نفائس المآثر ۱۹۲ ب 'مهاون، را دارد - بروی بدایونی ۹٤:۲ ۱ اکبر ازین جا امرای مذکور تحت را بر سر اسکندر ازبك فرستاده بود -

۲۱: 'محمد قلی‌خان برلاس، در خدمت شاهنشاه مغفور همایون بوده - اولاً ملتان در تیول داشت - سپس به ناگور مقرر شد - و بر گریز اسکندر اوده هم باو تفویض شد - در مدناپور بنگال در ۹۸۲ (۱۵۷٤) در گذشت - رك به مآثرالامرا ۲۰٤:۳، و تاریخ محمدی

بحوالهٔ بدایونی، و طبقات، و اکبرنامه، و اقبال‌نامهٔ جهانگیری، و صبح صادق -

۲۲:۱۰۰ 'قیاخان گنگ، از اعاظم امرای اکبرشاهی، در اودیسه اواخر سال ۹۸۸ (۱۵۸۰) در جنگ قتلو افغان کشته شد - رك به مآثرالامرا ۳:۵٤، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبال‌نامهٔ جهانگیری - اما در طبقات ۴۳۰:۲ فوتش را در ۹۸٤ نوشته -

۲۳: 'لشکر بیشمار، بروی بدایونی ۹٤:۲ 'شش هزار سوار کارگذار، - و در نفائس المآثر ۱۹۲ ب 'با فوجی معین بدفع اسکندرخان که در اود بود، بدون تعیین عدد نوشته -

۱٤:۱۰۱ 'رای‌ریلی، در هر دو نسخه 'رای برایلی، - و تصحیح از نفائس‌المآثر ۱۹۲ ب، و طبقات ۲۰۹:۲ - و رای‌بریلی شهریست قدیم در اتر پردیش -

۱۷: 'بجانب، علی‌قلی‌خان و برادرش خواستند که بروی اکبرنامه ۲۹۰:۲ بگوالیار، و بقول زبدة التواریخ ۱۲۵ ب، و بدایونی ۹۵:۲، و طبقات ۲۰۹:۲ بکالپی روند -

۵:۱۰۲ 'پاس از شب، بروی اکبرنامه ۲۹۰:۲، در شب بیست و نهم ذی قعده ۹۷٤ (۱۵٦٦)، و بقول نفائس المآثر ۱۹۲ ب، و زبدة التواریخ ۱۲۵ الف، و طبقات ۲۰۹:۲، و بدایونی ۹۸:۲ 'روز دیگر دوشنبه غرهٔ شهر ذی الحجه، -

۱۵: 'حرارت آفتاب، بقول بدایونی ۲ ۹٤ 'هوا چنان گرم بود که مغز جانور در استخوان می گداخت، -

۱۷: 'معطل گشته، بروی بدایونی ۹۵:۲ 'هنگام عبور از آب بیشتر از پانزده شانزده (و بقول طبقات ۲۰۹:۲ ده پانزده،) کس همراه

نداشتند ـ اما زبدة التواریخ ۱۲۵ ب، و نفائس المآثر ۱۹۲ ب 'هفتاد هشتاد نفر' را دارد ـ

۱:۱۰۳ 'آب گنگ' بروایت اکبرنامه ۲:۲۹۱ اکبر آب‌گنگا را از قریهٔ شیخان در حوالی مانکپور عبور کرد ـ و طبقات ۲:۲۰۹ صرف گذر مانك‌پور را دارد ـ

۱۲: 'از اطراف' بظن مصحح ازین جا پارهٔ از عبارت حذف شده است ـ

۱۳: 'خوانین کره' بقول نفائس المآثر ۱۹۲ ب، و طبقات ۲:۲۰۹ آصف‌خان و مجنون‌خان در منقلا بودند ـ

۱٤: 'نصرمن الله' سورة الصف ۱۳ ـ

٤:۱۰٤ 'تلاقی فئتین' این جنگ در نواحی قریهٔ 'منکروال' یا 'منکراول' از اعمال پیاك عرف الهآباد در روز دوشنبه غرهٔ ذی حجه سنهٔ ۹۷٤ (۱٥٦۷) وقوع یافت ـ رك به طبقات ۲:۲۱۱، و بدایونی ۲:۹۸، و زبدة التواریخ ۱۲٦ ب ـ اما نفائس المآثر ۱۹۲ ب، و اکبرنامه ۲:۲۹٦ 'موضع سکراول' دارد ـ

۱۷: 'بی' در هر دو نسخه 'بی' ـ

۱۸: 'یکی از غلامان' که اسمش بروی اکبرنامه ۲:۲۹٤، و طبقات ۲:۲۱۱ نظر بهادر بود ـ

۱۹: 'سر او را' بقول نفائس المآثر ۱۹۲ ب، و طبقات ۲:۲۱۱ حسب الحکم بقتل رسید ـ

۲:۱۰۵ 'به شمشیر تیز' بروی بدایونی ۲:۹۷، و اکبرنامه ۲ ۲۹٥ و طبقات ۲:۲۱۰ 'تیری دیگر بر اسپش خورده' چراغ پاشد ـ خان‌زمان بر زمین آمد ـ فیلبانی بر فیل نرسنگهه (و بقول طبقات 'هرسنگهه') نامی سوار قصد خان‌زمان کرد ـ و هرچند خان‌زمان باو می‌گفت که من

سرداری بزرگم - مرا زنده پیش پادشاه ببر که نوازش بسیار می یابی، فیلبان نشنید، و فیل را دوانیده .... استخوان های او را سرمهٔ سوده ساخت -

۱۲:۱۰۵ 'یکی از شعرا، بروی فرشته ۲۵۷:۱ 'قاسم ارسلان' - لکن در مخطوطهٔ دیوانش که در رضا لائبریری محفوظ است، یافت نمی‌شود -

۱۴: 'باغی یاغی، فرشته: یاغی و باغی، - 'بشه، در هر دو نسخه 'بشاه، و در فرشته 'ز شاه،

۱۵: 'تفك، فرشته 'تفنگ، - 'کعب، فرشته 'گفت، -

۱۷: 'قاسم ارسلان، قاسم مشهدی متخلص به ارسلان شاعر مشهور نزیل هند که در نظم تاریخ مهارت بکمال داشت - در سال ۹۹۵ (۱۵۸۷) در لاهور وفات یافت - تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و عرفات العاشقین، و نفائس المآثر، و تذکرة الشعرای ملا تشاری، و هفت اقلیم رازی، و تذکرهٔ طاهر نصرابادی -

۱۹: 'قتل دو الخ، بدایونی ۹۸:۲ گفته که این تاریخ بیك عدد کم است، حال آنکه یك عدد زیاد دارد - و این مصرع در نسخهٔ خطیهٔ دیوان که در رضا لائبریری محفوظ است، یافته نشد -

۱:۱۰۶ 'حسن علی خان، در اکبرنامه ۱۵۰:۲ برنامش 'ترکمان، را افزوده - و او بروایت تزك جهانگیری ۳۰۸ تا سال یازدهم جهانگیری بقید حیات بود -

۴: 'علی دوست خان، باربیگی، بروی طبقات ۴۴۸:۲ 'از خدمت گاران جنت آشیانی بود - و در ملازمت حضرت خلیفهٔ آلهی بمرتبهٔ امرای یکهزاری رسیده، در لاهور فوت کرد -

۷: 'خان عرض، اکبرنامه ۳۶۴:۲ 'میر عرض، را دارد -

۲۳:۱۰۶ 'رشته' در عر 'رسته'۔

۲۳: 'غصه' در عر 'عضه'۔

۲:۱۰۷ 'شهاب‌الدین احمدخان' از سادات نیشاپور، و مساعد ماهم انکه در زوال بیرم‌خان بود۔ به ایالت مالوه مامور و وقتی به عطای منصب پنجهزاری نیز مفتخر شد۔ باز به صوبه داری مالوه ماموریت داشت که در سال ۹۹۹ (۱۵۹۰) در گذشت۔ رك به مآثرالامرا ۵٦۷:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و بدایونی، و طبقات، و اقبال نامهٔ جهانگیری، و صبح صادق۔

۸: 'بقتل قرار دارند' بروی نفائس المآثر ۱۹۳ الف، اسیران جنگ را بعضی در پای فیلان بیاسا رسانیدند، و بعضی را از گناه گذشته بخشیدند۔ و نیز رك به طبقات ۲۱۲:۲، و بدایونی ۱۰۰:۲۔

۱۲: 'مفوض داشتند' رك به طبقات ۲۱۳:۲، و اکبرنامه ۲۹۸:۲۔

۲۱: 'تا' در هر دو نسخه 'با'۔

۲:۱۰۸ این مصرع از سعدی شیرازی است، و مصرع اولش از قرار ذیل است:

محل قابل و آنگه نصیحت قابل

۳: 'صورت' در هر دو نسخه 'صورتی'۔

۲۱: 'روان شدند' اسکندر با کوچ و اغرق در کشتی به گورکهپور فرار نموده که از آن سلیمان فرمانده بنگال بود۔ رك به اکبرنامه ۳۰:۲، و زبدة التواریخ ۱۲۷ الف، و فرشته ۲۵۷:۱، و طبقات ۲۱٤:۲۔

۵:۱۰۹ 'پنجشنبه' اکبرنامه ۲۹۸:۲ 'شنبه' را دارد۔ و در بدایونی ۱۰۱:۲، و زبدة التواریخ ۱۲٦ ب، و طبقات ۲۱۳:۲ اکتفا بر نام ماه رفته است۔

۹: بیت مذکور از قصیدهٔ مشهور انوری است که مطلعش این است:

گر دل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد

۱۰:۱۰۹ 'شنبه یازدهم' کذا در اکبر نامه ۲۹۸:۲ - و در طبقات ۲۱۳:۲، و بدایونی ۱۰۸:۲ صرف نام ماه مذکور شده -

۱٤: 'و از' در عك اولاً 'و این وزیر مظفر نشان را از' بوده - و در هر دو نسخه 'رزق' ثبت افتاده -

۱٦: 'چتور' مفرس چتوڑ که در اودی‌پور (راجستهان) واقع است - بروی طبقات ۲۱٦:۲ 'بر کوهی واقعست که بلندی آن مقدار یك کروهست، و با دیگر کوه اتصال ندارد - و طول قلعه سه کروه و عرض نیم کروهست -

۲۳: 'از جمله' در اصل این جا علامت سقوط عبارت ثبت است - اما الفاظ ساقط بر دست مجلد ضائع گشته -

۳:۱۱۰ 'کوهش' در هر دو نسخه 'کوهرش' -

۱۲: 'جیمل' راجپوت از عمده‌های رانا اودی سنکهه و حارس قلعهٔ چتور که بروی بدایونی ۱۰۲:۲، و طبقات ۲۱٦:۲ به شجاعت و شهامت اشتهار داشت، و در قلعهٔ میرتهه با شرف‌الدین حسین محاربه نموده بود، در آخر ایام محاصرهٔ قلعه مذکور بتفنگ اکبر پادشاه در ۹۷۵ (۱۵٦۷) کشته شد - تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه و طبقات، و اقبال‌نامهٔ جهانگیری' و صبح صادق -

۱۳: 'قرابت' در هر دو نسخه 'قرابتی' -

۱۳: 'رانا اوده' بروی طبقات ۲۱٤:۲، و اکبرنامه ۲۰۲:۲ لفظ سنکهه ازینجا ساقط شده - اوده (اودے) سنکهه فرمانده چتور پسر رانا سانکا بود - بقول کارنامهٔ راجپوتان ۱۰۷، در سمت ۱٦۲۸:۱۵۷۲ع (۸۰-۹۷۹ه) در مقام گوگنده وفات یافت -

۷:۱۱۱ 'ربیع الثانی، کذا در نفائس المآثر ۱۹۳ الف ـ و بروی اکبرنامه ۳۰۲:۲ و ۳۱٤ اکبر در اواسط ربیع الاول ۹۷۵ (۱۵٦۷) بسمت چتور نهضت فرمود، و روز پنجشنبه نوز دهم ربیع الآخر بحدود قلعه رسیده سرادقات نصرت نصب فرمود ـ

۱۱: 'چنانکه، در هر دو نسخه 'چنانچه، ـ

۱۲: 'هفت ماه' بروی بدایونی ۱۰٤:۲ 'مدت شش ماه کم و بیش' ـ و بقول اکبرنامه ۳۱٤:۲ و ۳۲۰ در نوزدهم ربیع الثانی محاصره آغاز شد، و بیست و پنجم ماه شعبان تاریخ فتح آنست ـ لهذا مدت محاصره ٤ ماه و چند روز می باشد ـ و نیز رك به نفائس المآثر ۱۹۳ ب، و طبقات ۲۱۸:۲ ـ

۱٤: 'صاعد، در هر دو نسخه 'ساعد، ـ

۱۵: سورة القارعه ۱ ـ

۱:۱۱۲ 'آتش برایشان افتاد، بروی نفائس المآثر ۱۹۳ الف 'پنجشنبه رجب سنهٔ مذکوره حکم شد که نقبهائی که حسن‌خان چغتائی در پای قلعه کنده . . . . از داروی تفنگ مملو کرده آتش دهند ـ چون یك نقب را آتش زدند، و بعضی از حصار افتاد، و نقب دیگر را آتش داده ـ هنوز اثر آن ظاهر نشده بود که سپا هیان را پیش برد ـ رسیدن ایشان همان و افتادن دیوار بر سر ایشان همان ـ قریب بصد جوانان (و بقول اکبرنامه ۳۱۷:۲ 'دوصد، و بروایت طبقات ۲۱۸:۲، و بدایونی ۱۰٤:۲ 'قریب به پانصد سپاهی،) هلاك شدند ـ

۲۳: 'تفك، بروی اکبرنامه ۳۲۰:۲، و زبدة التواریخ ۱۲۹ ب آن تفك موسوم به سنگرام بود ـ

۲۳: 'بدست مبارك، کذا در نفائس المآثر ۱۹۳ ب، و طبقات ۲۱۸:۲ ـ

۷:۱۱۳ ‹نشانهٔ آیت› تلمیح است به آیهٔ ٦ از سورهٔ توبه ـ

۱۰: ‹زن و فرزند خود را› بروی نفائس المآثر ۱۹۳ ب، و طبقات ۲۱۸:۲، و بدایونی ۱۰٤:۲ آتش در اهل و عیال خود زده باصطلاح کفار فجار خود را جوهر می‌نمودند ـ

۱۸: ‹سی هزار نفر› کذا در اکبرنامه ۳۲۳:۲ ـ اما در زبدة التواریخ ۱۲۸ الف، و بدایونی ۱۰٤:۲، نفائس المآثر ۱۹۳ ب عدهٔ کشتگان از محصورین هشت هزار کس بود ـ و طبقات ۲۱۹:۲ زیاده از ۸ هزار دارد ـ

٤: ‹قصیده› این قصیده در دیگر مآخذ یافته نشد ـ

٤:۱۱٥ ‹در خواب› بروی اکبرنامه ۳۲٤:۲، و نفائس المآثر ۱۹۳ ب، و بدایونی ۱۰٥:۲، و طبقات ۲۲۰:۲ نذر فرموده‌بودند که بعد از فتح پیاده از آنجا بزیارت .... خواجه معین‌الدین چشتی رحمة‌الله رسند ـ

٤: ‹الانوار› در عر این جا علامت سقوط عبارت درج است، و لفظ ساقط که غیر از ‹الانوار› نمی تواند شد› بر دست مجلد ضائع گشته ـ

۷: ‹۲٦ رمضان› بروی اکبرنامه ۳۲٤:۲، و بدایونی ۱۰٤:۲، و طبقات ۲۲۰:۲ وصول اکبر به اجمیر در هفتم رمضان بوده ـ اما نفائس المآثر ۱۹۳ ب ‹سیوم رمضان› دارد ـ

۸: ‹متوجه آگره› بروی اکبرنامه ۳۲۸:۲، اکبر روز دو شنبه ۱٥ رمضان از اجمیر مراجعت کرد، و پانزدهم شوال بآگره رسید ـ

۸: ‹ده ماه› بروی نفائس‌المآثر ۱۹۳ ب، ‹بعد از چهار ماه›، و در طبقات ۲۲۱:۲ ‹بعد از چند ماه› ـ

۸: ‹رنتهبور› از اکبرنامه ۲۳٥:۲ معلوم می شود که ‹نام اصل این قلعه رنتهپور است ـ و ‹رن› نام کوچه ایست بلند سرکوب آن ـ

و باین ترکیب نامزد زبان شهرت گشت،۔

۱۸:۱۱۵ 'دهم شوال، بروی اکبرنامه ۲:۳۳۸ 'سه شنبه ۳ شوال، و بقول بدایونی ۲:۱۰۸، و طبقات ۲:۲۲٤ 'چهارشنبه سوم شوال، و بروایت نفائس المآثر ۱۹۳ ب، چهارشنبه ٤ شوال ۹۷٦ (۱۵٦۸) قلعه مفتوح گشت۔

۲۱: سورۀ آل عمران ۱۲۔

۲:۱۱٦ ایضاً ۲۵۔

٤: 'راجه سورجن، هادا از امرای رانا اودے سنگهه فرمانده چتور بود۔ بجهت غرور در استحکام قلعه اولاً مقاومت نمود، اما آخر کار قلعه را تسلیم نموده، داخل زمرۀ خادمان شد، و بمراتب عالیه رسیده خدمتها بتقدیم رسانید۔ تا سال ۲۸ جلوس ۹۹۱ (۱۵۸۳) بقید حیات بود، و قبل از اتمام طبقات درگذشت ۔ رك به اکبرنامه ۳:٤۰٤، و مآثرالامرا ۲:۱۱۳، و طبقات ۲:٤٤٦۔

۹: 'غرۀ شهر رجب، کذا در نفائس المآثر ۱۹۳ ب، و اکبرنامه ۲:۳۳٤، و طبقات ۲:۲۲۳ ۔لیکن بقول بدایونی ۲:۱۰۷ درین روز اکبر بدهلی رسیده۔ نیز رك به زبدة التواریخ ۱۳۰ ب۔

۱۳: 'بتاریخ ۲٤، بروی اکبرنامه ۲:۳۳۵ بست و یکم شعبان اکبر به رنتهبور رسید۔و بقول بدایونی ۲:۱۰۷، و طبقات ۲:۲۲۳ 'آخر شعبان بپای آن قلعه رسیدند،۔ نیز رك به زبدة التواریخ ۱۳۰ ب۔

۱٤: 'خلجی‌پور، در مآخذ دیگر ازین موضع نام برده نشد۔

۱٤: 'مرجل، کذا در هر دو نسخه، و صواب مورچل یا مورچال می‌باشد ۔

٤:۱۱۷ 'ساباط، بروی طبقات ۲:۲۱۷ 'ساباط عبارت از دو دیوار است که از فاصلۀ یك تفنگ انداز بنیاد کرده، در پناه تختهائی که چرم خام

گرفته مستحکم ساخته‌اند، مثل کوچه ساخته، بدیوار قلعه رسانیده، دیوار قلعه بضرب توپ می اندازند، و جوانان مردانه ازان رخنه در قلعه می درآیند ـ

۷:۱۱۷ 'ضرب زنها، بروی زبدة التواریخ ۱۳۰ ب، نوعی از توپ است ـ و بقول بدایونی ۱۰۷:۲ '۱۵ ضرب‌زنك را که غلولهٔ ۵ منی و ۷ منی می خوردند ــ بر بالای کوهزن ــ بزور بردند، ـ

۲۱: 'می، در عر 'فر، ـ

۳:۱۱۸ 'مراسم بندگی، بروی اکبرنامه ۳۳۸:۲، و بدایونی ۱۰۷:۲، و طبقات ۲۲٤:۲، و زبدة التواریخ ۱۳۱ الف رای سرجن پسران خود دوده و بهوج نام را از قلعه بیرون فرستاده امان خواست ـ

۵: سورهٔ الصافات ۱۷۲ ـ

۷:۱۱۹ سورهٔ ص ٤٤

۷: 'سی و شش روز، بروی طبقات ۲۲٤:۲، و بدایونی ۱۰۸:۲، و نفائس المآثر ۱۹۳ ب 'سه ماه محاصره فرموده، ـ

۱۱: 'فارغی، برادر امیر فتح الله شیرازی است ـ در زمان بیرم خان بهندوستان آمده، از خوان احسانش منفعتها برداشت ـ بعد از فوتش مسافرت عراق اختیار کرده، باز بهند عودت نمود، و در شمار شعرای شاهی آمد ـ رك به نفائس المآثر ۱۱٦ الف، و بدایونی ۲۹۲:۳، و طبقات ۵۰۲:۲ ـ

۱٤: 'قلعه گرفتند زود، ازین ماده سال ۹۷٦ برمی‌آید ـ

۱۵: 'مهترخان، انیس مخاطب به مهترخان از غلامان و امرای اکبر پادشاه، اواخر سال ۱۰۱۷ (۱٦۰۸) وفات یافت ـ رك به مآثرالامرا ۳٤٤:۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ جهانگیرنامه ـ

۱۸:۱۱۹ 'آورده، در عر 'آمده'۔

۲:۱۲۰ '۲٤'، در عر کرمخورده و ناخوانـاست ـ اما مصحح از نفائس المـآثر ۱۹٤ الف، و طبقـات ۲:۲۲٤، و بدایونی ۲:۱۰۸، و زبدة التواریخ ۱۳۱ الف افزوده است۔

۷: 'قلعهٔ کالنجر'، قلعهٔ کوهی در قسمت بانده از ایالت اترپردیش که الحال خراب افتـاده است۔

۱۸: 'راجه'، بروی طبقات ۲:۲۲٦، و بدایونی ۲:۱۲۰، و اکبرنامه ۲:۳٤۰، و زبدة التواریخ ۱۳۲ الف اسم این راجه رام‌چند بود۔

۲:۱۲۱ 'تسلیم گماشتگان'، بروی اکبرنـامه ۲:۲٤۰، و بدایونی ۲:۱۲۰، و نفائس المـآثر ۱۹٤ الف، و زبدة التواریخ ۱۳۲ الف، و طبقـات ۲:۲۲٦، راجه نظر برفاه خود قلعه را در ۲۹ صفر ۹۷۷ (۱۵٦۹) تسلیم کرد۔

٦: 'نه پرسید'، بروی بدایونی ۲:۱۲۰، اکبر پرگـنهٔ اربل در نزدیکی چوسی و پیـاك عرف الهبـاس با سائر امکـنه به جاگیر وی داد۔

۸: 'چیتل'، سکهٔ بسیار کم ارز که بست و پنج آن به یك دام می‌رسید۔

۱۵: 'مرزا شیخو'، بروی ۵:۱۸۷، و نفـائس المـآثر ۱۹٤ الف 'شیخوجیو'، و بقول خود جهانگیر در تزك جهانگیری ص ۱ 'شیخو بابا'۔

۱۵: 'سلطان محمد سلیم'، بروی بدایونی ۲:۱۲۰، و اکبرنامه ۲:۳٤۵، و طبقات ۲:۲۲٦، و تزك جهـانگیری ص ۱ 'سلطان سلیم'، و بقول زبدة التواریخ ۱۳۲ ب، و نفائس المـآثر ۱۹٤ الف 'سلطان سلیم مرزا'، و در ۱۹٤ ب 'میرزا محمد سلیم'۔

۱۸: 'چهـارشنبه هفدهم شهر ربیع الاول'، کـذا در طبقـات ۲:۲۲٦، و بدایونی ۲:۱۲۰ (بدون ذکر یوم)، و نفائس المـآثر ۱۹٤ الف۔

۱۰:۱۲۲ 'بسر بردند'، در عك 'سپردند'۔

۱۹:۱۲۲ 'شغف' در عك 'شغب' ـ

۲۱: 'طلوع کوکب رج شرف' ازین ماده اعداد ۷۵۳ بر می آید که درست نیست ـ و اگر 'اوج' را 'برج' خوانیم که نظر بظاهر اقرب به صواب است' میزان به ۹٤۸ میرسد که آن هم غلط است ـ

۲۱: 'در شهوار لجهٔ اکبر' مساویست به عدد ۹۷۷ که سال ولادت جهانگیر است ـ رك به نفائس المآثر ۱۹٤ ب' و اکبر نامه ۳٤۷:۲ ـ اما در بدایونی ۱۲۳:۲ 'شاه وار' بجای شهوار طبع شده ـ

۷:۱۲۳ 'پیاده شد' علت غائی این پیاده‌روی ایفای نذری بود ـ رك به نفائس المآثر ۱۹٤ الف' و بدایونی ۱۲۳:۲' و اکبرنامه ۳٤۹:۲' و زبدة التواریخ ۱۳۲ ب' و طبقات ۲۲۷:۲ ـ

۹: 'پنجشنبه هژدهم' بروی نفائس المآثر ۱۹٤ الف' و اکبرنامه ۳۵۰:۲' و بدایونی ۱۲۳:۲' و طبقات ۲۲۷:۲ 'جمعه دوازدهم شعبان' ـ

۱۷: 'شیخ محمدی بخاری' دهلوی از امرای اکبرشاهی ـ در جنگ شیر خان فولادی و محمدحسین میرزا با خان‌اعظم در حوالی پتن گجرات در ۹۸۰ (۱۵۷۳) کشته شد ـ تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی (دوجا)' و طبقات' و اکبرنامه' و نفائس المآثر' و اقبالنامهٔ جهانگیری' و صبح صادق' و مرآة سکندری ـ و نیز رك به مآثرالامرا ٥٤۲:۲ که فوتش را در ۹۷۹ (۱۵۷۱) نوشته ـ

۱۷: 'مولانا طریقی' از ساوه بود ـ از بدو شعور بنظم اشعار اشتغال ورزید ـ با هم‌عصران خود معارضه و مجادله داشت ـ در زمان اکبر بهند آمده' داخل شعرای دربار شاهی شد ـ آخر بزیارت حج مشرف گردیده' همانجا در گذشت ـ رك به نفائس المآثر ۹۵ ب' و بدایونی ۲۶۳:۳ ـ

۲۱: 'معین' عك ندارد ـ

۲:۱۲۴ 'و دین، علك واو ندارد ـ
۶: 'گشت، علك 'گشته' ـ
۲۲: 'وعمر، علك واو ندارد ـ
۴:۱۲۵ 'هفت هشت کروه، در زبدة التواریخ ۱۳۲ ب، و طبقات ۲:۲۲۷، و بدایونی ۲:۱۲۴ 'شش یا هفت کروه، و در اکبرنامه ۲:۳۵۰ نوشته که 'روزی ده دوازده کروه کم و زیاده قطع میفرمودند، ـ
۱۰: سورهٔ زمر ا ـ
۱۵: 'سلطان محمد سلیم، اکبرنامه' و زبدة التواریخ، و طبقات در باب شاهزاده سلیم و حرم پادشاه خموش است ـ
۱۹: 'متوجه دارالملك، روی اکبرنامه ۲:۳۵۱، و بدایونی ۲:۱۲۴، و طبقات ۲:۲۲۸، و زبدة التواریخ ۱۳۳ الف، اکبر در رمضان ۹۷۷ (۱۵۶۹) بدهلی رسید ـ
۱۹: 'پالم، در هفت هشت کروهی دهلی که الحال یکی از مستقرهای هوائیست ـ
۲۸: 'شفیع، این واقعه در مآخذ دیگر مذکور نشده ـ
۲:۱۲۶ 'نشانند، در هر دو نسخه 'نشانید، ـ
۴: 'نامبارك او گردد، اغلب که این جا یك لفظ مثل 'ناپاك، ساقط شده ـ
۸: 'غدر، در هر دو نسخه 'عذر، ـ
۱۱: 'محرض، در هر دو نسخه 'محرص، ـ
۱۶: 'پنجاه کرور، اغلب که مرادش ۵۰ کرور دام است ـ
۲۳: 'ولد راجه بهارمل، اغلب که درین جا مقصود از بهگوان داس مرزبان آنبیر است ـ رك به مآثرالامرا ۲:۱۱۱ ـ
۱:۱۲۷ 'غدر' در هر دو نسخه 'عذر' ـ
۳: 'سر ره بود، عر 'بود، ندارد ـ

۴:۱۲۷ 'مثنوی، صواب 'بیت، است -

۵: 'سر، علك ندارد -

۱۵: 'بیت، صواب 'ابیات، می باشد-

۱۶: این بیت در عر نیست -

۲۰: 'نا اندیشه، کذا در هر دو- و صواب 'نا اندیشیده، می باشد-

۲۰: 'کلپتره گوی' در هر دو نسخه 'کل‌پره گوی' -

۶:۱۲۸ 'شفیع، در هر دو نسخه 'شنیع' -

۹: '۲۰ ذیقعد، بروی اکبر نامه ۳۵۲:۲، و نفائس المآثر ۱۹۴ الف، اکبر در روز سه‌شنبه بیست و ششم ذی‌قعده بآگره مراجعت کرد -

۱۴: 'مرزا پهاری، سلطان مراد در خانهٔ شیخ سلیم چشتی علیه‌الرحمة بفراخنای هستی قدم زد - اکبر او را از راه محبت پهاری (به رای هندی بمعنی کوهی) نام گذارد - در عین عنفوان جوانی در جالنه‌پور (دکن) بتاریخ ۱۵ شوال ۱۰۰۷ (۱۵۹۹) فوت شد - تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری و جهانگیرنامه، و ظفرالواله، و نفائس المآثر، و صبح صادق، و مآثرجهانگیری -

۱۵: 'فتح‌آباد، کذا در ۹:۴۲' و ۲۳:۱۳۰، و ۵:۱۳۷، و ۱۹، و ۱۱:۱۴۰، و ۳:۱۵۶، و ۳:۱۷۴' و ۴:۱۷۵' و ۹:۱۷۷' و ۶:۱۸۳' و ۱۰:۱۸۴، و ۳:۲۰۶، و ۱۷:۲۰۷، و ۲۰، و ۵:۲۱۲، و ۲:۲۳۹ - لکن در ۱۴:۱۱۵، و ۱۹:۱۴۵' و ۳:۱۵۰' و ۳:۲۲۶، و ۹:۲۳۹ و ۱۲، و ۵:۲۴۴' و ۱۴:۲۴۵' و ۱۷:۲۴۶ 'فتحپور، که تا امروز شهرت دارد -

۲۲: ازین جا تا لفظ 'پرداخته' در ۲۰:۱۵۱ از علك ساقط شده -

۲۳: 'بری' در عر 'گلی' - و تصحیح از روی قیاس -

۵:۱۳۰ 'مثنوی، صواب 'بیت، می باشد -

۶:۱۳۰ 'ز نور پاك، از مصرع اول سال ۹۷۷ (۱۵۶۹) و از مصرع ثانی سال ۹۷۸ (۱۵۷۰) برمی‌آید - رك به دیوان ارسلان ۳٤ ب، و نفائس المآثر ۱۹٦ ب، و طبقات ۲۲۸:۲ و بدایونی، ۱۳۲:۲ -

۱۳: 'ثانی بابر بهادر، ازین ماده سال ۹۷۸ برمی‌آید -

۲۱: '۲۰' ربیع الاول، کذا - اما بروی طبقات ۲۲۹:۲، و بدایونی ۱۳۳:۲ '۲۰' ربیع الآخر، و بروی اکبرنامه ۳۵٦:۲، و نفائس المآثر ۱۹۷ الف 'شنبه ۲۲ ربیع الثانی، -

۱:۱۳۱ 'بطالعی، عر 'بطالع، - و لفظ آخر مصرع بر دست مجلد از بین رفته است -

۷: 'روز چهارم، بروی نفائس المآثر ۱۹۷ الف، و اکبرنامه ۳۵۷:۲، و طبقات ۲۲۹:۲ 'روز جمعه چهارم، -

۸: 'شهر شعبان، بروی نفائس المآثر ۱۹۷ الف، و بدایونی ۱۳۳:۲، و اکبرنامه ۳۵۷:۲، و طبقات ۲۲۹:۲ '۱٦ جمادی الاخری، که بالبداهه صواب است -

۱۱: در اصل اینجا علامت سقوط عبارت ثبت است - اما بجهت نابود شدن حاشیه بر دست مجلد لفظ ساقط از بین رفته، و اغلب که لفظ 'آوری، باشد - و در عر 'چشم و دولت، ثبت افتاده -

۱۲: 'گول ناگور، بروی نفائس المآثر ۱۹۷ الف، و اکبرنامه ۳۵۷:۲، و طبقات ۲۲۹:۲ اکبر آن حوض را شکرتلاؤ (حوض شکر یا حوض شیرین) نامید -

۲۰: 'فارغ آمد، بروی طبقات ۲۳۰:۲ اکبر در ناگور قریب به پنجاه روز بماند -

۲۲: 'شیخ فریدالدین، مسعود بن جمال الدین سلیمان بن شعیب القریشی

العدوی العمری الکابلی ثم الاجودهنی الملقب بگنج شکر و شکر گنج از اعاظم اولیای هند است - به توجه و تربیت حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی رحمة الله علیه المتوفی ٦٣٣ (١٢٣٥) بمدارج عالیهٔ روحانی رسیده - تولد حضرت شیخ فریدالدین رحمة الله علیه در ٥٩٦ (١١٧٣) و وصالش در روز پنجم محرم ٦٦٤ (١٢٦٥) اتفاق افتاد - تاریخ محمدی بحوالهٔ اخبارالاخیار، و گلزارابرار، و جواهر فریدی، و بدایونی، و تذکرهٔ گناهی، و صبح صادق، و عرفات العاشقین، و اخبارالاصفیا، و کلمات الصادقین ملا صادق کشمیری در ضمن سید محمد کرمانی، و سفینة الاولیا -

۲۳:۱۳۱ 'پتن' قصبهٔ اجودهن مشهور به پاك پتن، قصبه ایست در قسمت منتگمری از ایالت مغربی پنجاب، پاکستان -

۲۳: 'میرعلاء الدوله' المتخلص به کامی پسر دوبمین میریحیی قزوینی و برادر کوچك میر عبداللطیف قزوینی اتابك اکبر بود - در دورهٔ اکبر بهند آمد، و در سال ۹۸۲ (١٥٧٤) بعالم باقی رفت - نفائس المآثر از تالیف اوست - بدایونی ۹۷:۳ و ۳۱٦، و روز روشن ۵۷۰ -

۱:۱۳۲ 'رباعی' رك به نفائس المآثر ۱۹۷ الف -

۵: 'غزالی' مشهدی شاعر مشهور و ملك الشعراء عصر، در احمدآباد گجرات در ۹۸۰ (۳-۱۵۷۲) فوت شد - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و تذکرهٔ گناهی، و عرفات العاشقین، و تذکرهٔ ملا نشاری، و نفائس المآثر، و هفت‌اقلیم رازی، و تذکرهٔ قاطعی، و تذکرهٔ محمد طاهر نصرآبادی -

۱۹: 'مرزا کوکه' میرزا عزیز کوکهٔ اکبر پادشاه مخاطب بخان اعظم بن شمس‌الدین محمد اتکه ملقب باعظم خان غزنوی، از اعاظم امرای

اکبر شاهی و جهانگیری، در احمدآباد گجرات فوت شد، سلخ ذی قعده ۱۰۳۳ (۱۶۲٤) - عمرش ۷٦ سال - تاریخ محمدی بحوالهٔ اقبالنامهٔ جهانگیری، و بدایونی، و طبقات، و عرفات العاشقین، و نفائس المآثر، و هفت اقلیم رازی، و صبح صادق - نیز رك به مآثرالامرا ۱:٦۷۵ -

۲۰:۱۳۲ '۲۰' ذیقعده، بروی نفائس المآثر ۱۹۷ ب، و زبدة التواریخ ۳۵ الف 'روز دوشنبه بیستم ذی قعده متوجه لاهور شدند'-

۲۱: 'اعضاد' در عر اقتضاد -

۱۳:۱۳۳ 'شیخ محمد غزنوی'، از امرای اکبر شاهی، در بنگاله در جنگی که شهبازخان کنبو را با عیسی افغان روی داد، اوائل شوال ۹۹۲ (۱۵۲۲) کشته شد - تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری -

۱٤: 'میهانان'، اصل 'مهمان'، و تصحیح از بدایونی ۲:۱۳٤، و اکبرنامه ۲:۳٦٤، و نفائس المآثر ۱۹۷ الف، و مآثرالامرا ۱:٦۷٦ - و در طبقات ۲:۲۳۲ 'مهمانان' بحذف یا - و ابوالفضل در اکبرنامه مظفر حسین، یکی از ملازمان میرزا عزیز کوکه، را قائل این مصرع قرار داده -

۱۸: 'فهم لیغ'، در مدارالافاضل نوشته: 'لغ، بکسر' ترکان چون در آخر کلمه بیارند، آن چیز بمعنی هست شود - و حالا فهم لغ و .از امثال آن گویند و هم فهم خوانند - چنانچه پادشاه خانجهان را فهم لیغ خطاب داده بود'-

۲۱: 'بنفس نفیس'، رك به طبقات ۲:۲۳۲ -

۱۲:۱۳٤ 'تاریخ ۲۳'، کذا در نفائس المآثر ۱۹۷ الف - اما بروی اکبرنامه ۲:۳٦٤ نهضت اکبر از لاهور در اوائل محرم ۹۷۹ (۱۵۷۱) واقع شده -

۱۳:۱۳۴ 'بتاله' قصبهٔ معتبر از قسمت گورداسپور (پنجاب) است۔

۱۴: 'این غزل' در مآخذی که در دست است، کسی این غزل را از نتائج طبع اکبر پادشاه قرار نداده۔ در نفائس المآثر ۱۹۸ ب تنها مطلع این غزل بعد بیت زیر مذکور شده:

مطلعی گفت شاه دین پرور که جهان حسن آن مقاله گرفت

ازین میتوانیم بفهمیم که تنها مطلع از اکبر است، و اشعار دیگر بشاعری دیگر تعلق دارد که نامش معلوم نیست۔ باید ناگفته نماند که بروی نفائس المآثر ۱۹۸ الف این شکار در ربیع الاول ۹۸۰ (۱۵۷۲) در حوالی سنگانیر وقوع یافت۔

۱۷: 'کاله' بمعنی آهوی سیاه۔ محمد افضل سرخوش (کلمات الشعرا ۳۳ الف) نوشته که روزی شاه جهانگیر بن اکبر در شکارگاه آهوی بسیار صید کرد۔ درین اثنا یوز خاصه آهوی سیاه افگند۔ بر زبان مبارك رفت: چیتهٔ پادشاه زد کاله

ابوطالب کلیم مصرع رساند: گشت صحرا ز خون پر از لاله

۵:۱۳۵ 'دران حالت مستی' بروی مآثرالامرا ۱۶۱:۳، لشکر خان با مردم دربار عربده کرده۔

۶: 'شهباز خان. کنبو' از کبار امرای اکبر شاهی، ٤ جمادی الاولی ۱۰۰۸ (۱۵۹۹) در اجمیر فوت شد۔ و عمرش از ۷۰ زیاده بود۔ رك به مآثرالامرا ۵۹۰:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری۔

۸: 'بند فرمودند' بروی اکبرنامه ۳٦٤:۲، اکبر او را بدم اسپ بسته گردانید و بزندان فرستاد۔

۱۵: 'بیت' از مخزن اسرار نظامی گنجوی است۔ رك به ص ۳۱

طبع لندن ۱۸۴۴ع، و ص ۵۳ طبع طهران ۱۳۱۳ شمسی هجری -
و در هر دو نسخه در مصرع ثانی 'رسید، بجای 'شنید، -

۱۷:۱۳۵ 'سورهٔ اعراف ۹۵ -

۳:۱۳۶ 'موسم نشاط انگیز، زیرا که بروی اکبرنامه ۲:۳٦٤ دران هنگام موسم برشکال بود -

۴: 'برسنگ، در عر 'در سنگ، -

۲۰: 'غرهٔ ربیع الاول، اکبرنامه ۲:۳٦٤، و نفائس المآثر ۱۹۷ ب 'سه شنبه، هم دارد -

۲:۱۳۷ 'دوشنبه ۲۱، اغلب آنست که '۲۱'، تحریف '۱۴'، هست، زیرا که بقول خود مولف، و اکبرنامه ۲:۳٦۵، و نفائس المآثر ۱۹۷ ب، اکبر بروز هفدهم ربیع الاول به سیکری باز آمده بود -

۹: 'پنجاه هزار روپیه، اخذ زر بنام جریمه از جانب اکبر در هیچ یك از کتب تاریخ بنظر نیامده -

۱۰: 'بخزانه، در عر 'بخانه، -

۲۳: 'دران منزل، بروی اکبرنامه ۲:۳٦۵ مظفرخان دران روزها خانهٔ در آگره بنا کرده بود که 'حیرت افزای مشکل پسندان افتاده، - اما تفصیلاتی که عارف ثبت نموده، در مآخذ دیگر یافت نمی‌شود -

۷:۱۳۹ '......، در عر این جا علامت سقوط ثبت است، و عبارت ساقط بر دست مجلد از بین رفته -

۹:۱۴۱ 'اتاقه، جیغه یا پری که بکلاه زنند -

۹: 'کلگی، یا کلغی که جیغه باشد -

۱۰: 'کت، مفرس کهاٹ که تخت خواب باشد -

۱۵: 'پیه سوز، بمعنی فتیله سوز -

۲۱:۱٤۱ «سنارگامی، سنارگام مرکز معروف صنعت قماش بافی که حالا داخل بنگال مشرق (پاکستان) می‌باشد -

٤:۱٤۲ «......» در عر لفظی را کرم کتابی خورده است -

۱٤: «چنگک، قلاب - رک به فرهنگ نظام -

۱٦: «چوکندی، مفرس چوکهنڈی بمعنی هودج -

۱٦: «کندن کاری، «کندن، بمعنی زر خالص، و «کندن کاری، عملی که بآن آلات یا زیورها را بزر خالص تاب می‌دهند -

۱۷: «مشلشل، بمعنی پراگنده و متفرق -

٦:۱٤۳ «بردعی، بردع شهری قدیم که در زمان سکندر رومی در ایالت اذ شابه بود -

٦: «......»در عر بقدر یك لفظ را کرم کتابی خورده است -

۱۰: «بے، کذا - و «بر، اقرب بصواب می نماید -

۱۰:۱٤٤ «نفاذ، در عر بقدر سه چهار لفظ را کرم کتابی خورده است -

۲۱: «سورهٔ قاف ٦ -

۳:۱٤٥ «قلعهٔ دارالخلافهٔ آگره، بروی اکبرنامه ۲٤۷:۲، امر مطاع بنفاذ پیوست که قلعهٔ پیشین که بر ساحل دریای جون در سمت شرق شهر واقع بود، و بواسطهٔ توالی نوائب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده بردارند. و دران محل منیع حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده اساس نهند - نیز رك به بدایونی ۱۷٤:۲، و طبقات ۱۷۹:۲، و بلوخمین، آئین اکبری ۳۸:۱، و آگره (انگریزی) از عبداللطیف ۷٤ -

۹: «....» در عر این جا علامت سقوط ثبت است، و عبارت ساقط با حاشیه از بین رفته -

۱۱:۱۴۵ 'معظمات ولایت'، در عر باضافۀ واو عطف نوشته۔

۱۳: 'احدی و سبعین'، بروی اکبرنامه ۲:۲۴٦'، و بدایونی ۲:۷٤' و زبدة التواریخ ۱۱۷ ب، و طبقات ۲:۱۷۹ تجدید بنای قلعه از وقائع سال ۹۷۲ (۱۵٦۵) می‌باشد۔

۱۵: 'دو هزار'، همۀ این جزئیات در مآخذ دیگر یافت نمی شود۔ بروی اکبرنامه ۲:۳٤۷، چهار هزار بناء و عمله جات باین کار اشتغال داشتند۔ و نیز رك به طبقات ۲:۱۷۹۔

۱:۱٤٦ سورة البروج، ۱۱۔

۹:۱٤٦ و ۱۰ سورة الفجر ٦۔

۱۱: 'در'، در عر 'بر'۔

۲۳: 'سنك سرخ'، بروی اکبرنامه ۱:۲٤۷، این قلعه از سنگ سرخ استۀ و سنگها را بحلقه‌های آهنی باهم ربط و اتصال داده‌اند۔

۲:۱٤۷ 'عرض دیوار'، بروی اکبرنامه عرض دیوار ۳ گز و بلندیش ٦۰ گز پادشاهی بوده۔ اما بدایونی ۲:۷٤ نوشته که عرض آن ۱۰ گز و بلندی ٤۰ گز است۔ و در طبقات ۲:۱۷۹ هم عرض دیوار را ۱۰ گز نوشته۔

۵: 'شادروان'، بفتح دال و سکون را، بالای در عمارت عالی زیر کنگره۔ رك به فرهنگ نظام۔

۱۱: 'زیبائی'، در عر 'دبنائی'۔

۲۰: 'شباك و در زمین'، کذا در عر۔

۳:۱٤۸ 'سه سال'، این قلعه بروی اکبرنامه ۲:۲٤۷ در عرض هشت سال و مطابق بدایونی ۲:۷٤ در پنج سال، و بقول طبقات ۲:۱۷۹ در چهار سال به اتمام رسیده۔

۱۳: 'بنیاد'، در عر 'بنیادی'۔

۱۹:۱٤۸ 'معمور است' کذا در عر- و صواب 'معمورت'-
۲۰: 'آن تائید' کذا در عر- و صواب 'از تائید'-
٤:۱٤۹ 'حظ' در عر 'خط'-
۷: 'قطعه' بدایونی ۱۳٦:۲ این قطعه را از منظومات قاسم ارسلان قرار داده- اما در نسخهٔ دیوانش که در رضا لائبریری محفوظست، یافت نمی شود-
۸: 'دو عمارت' بروی بدایونی ۱۳٦:۲ این دو قصر در آگره و فتحپور در ۹۷۹ (۱۵۷۱) به تکمیل رسید- و 'دو بهشت برین' تاریخ این تعمیر است- و چون بنای قلعهٔ آگره را، بروی اکبرنامه ۲٤۷:۲، و طبقات ۱۷۹:۲، در سال ۹۷۲ (۱۵٦۵) نهاده بودند، این قطعه بر جای خود آورده نشد-
۱۹: و ۲۰ بنابر آب‌رسیدگی این دو مصرع در عر ناخوانا ماند-
٤:۱۵۰ 'بنای شهر فتحپور' بروی طبقات ۲۲۵:۲ اکبر در سال ۹۷٦ (۱۵٦۹) 'عمارت عالی بر بالای کوه قریب خانقاه شیخ طرح انداخته- و جهت شیخ نیز خانقاه جدید و مسجد عالی که امروز در ربع مسکون عدیل خود ندارد، قریب منازل پادشاهی طرح انداخت- و هرکس از امرا خانه و منزل جهت خود بنیاد کرد- و سیکری را فتحپور نامیده و حمام طرح فرمودند'- و بدایونی ۱۰۹:۲ گفته که 'عمارتی عالی بالای کوه سیکری قریب حوالی و خانقاه قدیم شیخ بنا فرمودند، و خانقاه جدید و مسجدی رفیع وسیع سنگین که گویا کوه پاره ایست، و در ربع مسکون مثال او کم نشان میدهند، طرح انداختند، تا در مدت ۵ سال تخمیناً اتمام یافت- و آن معموره را فتحپور نام نهاده، و بازار و حمام

و ترپولیه وغیرآن ساختند ـ و امرا هر کدام قصور و مناظر وابنیهٔ عالی باتمام رسانیدند ـ

۷:۱۵۰ 'اندرون فضای' در عر 'فضای اندرون' ـ

۲:۱۵۱ '......' در عر اینجا علامت سقوط ثبت است، و عبارت ساقط بر دست صحاف ضائع گشته ـ

۴: 'صورت' در عر 'صورتی' ـ

۱۲: سورهٔ توبه ۱۱۰ ـ

۲۰: 'عمارات' در هر دو نسخه 'عمازات' ـ

۲۲: 'تلاو' بروی اکبرنامه ۲۴۶:۳ این حوض موسوم به 'انوپ تلاؤ' بود ـ و طول و عرضش بست گز در بست گز و عمق آن 'بژرفائی دو قامت آدمی' بوده ـ و بقول طبقات ۳۳۹:۲ بست گز طول و سه گز عمق داشت ـ

۵:۱۵۲ 'سنهٔ ست و ثمانین' کذا در اکبرنامه ۲۴۶:۳، و بدایونی ۲۶۵:۲ ـ اما طبقات ۳۳۹:۲ در وقائع ۹۸۷ ذکر کرده ـ

۶: 'تنکچات مس و نقره و طلا پر کرده‌اند' بروی بدایونی ۲۶۵:۲ از زر سیاه که به مبلغ بست کرور رسید' و بقول اکبرنامه ۲۴۶:۳ از هفده کرور دام، و بروایت مآثررحیمی ۸۶۱:۱ از زر سرخ و سفید و سیاه که به بست کرور تنکه رسیده، پرکردند ـ و این زر بروی مآثر رحیمی در عرض سه سال بدرویشان قسمت شد ـ و بقول بدایونی اکبر به شیخ بنجهو حکم داد که مجموع زر را ببرد ـ چون از حمل آن عاجز ماند، اندك زری التماس کرد ـ تا قریب هزار روپیه عوض آن باو انعام فرمودند، و باقی آن را در مدت سه سال کم و بیش بمصرف و غیر مصرف رسانیدند ـ و در طبقات ۳۳۹:۲

نوشته که «از زر سرخ و سفید و سیاه پر کردند، و نذر کردند که مجموع این زر را بانعام و بخشش صرف نمایند- و هر روز با امرا و فقرا و مشائخ و علما ازین زر انعام میکردند- و این زر که مبلغ ۲۰ کرور تنکه بود، در مدت سه سال تمام شد»۔

۱٦:۱۵۲ «زافت»، در هر دو نسخه «رافت»۔

۱۹:۱۵۳ «زمانی»، در هر دو نسخه «زبانی»۔

۲۰: «غرق»، در هر دو نسخه «عرق»۔

۲:۱۵٤ بعد این شعر در عك بیت ذیل بوده که قلمزن شده است:

از جملهٔ مواهب در عهد شاه عادل
اینك وزیر مشفق دستور عدل گستر

۱۳: «مفسدان»، در هر دو نسخه «مفسد»۔

۱٤: «سلیمان، افغان کرانی والی بنگاله و بهار که در اصل از امرای شیرشاه سور بود، اوائل سال ۹۸۰ (۱۵۷۲) فوت شد- رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ طبقات، و جدول، و تاریخ فرشته، و بدایونی، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و منتخب التواریخ حسن بیگ خاکی۔

۲۳: ازین جا تا آخر ۲۳:۱۵٤ از عر ساقط شده است۔

۲۳: «مدت پنج سال»، بروی اکبرنامه ۳٦۷:۲ «چند گاه دران حدود می بود»۔

۳:۱۵۵ «اوائل شهر صفر»، در اکبرنامه «اوائل تیر ماه الهی»۔ و نیز رك به تذکرهٔ بیات ۳۰٤۔

٦: «خطهٔ لکهنو»، کذا در اکبرنامه ۳٦۸:۲. و طبقات ۲۳۵:۲، و بدایونی ۱۳۵:۲، و تذکرهٔ بیات ۳۰۷۔

۱۵: «دهم شهر جمادی الاول»، کذا در بدایونی ۱۳۵:۲، و طبقات ۲۳۵:۲۔

و در اکبرنامه ۳: ۲۰ 'در همین ایام' فقط ـ

۱۵۵ ۱۵ 'ثمانین و تسعمائة' در طبقات ۲: ۲۳۵ سنة ۹۷۹ نوشته که غلط است، چنانچه خودش در صفحهٔ ۴۳۰ مطابق محمدعارف رقم زده ـ

۱۵۶: ۲ 'آخر شهر صفر' بروی طبقات ۲: ۲۳۶، و بدایونی ۲: ۱۳۹، و مرآة احمدی ۱: ۱۱۴ 'بیستم صفر' ـ

۱۵۷: ۲ 'آب و گل' در عك 'آب گل' ـ

:۳ 'رامش' در عك 'راهش' ـ

:۵ 'دد' در هر دو نسخه 'در' ـ

:۵ 'بسنان نیزه' کذا در نفائس المآثر ۱۹۹ الف ـ

:۶ 'بعد از فراغ کشتن شیر' اکبر اولاً زیارت روضهٔ خواجه معین‌الدین چشتی را کرده، و بعد بمزار سید حسین خنگ‌سوار رفت ـ

:۷ 'سید حسین خنگ‌سوار' بروی اکبرنامه ۲: ۳۷۱ تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب‌الدین غوری است ـ هنگامی که فتح هندوستان کرده مراجعت نمود، او را بشقداری اجمیر گذاشت ـ و او آنجا نقد حیات سپرد ـ و بمرور ایام و هجوم اعوام بولایت مشهور گشت ـ

:۱۰ این نظم مال علاء‌الدوله قزوینی صاحب نفائس المآثر است، و در نفائس ۱۹۹ ب یافت می‌شود ـ

:۱۴ 'ربیع الاول' بروی اکبرنامه ۲: ۳۷۱ 'شنبه پانزدهم' و بقول طبقات ۲: ۲۳۶ 'سه شنبه پانزدهم' و در بدایونی ۲: ۱۳۹ صرف 'پانزدهم' ـ

:۲۱ 'منقلا' بضم میم، مقدمة الجیش ـ

:۲۲ 'خاقان' در عك 'خانقان' ـ

:۲۳ 'از اجمیر کوچ فرموده' ـ بروی اکبرنامه ۲: ۳۷۲، و طبقات ۲: ۲۳۶، و مرآة احمدی ۱: ۱۱۴ بروز دوشنبه ۲۲ ربیع الثانی از اجمیر

نهضت فرمودند -

۱:۱۵۸ 'ایمن' عر ندارد -

۲: 'شب چهارشنبه دویم' کذا در نفائس المآثر ۲۰۰ الف، و اکبرنامه ۳۷۳:۲، و بدایونی ۱۳۹:۲، و طبقات ۲۳۶:۲ - اما در تزک جهانگیری ۱۵ 'دهم جمادی الاول ۹۷۹' که درست نیست -

۳: 'اجمیر' در علک 'انبیر' -

۱۲: شعر اول در بحر رمل و ثانی در بحر هزج است، و اضافهٔ واو بعد از 'حامی' برای صحت تاریخ لزوم دارد - رک به دیوان ارسلان حاشیهٔ ۳۵ الف نسخهٔ رضا لائبریری -

۱٤: 'مشارٌالیه' یعنی میر محمدخان خان کلان -

۱٤: '۸ شهر' بروی نفائس المآثر ۲۰۱ الف 'آخر روز پنجشنبه' - نیز رک به طبقات ۲۳۷:۲، و بدایونی ۱٤۰:۲، و اکبرنامه ٤:۳ -

۱۵: بودند' در علک 'بود' -

۱٦: 'راجه مانه' بروی اکبرنامه ٤.۳' و مرآة احمدی ۱۱٤:۱ رای مان سنگهه دیوره - طبقات ۲۳۷:۲ اسم راجه را حذف کرده است -

۱٦: 'بودند' در عر 'بود' -

۱۷: 'بیرهٔ تنبول' بروی زبدة التواریخ ۱۳۷ الف راجپوتان خود خواهش پان وداع نمودند که علامت زینهار و امنیت بود - نیز رک به مآثر رحیمی ۷۱۷:۱ و ۲۰۹:۲، و اکبرنامه ٤:۳' و بدایونی ۱٤۰:۲، و طبقات ۲۳۷:۲ -

۱۹: 'بقتل آوردند' بروی طبقات ۲۳۷:۲، و نفائس المآثر ۲۰۱ الف، و مرآة احمدی ۱۱٤:۱ بهادر خان این راجپوت زمین زد - را بر و بروی طبقات محمد صادق خان، و بروی نفائس محمد قلی خان، و

بروی مرآة احمدی هر دو، و بروایت اکبرنامه ۳:‏٤ صرف بهادر خان او را بقتل آورد۔

۲۱:۱۵۸ '۱۰ شهر' بروی مآثر رحیمی ۱:‏۷۷۷ 'هشتم' و بقول نفائس المآثر ۲۰۱ الف 'روز سه شنبه شهر جمادی الثانی' و بروایت طبقات ۲:‏۲۳۸ 'بیستم' و همین اقرب بصواب است نظر باین که اکبر چهارده روز در ناگور متوقف بوده، و خبر مجروح شدن خان در میرته شنیده ۔

:۲۲ 'تتارخان' در عر 'قهارخان' ۔ رك به طبقات ۲:‏۲۳۸، و نفائس المآثر ۲۰۱ الف، و ۵:‏۷٤ از همین کتاب که بجای تتار 'تاتار' دارد۔

:۲۲ 'دران حدود' بروی طبقات ۲:‏۲۳۸ دوست‌محمد در منزل راجه شهادت یافت ۔

۱:۱۵۹ 'سلطان محمد مرزا' در اکبرنامه ۳:‏۵ او را سلطان محمد خدابنده حاکم خراسان نامیده، و در نفائس المآثر ۲۰۱ الف 'حاکم هراة' نوشته ۔ سلطان محمد مرزا بروی تاریخ محمدی بحوالهٔ عالم آرا، و تقویم التواریخ بعد فوت برادرش شاه اسمعیل ثانی در ۹۷۵ (۱۵۷۷) سریرآرای سلطنت گشت، و در ۱۰۰۳ یا ۱۰۰٤ (۲-۱٦۹۱) فوت شد ۔ مدت عمرش ٦٦ سال ۔

:۱ 'طهماسب' در علك 'طهماسب' ۔

:۱ 'تیچاق' عر 'تیجاق' دارد ۔ و بایزید بیات در تذکره ۲۱٤ نوشته که منعم‌خان ار کابل برآمده متوجه نیك نهار شده، در تیچاق فرود آمده بود ۔

:۲ 'گذرانید' علك بعد این لفظ عبارت ذیل را داشته که سپس قلمزد شده است: 'و یلك اسپ دیگر برای وزیر مظفرنشان نیز فرستاده بود' ۔

٤:۱٥۹ 'شیرخان فولادی' بن عین الملك از امرای گجرات بعد ازان که گجرات بتصرف اکبرشاهی درآمد، او هر طرف فتنه می انگیخت، تا آنکه در اواخر سال ۹۹۸ (۱٥۹۰) فوت شد - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و ظفرالواله -

٤: 'پسرخود' بروی اکبرنامه ٥۳ چون اکبر به قصبهٔ دیهه (و بقول طبقات ۲۲۸:۲، و مرآة سکندری ۳٦۷، و مرآة احمدی ۱۱٥:۱ دیسه) رسید، شیرخان ابنای خود محمدخان و بدرخان را فرستاد که عیالش را بجای محفوظ و محکم رسانند -

٥: 'اعتمادخان' عبدالکریم مخاطب بمسند عالی اعتمادخان، از کبار امرای گجرات، بعد فتح آن داخل امرای اکبر شاهی شده، در آگره در ۹۹٤ (۱٥۸٦) فوت شد - و در طبقات اکبری در سال آینده نوشته - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ ظفرالواله، و طبقات اکبری -

٦: 'مرزایان الغی' یعنی 'الغ میرزا' و 'شاه میرزا' که پدر شان با اکبر قرابت داشته - رك به اکبر نامه ۲۸۰:۲ و ۳۳۱ و ۱۱۰۳، و مآثر رحیمی ۲۰۷:۱، و مآثرالامرا ۱۹۲:۳ -

۷: 'بروج' مفرس 'بهڑوچ' و 'برودره' مفرس 'بڑوده' هست -

۹: 'فرار نموده' بروی مرآة سکندری ۳٦۷ شیرخان فولادی از ماندو بدهولقه و ازانجا بصوب سورت روانه شد - و بروایت تاریخ گجرات ٥٦ بجانب جوناگره رفت -

۱۰: 'صورت' مرآة سکندری ۳٦۷ 'سورت' و مرآة احمدی ۱۱٥:۱ 'سورٹهه' دارد -

۱۲: 'فرار بر قرار' در هر دو نسخه 'قرار بر فرار' -

۱۷:۱۵۹ 'شهر رجب'، بروی اکبرنامه ۶:۳، و نفائس المآثر ۲۰۱ ب، و مرآة احمدی ۱۱۵:۱، و طبقات ۲۳۸:۲ 'روز شنبه غرهٔ شهر رجب ظاهر پتن مخیم سرادقات شد' - و در ظفرالواله ۵۶۵:۲ 'اول رجب' نوشته -

۱۷: 'المرجب' علک ندارد -

۱۹: 'سید احمدخان'، برادر اصغر سید محمود که بروی طبقات ۴۳۸:۲ و مآثرالامرا ۳۷۸:۲ در ۹۸۵ (۱۵۷۷) برحمت حق پیوست - بقول دکتور سید اظهر علی مرحوم کاونت فون نوار معنی متن اکبرنامه ۶:۳ را ادراک نکرده سهواً ثبت نمود (اکبر ۱۸۳:۱) که شهنشاه اکبر حاصل پتن را به عبدالرحیم تفویض فرمود، و سید احمد بارهه را از جانب او بایالت آن شهر تعین فرمود -

۱۹: 'تعین فرمودند'، بروی ظفرالواله ۵۶۵:۲ این امر در هفتم رجب وقوع پذیرفت -

۲۲: 'عین الملک'، شیرازی متخلص بدوائی، از کبار حکماء و شعراء و مقربان اکبر پادشاه، در قصبهٔ هندیه که در تیول داشت، شب ۲۷ ذی الحجه ۱۰۰۳ (۱۵۹۴) ودیعت حیات سپرد - نام اصلیش علی است - رک به تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی (سه جا)، و اکبرنامه، و صبح صادق، و تذکرة الشعرای ملا قاطعی -

۳:۱۶۰ 'نهم ماه رجب'، و طبقات ۲۳۹:۲، و بدایونی ۱۴۱:۲، و نفائس المآثر ۲۰۱ ب 'روز یک شنبه' هم دارد -

۳: 'سلطان مظفر گجراتی' عرف ننهو بروی اکبرنامه ۶:۳، و مرآة احمدی ۱۱۵:۱، بدست میرخان یساول گرفتار شده بحضور اکبر آمد، و بقول بدایونی ۲ ۱۴۱ سی روپیه ماهانه برای او مقرر شد - چون

در ۱۰۰۱ (۱۵۹۲؟) بغی نموده اسیر گشت، در راه باستره حلقوم خود را برید - رك به مآثرالامرا ۹۳:۱، و مرآة احمدی ۱۰۱:۱ و ۱۹۰، و مرآة سکندری ۳۸۷ (لیکن در هر دو سنهٔ ۱۰۰۰ یافت می‌شود)، و تاریخ محمدی بحوالهٔ منتخب التواریخ حسن‌بیگ خاکی، و طبقات، و جدول، و تاریخ فرشته، و بدایونی، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و ظفرالواله، و مآثررحیمی -

۳:۱٦۰ «پیایه»، در هر دو «بسایه»،

٤: «شب دوشنبه دهم»، کذا در زبدة التواریخ ۳۷ ب، و نفائس المآثر ۲۰۱ ب - اما طبقات ۲۳۹:۲، و بدایونی ۱٤۱:۲ روز دیگر را دارد که مطابق دهم ماه می‌باشد -

٤: «سید حامد»، خان بن سید میران بن سید مبارك بخاری گجراتی، از کبار امرای اکبرشاهی، در حوالی پشاور در جنگ افغانان اواخر ذیقعده ۹۹٤ (۱۵۸٦) بقتل رسید - رك به زبدة التواریخ ۱۳۷ ب، و مآثرالامرا ۳۹٦:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و طبقات، و ظفرالواله (در سنه ۹۹٦) و صبح صادق -

٤: «الغ‌خان»، حبشی غلام سلطان محمود گجراتی بود - بنابر فهم و کفایت بمرتبهٔ امارت رسید، و بعد فتح گجرات در زمرهٔ امرای اکبری داخل شد، و تا سال ۱۰۰۹ (۱٦۰۰) بقید حیات بود - رك به اکبرنامه ۷۸۰:۲، و مآثرالامرا ۸۷:۱ -

۵: «شاه ابوتراب»، از سادات سلامی شیراز بود - با بعضی از امرای گجرات بحضور اکبر رسید، و از معتمدین بشمار رفت - در همراهی بیگمات شاهی و گروهی از امرا میرحج شده، بارض مقدسهٔ حجاز مسافرت

نمود۔ پس از عودت امین ایالت گجرات شد۔ در سنه ۱۰۰۵ (۱۵۹۶) در احمدآباد فوت کرد۔ و او مولف تاریخ گجرات است۔ رك به مآثرالامرا ۲۶:۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ گلزارابرار در ضمن جد ۔ در اکبرنامه ۲۱۷:۳، و مآثرالامرا، و گلزارابرار اسم پدرش کمال الدین محمد نوشته ۔ اما خود ابوتراب در تاریخ گجرات ۱۷ والدش را باسم قطب‌الدین شکرالله خوانده است ۔

۷:۱۶۰ «نزول اجلال فرمود»، بروی اکبرنامه ۷:۳، و مرآة سکندری ۳۶۷، و مرآة احمدی ۱۱۶:۱ بقصبهٔ کری که ۲۰ کروهی احمدآباد است نزول فرمود۔ و میر ابوتراب در تاریخ گجرات ۵۷ نوشته که بقصبهٔ کری منزل شد، و رایات نصرت‌آیات در قصبهٔ جهوتانه نزول اجلال داشتند۔

۷: «الغ‌خان»، در هر دو نسخه «الوغ خان»۔

۸: «ججار خان»، مفرس جهجهار خان از کبار امرای گجرات، بحکم اکبر بقصاص چنگیزخان ته پای فیل انداخته کشته شد۔ رك به صفحهٔ ۱۸:۱۷۲، و تاریخ محمدی تحت ۹۸۰ بحوالهٔ اکبرنامه، و بدایونی، و نفائس المآثر، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و ظفرالواله، و مآثر رحیمی، و طبقات، و صبح صادق، و مرآة سکندری۔

۸: «اختیار الملك»، یار هندی سلطانی، از کبار امرای گجرات، اولاً اطاعت اکبر گزید۔ بعد از عودت او بغی ورزیده احمدآباد را محاصره کرد۔ اکبر در عرض نه روز دررسید، و اختیار الملك در جنگ بر دست سهراب ترکمان کشته شد۔ رك به اکبرنامه ۶۱:۳، و تاریخ محمدی تحت ۹۸۱ بحوالهٔ بدایونی، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و ظفرالواله، و مآثر رحیمی، و صبح صادق، و نفائس

المآثر، و طبقات ـ

۸:۱۶۰ 'وجیه الملك' در ۹۸۳ (۱۵۷۵) عامل اراضی خالصه شده به گجرات آمد، و در ۹۸۵ (۱۵۷۷) وزیرخان را بر ضد مظفرحسین میرزا معاونت کرد ـ رك به اکبرنامه ۷:۳، ۱۴۲، ۲۰۸ ـ

۸: 'ملك الشرق، محمد جیو مخاطب بمجلس همایون ملك‌الشرق بن بابو' از کبار امرای گجرات، بعد فتح آن ملك داخل امرای اکبری شده، در ۳ ربیع الاول ۹۹۲ (۱۵۸۴) در پتن فوت شد ـ رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ ظفرالواله ـ

۱۰: 'پانزدهم' نفائس المآثر ۲۰۱ ب، و طبقات ۲۴۰:۲، و اکبرنامه ۸:۳، و بدایونی ۱۴۱:۲ 'جمعه چهاردهم روز رجب' را دارد ـ

۱۲: 'تاریخ فتح' این تاریخ در مآخذ دیگر یافته نشد ـ

۱۵: 'فتح گجرات' ازین الفاظ سال ۱۱۱۲ بر می آید که درست نیست ـ

۱۵: 'بجوئید' در عك 'بجویند' ـ

۱۶: 'بیستم رجب' کذا در طبقات ۲۴۰:۲ ـ

۱۷: 'جلال خان' از امرای اکبرشاهی بوده ـ در جنگ دیبی‌داس راجپوت که از عمده‌های چندرسین ولد رای مالدیو بود، در سنهٔ ۹۸۳ (۱۵۷۵) کشته شد ـ رك به اکبرنامه ۱۴۰:۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری ـ

۱۸: 'ابراهیم حسین میرزا' ابن محمد سلطان میرزا، از نبائر عمرشیخ مرزا پسر امیر تیمور گورگان بود ـ برای تاریخ وفاتش رك به صفحهٔ ۱۶۳:۱۴، و تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و ظفرالواله، و مآثر رحیمی، و نفائس المآثر، و طبقات و صبح صادق ـ

۲۰:۱٦۰ 'مقبول نیفتاد' رك به اکبرنامه ۸:۳، و مرآة احمدی ۱۱۸:۱ -

۲۰: 'هشتم شعبان' نفائس المآثر ۲۰۱ ب، و بدایونی ۱٤۱:۲، و زبدة التواریخ ۱۳۷ ب. و طبقات ۲٤۰:۲، و اکبرنامه ۹:۳، و مرآة احمدی ۱۱۸:۱ 'دوشنبه دوم شعبان' را دارد -

۲۱: 'درین حین' بروی اکبرنامه ۱۰:۳ 'شب روز دیگر از نهضت عالی (یعنی سوم شعبان)'، و بروایت مآثر رحیمی ۷۷۹:۱ و ۲۱۱:۲، و طبقات ۲٤۰:۲، و نفائس المآثر ۲۰۱ ب 'در شب چهارشنبه چهارم شعبان بصوب احمدنگر و ایدر' و بروی مرآة احمدی ۱۱۸:۱، و مرآة سکندری ۳٦۸ 'به کوه لوناواره' رفت -

۲۲: 'مقید کرده' بروی طبقات ۲٤۰:۲، و نفائس المآثر ۲۰۱ ب این واقعه پیش از نهضت عسکر شاهی بجانب کهمبایت روی نمود - و بقول اکبرنامه ۱۰:۳، و مرآة سکندری ۳٦۸، و مرآة احمدی ۱۱۹:۱، و تاریخ گجرات ۷۱، و مآثر رحیمی ۷۷۹:۱ و ۲۱۱:۲، و ظفرالواله ٥٦۷:۲ اعتمادخان را بعد از وصول به کهمبایت مقید ساختند -

۱۱:۱٦۱ 'غبار' در عر 'عناد' -

۱۲: 'شراب' مآخذ دیگر ذکر باده نوشی را ندارد -

۱٤: 'سورة الرحمن ۱۹۱ -

۲۱: '۱۷ شعبان' در ظفرالواله ٥۷۰:۲ صرف شعبان نوشته -

۲۲: 'حوالی اردو' بروی ظفرالواله ٥۹۱:۲ بر هشت فرسخ از عسکر شاهی -

۲۲: 'رستم‌خان گجراتی' بروی اکبرنامه ۱۱:۳، و بدایونی ۲ ۱٤۲، و طبقات ۲٤۱:۲ 'رستم‌خان رومی' -

۲:۱٦۲ 'خان کلان' یعنی میرمحمدخان - رك به حاشیهٔ ۱۰:۷۱ -

٥: 'راه' در عك 'آب' -

۷:۱۶۲ 'صد و بیست، عك 'و، و نفائس المآثر ۲۰۲ ب 'صد، ندارد ـ اما بدایونی ۱۴۲:۲، و اکبرنامه ۱۳:۳، و مرآة احمدی ۱۲۰:۱ 'چهل، و مآثر رحیمی ۷۸۱:۱ و ۲۱۲:۲ 'صد و پنجاه، دارد ـ

۹: 'دیگر، عك ندارد ـ

۱۵: 'راه گریز، چون ابراهیم حسین مرزا دانست که اکبر شخصاً شامل جنگ است، دست پاچه شده گریخت، و لشکریان اکبر در دنبالش رفتند ـ رك به زبدة التواریخ ۱۳۸ الف، و نفائس المآثر ۲۰۳ ب ـ

۲۲: 'پادشاه، عك ندارد ـ

۴:۱۶۳ 'همین شب، بروی اکبرنامه ۱۶:۳، و طبقات ۲۴۴:۲، و نفائس المآثر ۲۰۳ ب و ۲۰۴ الف، و مآثر رحیمی ۷۸۳:۱ اکبر دران شب به سرنال قیام کرد، و در شب روز دوم که چهارشنبه بود، به برودره رفت ـ

۵: 'عیال، زنش گلرخ بیگم دختر مرزا کامران عم اکبر، با پسرش مظفر حسین مرزا و دویست نفر از اتباع به دکن گریخت ـ خوانین اکبر تا پنجاه کروه او را تعاقب نموده نتوانستند که بدست آرند ـ رك به اکبرنامه ۱۶:۳، و مرآة احمدی ۱۲۲:۱، و مآثر رحیمی ۷۸۳:۱، و نفائس المآثر ۲۰۴ الف ـ

۶: 'قلعهٔ صورت، در نفائس المآثر ۲۰۴ ب نوشته که 'قلعهٔ صورت را صفر آقا الملقب بخداوندخان که از امرای سلطان محمود گجراتی بوده، جهت حصانت از شر کفار فجار فرنگ در شهور سنهٔ ۹۴۷ (۴۱-۱۵۴۰) بر ساحل دریای عمان که محل ورود آن بیدینان است، ساخته است ـ نیز رك به طبقات ۲۴۵:۲، و مآثر رحیمی ۷۸۳:۱، و ۲۱۳:۲ ـ

۱۱:۱٦۳ 'موضع، علك ندارد -

۱۱: 'تلنبه، در اکبرنامه ۳۷:۳ 'پلته، و در مآثر رحیمی ۲۱۸:۲ 'نفبه، -

۱۲: 'برادرش، بروی اکبرنامه ۳۷:۳، و طبقات ۲۵۵:۲، و مآثر رحیمی ۲۱۸:۲ ابراهیم حسین مرزا برای شکار رفته بود - برادرش مسعود حسین مرزا با فوج شاهی نبردآزما گشته اسیر شد -

۱۳: 'گرفتار شد، بروی طبقات ۲۵۵:۲، و مآثر رحیمی ۲۱۸:۲ 'ماهی گیران در شب بر او ریختند، -

۱۳: 'سعیدخان، چغتائی پسر یعقوب بیگ از امرای اکبری و جهانگیری - برای تفصیل احوالش رك به مآثرالامرا ۴۰۳:۲ -

۱۵: 'سر او را، این واقعه در اکبرنامه مذکور نیست - اما رك به مآثر رحیمی ۲۱۸:۲، و طبقات ۲٦۰:۲، و نفائس المآثر ۲۰۷ ب -

۱۷: 'چشم او را دوخته، بروی اکبرنامه ۴۰:۳، و طبقات ۲٦۰:۲ و مآثر رحیمی ۲۱۸:۲ خان جهان، مسعودحسین مرزا و رفقایش را چرم های گاؤ در گلو انداخته شکلی عجیب از نظر پادشاه گذرانید- بعد بفرمان اکبر، ایشان را از چرم برآوردند، و چشمهای مسعود حسین مرزا را نیز کشادند -

۱۸: 'در آورند، در هر دو نسخه 'درآوردند، -

۱۹: 'محبوس شد، این واقعه در مآخذ دیگر مذکور نشده -

۱:۱٦٤ 'محمدحسین مرزا، ابن محمد سلطان مرزا با میرزایان دیگر در ۹۷٤ (۱۵٦٦) شریك بغی و در ۹۸۱ (۱۵۷۳) در حوالی احمدآباد اسیر گشته، بفرمان اکبر بقتل رسید - رك به اکبرنامه ٦۱:۳، و تاریخ محمدی بحوالۀ بدایونی، و اکبرنامه، و طبقات اکبری، و اقبالنامۀ جهانگیری، و نفائس المآثر، و مآثر رحیمی، و صبح صادق -

۲:۱۶۴ 'همزبان'، بروی اکبرنامه ۱۷:۳ و ۳۲۰ پیشتر در سلک قورچیان شاهنشاهی انتظام داشت، و از سیه بختی خویش داخل باغیان شد - تا ۹۸۸ (۱۵۸۰) بقید حیات بود -

۵: '۶' رمضان، کذا در نفائس المآثر ۲۰۷ الف - و بروی زبدة التواریخ ۱٤۰ الف، و اکبرنامه ۱۸:۲، و مآثر رحیمی ۷۸۵:۱، و طبقات ۹۳ب (مخطوطهٔ رضا لائبریری)، و مرآة احمدی ۱۲۲:۱، و بدایونی ۱٤٤:۲ آغاز محاصرهٔ سورت در هفتم ماه رمضان شد -

۱۱: 'قطب الدین محمدخان'، عم خان اعظم مرزا عزیز کوکه، و برادر اصغر شمس الدین محمد اتکه بوده است - بمراتب جلیله رسید، و دارای منصب پنجهزاری شد - در ۹۸۷ (۱۵۷۹) به اتالیقی شهزاده محمد سلیم و خطاب بیگلربیگی ممتاز گشت - در ۹۹۱ (۱۵۸۳) بر دست مظفرشاه گجراتی بقتل رسید - رک به مآثرالامرا ۵٦۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و طبقات، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و مرآة سکندری، و ظفرالواله، و مآثر رحیمی، و صبح صادق -

۱۱: 'شاه محمدخان'، اتکه برادر خرد خان اعظم شمس الدین محمد اتکه که در سلک امرای دوهزاری منتظم بوده، و در سنه ۹۹۷ (۱۵۸۹) در گذشت - رک به طبقات ۲۵۱:۲ و ٤۳۹ - صاحب مآثرالامرا ٥٤۲:۲ او را شاه‌محمدخان قلاتی قرار داده که اشتباهست -

۱۲: 'نورنگ خان'، بهروز محمد بن قطب الدین محمدخان است - در ۹۹۲ (۱۵۸٤) در ابوالجمی مرزا عبدالرحیم ابن بیرم خان در ایالت گجرات خدمات شایسته بجا آورده - اولاً در ناحیت مالوه و سپس در گجرات تیول داشت - اوائل رمضان ۱۰۰۲ (۱۵۹٤) در جوناگره فوت شد - رک به مآثرالامرا ۵۹:۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه

و اقبالنامهٔ جهانگیری، و نفائس المآثر ـ

۱۲:۱۶۴ 'محمد مرادخان'، اولاً اجین در جاگیر یافت ـ سپس در ۹۸۰ (۱۵۷۲) بر ضد مرزایان بکومك مرزا عزیز کوکه رسید، و در ۹۸۲ (۱۵۷۴) در ابوالجمعی منعم‌خان خانخانان برای عملیات قشونی در بنگال رفت، و در ۹۸۸ (۱۵۸۰) فوت شد ـ رك به مآثرالامرا ۲۱۹:۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری ـ

۱۵: 'احمدآباد'، رك به ۱:۱۶۲ ـ

۱۶: 'میر علاء الدوله'، صاحب نفائس المآثر ـ رك به نفائس المآثر ۲۰۲ الف، و زبدة التواريخ ۱۴۳ الف ـ اما در نفائس این قطعه در ضمن وقائع شب یکشنبه پانزدهم شعبان ثبت افتاده ـ

۱۸: 'عدو'، در نفائس 'حسود'، که سهو کاتب است ـ

۱۹: 'شب برات دادند بدو'، ازین ماده سال ۹۸۰ برمی‌آید ـ

۱:۱۶۵ 'شاه بداغ‌خان'، علك 'خان'، را ندارد ـ

۱۸: 'متوجه احمدآباد شد'، بروی اکبرنامه ۲۵:۳ شاه‌محمد را مجروح باحمدآباد بردند ـ مگر بروایت مآثر رحیمی ۵۴۶:۲، و زبدة التواريخ ۱۴۱ ب، و طبقات ۲۵۱:۲ از جنگ گریخت ـ

۱:۱۶۶ 'در'، در هر دو نسخه 'از'، ـ

۵: 'خاصه'، عر ندارد ـ

۷: 'پریشان کرده‌اند'، رك به اکبرنامه ۲۵:۳، و زبدة التواريخ ۱۴۱ الف و ب ـ

۱۰: سورهٔ فتح ۳ ـ

۱۱:۱۶۶ 'اعلی'، در علك 'علی'، ـ

۲۳: 'گرز'، در علك 'گذر'، ـ

۲:۱۶۷ 'دلی، در هر دو نسخه 'دل،۔

۸: 'همی، در هر دو نسخه 'نمی،۔

۱۶: 'نهادند، در عك 'نهاد،۔

۱۷: 'سید احمدخان، بروایت نفائس المآثر ۲۰۶ الف سید احمدخان حاکم پتن بر دست باغیان بقتل رسید ـ اما بروی طبقات ۴۳۸:۲ سید مذکور در ۹۸۵ (۱۵۷۷) وفات یافت ـ در مآثرالامرا ۳۷۹:۲ نوشته که در سنهٔ ۹۸۰ وفات یافت ـ لیکن آن هم غلط است، زیرا که مطابق اکبرنامه ۱۶۷:۳ تا سال ۹۸٤ بقید حیات بود ـ

۱۸: 'پتن، عك در حاشیه این عبارت را دارد: 'در بعضی از تواریخ بنظر احقــر رسیده که مراد از نهرواله که در کتب مذکور است، همین گجرات است ـ و الله اعلم بالصواب، ـ مصحح میگوید که صواب همین است که در بعضی از کتب تاریخ بنظر محشی رسیده ـ رك به اکبرنامه ۲٤:۳، و طبقات ۲۳۸:۲ ـ

۲۲: 'محمودآباد، در هر دو نسخه 'معمورآباد، ـ بروی تتمهٔ مرآة احمدی ص ۷ محمودآباد از احداثات سلطان محمود ثانی بود، و میان این دو شهر که فاصلهٔ ۱۳ کروه میداشت، بازار دورویه ساخته بودند ـ در سالهای آینده محمودآباد برای صناعت پارچه‌بافی واقمشهٔ نفیسه شهرت گرفت ـ

۶:۱۶۸ 'بحصانت قلعه، کذا در نفائس المآثر ۲۰٤ ب و ۲۰۵ الف، و مآثر رحیمی ۷۸۳:۱، و طبقات ۲٤۵:۲ ـ لیکن بروی اکبرنامه ۱۷:۳ راجه تودرمل باکبر نوشت که سورت قلعهٔ مختصری است و چهار برج دارد و طریق گرفتن آن در کمال سهولت است ـ

۱۰: 'درمیان بارگاه میرسید، بروی اکبرنامه ۱۸:۳، و نفائس المآثر

۲۰۵ الف و ب، و طبقات ۲۴۶:۲ آثار توپ و ضرب‌زن بحوالی دولت‌خانه می‌رسید - چنانچه مکرراً غلولهٔ تفنگ نزدیك دولت خانه رسید و حیوانات ضائع شد - ازین رو اکبر حکم داد دولت خانه را به کنار گوپی‌تلاب نقل نمودند - نیز رك به بدایونی ۱۴۴:۲ -

۱۳:۱۶۷ 'جرهای عمیق، بروی مرآة احمدی ۱۲۱:۱ آن جرهای عظیم و شکستهای غریب را که کنار دریا می باشد، باصطلاح اهل گجرات کوتر میگویند -

۱۴: 'احمد شیرازی، کذا در نفائس المآثر ۲۰۴ ب - لیکن در فرشته ۲۲۶:۲ 'ملا محمد استرآبادی، نوشته - نیز در فرشته شعر ذیل قبل از شعر آخر افزوده:

از پیء سال بنا اندیشه شد اندر طلب
در ره عجز اندر آمد عقل را سر زیر پای

۱۷: 'محمودشاه، بن لطیف خان بن سلطان مظفر دوازدهم سلاطین گجرات در ۹۳۲ (۱۵۲۶) متولد شد، و در ماه ذی قعده ۹۴۳ (۱۵۳۷) برتخت سلطنت جلوس نمود، و سیزدهم ربیع الاول ۹۶۱ (۱۵۵۴) بدست برهان شرابدار بعمر ۲۸ سالگی بقتل رسید - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ طبقات، و جدول، و تاریخ فرشته، و بدایونی، و النورالسافر، و ظفرالواله، و مآثر رحیمی، و مرآة سکندری، و تاریخ سید مصطفی آفندی رومی - و نیز رك به مرآة سکندری ۲۶۴ - ۳۰۸، و مرآة احمدی ۸۳:۱ - ۹۴ -

۲۱:۱۶۸ 'خداوندخان چو شد، در تاریخ فرشته ۲۲۶:۲ 'غضنفر بیگ ترك، که مصحف 'صفر، بنظر می آید - صفر آقا ترکی از غلامان سلطان محمود شاه و از امرای کبار گجرات ۲۴ ربیع الثانی ۹۵۳ (۱۵۴۶) در

وقتی که بندر دیو را محاصره کرده بود، شهید شد - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ النورالسافر، و ظفر الواله ۱:۲۷۶ -

۵:۱۶۹ 'بگوش، فرشته ۲:۲۲۶ 'بگو' -

۶: 'سد بود، ازین مصرع سال ۹۴۷ (۱۵۴۰) برمی‌آید -

۹: 'نقبها، بروی نفائس المآثر ۲۰۵ الف بفرمان اکبر خندقها و نقبها حفر شد، تا لشکر منصوره آسیبی از توپ و تفنگ نیابد - رك به مرآة احمدی ۱:۱۲۲ و ۱۲۴ -

۱۳: 'حیرت، عر ندارد -

۱۵: 'کس فرستاده، بروی نفائس المآثر ۲۰۶ الف، و طبقات ۲:۲۴۷، و اکبرنامه ۳:۲۸، و بدایونی ۲:۱۴۴، و مرآة احمدی ۱ ۱۲۴، و مآثر رحیمی ۱:۷۸۵ 'همزبان و سائر قلعه نشینان مولانا نظام الدین لاهوری را (که پدرزن همزبان بود) از روی عجز و انکسار و مسکنت برای طلب امان بیرون فرستادند، تا بوسیلهٔ امرا ملازمت نمود، و التماس اهل قلعه بدرجهٔ قبول افتاده، و او را با مژدهٔ امان رخصت دادند - و قاسم علی خان بقال و خواجه دولت ناظر را نامزد گردانیدند تا همزبان و تمام قلعه‌بندان را دلاسا داده بملازمت بیارند -

۱۹: 'ذخائرش، در هر دو نسخه 'ذخائرش را' -

۱۹: 'تسلیم نموده آید، بروی اکبرنامه ۳:۲۸ تسخیراین حصن در یك ماه و هفده روز صورت بست - نیز رك به زبدة التواریخ ۳۹ ب - و بقول طبقات ۲:۲۴۷ 'مدت محاصره بدو ماه کشید' -

۲۱: '۲۳ شهر شوال، کذا در اکبرنامه ۳ ۲۹، و بدایونی ۲:۱۴۵، و مرآة احمدی ۱:۱۲۴، و طبقات ۲:۲۴۸، و مآثررحیمی ۱:۷۸۶ -

۲۳: 'ایذای، در عر 'ایزاء - بروی نفائس المآثر ۲۰۶ ب، و طبقات

۲۴۸:۲ بیشتر اسیران را آزاد کردند ـ و بعضی (را) که مادهٔ فتنه و فساد بودند، بیاسا رسانیدند ـ اما در اکبرنامه ۲۹:۳، و مرآة احمدی ۱۲۵:۱ نوشته که همزبان را حکم زبان بریدن شد ـ

۱:۱۷۰ 'سلخ شهر مذکور، کذا در طبقات ۲۴۹:۲ ـ لیکن زبدة التواریخ ۱۴۰ ب، و فرشته ۲۶۰:۱ 'سلخ ذیقعده، را دارد ـ

۱: 'بهار جیو، کذا در طبقات ۲۴۹ ۲، و فرشته ۲۶۰:۱ ـ اما بروی اکبرنامه ۲۹:۳ و ۳۰ 'بهرجی حاکم بکلانه، و بروی زبدة التواریخ ۱۴۰ الف 'بهاره مل، ـ و در تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه 'بهرجیو، که در ۹۹۶ (۱۵۸۸) بدست اقربای خود کشته شد ـ

۲: 'ده سال، بروی اکبرنامه ۳۰:۳، و طبقات ۲۴۹:۲ در ۹۷۰ (۱۵۶۲) از آگره فرار شده، با چنگیزخان یکی از امرای گجرات ماند ـ بعد ازان در طغیان و خلل امن همدست میرزایان گشت، و بدکن می رفت که اسیر گشته بحضور اکبر رسید ـ اکبر او را بموکلی سپرد ـ

۶: 'ادای، کذا ـ و صواب 'ازای، می باشد که بمعنی بجای یا مقابله هست ـ

۷: 'کوکهٔ خود، یعنی قتلق فولاد ـ رك به حاشیهٔ ۱۱:۷۳ (ص ۳۰۰ از کتاب حاضر) ـ

۱۳: 'در بند و حبس، بروی اکبرنامه ۴۰:۳، و فرشته ۲۶۰:۱ شرف الدین حسین در قلعهٔ گوالیار محبوس گشته درگذشت ـ

۱۳: 'بسپاهیان، در هر دو نسخه 'سپاهیان، ـ

۸:۱۷۱ 'شمع، در هر دو نسخه 'شمعی، ـ

۱۳: 'اتفاقاً، این جزئیات در مآخذ دیگر مذکور نیست ـ

۱۳: 'دمن، یکی از مستعمرات پرتگال که در حوالی بمبئی واقع و حالا شامل جمهوریهٔ هند شده است ـ

۲۳:۱۷۱ ›آفتاب مثال، در عك ›آفتاب مثالی، -
۳:۱۷۲ ›ایچکیان، ایچکی بمعنی شهرداروغه است - رك به قانون همایونی ۲٤ تحتی ۱ -
٤: ›تاری، مفرس ›تاڑی، عرقیست که از درخت تاڑ گرفته می‌شود -
۷: ›روز، در هر دو نسخه ›روزی، -
۷: ›غرهٔ شهر ذیقعده، بروی مرآة احمدی ۱۲۶:۱، و مآثر رحیمی ۲۱٦:۲، و اکبرنامه ۳۱:۳، و طبقات ۲۵۰:۲، و نفائس المآثر ۲۰۷ الف اکبر بروز دوشنبه چهارم ذی‌قعده، و بقول قاسم ارسلان (دیوان ۳۵ ب حاشیه) دوم ذیقعده عازم هند شد، چنانکه گفته:

طالع و بخت همایون بین که در اندك زمان
کرد فتح کشور گجرات اکبر پادشاه
چون ازانجا دوم ذی‌القعده عازم شد بهند
ارسلان، تاریخ آن از ›دوم ذی‌القعده، خواه

۹۸۰

۹: ›قلیج محمدخان، بن امیر تنکری‌بردی آقا بن امیر خدابردی اویرات جانی قربانی، از اعاظم امرای اکبرشاهی و جهانگیری، که چندی وزیر اکبر پادشاه هم بود، ۲۱ شعبان ۱۰۲۲ (۱٦۱۳) در پشاور فوت شد - و او شعر هم می‌گفت به تخلص الفتی - عمرش ۸۲ سال و چند ماه بود - تاریخ محمدی (باسم محمد قلیج خان) بحوالهٔ جهانگیرنامه، و بدایونی، و طبقات، و عرفات العاشقین، و مرآة العالم، و نفائس المآثر، و رسالهٔ قلیج الله، و صبح صادق، و مآثر جهانگیری، و هفت اقلیم رازی - و نیز رك به مآثرالامرا ۶۹:۳ -
۱۵: ›فتح، در طبقات ۲٤۸:۲، و بدایونی ۱٤۵:۲، و مآثر رحیمی ۲۱۵:۲،

و نفائس المآثر ۲۰۷ الف، و مرآة احمدی ۱۲۶:۱ ،بخت، که اقرب بصواب است۔

۱۶.۱۷۲ ،عجب قلعهٔ گرفت، ازین ماده سال ۹۸۰ برمی‌آید۔

۲۱: ،هشتم شهر حال، کذا در نفائس المآثر ۲۰۷ الف۔ و در ظفر الواله ۵۷۸:۲ ،فی استقبال ذی‌الحجة، یعنی، در آغاز ذی‌حجه۔

۲۱: ،بقصاص، از روی ظفر الواله ۵۸۱:۲ باعث برقتل جهجار خان غضب اکبر بود بنابر سب و شتمی که از جهجار خان در حق او سر میزد۔

۲۲: ،پیش فیل، بروی طبقات ۳۵۰:۲ این فیل ،من میل، نام داشت۔

۱:۱۷۳ ،بیست و هشتم، در مرآة احمدی ۱۲۶:۱، و اکبرنامه ۳۳:۳ ،بیست و نهم، و در بدایونی ۱۴۹:۲، و نفائس المآثر ۲۰۷ الف، و طبقات ۲۵۳:۲ ،روز جمعه سلخ ذیقعده، ۔

۲: ،خوانین اتکه، رك به مآثر رحیمی ۲۱۷:۲، و فرشته ۲۶۰:۱، و مرآة احمدی ۱۲۶:۱، و اکبرنامه ۳۳:۳ ۔

۲: ،چپانیر، در هر دو نسخه ،چپانیر،۔ و قراءت دیگر ،چاپانیر، و ،چمپانیر، است ۔

۵: ،روز عید اضحی، در ظفرالواله ۵۷۰:۲، و نفائس المآثر ۲۰۷ الف، و مرآة احمدی ۱۲۷:۱، و اکبرنامه ۳۳:۳، ،دهم ذیحجه، که با متن تطابق دارد ۔

۵: ،فرموده، در عك این جا نشان سقوط عبارت ثبت است ۔

۶: ،هژدهم، کذا در طبقات ۲۵۳:۲ ۔

۶: ،سیت‌پور، در اکبرنامه ۳۳:۳ ،سدهپور، و در طبقات ۲۵۳:۲ ،سیناپور، و در مرآة احمدی ۱۲۷:۱ ،سیدپور، ۔

۹:۱۷۳ «اولاد» مآثر رحیمی ۲:۲۱۷، و مآثرالامرا ۳:۲۱۱، و طبقات ۲:۲۵۳ و ۲۶۲ از فرزندان خان کلان، فاضل‌محمدخان و فرخ‌خان را نشان داده است -

:۱۷ «بعنایت» در هر دو نسخه «بعنایات» -

:۱۷ «دوکرور و پنجاه لك تنکهٔ مرادی» رك به طبقات ۲:۲۰۳، و بدایونی ۲:۱٤۹، و اکبرنامه ۳:۳۳ -

:۲۱ «دهم محرم» کذا در طبقات ۲ ۲۵۵، و بدایونی ۲:۱٤۹ - لیکن اکبرنامه ۳:۳۸، و نفائس المآثر ۲۰۷ ب الف «یازدهم محرم» را دارد -

:۲۳ «قصبه» امبر» در اکبرنامه ۳:۳٤ و ۳۸ «آنبیر» که حالا در ایالت جیپور داخل است -

۲:۱۷٤ «همراه آورده» بقول اکبرنامه ۲:۳۷۳ و ۳:۳٤ اکبر دانیال را در حجر زن بهاره‌مل که جده‌اش بود، گذاشته به گجرات حرکت کرد، و هنگام عودت مادهوسنگهه را با جمعی فرستاد، تا شهزاده را باجمیر آرد -

:۲ «دویم شهر صفر» نفائس المآثر ۲۰۷ الف «چهار شنبه» را هم دارد -

:۷ سورهٔ سبا ۱۵ -

۷:۱۷۵ «شاه مرزا» یکی از نبائر محمدسلطان مرزا که از ابنای عمرشیخ مرزا بن تیمور بود -

:۱۲ «محاصره کرده‌اند» رك به اکبرنامه ۳:٤۲، و طبقات ۲:۲٦۲، و نفائس المآثر ۲۰۷ ب، و مرآة‌احمدی ۱:۱۲۷ -

۳:۱۷٦ «پشکال که» در هر دو نسخه «پشکال و که» -

:۵ «شجاعت‌خان» خواهرزادهٔ تردی بیگ‌خان است که مصدر خدمات پسندیده گشته، در سال پانزدهم جلوس به مهمانی شاهی سرافراز

گشت، و درین عملیات قشونی اکبر را همراهی نمود - در سال بست و دوم دارای ایالات مالوه شد، و در ۹۸۸ (۱۵۸۰) هنگام مراجعت از سارنگپور در بین راه آگره بدست نوکران خود بقتل رسید - رك به مآثرالامرا ۵۵۹:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و اکبرنامه، و طبقات -

۱۴:۱۷۶ 'بیست و چهارم، اکبرنامه ۴۴:۳، و طبقات ۲۶۴:۲، و بدایونی ۱۶۵:۲، و مآثر رحیمی ۲۲۰:۲، و مرآة احمدی ۱۲۹:۱ 'چاشت روز یکشنبه' هم دارد -

۲۳: سورهٔ سبا ۱۲ -

۳:۱۷۷ 'بمکمن، در هر دو نسخه 'بممکن' -

۷: در هر دو نسخه 'بازیافت، و تصحیح از نفائس المآثر ۲۰۸ الف -

۹: 'پانصد، بروی مآثر رحیمی ۲۲۱:۲ و ۲۲۲، و بدایونی ۱۶۷:۲ 'چهار صد کروه، -

۱۰: 'نه روز، فیضی فیاضی نوشته :

جلوه که باموکب فیروز کرد   جنبش نه ماهه به نُه روز کرد

رك به مآثر رحیمی ۲۲۹:۲، و بدایونی ۱۶۶:۲، و اکبرنامه ۵۱:۳ -

۱۲: 'حزم، در هر دو نسخه 'خدم، -

۱۵: 'در دو روز و نیم، در نفائس المآثر ۲۰۸ ب، و بدایونی ۱۶۵:۲ 'در دو روز، -

۱۶: 'یك صد و چهل، در بدایونی ۱۶۵:۲ 'صد کروه، -

۱۷: 'ظهر، بروی بدایونی ۱۶۵:۲، و طبقات ۲۶۵:۲ 'روز سه‌شنبه بست و ششم ربیع الثانی، - اما در مرآة احمدی ۱۲۹:۱ 'سه شنبه ۲۶ ربیع الاول، نوشته که بالبداهه سهو کتابت است - رك به ص ۱۳۱ از همین کتاب -

۲۰۱۷۸ «نواب مرزا خان، یعنی میرزا عبدالرحیم خانخانان - رك به حاشیهٔ ۱۷:۶٤ -

۲: «میرزا غیاث ـــ اخوند، بقول طبقات ۲ ۲٦٥ و ٤٥٠، خواجه میر غیاث الدین علی اخوند مخاطب به نقیب‌خان بن میر عبداللطیف بن میر یحیی سیفی قزوینی علامه محدث مورخ. از امرای اکبر شاهی و جهانگیر شاهی، در ربیع الآخر سال ۱۰۲۳ (۱٦۱٤) در اجمیر فوت شد - عمرش قریب ۸۰ سال - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ جهانگیر نامه، و بدایونی در ضمن پدر، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و طبقات، و عرفات العاشقین، و هفت اقلیم رازی، و مآثر جهانگیری -

۲: «آصف خان، میرزا غیاث الدین علی بن آقاملا قزوینی، از کبار امرای اکبرشاهی، در سال ۹۸۹ (۱۵۸۱) برحمت حق پیوست - «خلد ماواش باد، تاریخ است. رك به مآثرالامرا ۱:۹۰، و تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و طبقات -

۲: «عبدالله کیجك خواجه، بروی طبقات ۲:۲٦۵ «خواجه عبدالله کجك، از عمده های شهزادهٔ دانیال بود. و در اردوی اکبرشاهی نزد نعلچه اواخر ذیقعده سال ۱۰۰۹ (۱٦۰۰) بمرد - رك به مآثرالامرا ۱۷۹:۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه - املای این اسم در اکبرنامـــه «کیچك، در تاریخ محمدی و مآثرالامرا «کـچك، و در طبقات «کجك، است -

۳: «سیف خان کوکه، برادر بزرگ زین‌خان کوکه باوجود صغرسن منصب چهارهزاری باو ارزانی شده بود - در ٥ جمادی الاولی ۹۸۱ (۱۵۷۳) در جنگ محمدحسین مرزا کشته شد - اما عمرش از سی سال کمتر بود - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و طبقات.

و اکبرنامه، و اقبال‌نامهٔ جهانگیری، و نفائس المآثر، و مآثر رحیمی، و صبح صادق - در مآثرالامرا ۲۷۳:۲ فوت او را از وقائع سال ۹۸۰ شمرده -

۳:۱۷۸ 'زین‌خان'، کوکهٔ اکبر پادشاه، و از اعاظم امرا، ۲۰ ربیع الاول ۱۰۱۰ (۱۶۰۱) در آگره فوت شد - رك به مآثر الامرا ۴۶۲:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و طبقات، و بدایونی، و اقبال‌نامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و هفت اقلیم رازی -

۳: 'سید عبدالله خان، پسر میرخوانندہ چوگان بیگی، از کبار امرای اکبر شاهی، در کشمیر در سال ۹۹۷ (۱۵۸۸) این جهان را پدرود گفت - رك به مآثرالامرا ۴۰۰:۲، و بدایونی ۳۶۸:۲ - در تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی فوتش را در سال ۹۹۶ نوشته -

۴: 'چتارن'، کذا در نفائس المآثر ۲۰۹ الف - و در اکبرنامه ۴۴:۳ 'جیتارن' -

۵: 'وقت صبح ـــ همان ساعت'، (س ۸) با نفائس المآثر ۲۰۹ الف: ۵-۷ تطابق دارد -

۶: 'جالور'، الحال در ناحیت جودهپور (مارواڑ) است -

۷: 'عزیمت'، در هر دو نسخه 'هزیمت' -

۸: 'بگوان‌پور'، مفرس 'بهگوان‌پور' است -

۱۳: 'دیوسه' کذا در نفائس المآثر ۲۰۹ الف - و در اکبرنامه ۴۶:۳، و طبقات ۲۶۵:۲ 'دیسه'، و مرآة احمدی ۱۲۹:۱ 'ڈیسه' - بروی طبقات دویم ماه جمادی الاول سنه ۹۸۱ بقصبهٔ دیسه رسیدند -

۱:۱۷۹ 'حدود گری'، مفرس گڑهی - بروی نفائس المآثر ۲۰۹ ب روز سه‌شنبه سوم ماه مذکور بنواحی گری که در ۱۵ کروهی احمدآباد است، رسیدند -

و بقول طبقات ۲٦۷:۲ و بدایونی ۱٦٦:۲ 'نواحی قصبهٔ گری که ۲۰ کروهی احمدآباد است، - و در مرآة احمدی ۱٤۰:۲ نوشته که بموضع چهوٹانه که از مضافات قصبهٔ گری است، رسیدند - اکبرنامه ٤۷:۳ آن را 'جوتیانه، گفته -

٤:۱۷۹ 'متفرق شدند، رك به نفائس المآثر ۲۰۹ ب، و طبقات ۲٦۷:۲، و بدایونی ۱٦٦:۲، و مرآة احمدی ۱۳۰:۱ -

٥: 'سردار ایشان، بروی مرآة احمدی ۱۳۰:۱، و اکبرنامه ٦٤:۳ راولیا نام ملازم شیرخان فولادی سردار قلعه بود -

٦: 'بر، در هر دو نسخه 'پر، -

۱۸: 'وقت صبح، ازینجا تا سطر اول صفحهٔ ۱۸۰، از نفائس المآثر ۲۰۹ ب و ۲۱۰ الف مقتبس شده است -

۱۹: 'چهارشنبه ٤ شهر جمادی الاول، کذا در نفائس المآثر ۲۰۹ ب، و طبقات ۲٦۸:۲ - اما در اکبرنامه ٥۱:۳، و مرآة احمدی ۱۳۱:۱ 'چهار شنبه پنجم جمادی الاولی، نوشته -

۲۳: 'دو کروهی، کذا در نفائس المآثر ۲۱۰ ب - اما اکبرنامه ٤۸:۳، و طبقات ۲٦۸:۲، و مرآة احمدی ۱۳۱:۱ 'سه کروهی، دارد -

۲:۱۸۰ 'خبردار هستند، در نفائس المآثر ۲۱۰ الف نوشته که مخالفان از آمدن شاه مطلق خبردار نبودند -

۳: 'بیت، این بیت از نفائس المآثر ۲۱۰ الف نقل شده است -

٥: 'بیك ناگاه، بروی بدایونی ۱٦۷:۲ اسپش زخمی شد، تا روی از ستیز بگریز اورد، و بوتهٔ زقومی در سر راه وی پیش آمد - و خواست که اسپ را ازان بجهاند - ناگاه متقاضی اجل عنان‌گیر او شده، از زین بزمین کشیده انداخت -

۸:۱۸۰ 'تاختن' بروی اکبرنامه ۳:۵۹، و مآثر رحیمی ۲:۲۲۳، و طبقات ۲:۲۷۰ 'پای اسپش بخاربست زقوم رسیده، بر زمین مذلت می افتد'۔

۹: 'گدای علی' یکی از یکه های شاهی بود۔ رک به اکبرنامه ۳:۵۹۔ اما در ظفرالواله ۲:٦۰۸ از تاریخی نقل کرده که گدای علی ترک آو را گرفتار کرده بقتل رسانید۔

۱۷: 'بیکی از راجه ها' بروی اکبرنامه ۳:۵۹، و مرآة احمدی ۱:۱۳۵ 'مان سنگهه' و مطابق نفائس المآثر ۲۱۰ ب و ۲۱۱ الف، و طبقات ۲:۲۷۱، و بدایونی ۲:۱٦۸ 'رای سنگهه'۔

۲۳: 'غرقاب فنا' رک به نفائس المآثر ۲۱۱ الف، و طبقات ۲:۲۷۲، و اکبرنامه ۳ ۵۹، و بدایونی ۳:۱٦۸، و مرآة احمدی ۱:۱۳۵ و ظفرالواله ۲:٦۰۸۔

۳.۱۸۱ 'سیف خان' رک به ظفرالواله ۲:٦۰۸۔

۸: 'بقتل آوردند' بروی طبقات ۲:۲۷۲، و نفائس المآثر ۲۱۱ الف، و اکبرنامه ۳:٦۱ و بدایونی ۲:۱٦۹، و مآثر رحیمی ۲:۲۲٤ اختیار الملك نیز در زقوم‌زاری دستگیر شد، و سهراب بیگ ترکمان سرش بریده به پیش اکبر آورد۔

۲:۱۸۲ '. . .' در عر علامت سقوط ثبت است، و عبارت ساقط با حاشیهٔ اصل از بین رفته۔

۱۲: 'عزائم' در عر 'عظائم'۔

۱٦: 'بیت' این بیت از نفائس المآثر ۲۱۱ ب نقل شده است۔

۲۰: 'پانزده روز' در نفائس المآثر ۲۱۱ ب 'پنج روز' نوشته۔ اما بروی اکبرنامه ۳ ٦٤، و مآثر رحیمی ۲:۲۲۵، و بدایونی ۲:۱۷۰، و طبقات ۲:۲۷۳ 'اکبر روز یکشنبه ۱٦ جمادی الاولی از احمدآباد حرکت

کرد، ـ لهذا قیامش ده یا یازده روز بوده باشد ـ

۵:۱۸۳ 'ده روز، این جا مولف را سهو رو داده، زیراکه اکبر روز یکشنبه شانزدهم جمادی الاولی از احمدآباد نهضت فرمود. و روز دوشنبه هشتم (و بروی مآثر رحیمی ۲۲۵:۳، و بدایونی ۱۷۰:۲، و طبقات ۲۷۵:۲ هفتم) جمادی الآخره ۹۸۱ (۱۵۷۳) بفتح‌پور رسید ـ لهذا باید در ۲۳ یوم قطع راه بشود ـ رك به نفائس‌المآثر ۲۱۲ الف، و اکبرنامه ۶۶:۳ ـ

۷: 'مخیم، در عر 'مقیم، ـ

۸: 'رخت فنا، در هیچ یك از مآخذ تاریخ فوتش مذکور نیست ـ

۱٤: 'خورشید دوار، کذا ـ و اگر در جای خورشید 'فلك، و بجای آن 'خورشید، بخوانیم، اقرب بصواب میباشد ـ

۱٤: 'پادشاهزاده، از لفظ 'مظفر نشان، میتوان حدس زد که اولاً این جا 'وزیر، بوده ـ

۲۱: 'اذا اراد الله، در الجامع الصغیر ۴۰:۱ از سنن ابی‌داود و شعب الایمان بیهقی نقل کرده: اذا اراد الله بالامیر خیرا، جعل له وزیر صدق آه ـ

۳:۱۸۵ 'بیست و چهارم، رك به طبقات ۲۸۶:۲، و اکبرنامه ۶۷:۳، و بدایونی ۱۷۱:۲ ـ

۲:۱۸۶ '...، در عر این جا علامت سقوط ثبت است، و عبارت ساقطه با حاشیه از بین رفت ـ

٤: 'بروات، یعنی اسناد شاهی ـ

۸: 'هژدهم، بروی نفائس المآثر ۲۱۳ ب، و بدایونی ۱۷۱:۲، و اکبرنامه ۷۹:۳، و طبقات ۲۷۷:۲ 'سه شنبه شانزدهم، و این سفر بجهت استمداد بر تسخیر بنگاله بود ـ

۹: 'بزیارت روضه، بروی بدایونی ۱۷۱:۲ دوازدهم ذی قعده (و طبقات

۲۷۹:۲ سیزدهم) از هفت کروهی اجمیر پیاده متوجه زیارت مزار مبارك شد -

۱۱:۱۸٦ 'گور'، مستقر حکومت فرمانروایان اسلام در بنگاله که از مدت مدید خراب افتاده -

۱۵: 'در شهر ذیحجه'، بروی طبقات ۲۸۱:۲، و اکبرنامه ۸۲:۳، و بدایونی ۱۷۲:۲، در روز بست و سوم این ماه از اجمیر نهضت کرده، شکار کنان در هفتم ذی‌الحجه به فتح‌پور سیکری مراجعت فرمود - اما نفائس المآثر ۲۱۳ ب 'سه شنبه ششم ذیحجه'، دارد -

۲۰: ذکر ختنه کردن، ازین جا تا آخر سطر ۱۷ از صفحهٔ ۱۸۷ مقتبس است از نفائس‌المآثر ۲۱۰ الف و ب -

۳:۱۸۷ '۹۸۲'، بروی طبقات ۲۷٦:۲، و بدایونی ۱۷۰:۲، و اکبرنامه ۷٤:۳ و دیباچهٔ تزك جهانگیری ۵، جشن ختان در سال ۹۸۱ (۱۵۷٤) قرار یافته بود -

۷: 'لسنة'، اصل 'للسنة' -

۱۳: سورهٔ رحمن ۱ -

۱۵: 'میرکلان'، بقول بدایونی ۱۷۰:۲، و طبقات ۲۷٦:۲ و ٤٦٦ مولانا میرکلان هروی مردی دانشمند و متعبد و متقی و در علم حدیث سرآمد زمان و از اجلهٔ تلامذهٔ حضرت نقاوة المحدثین میرك شاه و از نبائر مولانا خواجه کوهی بوده، در ۹۸۱ (۱۵۷۳) در ۸۰ سالگی در آگره برحمت حق پیوست - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی -

۱٦: '۹۸۲'، این خطای دیگریست - رك به طبقات ۲۷٦:۲، و نفائس‌المآثر ۲۱۳ الف، و اکبرنامه ۷٦:۳، و بدایونی ۱۷۰:۲ -

۲۰: 'داؤد'، پسر سلیمان‌خان کرانی دارای مستقل بهار و بنگال، بعد از پدر

والی بنگاله گشت، و پس از چهار سال بدست افواج اکبری کشته شد - رك به صفحهٔ ۱۳:۲۱۸ از کتاب حاضر، و مآثرالامرا ۱:٦٥١، و تاریخ محمدی بحوالهٔ منتخب التواریخ حسن بیگ خاکی، و طبقات، و جدول، و تاریخ فرشته، و بدایونی، و اکبرنامه، و مآثر رحیمی، و صبح صادق - و نیز رك به تاریخ شاهی ۴۷۳ -

۱۲:۱۸۸ «خان بابام، بایزید بیات در تذکره ۲۷۰ قول اکبر نقل کرده: «شما خان بابای مائید» -

۱٦: «می شمید» در عر «می دید» -

۱۹: «نظم» از ملا هاتفی جامی است که در ۹۲۷ (۱۵۲۰) فوت شده - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ تحفهٔ سامی، مجالس النفائس، حبیب السیر، هفت اقلیم رازی، عرفات العاشقین، تذکرهٔ گناهی - و آورده اند که چون هاتفی ارادهٔ نظم لیلی مجنون نمود، رخصت از مولوی جامی (که خالش بود) خواست - مولوی فرمود که اگر جواب این قطعهٔ مشهورهٔ فردوسی طوسی متیوانید گفت، بگوئید - و آن قطعه اینست:

درختی که تلخست وی را سرشت
گرش در نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب
به بیخ انگبین ریزی و شیر ناب
سر انجام گوهر بکار آورد
همان میوهٔ تلخ بار آورد

هاتفی در جواب آن این قطعه گفته بخدمت مولوی گذرانید - مولوی گفت: هر چند در هر بیتی یك بیضه گذاشته اید، لیکن شما را رخصت است که مثنویات خمسه بگوئید - (خاتمهٔ لیلی مجنون هاتفی، طبع نولکشور ۱۸۱۹ع صفحه ۵۵)-

۱۱:۱۸۹ 'تواچیان' بمعنی سرداران -

۱۱: 'جار' بمعنی خبر -

۱۳: 'خان عالم' چلمه بیگ سفره‌چی همایون، درسن ۹٦۰ (۱۵۵۲) با میرزا کامران در سفر مکهٔ معظمه همراهی نمود - بر عودتش اکبر منصب سه هزار سوار و خطاب 'خان عالم' باو ارزانی فرمود - بر ضد مرزایان نبردآزما گشت - حاجی‌پور را تسخیر نمود، و در جنگ داود کرانی با خانخانان منعم‌خان در تکروئی (بنگال) در ۹۸۲ (۱۵۷۳) بقتل رسید - و او بتخلص همدمی شعر هم می‌گفت - رك به مآثرالامرا ٦۳۲:۱، و تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و طبقات، و عرفات العاشقین، و نفائس‌المآثر، و اکبرنامه، و صبح صادق، و هفت اقلیم رازی - بنده عرشی می‌گویم که صاحب تاریخ محمدی را در اسم خانعالم اشتباهی رو داده - چنانچه تحت سال ۹۸۲ اولاً میرزا برخوردار بن همدم بیگ نوشته، و در آخر گفته که مشهور به چلمه بیگ است - حالانکه بروی مآثرالامرا ۸۳۲:۱ خانعالم میرزا برخوردار شخصی دیگر است، و پدرش میرزا عبدالرحمن دولدی است -

۱۳: 'باباخان' از قبیلهٔ قاقشال اتراك و از کبار امرای اکبرشاهی بود - در فتح گجرات و بنگاله ترددات نمایان نموده - در ۹۸۸ (۱۵۸۰) مظفرخان را هلاك ساخته، خودش نیز به بیماری خوره عرضهٔ فنا گشت - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و بدایونی، و اقبالنامهٔ جهانگیری - اما در مآثرالامرا ۳۹۱:۱ وفاتش را در ۹۸۹ (۱۵۸۱) نوشته -

۱۳: 'وزیرخان' از اعاظم امرای اکبرشاهی و برادر خرد خواجه عبدالمجید آصف خان است - نام او ظاهرا سلطان علی بود -

اواسط رمضان ۹۹۵ (۱۵۸۷) در بنگاله داعی اجل را لبیك گفت ـ رك به مآثرالامرا ۹۲۹:۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ طبقات، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق ـ

۱٤:۱۸۹ ،شاهم خان جلائر، ابن بابا بیگ که از قبل همایون حکومت جونپور را داشت ـ در سال چهارم جلوس اکبر در تحت خان زمان علی قلی خان متعهد امور خدمت، و در سال نوزدهم جلوس معاون خانخانان منعم‌خان در بنگاله و ادیسه بوده ـ در سال بست و چهارم جلوس حاجی‌پور را در تیول یافت ـ در اواسط صفر ۱۰۰۹ (۱۶۰۰) هنگام محاصرهٔ قلعهٔ آسیر درگذشت ـ رك به مآثرالامرا ۶۰۳:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه ـ

۱۵: ،میرك احمد خان، و بروی اکبرنامه ۶۷:۳ ،میرك خان کولابی، در مآخذی که در دست است، مذکور نه شده ـ

۱۶: ،خالدین خان، بروی اکبرنامه ٤۳۱:۳ تا ربیع الاول ۹۹۲ (۱۵۸٤) بقید حیات بود ـ احوالش در مآخذ دیگر یافت نه شد ـ

۱۶: ،اعتمادخان، اسمش پهول ملك است ـ خواجه سرای شیرشاه سوری بود ـ و در عهد سلیم شاه محمدخان خطاب داشت ـ بعد انقضای عهد او داخل امرای اکبر شده، به اصلاح امور مالیه مامور گشت، و اعتمادخان خطاب یافت ـ سپس در تسخیر بهار و بنگاله مصدر خدمات بوده ـ در دهم ربیع‌الاول ۹۸۶ (۱۵۷۶) در ولایت بهکر بدست مقصود علی نام نوکر خود بقتل رسید ـ رك به مآثرالامرا ۸۸:۱، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و مآثر رحیمی، و تاریخ سند، و طبقات در سنه ۹۸۵ ـ

۱۸: ،تودرمل، کهتری وزیر اکبر پادشاه و از کبار امرا ـ بقول ابوالفضل

خالی از حرص، لکن باعناد و مائل به انتقام بود۔ در اواسط محرم ۹۹۸ (۱۵۸۹) در نزدیکی لاهور فوت شد۔ رك به مآثرالامرا ۱۲۳:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و طبقات۔

۲۰:۱۸۹ 'سلخ صفر، کذا در بدایونی ۱۷۳:۲۔ و در طبقات ۲۸٤:۲ 'روز یکشنبه سلخ صفر'۔ اما در اکبرنامه ۸۷:۳ '۲۹ صفر'، و در نفائس المآثر ۲۱٤ الف 'سلخ شهر اثنی و ثمانین و تسعمائة'۔

٦:۱۹۰ 'شاهزادهای، کذا در طبقات ۲۸٤:۲، و اکبرنامه ۸۷:۳، و نفائس المآثر ۲۱٤ الف۔ اما در بدایونی ۱۷۵:۲ تنها سلیم را ذکر کرده۔

۲۰: 'بمانکپور رسیدند، این واقعه در مآخذ دیگر مذکور نیست۔

۲۰: 'پشکال، در عر 'پشه کال'۔

۱:۱۹۱ 'است، در عر 'اند'۔

٦: 'بنارس، بروی اکبرنامه ۸۸:۳ بمجرد وصول به بنارس اکبر از خانخانان استعلام اخبار صحیحه نموده، از یحیی‌پور شاهزادها و بیگمات را به جونپور فرستاد۔ و نیز رك به طبقات ۲۸۷:۲، و نفائس المآثر ۲۱٤ ب۔

۷: 'اواخر ربیع الاول، بروی اکبرنامه ۸۹:۳، و طبقات ۲۸۷:۲، و نفائس المآثر ۲۱٤ ب اکبر بروز ۲ ربیع الثانی بقریهٔ یحیی‌پور رسید۔

۷ 'بجانب جونپور، بروی بدایونی ۱۷٦:۲ 'دویم ماه ربیع الثانی'، و بروایت طبقات ۲۸۷:۲ پنجشنبه سیوم ماه مذکور بجونپور فرستاده۔

۸: 'سرای بی‌بی، بروی نفائس المآثر ۲۱٤ الف از جونپور تا آنجا هفت کروه است۔

۹:۱۹۱ 'ترمهانی، کذا در نفائس المآثر ۲۱۴ ب -
۱۰: 'سروار، نفائس المآثر ۲۱۴ ب، آب سروار و گنگ و کهاکهر، را دارد -
۱۰: 'سی کشتی، کذا در نفائس المآثر ۲۱۴ ب - اما در مآخذ دیگر ذکر این کشتیها نیست -
۱۱: 'دو چیته، بروی اکبرنامه ۹۴:۳ اسامی آنها دولت‌خان، و دل رنگ‌بود -
۱۲: 'منیر، که از ناحیت پتنه (بهار) است - مصحح اول این کتاب، حاجی معین الدین ندوی مرحوم تلفظش بفتح اول و کسر دوم و سکون سوم نوشته - اما مولف شرفنامه در مصرع خود، 'شرف نامهٔ یحیی منیری است، بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثالث نظم کرده -
۱۳: 'شیخ یحیی، شرف الدین منیری، معاصر سلطان نظام الدین اولیا دهلوی، و از کبار اولیای بهار بود - بتوجه شیخ نجیب‌الدین فردوسی به کمالات روحانی رسید دارای تالیفات چند است - از آنجمله مکتوباتش مقبول صوفیه افتاده - در ۶ شوال ۷۸۲ (۱۳۸۱) متوجه عالم قدس گردید - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ شاهد صادق، و عرفات العاشقین، و مرآة العالم، و اخبارالاخیار، و گلزار ابرار، و اخبار الاصفیا -
۱۴: 'شانزدهم، بروی طبقات ۲۹۰:۲، و نفائس المآثر ۲۱۴ ب 'روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الثانی در ظاهر پتنه — نزول اجلال فرمودند، - و بدایونی ۱۷۹:۲ نوشته که 'قریب پنج پهاری که بدوسه کروهی پتنه پنج گنبدیست متقارب بلند — در منزل خانخانان نزول واقع شد، -
۲۰: 'سراسیمه گشت، بروایت نفائس المآثر ۲۱۴ ب، و اکبرنامه ۹۷:۳ روز دیگر افغانان یکی از مشائخ بنگاله را برسالت به پیش اکبر

فرستادند ـ اکبر گفت، ما بعزم جنگ آمده ایم ، ... بلکه من باو تنها جنگ خواهم کرد ـ شیخ مذکور از استماع این سخنان ـ بقلعهٔ پتنه معاودت کرد، ـ

۲۱:۱۹۱ 'نوزدهم، بروی طبقات ۲۹۲:۲ 'هژدهم ماه، ـ

۶:۱۹۲ 'شب بیستم، بروی نفائس المآثر ۲۱۵ ب و ۲۱۶ الف، و اکبرنامهٔ ۹۸:۳، و بدایونی ۱۸۰:۲، و طبقات ۲۹۲:۲ آخر روز شنبه بیستم شهر ربیع الثانی خبر سقوط حاجی‌پور به داؤد خان در قلعهٔ پتنه رسید ـ او در نصف شب یکشنبه بست و یکم از راه دروازهٔ کرکی (بمعنی در بچه) در کشتی نشسته، متوجه تانده (و بقول بدایونی ۱۸۱:۲ گور) شد ـ

۱۱: 'فرار، اصل 'قرار بر فرار، ـ

۱۴: 'گوجر، خان کرانی مخاطب به رکن الدوله، از کبار امرای داؤد کرانی، در جنگ داؤد با خانخانان زخمی شده، بعد از فتح بهمان زخمها در ماه ذیقعده ۹۸۲ (۱۵۷۵) فوت شد ـ تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و طبقات، و صبح صادق ـ

۱۴: 'دروازه، بروی نفائس المآثر ۲۱۶ الف گوجرخان دروازهٔ بنگاله را، و بقول طبقات ۲۹۳:۲، و اکبرنامه ۱۰۰:۳ دروازهٔ آهوخانه را کشوده ـ

۱۷: 'هجوم آورده، رك به نفائس المآثر ۲۱۶ الف، و بدایونی ۱۸۱:۲، و طبقات ۲۹۳:۲، و اکبرنامه ۱۰۰:۳ ـ

۲۰: 'پن پن، بضم هر دو بای فارسی، بقول نفائس المآثر ۲۱۶ الف از آبهای عظیم و بر سر راه بنگاله واقع است ـ

۱:۱۹۳ 'کورگه، بمعنی نقارهٔ کلان ـ

۳:۱۹۳ سورهٔ آل عمران ۱۲۵ -

۵: 'دریاپور، که از پتنه بفاصلهٔ ۲۶ کروه می باشد، در کنار دریای گنگ واقع است - رك به طبقات ۲۹۴:۲-

۸: 'گوجرخان، در عر 'گجرخان' -

۱۰: 'فیلان‌نامی، کذا در نفائس المآثر ۲۱۶ ب - و بروی بدایونی ۱۸۲:۶، و طبقات ۲۹۳:۲ و ۲۹۴ اولاً پنجاه و شش فیل از ملکیت داؤد و بعد از تعاقب گوجرخان قریب به چهار صد دیگر بدست اکبر آمد -

۱۱: 'صادق‌خان، بنابر طبقات ۲۹۵:۲ و ۲۹۶، و نفائس المآثر ۲۱۷ الف (که ماخذ کتاب حاضر است) صادق‌محمدخان دولدای، از اعاظم امرای اکبرشاهی، دهم شعبان ۱۰۰۵ (۱۵۹۶) در شاه‌پور دکن فوت شد - رك به مآثرالامرا ۷۲۴:۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبر نامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و مآثر رحیمی -

۱۳: 'غیاث‌پور، بروی طبقات ۲۹۵:۳ بر ساحل دریای گنگ واقع است -

۱۳: 'ولایت پتنه و بهار، بروی نفائس المآثر ۲۱۷ الف 'از کنار آب گنگ تا گرهی که اول بنگاله است، بست کرور حال حاصل به خانخانان منعم‌خان عنایت فرمودند، و حاجی پور را به محمدقلی‌خان برلاس شفقت کردند، و تانده را که پای‌تخت بنگاله است، بمجنون خان قاقشال دادند، و ولایت ترهت از سرکار حاجی‌پور به خان عالم لطف کردند، و ولایت ادیسه را به راجه تودرمل بخشیدند، و ولایت اود را که از محمد قلی‌خان تغیر شده‌بود، به مرزا یوسف خان رضوی مرحمت کردند -هم چنین ولایت کره بمحمدصادق‌خان عنایت شد، و ولایت رهتاس را بفرحت خان دادند، - و بقول

طبقات ۲۹۶:۲ جونپور و بنارس و قلعهٔ چنار و بعضی محال و پرگنات دیگر بخالصهٔ شریفه منسوب ساخته، اهتمام آن را بمیرزا میرك رضوی و شیخ ابراهیم سیکری وال مقرر نمودند.

۷.۱۹٤ 'جناب مظفرخان، بروی طبقات ۲۹۵:۲، و بدایونی ۱۸۲:۲، و اکبرنامه ۱۰٤:۳ این حکم راجع به دوم جمادی الاول ۹۸۲ (۱۵۷٤) بود.

۸: 'فرحت‌خان، خاصه خیل از غلامان همایون پادشاه بوده - در جنگ محمدحسین مرزا جهدی نمایان بتقدیم رسانید - در اواخر زندگانی ایالت آره را داشت که در شورش راجه گجپتی در ۹۸٤ (۱۵۷٦) بقتل رسید - رك به مآثرالامرا ۳ ۱۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و بدایونی، و طبقات، و اقبالنامهٔ جهانگیری.

۱۳: 'میرزا میرك الملقب به رضوی‌خان، از سادات مشهد بود - بسبب اعانت خانزمان علی‌قلی‌خان، او را بفرمان اکبر زیر پای فیلی انداختند - اما فیلبان را اشاره بود که بقدر مالشی بدهد - آخر بشفاعت مقربان نوید جان‌بخشی یافت، و پس از چندی مورد عنایات شد : اولاً دیوان جونپور، و سپس بخشی ایالت بنگاله گشت - تا سال ۲۵ جلوس بقید حیات بوده، و قبل از اتمام طبقات اکبری درگذشت - رك به مآثرالامرا ۲۱۸:۳، و طبقات ۲٤٦:۲ -

۱۳: 'میرزاده علی خان، بن محترم بیگ، در گجرات و بهار و راجپوتانه و کشمیر خدمات بتقدیم رسانید، و در اواسط ۹۹۵ (۱۵۸٦) در جنگ کشمیریان کشته شد - رك به مآثرالامرا ۲۵۷:۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و بدایونی، و تذکرهٔ گنـاهی، و تاریخ کشمیر -

۱۳: 'شاه غازی‌خان، در نفائس المآثر ۲۱۷ ب 'فرزند مرضی الخصال

سیف الدین محمد الملقب بغازی خان، نوشته - و او از امرای اکبرشاهی بود، و در بنگاله در ۱۰۰۱ (۱۵۹۲) فوت شد - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه -

۱۶:۱۹۴ «پنجم جمادی الاول، بروی بدایونی ۱۸۲:۲، و طبقات ۲۹۶:۲ دو شنبه ششم جمادی الاول، و بقول نفائس المآثر روز دوشنبه هفتم شهر مذکور -

۸:۱۹۵ «قاضی نظام خان، بروی نفائس المآثر ۲۱۷ ب قاضی نظام الملقب به قاضی‌خان اصلش از بدخشان است - شاگرد ملا عصام الدین ابراهیم بن محمد اسفرائینی م ۹۴۳ (۱۵۳۶) بوده - در خانپور بحضور اکبر رسید - اولاً خطاب قاضی‌خان، و بعد غازی‌خان باو مرحمت شد - چندی با میرزا عبدالرحیم خانخانان در گجرات نیز بوده، و از حضورش استفادهٔ تام نموده - بر سر تیول خود در اود بعمر ۷۰ سال در رجب ۹۹۲ (۱۵۸٤) برحمت حق پیوست - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و مآثررحیمی، و تحفة المدار، و طبقات - و نیز رك به مآثرالامرا ۸۵۷:۲ که وفاتش را در ۹۹۰ ذکر کرده -

۱۰: «کمر شمشیر مطلاو پنج هزار روپیه» کذا در طبقات ۲۹۷:۲ -

۱۱: «پروانچی گری، کذا در طبقات ۲۹۷:۲ - و پروانچی کسی است که موظف به ترقیم احکام شاهی باشد - چنانچه در نفائس المآثر ۲۱۸ الف نوشته که در سلك منشیان این درگاه جهان پناه انتظام یافت -

۱۷: «نهم» کذا در بدایونی ۱۸۲:۲ -

۱۹: «۲۷» شهر رجب» بروی بدایونی ۱۸٤:۲، و طبقات ۲۹۸:۲ اکبر در غرهٔ

ماه رجب به دهلی رسید۔

۶:۱۹ 'اوائل شعبان، بروی اکبرنامه ۱۱۰:۳، و طبقات ۲۹۹:۲ و بدایونی ۱۸۵:۲ اکبر در اوائل ماه شعبان از دهلی نهضت فرموده، و در اوائل رمضان باجمیر رسید۔

۷: 'برافراشتند، در عر 'برافراشت، ۔

۹: 'مرزا کوکه، بروی اکبرنامه ۱۱۱:۳، و طبقات ۲۹۹:۲، و بدایونی ۱۸۶:۲ مرزا کوکه و خان جهان در نارنول از توابع پتیاله بحضور اکبر رسیدند، واول الذکر در اوسط رمضان به گجرات عودت کرد۔

۱۳: 'زیارت، در عر 'بزیارت، ۔

۲۱: 'قصد نهضت، بروی بدایونی ۱۸۵:۲، و طبقات ۳۰۰:۲ در اوسط رمضان متوجه دارالخلافه گشت۔

۱۶:۱۹۱ 'پرگنه، در عر 'پرگنات، ۔

۱۷: 'کروری، بروی اکبرنامه ۱۱۷:۳ و درج النفائس ۲۰۴ ب 'یك صد و هشتاد و دو عامل رخصت یافتند که خالصات را حراست نمایند۔ و چون هر عامل را آنقدر جای سپرده بودند که مبلغ یك کرور تنکه ازان انتفاع یافتی، بزبان روزگار نام او کروری شد، ۔ و مطابق بدایونی ۱۸۹:۲ 'آن مقدار زمینی را که بعد از مزروع شدن یك کرور تنکه محصول آن شود، جدا ساخته بیکی از معتمدان... سپرده آن را کروری نام نهاده ۔ تا در عرصهٔ سه سال تمامی زمین نامزروع مزروع سازد و کفایت خزانهٔ عامره رسانند۔ و هر کدام از ایشان را ضامن مال گرفتند..... و آخر این ضوابط چنانچه باید بعمل در نیامد ۔ و اکثر ولایت از ظلم کروریان ویران شده، و رعایا زن و فرزند را فروخته، باطراف متفرق شدند ۔ و جمع از پای

افتاد - و کروریان در پای محاسبهٔ راجه تودرمل آمده، و بیشتری از مردم خوب در ته ضرب شـدید و شکنجه و انبر مردند - و جمعی در حبس ابدی .... هلاك شدند - و نیز رك به آئین اکبری ۱۵٦، و طبقـات ۲:۳۰۰ -

۱۷:۱۹۷ 'فوطه دار، کسی که کارش گرد آوردن محـاصل زمین می‌باشد -

۱۰:۱۹۸ 'بخالصهٔ شریفه، این اقدامات بر ضد معمول ملوك پیشین هند بود که جمله اراضی را میـان امرا در تیول مقسوم داشتند - اما صوبهٔ بنگ و بهار و گجرات را بحال خود داشته بودند، و کابل و قندهار و غزنی و کشمیر و تهته و سواد بجور و تیراه و بنگش و سورت و اڈیسه فتح نه شده بود - رك به اکبرنامه ۳:۱۱۷، و بدایونی ۳:۱۹۰ -

۱۳: 'داغ اسپ، این ائین درمیـان اتراك و مغول صحرانشین معمول بود، چنـانکه از تصفح جهان کشای جوینی واضح می‌گردد - فردوسی هم در احوال نوشیروان قدامت آن را ابراز می‌کند - و بروی بدایونی ۳:۱۹۰ در زمان علاءالدین خلجی در هند مروج بود، و در عهد شیرشاه سوری باندك تغیر تجدید یـافت، و در سال بیستم اکبر باز امضا شد -

۱۹: 'بلیهٔ طاعون، رك به طبقـات ۲:۳۰۱، و بدایونی ۲:۱۸٦ -

۲۰: 'دانسته، در عر 'داشته، -

٦:۱۹۹ 'پنج شش ماه، طبقات ۲:۳۰۱ 'قریب شش ماه، را دارد -

۱۹: 'قحطیِ عظیم، رك به طبقـات ۲:۳۰۱، و بدایونی ۲:۱۸٦ -

۱۹: 'یك من غله، کذا در طبقـات ۲:۳۰۱، و بدایونی ۲:۱۸٦ -

۲۰: 'که شش، در عر 'شد که شش، -

۱:۲۰۰ 'پوروب، کذا در عر - و صواب 'پورب، -

۳.۲۰۰ 'محمود، سلطان‌محمودخان بن میر فاضل کوکلتاش بن عادل خواجه اصفهانی والی بهکر از امرای ارغونیه ۸ صفر ۹۸۲ (۱۵۷٤) در ایامی که محب علی خان میر خلیفه بامر اکبر پادشاه قلعهٔ بهکر را محاصره داشت، فوت شد - عمرش ۸٤ سال - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ تاریخ سند' و جدول، و بدایونی، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و مآثررحیمی و صبح صادق، و طبقات در ۹۸۳ -

٤: 'محب‌علی‌خان، بن میر نظام الدین علی خلیفه از کبار امرای اکبر شاهی، در حکومت دهلی فوت شد بقول طبقات ۴۳۵:۲ و مآثرالامرا ۲۳۸:۳ در ۹۸۹ (۱۵۸۱)، و بقول تاریخ محمدی بحوالهٔ اقبالنامهٔ جهانگیری در ۹۹۱ (۱۵۸۳) -

۸: 'کار بجدال، برای آویزشها که میان این دو رو نمود رك به مآثرالامرا ۲٤۳:۳، و تاریخ معصومی ۲۳٦ -

۱۵: 'قطعه، در عر 'رباعی، مگر کسی بر آن خط کشیده‌است -

۲۳: 'پای او را آسیبی رسید، فیلی مست بر او حمله آورد، و پایش در طناب چادر آویخته، بزمین درآمده مجروح گشت - رك به اکبرنامه ۱۰۹:۳ -

۳:۲۰۱ 'اوائل شعبان، کذا در طبقات ۳۰۲:۲ -

۱۲: 'کتك بنارس، مرکز ولایت اديسه است -

۱۹: 'مقام مقابله، بروی طبقات ۳۰٤:۲ 'جتوره، و بروایت بدایونی ۱۹٤:۲ 'بجهوره، و بقول اکبرنامه ۱۲۲:۳ 'تکروهی، یا 'تکروی، -

۱۱:۲۰۲ 'زره، در عر 'ذره، -

۱۳: 'برآویختند، در عر 'برآویخت، -

۱۹: 'گجرخان ــ بقتل رسید، رك به طبقات ۳۰٦:۲، و بدایونی ۱۹۵:۲ -

۸:۲۰۳ 'هزیمت کرد، بروی طبقات ۳۰۷:۲، و بدایونی ۱۹۵:۲ چون خبر کشته

شدن گوجرخان بداؤد رسید، پای قرارش از جا رفته، بناقبح
وجهی رو بگریز نهاد۔

۱۰:۲۰۳ «کتك بنارس»، در مآثر رحیمی ۸۳۱:۱ «کنك بنارس»، و ص ۸۳۳
«گنگ بنارس»، که هر دو سهو کتابت است۔

۱۳: «خانخانان قاصد پیش او فرستاد»، کذا در بدایونی ۲ ۱۹۶ ۔ اما بروی
طبقات ۳۰۸:۲، و مآثر رحیمی ۸۳۱:۱ داؤد پیغام صلح بخدمت
خانخانان فرستاده بود۔

۱۸: «ایلچی»، بروی اکبرنامه ۱۳۰:۳، فتو (یا قتلو) و شیخ نظام را با برخی
از اعیان فرستاد۔

۲۳: سورهٔ مائده ۹۸۔

۲:۲۰٤ «داؤد ـــ آمده»، بروی اکبرنامه ۱۳۰:۳ غرهٔ محرم ۹۸۳ (۱۵۷۵)
تاریخ این جشن صلح بود۔

۸: «ادیسه و کتك»، کذا در طبقات ۳۰۹:۲، و اکبرنامه ۱۳۱:۳ ۔ اما در
بدایونی ۱۹۷:۲ ولایت بنگاله۔

۹: «جلال الدین سور»، کذا در طبقات ۳۱۰:۲، و مآثر رحیمی ۸۳۳:۱ ۔
اما بروی اکبرنامه ۱۲۵:۳ «جلال‌خان سور»، که در ۹۸۳ (۱۵۷۵)
هلاك شد۔

۱۰: «کورگات»، مفرس «گهوڑا گهاٹ»۔ رك به بدایونی ۱۹۲:۲، و اکبرنامه
۱۳۱:۳، و طبقات ۳۱۰:۲ ۔ و در مآثر رحیمی ۸۳۳:۱ «گهوره
گهات» نوشته۔

۱۰: «جمعیت کرده»، چون داؤد در ۹۸۲ (۱۵۷٤) منهزم شده به اودیسه
رفت، و کالا پهار و سلیمان منکلی و بابو منکلی به گهورا گهات شتافتند،
مجنون‌خان قاقشال بفرمودهٔ خانخانان بیشتر از بنگال شمالی را به تصرف

در آورده، میان افراد قبیلهٔ خود قسمت نمود - بابو منگلی و کالا پهار در کوچ بهار پناه جستند - اما چون خانخانان بکتك رفت، اینها باتفاق انبای جلال الدین سور بر قاقشالان تاخت آورده - آنها به تانده رفتند، تا آنکه منعم خان ایشان را کمك نمود - رك به اکبرنامه ۱۳۱:۳، و بدایونی ۱۹۲:۲ -

۱۳:۲۰٤ 'معین‌خان، کذا در مآثر رحیمی ۸۳۳:۱ - اما بروی بدایونی ۱۹۲:۲ معین‌الدین‌احمـــدخان فرنخودی که انصاری هروی است - و او همراه همایون پادشاه از کابل آمده بود - در عهد اکبری حارس آگره مقرر شد، و سال هفتم خطاب خانی یافت - سال ۱۸ پیش منعم‌خان دستوری یافت - و سال بیستم که در گور چهاونی شد، او نیز مطابق ۹۸۳ (۱۵۷۵) بمرد - رك به مآثرالامرا ۲۱٦:۳ و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری -

۱٦: 'دهم صفر، کذا در مآثر رحیمی ۸۳۳:۱ -

۱۷: 'جنید افغان، ابن عم داؤد که به رشادت و پردلی معروف بود، و سابق بخدمت شاهنشاهی رسیده و فرار نموده، از آگره به گجرات و از گجرات به بنگاله رفتـه بود - در حوالی آك محـل در ۹۸٤ (۱۵۷٦) از گلوله مجروح گشته بمرد - رك به بدایونی ۱۹۲:۲، و اکبرنامه ۱۸۱:۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ صبح صادق -

۱:۲۰۵ الفاظ این آیهٔ کریمه که هفدهم است از سورهٔ حج ازین قرار است: ان الله یفعل ما یشاء -

٦: 'اواخر این سال، بروی مآثر رحیمی ۸۳۷:۱ میرزا چهارم رجب بخدمت شاه رسیده‌بود -

۱۷: در عر این جا علامت سقوط عبارت ثبت است، و عبارت ساقط

با حاشیه از بین رفته -

۲۲:۲۰۵ 'اوائل شهر ذی حجه، رك به ۷:۲۱۲ از کتاب حاضر -

۱:۲۰۶ 'شیخ ابراهم، پسر شیخ موسی برادر کلان حضرت سلیم قدس سره، و دامادش، در سال ۲۳ ایالت فتحپور سیکری باو تفویض یافت - در سال ۲۸ در همراهی میرزا عزیز کوکه در بهار و بنگال خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده، به ایالت آگره فائز گردید، و در اوائل ذی قعده ۹۹۹ (۱۵۹۰) ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد - رك به مآثرالامرا ۵۷۰:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و بدایونی، و اقبالنامهٔ جهانگیری -

۲: 'در کنج انزوا' بروی مآثر رحیمی ۸۳۸:۱، خان اعظم ترك خدمت نموده در باغ خود که در آگره داشت، منزوی شد و راه آمد و رفت بر خود بست -

۳: 'سنه ست و ثمانین، رك به اکبرنامه ۲۶۱:۳، و طبقات ۳۵۳:۲-

۱۴: 'بغلان، بروی اکبرنامه ۲۴۴:۳ 'بقلان، -

۱۵: 'چغتائی علم، در عر 'چغتائی و علم، -

۱۶: 'شاهرخ، بن میرزا سلطان ابراهیم بن میرزا سلیمان در ۹۸۳ (۱۵۷۵) بر بدخشان متصرف شد - چون در ۹۹۳ (۱۵۸۴) عبدالله‌خان ازبك بدخشان را گرفت، شاهرخ به هند گریخت - اکبر او را در کنف حمایت خود جا داد، و در ۱۰۰۱ (۱۵۹۲) با دختر خود شکرالنسابیگم عقد ازدواج بسته، با منصب ۵ هزاری نواخت - شاه رخ در عهد جهانگیر منصب هفت هزاری یافت، و در فتح دکن کارهای نمایان ازو بظهور رسید - در ۱۰۱۶ (۱۶۰۷) در اجین فوت کرد - رك به مآثرالامرا ۳۲۹:۳، و تاریخ محمدی بحوالهٔ جهانگیرنامه

و اقبالنامهٔ جهانگیری، و طبقات، و صبح صادق، و مآثر جهانگیری ـ

۱۹:۲۰۶ 'آغا جان، بروایت اکبرنامه ۱۵۶:۳، و مآثر رحیمی ۸۳۷:۱ 'آقاجان، و مطابق طبقات ۲۱۴:۲، و بدایونی ۲۱۴:۲ 'آقا خان، ـ

۲۱: 'بگوان داس، مفرس بهگوان داس پسر راجه بهارامل کچهواهه زمیندار آنبیر، از اعاظم امرای اکبرشاهی، در لاهور بعد راجه تودرمل به پنج روز در محرم ۹۹۸ (۱۵۸۹) بمرد ـ رك به مآثرالامرا ۱۲۹:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و طبقات ـ

۲۱: 'پروانچی، بروی مآثر رحیمی ۸۳۷:۱ 'حاکم پنجاب، ـ

۱:۲۰۷ 'سلطنت، در عر 'سلطنتی، ـ

۱: 'کوچ مرزا، مسمی به حرم بیگم، دختر سلطان اویس کولابی بود از گروه قبچاق ـ در آغاز سال ۹۸۳ (۱۵۷۵) فوت شد ـ رك به اکبرنامه ۱۵٤:۳، و ترجمهٔ آئین اکبری از بلوخمن ۳۱۲:۱ که دران اسمش خرم بیگم نوشته ـ

۱۶: 'دوازدهم، بروی بدایونی ۲۱۵:۲، و طبقات ۳۱۵:۲، و مآثر رحیمی ۸۳۸:۱ 'پانزدهم، ـ

۱۷: 'متوره، کذا در مآثر رحیمی ۸۳۸:۱ ـ و بروی بدایونی ۲۱۵:۲ 'متهرا، و مطابق طبقات ۳۱۵:۲ 'متهوره که از فتحپور ۲۰ کروهی می‌شود، ـ

۱۷: 'پانزده کروه، بروی مآثر رحیمی ۸۳۸:۱ 'بیست کروهی فتحپور است، ـ

۲۰: 'سه چهار، بروی اکبرنامه ۱۵٦:۳ 'سه، و بر سند بدایونی ۲۱۵:۲، و طبقات ۳۱۵:۲ 'پنج کروهی، ـ

۲۳: 'امیر خسرو فرموده‌اند، رك به قران السعدین ۱۳٤ (طبع علی‌گره) ـ

۱۷:۲۰۸ 'بوثاق، بروی طبقات ۳۱٦:۲، و مآثر رحیمی ۸۳۹:۱ چون سفره

برداشته شد، مرزا را بوعدهٔ امداد و لشکر منتظر گردانیده ..... خان جهان حاکم پنجاب را حکم شد که پنج هزار سوار جرار نیزه گزار همراه گرفته .... متوجه بدخشان شود، و آن مملکت را ... تسلیم ایشان نموده بلاهور مراجعت نماید -

۱۹:۲۰۸ 'زیارت مکه' بروی اکبرنامه ۱۶۱:۳ تا ۱۶۳ اکبر می خواست که او را ایالت بنگاله دهد - لکن از نوید این عطیهٔ کبری مسرور نه شد - چون خانجهان بصوب بنگاله رفت، و در برآمدن آرزوهایش قدری تاخیر شد ... رخصت حجاز طلبید - بروی طبقات ۳۱۹:۲، و بدایونی ۲۱۸:۲، و مآثر رحیمی ۸۴۲:۱ پنجاه هزار روپیه نقد سوای اجناس بجهت مدد خرج فرستادند - و محمد قلیج خان ... حاکم بندر صورت .... را حکم شد که بست هزار روپیه دیگر از وجوه خالصهٔ گجرات تسلیم خدمتگاران مرزا نماید -

۱۱:۲۰۹ 'بهادر' بن هیبت خان کرانی، از اقربای داؤد آخرین فرمازوای بنگال - رك به اکبرنامه ۱۰٤:۳ و ۱۳۲ -

۲:۲۱۰ 'چوند و سهسرام' بروی اکبرنامه ۱۳۲:۳ 'جونده و شهسرام' -

۹: 'شلیغ' بمعنی سردار -

۱۳: 'سابقاً بجاگیر' رك به اکبرنامه ۱۳۱:۳ -

۱۹: 'بسانی' یابستی یابساهی بمعنی عیال و خان‌ومان که حاصل مصدر هندی 'بسنا' (آباد شدن) می باشد -

۲۱: جنکهای، در عر 'جنکلهای' -

۲:۲۱۱ 'محب علی خان' بروی طبقات ٤۳۷:۲ از امرای ٤ هزاری بود، و به شجاعت و مردانگی متصف - چون سالها حکومت رهتاس داشت، برهتاسی منسوب شد - و در سنه ۹۹۶ (۱۵۸۸) در گذشت - اما

در تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه و اقبالنامهٔ جهانگیری فوتش را در رمضان ۹۹۷ (۱۵۸۹) نوشته - نیز رک به مآثرالامرا ۳۷۷:۳ -

۲۱۱: ٤ 'رومی خان'، در سال ۹۸۳ هجری با عدهٔ از بیگمات بارض مقدس حجاز مسافرت نمود - رک به اکبرنامه ۱٤٦:۳ -

: ٤ 'را'، کذا - و صواب حذف این لفظ است -

:٦ 'و برادر'، میرعلی اکبر برادر خرد معزالملك - رک به اکبرنامه ۳۰۹:۳ -

:۷ 'مرزا عبدالله‌خان'، در اکبرنامه ۱٤۸:۳ 'میرزا عبدالله' -

:۹ 'خبر فوت خانخانان'، که در ۹۸۳ (۱۵۷۵) واقع شده بود -

:۱۱ 'عرب بهادر'، از امرای اکبر شاهی بغی ورزیده، مدتی آواره می گشت، تا در نواحی بهرائچ در ۹۹٤ (۱۵۸٦) کشته شد - رک به بدایونی، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و طبقات -

۲۱۲: ۱ 'غرهٔ شهر صفر سنه ۹۸٤'، رک به اکبرنامه ۱٦۰:۲ تا ۱٦۸ -

:۵ 'هشتم ذیقعده'، بروی بدایونی ۲۲۷:۲ '۱۷ ذیقعده'، و بروایت طبقات ۳۱۹:۲ 'هفتم ذیقعده' -

:۱٤ 'خانخانان فوت کرد'، رک به مآثرالامرا ٦٤۹:۱ -

:۱۹ 'حکم همایون'، رک به طبقات ۳۲۱:۲ -

:۲۲ 'برادر'، اسمش اسمعیل قلی ذوالقدر بود - بروی طبقات ٤۳۵:۲ در سلك امرای سه هزار منسلك و بروایت مآثرالامرا ۱۰۵:۱، تا ۱۰۰۵ (۱۵۹٦) بقید حیات بوده -

۲۱۳: ٦ 'غرهٔ ذیحجه'، در مآخذ دیگر ذکر این تاریخ یافت نمی شود -

:۱۵ 'باگلپور'، مفرس بها گلپور - رک به مآثرالامرا ٦۵۰:۱ -

:۱۵ 'منگیر'، قصبه ایست قدیم که الحال در صوبهٔ بهار شامل است -

:۱٦ '۲۳ ذیحجه'، در مآخذ دیگر ذکری ازین تاریخ نرفته -

۱۷.۲۱۳ 'کشتی‌های نواره، کشتی های بومی که برای تحفظ و دفاع ساحل میباشد -

۱۹: 'همه را، بروی طبقات ۳۲۱:۲، و بدایونی ۲۲۷:۲، 'قریب هزار و پانصد افغان علف تیغ بیدریغ گشته، واکثر سرداران دستگیر شدند، - و مطابق مآثر رحیمی ۸۴۳:۱ 'تمام سرداران آن جماعت، -

۲۱: 'آق محل، در عر این جا 'آن محل، و در صفحهٔ ۲۱:۲۱۶ 'آق محل، - اما در اکبرنامه ۱۶۲:۳، و مآثر رحیمی ۸۴۴:۱ و ۸۴۶ 'آك محل، و در طبقات ۳۲۱:۲ و ۳۲۴ 'اك محل، ثبت شده - و در اکبر نامه نوشته که 'آك محل يك طرف او دریا حصاری میکنند، و جانب دیگر کوه سترگ عوائق وصول سرانجام میدهد' و در پیش خلاب عظیم مسالك طرق را مسدود دارد، -

۴:۲۱۴ 'سیه آبی، مراد خلاب عظیم است که آن را بهندی 'دلدل، می گویند، چنانچه اکبرنامه ۱۶۲:۳ 'خلاب عظیم، دارد -

۱۲: 'فرامین مطاع، رك به اکبرنامه ۱۶۸:۳، و طبقات ۳۲۲:۲. و مآثر رحیمی ۸۴۴:۱-

۱۳: 'ترهوت، موضعی است در صوبهٔ بهار -

۱۹: 'اواخر ربیع الاول، این تاریخ در مآخذ دیگر مذکور نیست -

۲۰: 'دوازدهم ربیع الآخر، مطابق مآثر رحیمی ۸۴۷:۱ 'سیزدهم ربیع الآخر سنه ۹۸۴، -

۲۱: پیشواز، بمعنی استقبال و پیشوائی - و برای تفصیل این واقعه رك به اکبرنامه ۱۸۰:۳ -

۴:۲۱۵ 'رجوم، کذا در عر - و صواب 'نجوم، می باشد -

۸: 'پانزدهم، کذا در طبقات ۳۲۵:۲' و اکبرنامه ۱۸۰:۳، و مآثر رحیمی ۸۴۷:۱ -

۱۰:۲۱۵ 'جمی، رك به اکبرنامه ۱۷۸:۳ -

۲۲: 'قیمت، در عر 'قیمتی، -

۲۲: 'لشکریان، در عر این لفظ را کسی محو کرده است -

۲۲: 'ضعیف شده، رك به اکبرنامه ۱۷۸:۳ -

۲۱:۲۱۶ 'حوالی آق محل، بروی بدایونی ۲۳۸:۲ 'در کهل گانون، -

۲۲: 'کالاپهار، (بمعنی کوه سیاه) رك به حاشیهٔ ۳:۲۲٤ -

٦:۲۱۸ 'ده هزار آدمی، این عدد در مآخذ دیگر مذکور نیست -

۱۳: 'دستگیر شده، بروی بدایونی ۲۳۸:۲ 'اسپ داؤد بخلابی بند شده - حسن بیگ یکی از افراد قشون خان‌جهان او را گرفته آورد - چون آب طلبید، از غایت نامردی کفش او را پر آب ساخته باو دادند - بالآخر خان‌جهان او را از صراحی خود سیراب ساخت، - و نیز رك به اکبرنامه ۱۸۲:۳، و مآثر رحیمی ۸٤۷:۱ -

۱۳: 'بقتل رسید، کذا در اکبرنامه ۱۸۲:۳، و طبقات ۳۲۵:۲، و مآثر رحیمی ۸٤۷:۱، و بدایونی ۲۳۸:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ کتب مذکور، و جدول، و تاریخ فرشته، و صبح صادق، و منتخب التواریخ خاکی -

۱٦: 'جنید، بروی بدایونی ۲۳۸:۲، و طبقات ۳۲۵:۲، و اکبرنامه ۱۸۱:۳، و مآثر رحیمی ۸٤۷:۱ از صدمهٔ گلولهٔ خرد ران او شکست -

۱٦: 'بعالم دیگر، کذا در تاریخ محمدی بحوالهٔ صبح صادق -

۲۱: 'قریب سی صد فیل، در طبقات ۳۲۵:۲، و بدایونی ۲۳۸:۲، غنیمت بی شمار وفیل بسیار -

۷:۲۱۹ 'فرمان اعلی، این فرمان در مآخذ دیگر یافت نمی شود -

۷: 'برعنایات، در عر 'بعنایات، -

۱۰:۲۱۹ «سید عبدالله» بروی طبقات ۲:۳۲٤، و اکبرنامه ۳:۱۷۸ چون سید عبدالله مژدهٔ فتح مان‌سنگهه بر رانا پرتاب آورد، اکبر او را به پیش خان‌جهان فرستاد، و هنگام وداع گفت: «انشاء الله بمن خبر شکست داؤد خواهی آورد -

۷:۲۲۰ در عر بعد لفظ «از» علامت سقوط عبارت ثبت است، و عبارت ساقط با حاشیه از بین رفته - اغلب که لفظ «نقل» باشد -

۱۷: «سنهٔ اربع و ثمانین» کذا در مآثرالامرا ۲:۱۸۰ و ۵۹۱، و اکبرنامه ۳:۱٦۷ - اما در طبقات ۲:۳۰۱، و بدایونی ۲:۱۸٦ تسخیر این قلعه را در تحت ۹۸۲ (۱۵۷۵) ذکر کرده که درست نیست - رك به کارنامهٔ راجپوتان (اردو) ۳۹۰ -

۱۷: «سیوانه» کذا در بدایونی ۳:۱۸٦، و فرشته ۲:۲٦۳ - و در اکبرنامه ۳:۱٦۷، و طبقات ۲:۳۰۱ «سوانه» که از قلاع نامور صوبهٔ اجمیر بوده -

۱۸: «راجه چندرسین» که پسر خرد راجه مالدیو و جانشین او بود - در ۹۸۹ (۱۵۸۱) بمرد - رك به کارنامهٔ راجپوتان ۳۹۰، و مآثرالامرا ۲:۱۸۰ -

۲۱: «گجپتی» بروی اکبرنامه ۳:۱٦۸ از زمینداران نامور صوبهٔ بهار بوده - اولاً همراه منعم‌خان خدمات شایسته بجا آورد - اما بعد از فوتش بغی ورزیده، بلاد متعددهٔ ایالت بهار را بتاراج داد - رك به اکبرنامه ۳:۱٦۹، و مآثرالامرا ۲:۵۹۱، و طبقات ۲:۳۲٤ -

۲۱: «و ولد او» بروی اکبرنامه ۳:۱٦۹ «فرهنگ خان»، و مطابق طبقات ۲:۳۲٤ «میرك داتی»، و بروایت مآثر رحیمی ۱:۸٤٦ «میرك رادهی» نام داشت - رك به تاریخ محمدی تحت ۹۸٤ بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و بدایونی، و طبقات - و نیز رك به مآثرالامرا ۳:۳ -

۲۱:۲۲۰ ‹قراطاق خان، در معرکهٔ جهارکهند بـا مظفرخان تربتی بود› و هم در این آویزش در سال ۹۸٤ (۱۵۷٦) هلاك شد ـ رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنـامه ـ

۲۲: ‹بهادر خان، در اکبرنامه ۱٦۹:۳ ‹مخصوص خان، که بروی مآثرالامرا ۳۲٤:۳ برادر خرد سعیدخان چغتا بود ـ

۱۸ ۲۲۱ ‹پسر گجپتی، بروی اکبرنـامه ۱٦۷:۳ و ۱۸۹، و مآثرالامرا ۵۹۲:۲ ‹سری‌رام، نـام داشت ـ

۲۰: ‹قلعهٔ رهتاس، بروی اکبرنامه ۱۸۹:۳ اولاً در دست جنید کرانی بود، و او بسید محمد نام معتمدی حوالت نموده ـ

۲۳: ‹برادران خود، که یکی ازینها کرم الله نـام داشت، و در ۱۰۰۲ (۱۵۹۳) وفات یافت ـ رك به مآثرالامرا ٦۰۱:۲، و تـاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنـامه ـ

۲۳: ‹بتـاریخ . . . شهر، در اصل علامت سقوط عبارت ثبت است ـ

۲۲:۲۲۲ ‹محمد معصوم کابلی، از سادات خراسان، و کوکهٔ میرزا محمد حکیم بود ـ در سال بیستم با کبر پیوست، و به منصب پانصدی سرفراز گشت ـ در بهار با کالاپهـار افغان نبردهای رستمانه کرده، بمنصب هزاری فائز شد ـ در سال بیست و چهارم ادیسه در تیولش مقرر گشت ـ بعد ازان منشای فتنه و فساد شد، و در بلوای قاقشالان کار مظفرخان تربتی را بساخت، و در شوال ۱۰۰۷ (۱۵۹۹) بمرد ـ رك به مآثرالامرا ۲۹۲:۳، و تـاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنـامهٔ جهانگیری، و تذکرهٔ گنـاهی، و صبح صادق ـ

٤:۲۲۳ ‹کشته شد، رك به اکبرنامه ۱۳۵:۳، و تاریخ محمدی تحت ۹۸۳ ـ

۸: ‹موضع اشهر، در مآخذ دیگر ذکر این موضع یافت نه شد ـ

۱۰:۲۲۳ 'دیوار بست، بمعنی قلعهٔ کوچك -

۱۱: 'فیل ابار نام، در فرشته ۲٦۳:۲ 'ایاز نام، -

۳:۲۲٤ 'بقتل رسید، کذا در تاریخ محمدی بحوالهٔ صبح صادق - اما بروی اکبرنامه ۳:۴۰۰ در آویزشی که میان معصوم خان و قتلوخان افغان بریك سمت و میرزا کوکه سمت دیگر در بین گرهی و کهل گانون در ۹۹۱ (۱۵۸۳) بوقوع پیوست، کشته شد - نیز رك به تاریخ محمدی تحت ۹۹۱ بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری -

۷: 'این حالات در آخر رجب، که مطابق است با دسمبر ۱۵۷٦ -

۱۹: 'تسلیم شهبازخان، رك به مآثرالامرا ۵۹۲:۲ -

۳:۲۲۵ 'مظفر، در عر 'مظفروار، -

۹: 'یوسف ستی، بروی اکبرنامه ۱۳۵:۳ 'یوسف پتنی پسر فتح‌خان، که در جنگ جهارکهند در ۹۸۳ (۱۵۷۵) شامل بود -

۹: 'آدم، بروی اکبرنامه ۱۳۵:۳ 'آدم پتنی پسر فتح خان، که در جنگ جهارکهند در ۹۸۳ (۱۵۷۵) شامل بود -

۹: 'جونه، نامش در مآخذ دیگر یافته نه شد -

۱۷: 'در همین سال، رك به بدایونی ۲۳۸:۲، و طبقات ۳۲٦:۲ -

۱۹: 'قلعهٔ کل میر، کذا در فرشته ۲٦۳:۲ - و بروی اکبرنامه ۲۳۸:۳ کوهل‌میر (یا کوتهل میر)، و بقول مآثرالامرا ۵۹۲:۲ کونبلهمیر که دژی بود دشوار عبور بر کوه آسمانی پایه، و الحال در ایالت اودیپور واقع است - اما در اکبرنامه ۲۳۸:۳ این واقعه را در سال ۹۸٦ (۱۵۷۸) ذکر کرده -

۲۰: 'باسهل وجوه، از تقابل عبارت متن با عبارت فرشته ۲٦۳:۲ مستفاد می شود که فرشته از محمد عارف اقتباس کرده است -

۲۱.۲۲۵ 'قلعه ایدر، بروی ۲۱:۲٤۷ 'در سرحد گجرات، و بقول بدایونی ۲:٤٤۲ 'در صوبهٔ گجرات،- و نیز رك به طبقات ۲:۳۳۰-

۲۲: 'بتفصیل تحریر خواهد یافت، لکن مولف باین کار موفق نشد، یا جزوی که مشتمل بر این وقائع بود، طعمهٔ حوادث گشته-

۱:۲۲٦ 'بانسواره، بروی اکبرنامه ۳:۹٤ 'بانسواله، مستقر حکومت یك ایالت کوچك که بهمان اسم شهرت دارد-رك به بدایونی ۲:۲٤۲ - و بروی فرشته ۲:۲٦۳ داعیهٔ این سفر تسخیر ولایت مرتضی نظام شاه بحری بود که دیوانه شده، پردهنشین گشته بود- اما بعضی امور مانع آمده-

۲: '۲۲ شهر صفر، بروی مآثر رحیمی ۱:۸۵۲ 'یك شنبه بیست و سوم صفر،-

۱۲: 'سورج گر، شهریست در قسمت منگیر از ایالت بهار- رك به بدایونی ۲:۲٤۲-

۱۲: '......، این جا علامت سقوط عبارت ثبت است، و عبارت ساقط با حاشیه از بین رفته-

۱٦: 'سوانج، در مآخذ دیگر ذکری از این موضع نرفته-

۲:۲۲۷ 'فوطه، بمعنی کمربند و دستار و رومال-رك به غیاث اللغات-

۳: 'منصب وکالت، رك به اکبرنامه ۳:۲۳۷-

۵:۲۲۹ 'دلالت، در عر 'دالت،-

٦: 'مصالح، در عر 'المصالح،-

٦: 'باسط، در عر 'باسطة،-

۹: 'گردید، در عر 'گردانید،-

۱۳: 'فرامین، در عر 'فرامی،-

۱۹:۲۲۹ 'دل، در عر 'دلی. -

۲۰: 'سید حسن غزنوی، سید شرف الدین بن ناصر علوی غزنوی شاعر معروف دورهٔ بهرام شاه (۵۱۲ — ۱۱۱٦:۵٤۷ — ۱۱۵۲) صاحب تقوی و فصاحت بود - گویند وقتی هفتاد هزار کس گرد او آمده بودند - بنابر حسد پادشاه بمسافرت رفت، و در جوین در سال ۵٦۵ (۱۱٦۹) برحمت ایزدی پیوست - رك به آتشکده ۱٤۱ - مخطوطهٔ انتخاب دیوانش در کتاب خانهٔ رضا، رامپور، محفوظ است -

۱:۲۳۰ 'دل رفته آه، مصرع دیگر این بیت از قرار ذیل است:

کاندل بسینه آمد، و آن جان بتن رسید

۹: 'ذوالکفایتین، اصل 'ذوی الکفایتین، -

۱۰: 'ذوالریاستین، لقب فضل بن سهل است که وزیر مامون الرشید عباسی بوده، و در سال ۲۰۲ (۸۱۸) یا ۳۰۳ (۸۱۹) بفرمان او کشته شد - رك به دستور الوزراء ۱٦۱ ببعد، و کتاب الوزراء للجهشیاری ۲۵۰، و انسائکلو پیدیا آف اسلام ۳٦:۲ -

۲۰: 'شهاب‌خان، مراد از شهاب‌الدین‌احمدخان است - رك به اکبر نامه ۲۱۷:۳ -

۲۳: 'بطریقی. در عر 'بطریق، -

۲:۲۳۱ 'شب پنجشنبه، رك به اکبرنامه ۳ ۲۲۱، و طبقات ۳۳۵:۲، و بدایونی ۲٤۱:۲، و مآثر رحیمی ۸۵٦:۱ -

۸: 'شاه اسمعیل، پسر شاه طهماسپ صفوی بدستیاری خواهرش پری خانم در ۹۸٤ (۱۵۷٦) بر جای پدرنشست - برای قتل برادر بزرگ خود محمد میرزا و پسر خودش عباس حکم داده بود، که ۱۳ رمضان ۹۸۵ (۱۵۷۷) بعمر ٤۲ بدار جزا شتافت - رك به تاریخ ایران

مولفهٔ عبدالله رازی همدانی ۵٤۹ ـ میر حیدر معمائی تاریخ جلوس او 'شهنشاه روی زمین' و تاریخ وفاتش 'شهنشاه زیر زمین' یافت ـ رك به بدایونی ۲٤۱:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ منتخب التواریخ خاکی، و جدول، و عرفات العاشقین، و الکواکب السائره، و اکبرنامه، و صبح صادق، و تقوم التواریخ، و تاریخ مصطفی آفندی رومی ـ

۱۰:۲۳۱ 'شیری' علی شیر بن مولانا یحیی (و بقولی: عبدالحی) لاهوری، از اکابر شعرای دربار اکبری بوده ـ در گفتن قطعات تاریخ ید طولی داشت ـ در سال ۹۹٤ (۱۵۸۵) همراه راجه بیربر در افغانستان کشته شد ـ رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی (دوجا)، و مآثر رحیمی، و عرفات العاشقین، و نفائس المآثر، و تذکرة الشعراء قاطعی، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و هفت اقلیم رازی، و طبقات ـ

۱۷:۲۳۲ 'غریبی' در عر 'غریب' ـ

۱۸: 'دمی' در عر 'دم' ـ

۱۱:۲۳۳ 'قطب الدین محمدخان' بروی مآثرالامرا ۵۷:۳ بهروچ را در جاگیر خود داشت ـ

۱۲: 'شهاب خان' یعنی شهاب الدین احمد خان ـ و بروی مآثرالامرا ۵٦۹:۲ و اکبرنامه ۲۱۷:۳ در سال بیست و دوم (۹۸۵) ایالت گجرات باو تفویض شده بود ـ

۱۳: 'شجاعت خان' بروی مآثرالامرا ۵۵۷:۲ در سال بیست و دوم (۹۸۵) به منصب سه هزاری و حکومت مالوه و سپاه سالاری آن دیار بلند رتبه گردید ـ

۱۳: 'شاه فخرالدین' پسر میر قاسم از سادات موسوی مشهد است ـ در

سال ۹٦۱ (۱۵۵۳) با همایون وارد هند شد - در فتح گجرات مصدر خدمات نمایان گشته، بایالت اجین و خطاب نقابت خان (و بروی اکبرنامه ۲٦۳:۳ نقیب خان) مفتخر گردید - از امرای سه هزاری بود، و در ۹۸٦ (۱۵۷۸) در گجرات رحلت نمود - رك به مآثرالامرا ۵۵٦:۲، و طبقات ٤۳٦:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ طبقات -

۱۵: '۲۲' شهر رمضان، در مآخذ دیگر ذکر این واقعه یافت نمی شود -

۲۱: 'نماز عید، در مآخذ دیگر ذکر این واقعه یافت نمی شود -

۲۲: 'چهارم شوال، در مآخذ دیگر ذکر این واقعه یافت نمی شود -

۱:۲۳٤ 'مهم، قصبهٔ قدیم برهفت هشت کروهی رهتك در پنجاب شرقی -

۱: 'سنام، قصبهٔ قدیم در ناحیت پتیاله از پنجاب شرقی -

۳: '۱۲' شهر ذیحجه، کذا در عر - اما بروی طبقات ۲۳۷:۲ 'بتاریخ دوم ذیحجه سنهٔ خمس و ثمانین و تسعمائة بندگان حضرت به پتن شیخ فرید نزول اجلال فرمودند، -

۱۲: 'مولانا عبدالله، بروی اکبرنامه ۲۳٤:۳ در ۹۸۵ (۱۵۷۷) اکبر برای تمشیت امور اراضی سیورغال در پنجاب مخدوم الملك عبدالله سلطانپوری را مامور کرد، و او را مختار گردانید که از مردمان کافی هرکرا درخور کار خود داند، برگزیند -

۱٦: 'مظنه، در عر 'مظله، -

۳:۲۳۵ 'سرحد لاهور، بروی بدایونی ۲۵۲:۲ اکبر براه نارنول بدهلی رسیده، در نواحی پالم بشکار اشتغال ورزید، و در اواخر رمضان المبارك بریواری رسید - و از آنجا براه هانسی به پنجاب حرکت کرد -

۸: 'خرخشه عفعف، در عر 'خرخشه و عفعف، -

۲۰: 'همشیره، بروی اکبرنامه ۲٤٤:۳ سکینه بانو بیگم نام داشت، و زن

خواجه حسن خالدار و مادر پسرانش مرزا بدیع الزمان و مرزا والی بود، و بتاریخ ۱۲ ربیع‌الثانی سال ۱۰۱٤ (۱٦۰۵) در آگره فوت شد ـ رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ تکلهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری ـ و در مآثرالامرا ۸۱۵:۳ او را زن شاه‌غازی‌خان پسر قاضی عیسی نوشته ـ

۲۱:۲۳۵ ‹امور مخفی› بروی اکبرنامه ۲٤٤:۳ محمد حکیم مرزا قبلاً چند کرت غبار اختلال و شورش برانگیخته بود ـ مقصود ازین نهضت تقریعش بود ـ لکن اکبر دست از عملیات قشونی باز داشته، خواهر اعیانی او را باو فرستاد، تا قباحت مسلکش را بر او واضح گرداند ـ

۱:۲۳٦ ‹حالت عجیب› بروی بدایونی ۲۵۳:۲ در نواحی تندنه این حالت رو نمود .... در پای درختی که این حال دست داد، طرح عمارتی عالی و باغی وسیع انداختند، و موی سر را قصر کردند ـ

۲: ‹قرقه› کذا در اصل ـ واین شکار بروی اکبرنامه ۲٤۱:۳ تا چهار روز در حوالی بهیره (و مطابق مآثر رحیمی ۸۵۹:۱ درنواحی رهتاس) طوالت کشید ـ

۳: ‹یافتند› اصل ‹یافتن› ـ

٦: ‹مکهٔ خورد› این تسمیه در اکبرنامه ۲٤۲:۳، و مآثر رحیمی ۸۵۹:۱ و ۸٦۰ مذکور نه شده ـ

۱۳: ‹مدتهای مدید› دو سال پیش ازین لشکری در ابوالجمعی مان‌سنگهه ولد بهگونداس بجانب گوگنده و کونبهل میر معین شده بود ـ رك به بدایونی ۲۲۸:۳، و مآثرالامرا ۱٦۰:۲ ـ

۲:۲۳۷ ‹رانا› یعنی پرتاب سنگهه، دارای اودےپور، پسر اودے سنگهه و

نبیرهٔ رانا سانگا - ابوالفضل و بدایونی ۲: ۲۳۰ و طبقات ۲: ۳۲۶و ۳٤۰ رانا پرتاب را بنام 'رانا کیکا' یاد کرده‌اند - 'کاکا' در پنجابی و 'کهوکا' در بنگالی و 'کیکا' در سندهی برای کودک مستعمل است - رانا بروی تاریخ محمدی (بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری) در جمادی الآخره ۱۰۰۵ (۱۵۹۷) فوت شد نیز رك به کارنامهٔ راجپوتان (اردو) ۱۰۷ - ۱۰۹- در تاریخ محمدی سهواً رانا را اودی سنگهه بن رانا پرتاب بن رانا سانگا نوشته است -

۲۳۷:٤ 'انا ولا غیری' در عر 'انا لا و غیری' -

۱۱: 'بتصرف خود' بروی مآثرالامرا ۲: ۵۹۳ رانا سراسیمه شده، شبی بلباس سنهالیان بدر زده بخفایای کوهسار خزید و قلعه مفتوح گردید - روز دیگر حصار گلکنده (صحیح گوگنده) و قلعهٔ اودےپور نیز به تصرف درآمد - نیز رك به اکبرنامه ۳: ۲۳۸ و ۲٤٦، و بدایونی ۲: ۲۳۰ـــ۲۳٦ و ۲۸٦، و طبقات ۲: ۳۳۲ و ۳٤۰ -

۱۷: 'آن کارها' در عر 'او کارها' -

۲۰: 'قبل ازین' بروی مآثرالامرا ۱: ۹۱ در سال بست و یکم (۹۸٤: ۱۵۷٦) - و این آصف خان، خواجه غیاث الدین علی قزوینی است -

۲۲: 'هنگام احتراق الخ' در عر 'کواکب اقبال هنگام احتراق' -

۲۲: 'رای بدبخت' رای نراینداس راتهور زمیندار ایدر - رك به بدایونی ۲: ۲٤۱ -

۲۳۸:۲ 'عالیها' این تلمیح است بآیهٔ مبارکهٔ سورهٔ هود ۸۲ :

فَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ -

۵:۲۲۸ 'جهت بعضی از امور، اکبر او را از مزیت اعتباز و وفور اعتماد به مالوه و گجرات مامور فرمود، تا سپاه مالوه را...... بداغ رسانیده، بگجرات شتابد - رك به مآثرالامرا ۹۲:۱ -

۱۷: 'متصف، اکبر در روز سوم جمادی الثانی به سادهوره رسید که در نزدیکی خضرآباد است - و از آنجا در کشتی سفر کرده، روز بست ونهم آن ماه بدهلی آمده - و از آنجا در یکم ماه رجب حرکت نموده، ششم آن ماه به بلدهٔ اجمیر رسید - رك به اکبرنامه ۲۵٤:۳، و طبقات ۲۳۸:۲ -

۱۷: 'در سهرند، نام قدیم بلدهٔ مشهور به سرهند که در پنجاب شرقی واقع است - چون سلاطین غزنویه از غزنی تا سهرند متصرف بودند، سرهند زبان‌زد خلائق شد - چون شاهجهان کابل را تا قراباغ غزنی در تصرف داشت، حکم شد که سرهند را بنام قدیم که سهرند است، می‌نوشته‌باشند - رك به سروآزاد ۱۲۸ -

۱۹: 'در آخر شهر، بروی طبقات ۲۳۹:۲، و مآثر رحیمی ۸٦٠:۱ بست‌ونهم ماه مذکور ظاهر بلدهٔ دهلی برابر مقام حضرت خواجه خضر علیه السلام آرامگاه کشتیها گردید .... و غرهٔ رجب از کشتی بیرون آمده، سرعت سیر از باد استعارت نمودند، و هر روز سی کروه راه طی کردند، و در آخر روز ششم شهر مذکور که روز عرس خواجه بود، بآستان سدره‌نشان در آمدند - روز دیگر بهمان سرعت متوجه دارالخلافهٔ فتحپور شدند -

۲۱: 'شاه منصور، بروی طبقات ٤٤٨:۲ 'نویسنده، صاحب وقوف، کفایت شعار، معامله‌دان بود - و از بس دقت او تمام امرا باو ناخوش شدند، و خطی از زبان او بجانب میرزا حکیم ساختند، وآن بیچاره

(مطابق تاریخ محمدی اواخر محرم ۹۸۹ = ۱۵۸۱) بقتل رسید - چهار سال بمنصب وزارت از روی استحقاق اشتغال داشت - نیز رك به طبقات ۳۵۸:۲ و ۳۶۳، و مآثرالامرا ۶۵۳:۱، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و بدایونی، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و هفت اقلیم رازی-

۱:۲۳۹ «اواسط رجب» بروی طبقات ۳۳۹:۲، آخر روز جمعه نهم ماه مذکور -

۱٤: «سنهٔ احدی و ثمانین» کذا در فرشته که غالباً از محمدعارف نقل کرده است - و بروی بدایونی ۱۰۹:۲ مسجد جامع در مدت ۵ سال تخمیناً در سال ۹۷۹ (۱۵۷۱) باختتام رسید، چنانچه اشرف خان از مادهٔ «ثانی المسجد الحـــرام» سال مذکور را استخراج کرده بود - اما در طبقات ۲۲۵:۲ اتمام عمارت مسجد را تحت سال چهاردهم (۹۷۶—۹۷۷) ذکر کرده است -

۱٤:۲٤۱ «سلطان خواجه» عبدالعظیم بن خواجه دوست خاوند نقشبندی صدر الصـــدور اکبر پادشاه، از علوم رسمی چندان انتفاعی نبرده، در منازل سیر و سلوك گام زده - در سال ۹۸٤ (۱۵۷۶) از قبل اکبر میر حاج شده، با قافلهٔ حجاج بارض اقدس حجاز مسافرت کرد، و در رجب سال ۹۹۲ (۱۵۸٤) درگذشت - رك به مآثرالامرا ۳۷۹:۲، و تـاریخ محـــدی بحـــوالهٔ بدایونی (که در ۲۳۹:۲ اسم پدرش خواجه خاوندمحمود نوشته) و اکبرنـامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و طبقـات (که در ۳۲۵:۲ اسم پدرش خواجه خاوند محمود نوشته) - و نیز مآثر رحیمی ۸٤۷:۱ که دران هم نام مذکور ثبت شده -

۶: و ۱۸ سورهٔ المومنون ۲۹ -

۲۰: سورهٔ نور ٤۶ -

۲۱: «سنهٔ خمس» بروی اکبرنـامه ۱۹۲:۲، و طبقـات ۳۲۵:۲، و بدایونی

۳۲۹:۲، و مآثر رحیمی ۸۴۷:۱، و مآثرالامرا ۳۸۰:۲ «سنة اربع و ثمانین» -

۲:۲۴۲ «سدنه» بمعنی خادمان کعبه -

۲: سورهٔ آل عمران ۹۶-

۱۰: «چندین لك» بروی اکبرنامه ۱۹۳:۳ سلطان خواجه مامور و موظف گشت که شش لك روپیه و دوازده هزار خلعت میان اهل مکه تقسیم نماید -

۱۵: سورهٔ آل عمران ۹۶ -

۱۵: «حجة مبرورة» رك به الدر المنثور ۲۰۹:۱ و ۲۱۰ -

۱۶: سورهٔ بقر ۱۹۷ -

۱۷: «من کل مکان سحیق» سورهٔ حج ۲۷ (اما در قرآن مجید «فی کل مکان سحیق» است) وآیهٔ ۳۱ از همین سوره -

۲:۲۴۳ سورهٔ بقر ۲۰۰ -

۳: «اللهم اغفر» در الجامع الصغیر ۱۳۹:۱، و الدر المنثور ۲۱۰:۱ نوشته: اللهم اغفر الحاج و لمن استغفر له الحاج -

۱۰: «من حج» بروی الفوائد المجموعه ۷۱ این حدیث موضوع است -

۴:۲۴۴ «۲۱ شهر شوال» رك به مآثر رحیمی ۸۶۲:۱ -

۹: «خواجهٔ احرار» خواجه ناصرالدین عبیدالله بن خواجه محمود الشاشی التاشکندی النقشبندی نزیل سمرقند الملقب به خواجه احرار از معاریف اولیای خراسان بوده - در ربیع الاول ۸۹۵ (۱۴۹۰) برحمت حق پیوست - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ رشحات، و مجالس المومنین، و سفینة الاولیا، و سلسله نامه، و حبیب السیر، و اعلام الاخیار کفوی، و گلزار ابرار، و هفت اقلیم رازی، و الضوء اللامع، و القول المنبی -

۱۰:۲۴۴ «امر صدارت، رك به مآثر رحیمی ۱:۸۶۲ -

۱۲: «امیرالمومنین، برای تفصیل جزئیات این اقدام بزرگ رك به اکبرنامه ۳:۲۷۰، و بدایونی ۲:۲۷۰، و طبقات ۲:۳۴۳ -

۱۷: سورهٔ بقر ۱۲۶ -

۳:۲۴۵ «مقصود جوهری، رك به طبقات ۲:۳٤۰؛ و بدایونی ۲:۲۵۳ و ۲۶۶ -

۳: «میرزا مظفر حسین، بن میرزا ابراهیم حسین بن محمد سلطان میرزای تیموری، نواسهٔ میرزا کامران و داماد اکبر پادشاه، تا رمضان ۱۰۰۹ (۱۶۰۱) بقید حیات بود - رك به اکبرنامه ۳:۷۸۷ -

٤: «بهره، مفرس بهیره -

۷: «همشیرهٔ نواب، یعنی سکینه بانو بیگم -

۸: «سید ابواسحق، بن سید رفیع الدین بن سید مرشد الدین صفوی ایجی در محاصرهٔ آسیر قبل رمضان ۱۰۰۹ (۱۶۰۰) فوت شد - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه ۳:۷۸۲ -

۸: «مهر علی سلدوز، (و بقول طبقات ۲:٤٤٥، سولدوز) اولاً در سلك نوکران بیرمخان بود - سپس بملازمت حضرت سرفراز شده، بمرتبهٔ امرای هزار و پانصدی رسید، و در ۹۹۵ (۱۵۸۷) فوت شد - رك به مآثرالامرا ۳:۲۱۷، و تاریخ محمدی بحوالهٔ طبقات - اما در طبقات سال وفات مذکور نیست -

۱۳: «بهندوستان ارسال داشتند، در مآخذ تاریخی دیگر ذکر ترویج صبیهٔ میرزا با شاهزاده سلیم مذکور نیست -

۱٦: «دهم شوال، بروی بدایونی ۲:۲۵۳ در غرهٔ ذیحجه (و مطابق مآثر رحیمی ۱:۵۵۸ غرهٔ ذیقعده) سنه ۹۸۵ فرمان بنام راجه‌علیخان مصحوب مقصود جوهری فرستادند، تا میرزا را روانهٔ درگاه فلك بارگاه گرداند -

اما بقول مآثر رحیمی ۱:۸٦۱ در ماه شوال مقصود جوهری او را آورد۔

۱۷ ۲٤٥ 'حاکم آسیر، یعنی راجه علی‌خان فاروقی بن مبارک شاه بن عادل خان فاروقی چهاردهم حکام خاندیس، در سال ۹۸٤ (۱۵۷٦) بر تخت نشست، و ۱۸ جمادی الآخره ۱۰۰۵ (۱۵۹۷) در جنگ خانخانان عبدالرحیم با سهیل دکنی در جانب افواج قاهره کشته شد - رک به تاریخ محمدی بحوالهٔ تاریخ فرشته، و جدول و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و مآثر رحیمی، و ظفرالواله -

۱۹: 'فرستاد، رک به اکبرنامه ۳:۲٦۲، و بدایونی ۲:۲٦٦ -

۲۳: 'صفر، رک به اکبرنامه ۳:۲٦٦ -

۲٤٦ ۱: 'بند برآورده، رک به مآثر رحیمی ۱:۸٦۳ -

٤: 'والده اش، نامش گلرخ سلطان بیگم است - رک به اکبرنامه ۳:۲۰٦ - اما مطابق طبقات ۲:۲۳۱، و بدایونی ۲:۲٤۹، و مآثر رحیمی ۱:۷۸۵ و ۵۸۲ گلرخ بیگم نام داشت -

٦: 'اواسط رمضان، بروی مآثرالامرا ۱:٦٤۵ '۱۹ شوال، و بروایت تاریخ محمدی 'شوال، و در طبقات ۲.۲٤۱ 'آخر سنهٔ سبع و ثمانین و سبعمائة، که سهو است -

۸: 'هفدهم، بروی اکبرنامه ۳:۲٦۵ سوم فروردین ماه الهی بآن صوب فرستادند -

۱۰: 'حکیم ابوالفتح، بن حکیم عبدالرزاق گیلانی در سال بیستم جلوس بحضور اکبر رسیده، فراخور استعداد خودها سرافرازی یافت - در سال بست و چهارم بصدارت و امینی بنگاله متعین گردید - منصبش اگرچه از هزاری بالاتر نرفت، لکن در مرتبه از پایهٔ وکالت گذشته

بود - در شوال ۹۹۱ (۱۵۸۹) هنگام مراجعت از کشمیر بکابل در دمتور درگذشت - چون پیش از مرگش علامه امیر عضدالدوله هم بدیار آخرت شتافته بود، تاریخ فوت ایشان 'هر دو باهم رفتند، شد - رك به مآثرالامرا ۵۵۸:۱، و تاریخ محمدی بحوالهٔ بدایونی (دوجا)، و مآثر رحیمی (در ضمن حکیم حاذق)، و عرفات العاشقین، و تذکرة الشعرای ملا قاطعی، و اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و صبح صادق، و هفت اقلیم رازی، و طبقات -

۱۰:۳۴۶ 'میرزا میرك، یعنی رضوی‌خان چنانکه در اکبرنامه ۲۶۵:۳، و مآثر رحیمی ۸۶۲:۱ نوشته -

۱۱: 'میرادهم، بن عرب مخاطب به نیابت خان بن میر هاشم خان نیشاپوری از بنده های اکبرشاهی، ۸ ذیحجه ۱۰۰۱ (۱۵۹۳) فوت شد - رك به مآثرالامرا ۸۰۹:۳، و بدایونی ۲۸۹:۲، و تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه ۱۶۰:۳ و ۳۳۷ و ۶۴۴ -

۱۲: 'مولانا طیب، بروی بدایونی ۲۶۶:۲ در ماه شوال سال مذکور ملا طیب را که سفله رذل بود، از کیتهل طلبیده تربیت نموده ـــ دیوان صوبهٔ بهار و حاجی‌پور، و رای پرکهوتم بشرح ایضاً بخشی آه -

۱۲: 'پرکوتم، مفرس پرکهوتم، بخشی صوبهٔ بهار و حاجی‌پور، و از امرای اکبرشاهی، در جنگ عرب بهادر زخمی شده، بعد دو روز در سال ۹۸۷ (۱۵۷۹) فوت شد - رك به تاریخ محمدی بحوالهٔ اکبرنامه، و اقبالنامهٔ جهانگیری، و طبقات، و صبح صادق -

۱۷: 'آتش عظیم، بجز فرشته ۲۶۴:۲ که تاریخ محمد عارف از مآخذ اوست، جای دیگر این واقعه بنظرم نرسید -

۱:۳۴۷ 'اواسط، بروی بدایونی ۲۷۲:۲ 'در شانزدهم ماه رجب این سال

بجانب اجمیر روان شدند، و بعد آن تا الیوم چهارده سال باشد که عطفهٔ عنانی بآن طرف واقع نشده،- و بروی مآثر رحیمی ۸٦۷:۱ در شانزدهم ماه رجب از دارالخلافه فتحپور نهضت نموده، در نوزدهم ماه شعبان در نواحی حوض خواص‌خان که پنج کروهی اجمیر است، نزول واقع شده -

۲٤۷ ۵ 'اواسط شوال، بروی مآثر رحیمی ۸٦۸:۱ 'بیست و یکم ماه شوال دارالسرور فتحپور محل سرادق جلال گشت، -

۱۳: ۱۰ 'صلح، بروی اکبرنامه ۲۸۷:۳ هنگام مراجعت از مکهٔ معظمه میرزا سلیمان به ایران رفت - اما از کمك شاه اسمعیل بنابر مرگ او منتفع نشد - بعد ازان بمظفرحسین‌مرزا دارای ایالت قندهار رو آورد، و آخر کار به میرزا محمد حکیم رفته، از نبیرهٔ خود احیتی را که بین هندوکش و طالقان است، باز گرفت-

۱ - فهرست اشخاص و اقوام

٢ - فهرست مقامات

٣ - فهرست انساب

۴ ـ فهرست کتب

Raza Library Publication Series No. 11.

TĀRĪKH-I-AKBARĪ

Better-known as

TĀRĪKH-I-QANDAHĀRĪ

by

ḤĀJĪ MUḤAMMAD ʻĀRIF QANDAHĀRĪ

Edited & Annotated

by

Ḥājī Muʻīnu'd-Dīn Nadwī

Dr. Aẓhar ʻAlī Dihlawī

&

Imtiyāz ʻAlī ʻArshī

Librarian, Raza Library, Rampur.

Printed at :

Hindustan Printing Works, Rampur U. P.

1962.